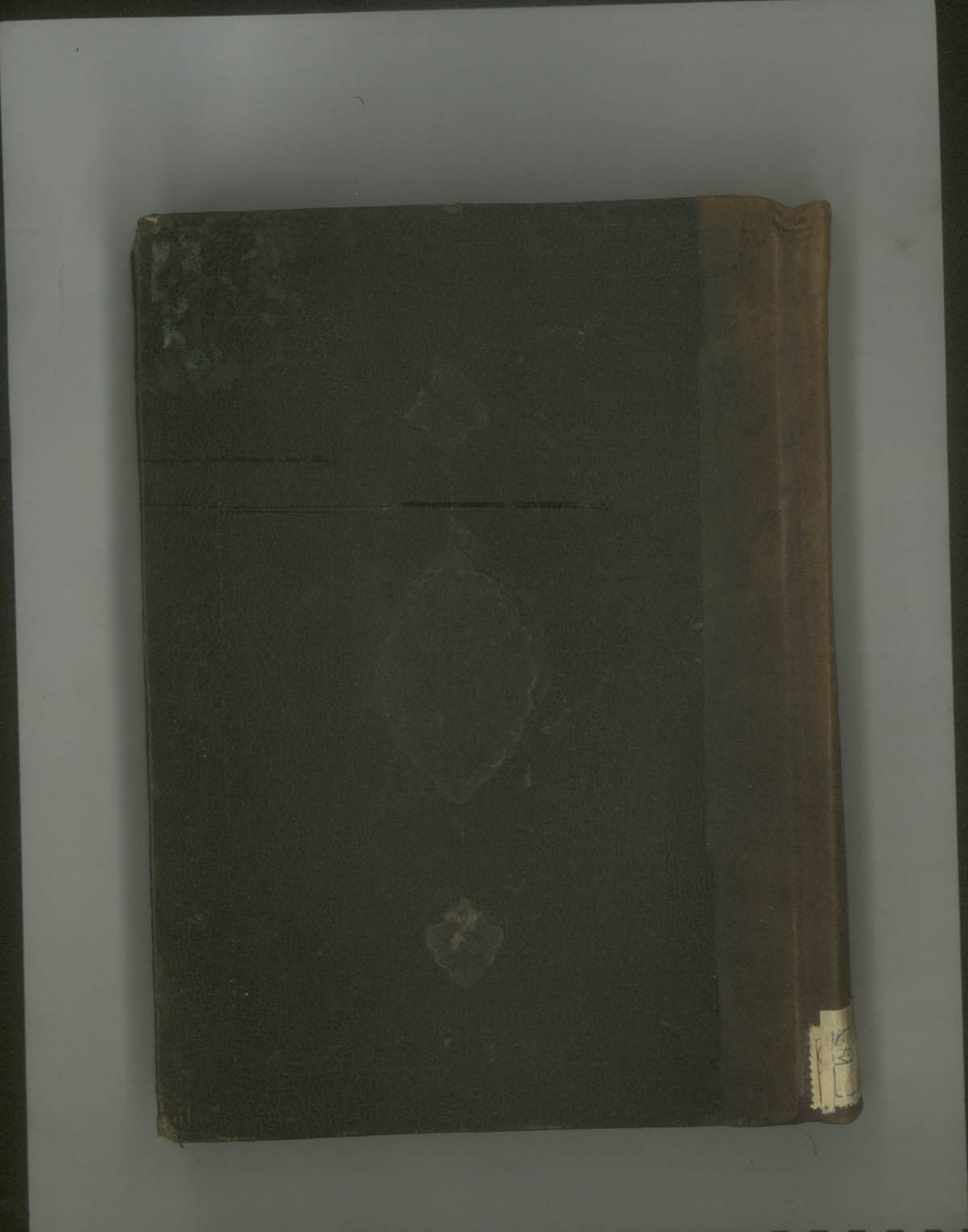
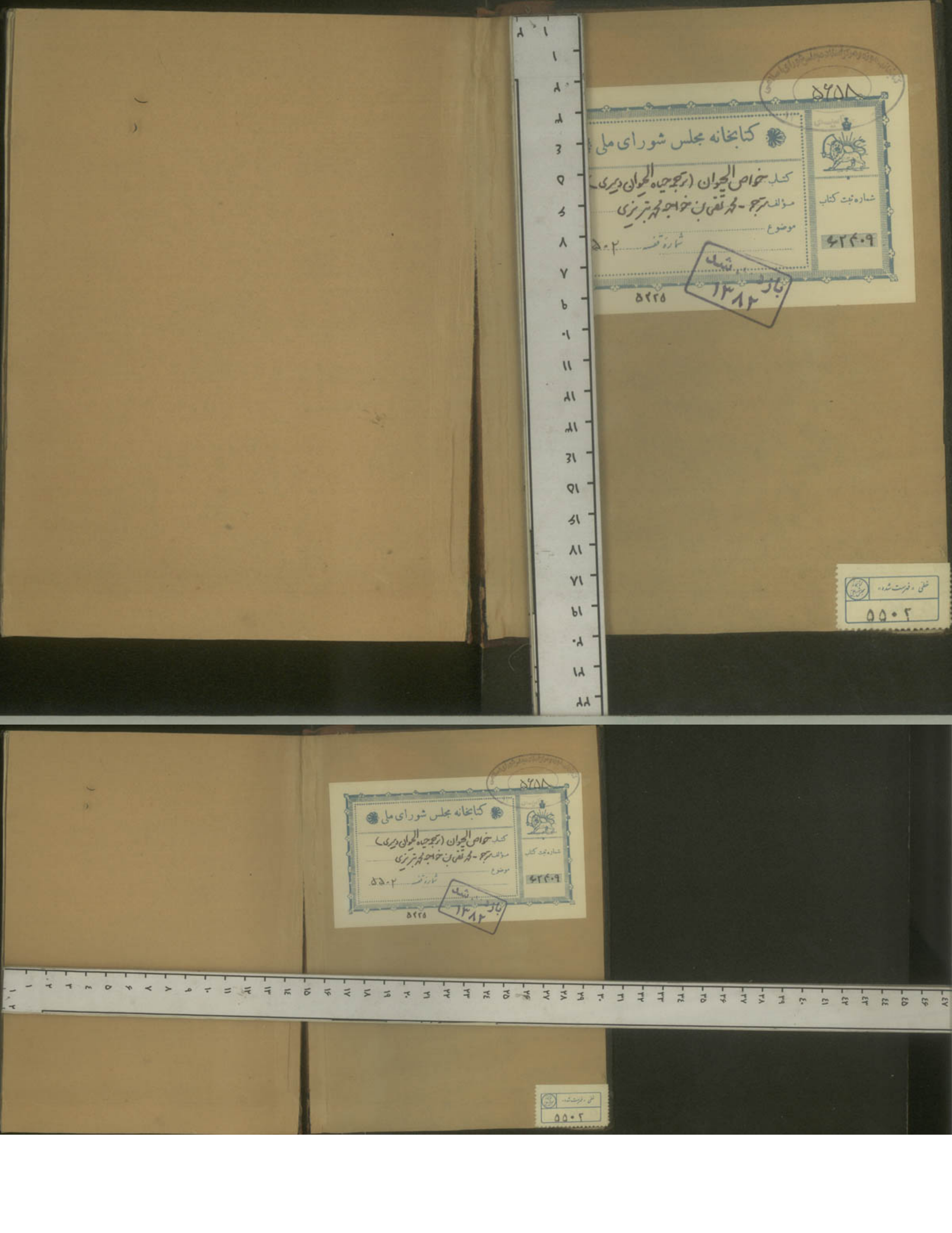




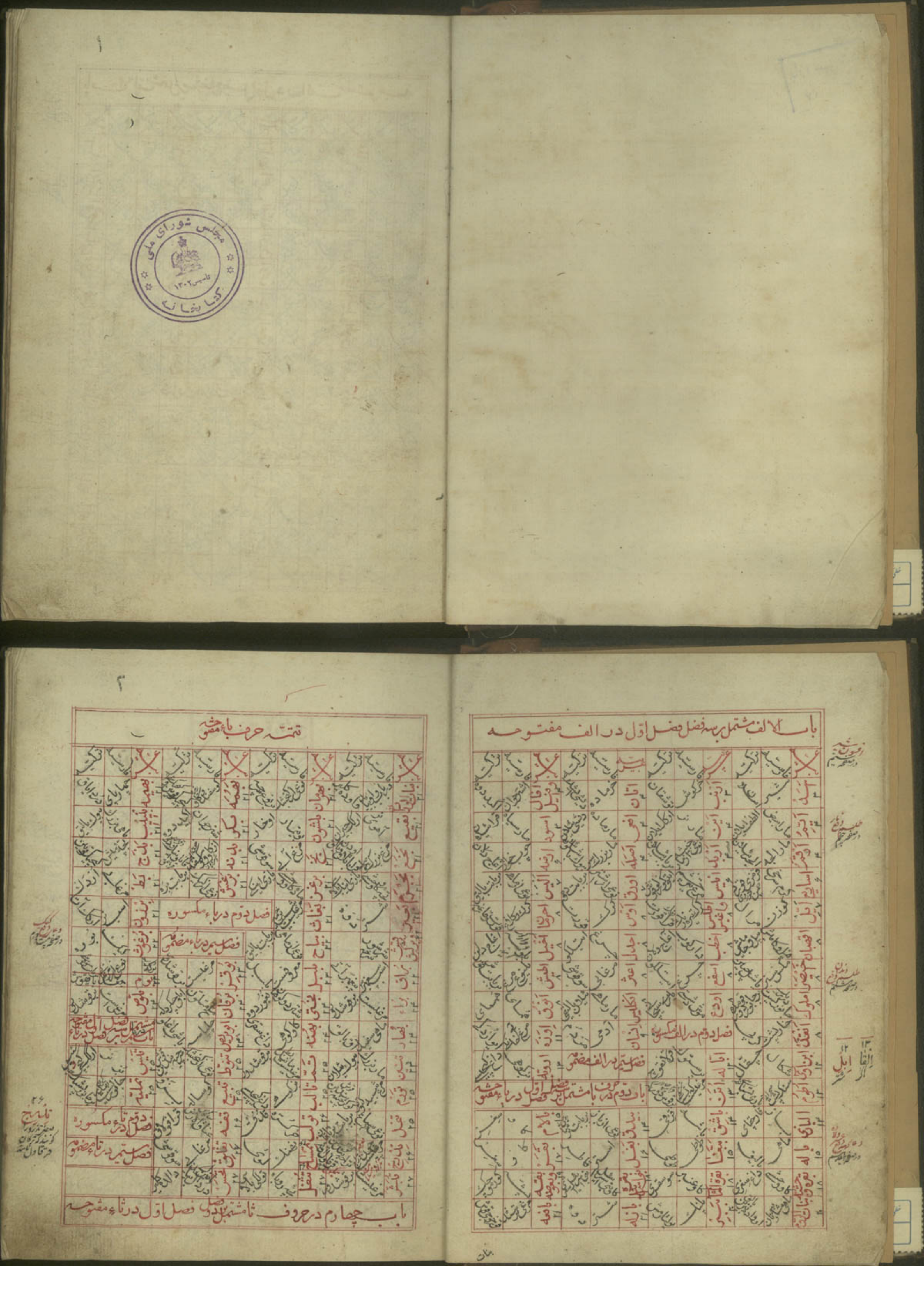
۵۶۵۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب خواص الحیوان (ترجمه حیاة الحیوان دمیری)
مؤلف مترجم - محمد تقی بن خواجه محمد تبریزی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۴۰۹
شماره قفسه ۵۵۰۲
بازدید شد ۱۳۸۲
۵۲۲۵
فهرست شده
۵۵۰۲

۱۲۱۹: خواص الحیوان ۳۰۷

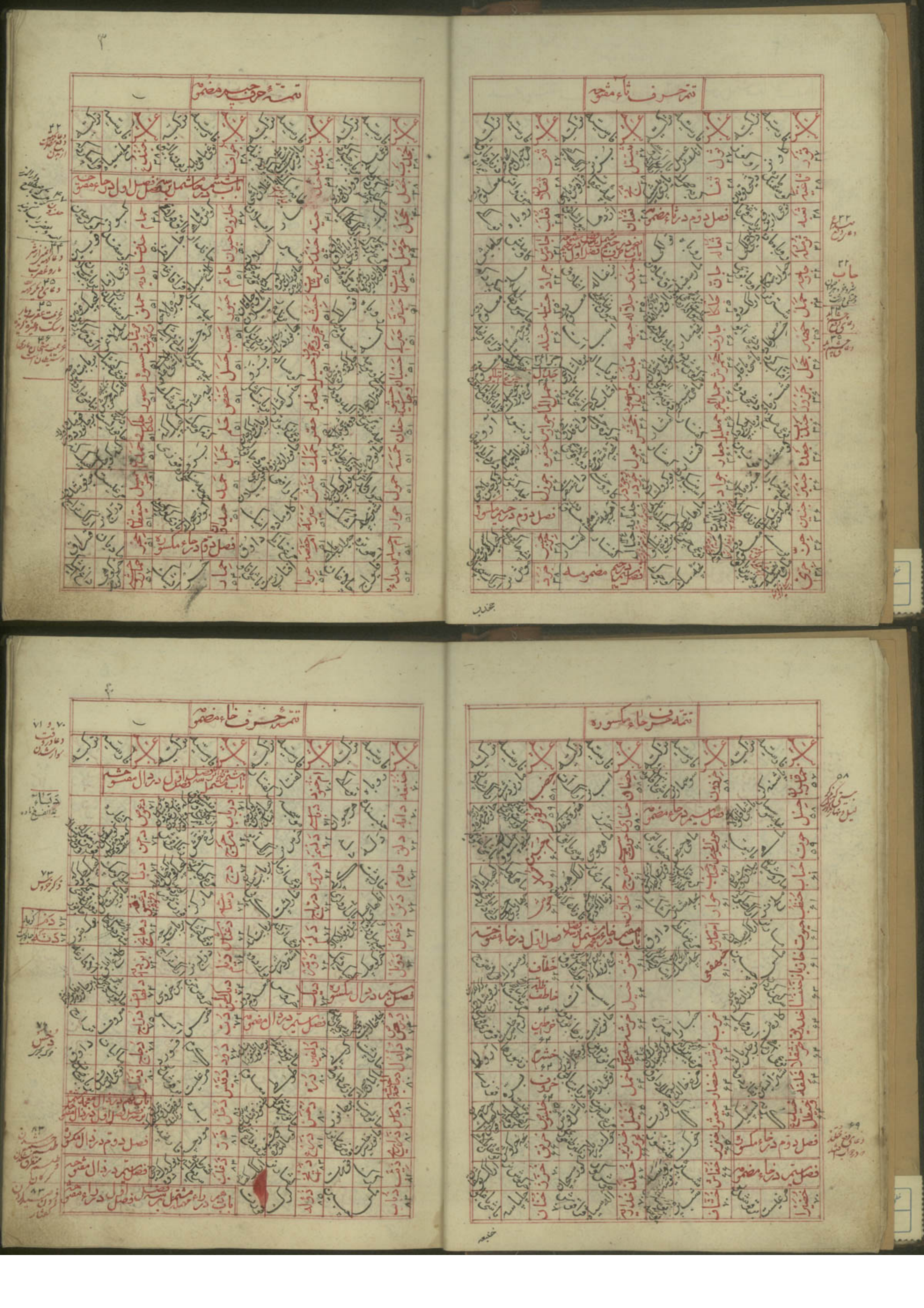
فی ترجمة حیوة الحیوان تالیف الدمیری بالفارسیة للمولی محمد تقی بن الخواجه محمد التبریزی الّفه فی عصر الشاه عباس الثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷)

اوله حمد بیحد وثنای بی عد رتبه علی ثانیة وعشرین بابا بعدد الحروف وفی کل باب ثلاثة فصول (۱) فی المفتوح (۲) فی المکسور (۳) فی المضموم.

(الذریعة الی تصانیف الشیعة للشیخ آقا بزرگ الطهرانی ج ۷ ص ۲۷۳)



مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه
۲
تتمه حرف باء مفتوحه
باب الالف مشتمل بر سه فصل فصل اول در الف مفتوحه
باب چهارم در حروف ثاء مشتمل بر دو فصل فصل اول در ثاء مفتوحه


٣

تتمهٔ حرف جیم مضموم

تتمه حرف ثاء مفتوحه

٤

تتمهٔ حرف خاء مضموم

تتمه حرف حاء مکسوره

تتمهٔ راء مفتوحه

عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی

فصل دوم در راء مکسوره

فصل سیم در راء مضمومه

باب یازدهم در زاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در زاء مفتوحه

فصل دوم در زاء مکسوره

فصل سیم در زاء مضمومه

باب دوازدهم در سین مشتمل بر سه فصل فصل اول در سین مفتوحه

٨٦ دال — بچهٔ شترمرغ

٨٨ زوزب

٩١

تتمهٔ حرف سین مفتوحه

عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی

فصل دوم در سین مکسوره

فصل سیم در سین مضمومه

باب سیزدهم در شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مفتوحه

تتمهٔ حرف شین مفتوحه

عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی

فصل دوم در شین مکسوره

فصل سیم در شین مضمومه

باب چهاردهم در صاد مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوحه

فصل دوم در صاد مکسوره

فصل سیم در صاد مضمومه

باب پانزدهم در ضاد معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ضاد مفتوحه

١٠٧ صیلمی

تتمهٔ حروف ضاد مفتوحه

عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی	عربی	فارسیسی	ترکیسی

فصل دوم در ضاد مکسوره

فصل سیم در ضاد مضمومه

باب شانزدهم در طاء مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه

فصل دوم در طاء مکسوره

فصل سیم در طاء مضمومه

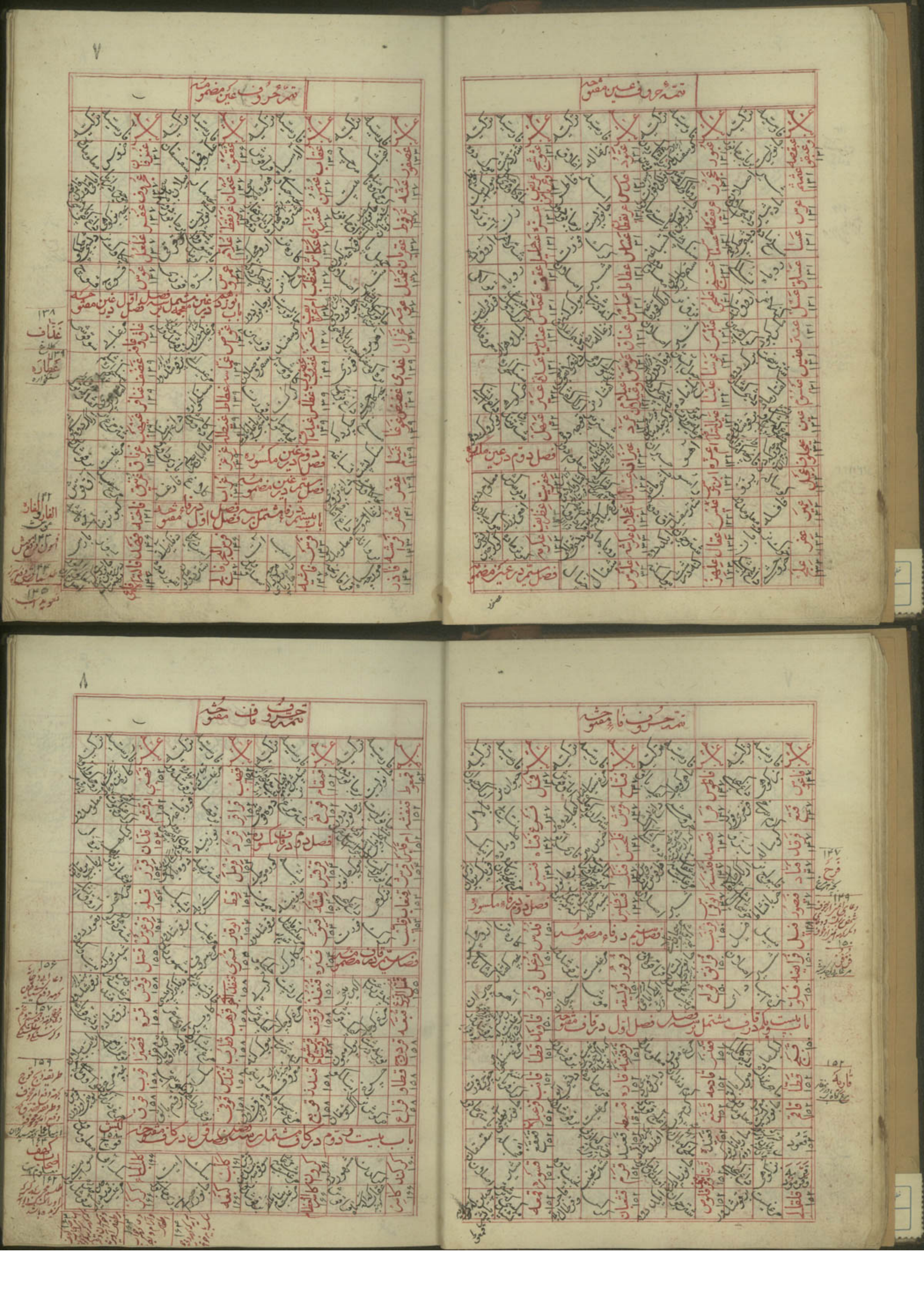
باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل بر ظاء مفتوحه

فصل اول در عین مفتوحه

١١٣ ضیون — گربهٔ ماده

١١٦ هر مرغ چه ذکر خیزد

١٢٣ ١٢٤



تتمهٔ حروف عين مضمومه

فصل اول در عين مضموم

فصل دوم در عين مكسوره

فصل سيم در عين مضمومه

تتمهٔ حروف فاء مضمومه

فصل دوم در فاء مكسوره

فصل سيم در فاء مضمومه

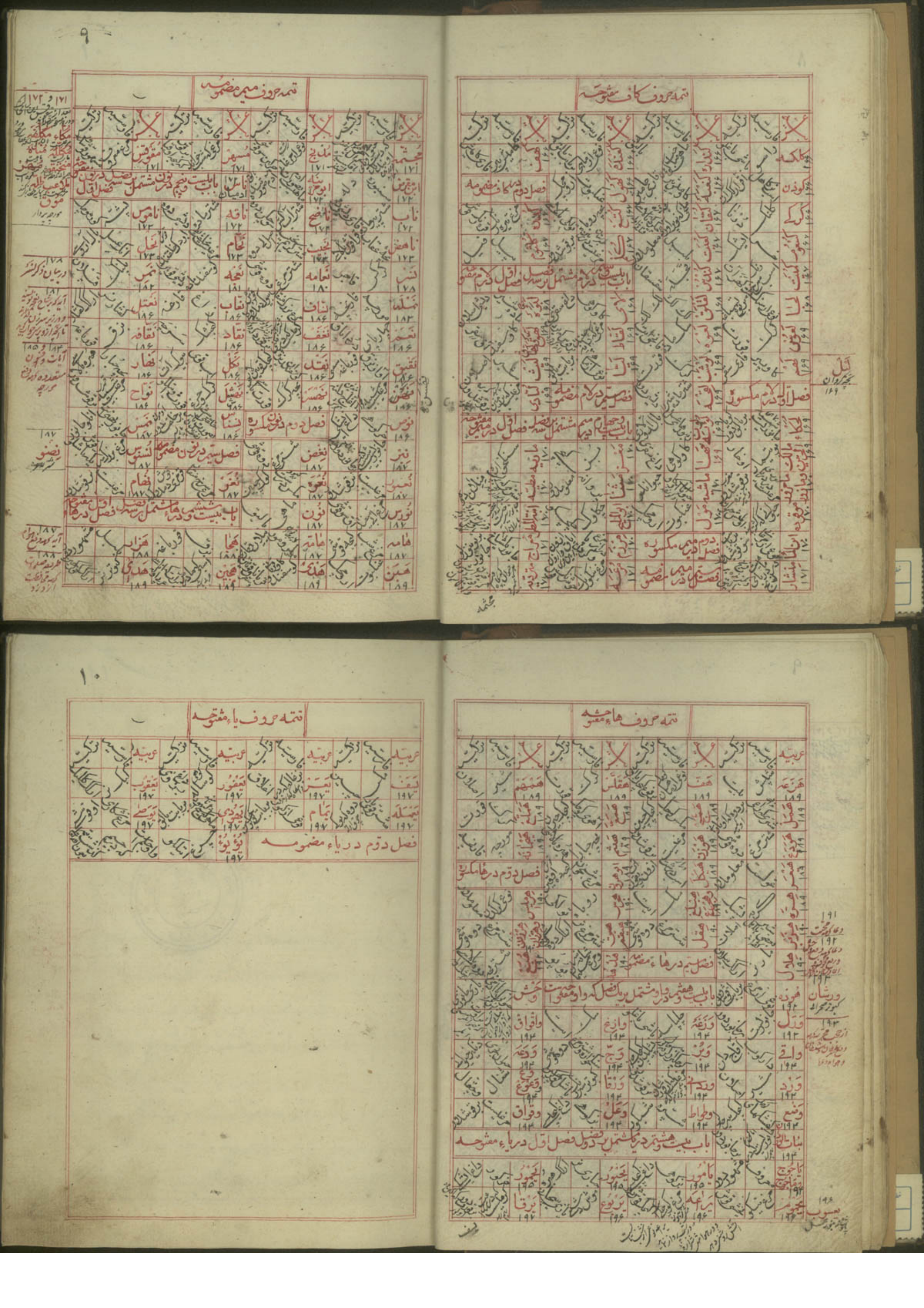
باب بيست و يكم در حرف قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در قاف مفتوحه

تتمهٔ حروف قاف مفتوحه

فصل دوم در قاف مكسوره

فصل سيم در قاف مضمومه

باب بيست و دوم در كاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در كاف مفتوحه



تتمه حروف میم مضمومه

باب بیست و پنجم در نون مشتمل بر سه فصل فصل اول در نون مفتوحه

فصل دوم در نون مکسوره

فصل سیم در نون مضمومه

باب بیست و ششم در واو مشتمل بر سه فصل فصل اول در هاء

تتمه حروف كاف مفتوحه

فصل دوم در كاف مضمومه

باب بیست و سیم در لام مشتمل بر سه فصل فصل اول در لام مفتوحه

فصل دوم در لام مکسوره

فصل سیم در لام مضمومه

باب بیست و چهارم در میم مشتمل بر سه فصل فصل اول در میم مفتوحه

فصل دوم در میم مکسوره

فصل سیم در میم مضمومه

تتمه حروف یاء مفتوحه

فصل دوم در یاء مضمومه

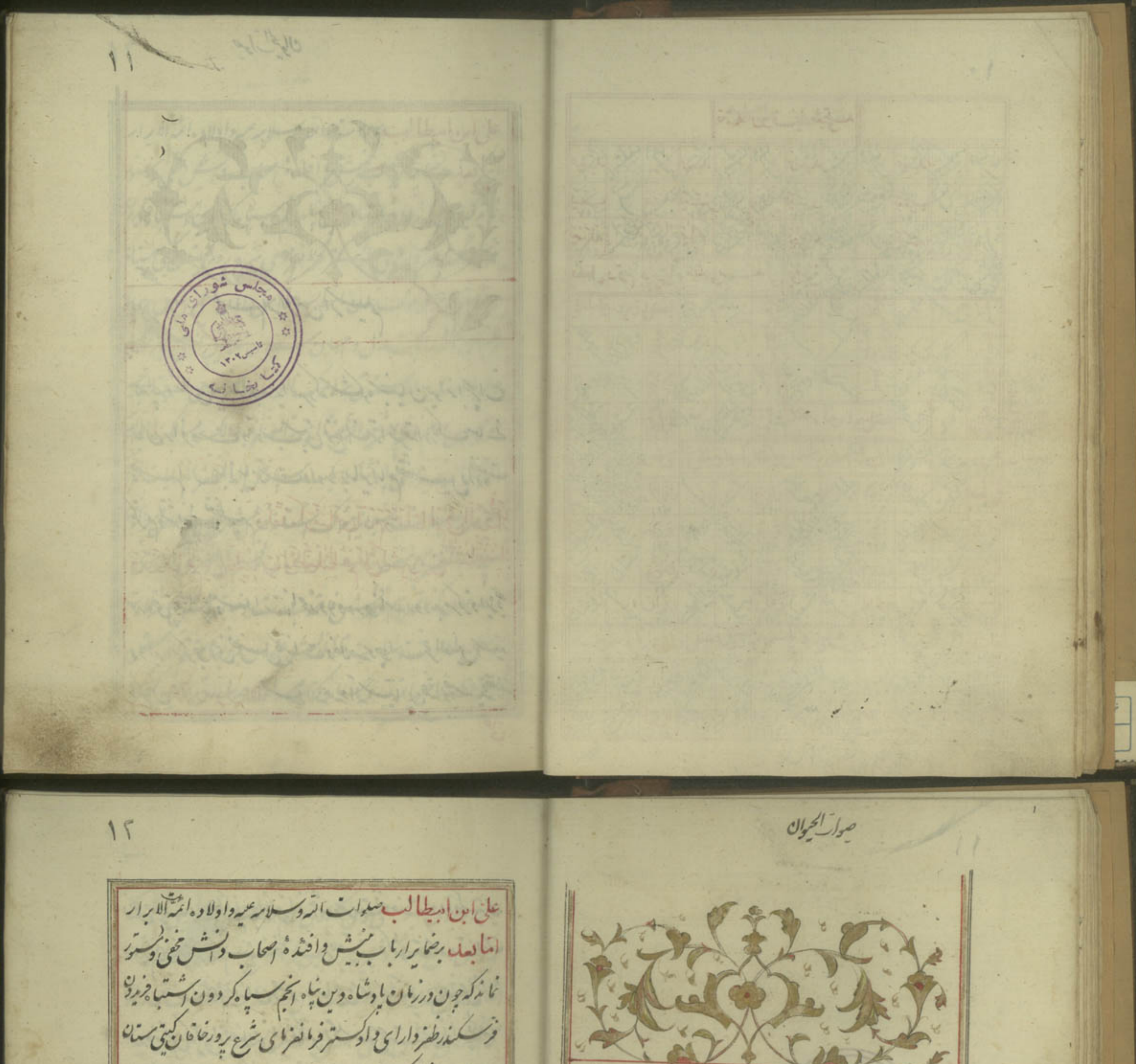
تتمه حروف هاء مفتوحه

فصل دوم در هاء مکسوره

فصل سیم در هاء مضمومه

باب بیست و هفتم در واو مشتمل بر یک فصل که واو مفتوحست

باب بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل فصل اول در یاء مفتوحه



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزد که مشکوة تبنیان حیوان از چراغ
جان برافروخت و قلوب بنی نوع انسان را طریقهٔ ادراک معانی
و فهم لغات بیانی بیاموخت و او را بر سایر انام تفضیل داده خلعت
تکریم و تشریف تعظیم وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا
در روی پوشانید و صلوات نامحدود و درود نامعدود بر مرکز دایرهٔ وجود
و دایره مرکز جود اعنی افضل کاینات و خلاصه موجودات فخر العالمین و سید
الکونین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سیما ابن عمه و وصیه و خلیفه

علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و اولاده ائمة الابرار
اما بعد بر ضمایر ارباب بینش و افئدهٔ اصحاب دانش مخفی و مستور
نماند که چون در زمان پادشاه دین پناه انجم سپاه گردون اشتباه فریدون
فر سکندر ظفر دارای داد گستر فرمانفرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک زمان باسط بساط امن و امان ماحی اساس جور
و طغیان ناصر رایات عدل و احسان سلطان سلاطین آفاق ملجاء ملوک
عالم بالارث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الفرقة الناجیه
من بین الامم ناظم الشریعة الشریفة المنورة المصطفویه سالک مسالک الطریقة
المرضیة المرتضویه اعنی پادشاه ملایک سپاه ظل الله المظفر بالعنایات الربانیة
المنصور بتاییدات السبحانیه خاک آستانه خیر البشر غلام باخلاص امیر المومنین
حیدر ابو المظفر ابو المنصور شاه عباس الثانی الحسینی الصفوی الموسوی
بهادرخان که فاتحه اسم اشرفش فاتحهٔ عبادت و خاتمه اسمش خاتمهٔ تلاوت
و مطلع سعادت و سیادت تالی اولش عنوان بر و بها متلو آخرش
متمم عطا و سخا خلد الله تعالی ... و احسانه که چتر معدلت بر مفارق عالمیان گسترده

وظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افراخته وصوت نصفت و دادگستری وی باین خافقین رسیده از نهایت رفاهیت وکثرت مسرت دراین اوان ذئب وغنم همعنان وصعوه باشاهین متحد آشیان روزی از ایام عید و تزئین که جمعی از فضلای باعز و تمکین در مجلس بهجت آئین نواب علیحضرت ارسطو فطرت افلاطون فکرت قمر طلعت عطارد فطنت ناهید بهجت خورشید منزلت بهرام صولت مشتری سعادت کیوان رفعت اغنی الکریم بن الکریم ابن صدرالدین محمد **میرزا محمد ابراهیم** که بانواع فضایل صوری ومعنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته است حاضر بودند و نمطی از وصف کتاب حیوة الحیوان ذکر مینمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هریک از حیوانات از منافع و مضار در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون عربیت و زوائد بسیار دارد طالب را از مطلب باز میدارد و خواص را از اطناب آن ملالی روی دهد و عوام را از اغلاق عبارت وعدم فهم لغات آن کلالی حاصل شود بهتر آنکه این کتاب اختصاری

یابد

یابد و ترجمه آن بفارسی بنحوی که اول اسم عربی پس نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعبیر هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام از آن کتاب مستفیض و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب همیون عاید که هزار روح مقدس فدای نامش باد عاید گردد پس داعی حقیقی ابن خواجه محمد محمد تقی تبریزی را که از باریافتگان مجلس سامی بود مامور ساختند که کتاب مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نماید **ولهذا** این بنده حقیر کثیر التقصیر با قلت بضاعت وعدم استطاعت اطاعة لامره المطاع واتباعا لحکمه الواجب الاتباع از حق سبحانه وتعالی استعانت طلبیده بترجمه کتاب مزبور شروع نمود و آنرا بر بیست و هشت باب بترتیب حروف تهجی مبوب ساخت و در هر باب سه فصل بیان نمود فصل اول در اسامی که مفاتیح آنها مفتوح است فصل ثانی در آنچه اوایل آنها مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آنها مضموم است و این کتاب را بخواص الحیوان موسوم ساخت استدعا از ارباب فضل و اصحاب کرم آنکه اگر در ترجمه کلمات و حل لغات و تحریر عبارات آن سهوی یا خطائی و زلتی رفته باشد بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه

و مباحثه علمیه با آنکه کتاب دیگر سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر نبود باین سطور قیام نموده که العذر عند کرام الناس مقبول والله الموفق والمعین وبه نستعین

الباب الاول من کتاب خواص الحیوان فی الالف وهو یشتمل علی ثلثة فصول الفصل الاول فی الالف المفتوحه اسد

بفارسی شیر و بترکی اصلان نامند موضع او اکثر بیشه ها بود از غیره جرات که دارد دایم محموم است گوشت او حرام و از استماع صوت او نهنگ بمیرد و هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید سباع از وی گریزان شوند اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او را از صرع نگهدارد واکل زهره نر او جهت بهق و نماید تخصیص که قبر زاید النور باشد و در هر موضعی که از پیه او بسوزانند سباع گریزان شوند گوشت وی جهت فالج بود اگر قطعه از پوست او در صندوق گذارند البسه و امتعه را از ضرر سوسه و ارضه ایمن بدارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نقرس نماید هر که پیه شیر را با روغن گل مخلوط ساخته بر روی مالد مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود اکتحال زهره او تحدید بصر نماید دندان او اگر کسی با خود دارد از جمیع علل به دور شود و خونده کرکسی را که مباشر امر

حرامی

حرامی شده باشد و شب از آتش گریزان شود ابن عباس از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود که هرگاه در وادی باشی که از شیر بترسی بگو **اعوذ برب دانیال و بالجب من شر الاسد** از شر شیر و سایر سباع محفوظ مانی بدانکه شیر را اسامی بسیار است از جمله ابونصر فراهی نه اسم در رشته نظم کشیده در یک بیت آورده چنانکه گفته
شعر غضنفر و اسد ولیث و حارث و دلهاث ❁ هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر **تعبیر** دیدن او در خواب اگر بیند که شیر را سوار شد و مطیع است بر دشمن غالب شود و اگر بترسد در بلیه افتد اگر بیند که شیر او را گشت هر که آن شخص بنده باشد آزاد گردد و الا از سلطان خایف گردد و اگر بیند که شیر با وی تملق میکند امور عجیبه از وی ظاهر شود و بر اعدا غالب آید و اگر بیند که سر شیر بخورد پادشاه شود اگر بیند که پاره از بدن شیر در کنار خود نهاد اگر زنش حامله باشد پسر آورد و الا بر پادشاه در کنار گیرد و دیدن شیر در خوابگاه دلیل بر دلیل سلطان شدید الباس باشد که ایمن از او نبود و گاه دلیل موت بود و گاهی جهت مریض اگر دلیل شفا بود والله اعلم **ارنب** بفارسی خرگوش و بترکی توشقان گویند

جمهور علمای شیعه و قلیلی از عامه گوشت او را حرام میدانند اما خرگوش بحری
باتفاق حرام است و او از جمله سموم است بدن او مثل بدن ماهی است
و سرش مثل سر خرگوش از جمله خواص او آنکه چون قصیر است بدن و پاهای او
اطول است لهذا بر فراز بهتر دود قضیب او مثل قضیب روباه نصف وی نصف دیگر
استخوان بهم یکی از زن و یکی از ماده و سبا باشد که از کثرت شهوت که با او
نر او در مدت حمل باطرده جمع شود اگر زنی آبستن پنیر مایه انفحه نر او را بیاشامد
پسر زاید و اگر نفحه ماده اش بنوشد دختر زاید و اگر خون او بیاشامد هرگز
بار نگیرد و اگر مغز سر او را بخورد و با شوهر مباشرت کند بار گیرد و اگر مغز سر او را
بریان کرده با فلفل بخورد ارتعاشش را برطرف سازد و اگر خون او بر بهق او
طلا کنند نافع آید و اگر یک دانگ از مغز سر او با دو حبه کافور مخلوط ساخته بخورد
هرکه او را ببیند دوست داند و هر زنی را که نظر بروی افتد طلب مباشرت
وی نماید گویند که او حیض می بیند و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت
خواب چشم او گشاده میماند بسا باشد که صیادان بدین جهه گمان برد که بیدار است
نزد او بروند زعم اهل جاهلیت آنست که جن از وی گریزان است لهذا کعب

پای او را نزد خود نگاه میداشته اند و میگفته اند که هر که کعب او را با خود دارد از
جن و انس و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان باطل است اما اگر دو حبه از مغز سر او
در دو وقیه شیر گاو مخلوط ساخته بیاشامد هیئت بحالت جوانی بود و اثر پیری بروی ظاهر
نشود و اگر سرگین او را بر زن بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد تعبیر اگر کسی
خرگوش را در خواب ببیند با زن جمیله ملاقات کند و اگر او را ذبح کند زنی را تزویج کند
اما باقی نماند اگر ببیند که گوشت او را طبخ ساخته میخورد روزی بی حساب نصیب
وی شود و اگر ببیند که او را صید کرد یا بچه او هدیه آورده اند روزی وافر نصیب
وی شود و اگر عزب باشد تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود و قرض او ادا شود
و بر دشمن غالب گردد آتان خر ماده ذکر او در باب حا در حمار بیاید لیکن دیدن او
در خواب دلیل زن کثیر النفع است افال و افیل اشتر جوان در الف
مکسوره در ذیل ابل بیاید ابتر بفارسی مار دو سر که ایلان نامند آتین مار نر
افعی مار ماده و دو شاخ اسود مار سیاه ازقم مار الجه اربد نوعی
از مار اصله مار بزرگ سر کوتاه جسیم که بر سوار دود و کشد جمیع انواعش
حرام است افعی خبیث انواع اوست و او چهار ماه از شدت سرما در خاک

مختفی باشد پس بیرون آید چشمش تاریک شود خود را بر درخت رازیانه سایه
و چشم خود را بدان درخت بمالد روشن شود زمخشری نقل کرده که هرگاه هزار سال
از عمر او بگذرد و کور گردد از جانب حق تعالی ملهم شود بآنکه چشم خود را برگ رازیانه
تر بمالد روشنی او سعادت نماید و باشد که در صحرا باشد که تا محل درخت رازیانه
هزار فرسخ باشد خود را بدرخت مذکور رساند و چشم خود برگ او بمالد بامر الله
تعالی روشن شود اگر دم او را ببرند باز عود کند و اگر دندان او را بکشند بعد از
سه روز بر آید اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند و دشمن تر از همه چیز آدمی را
مار بود و کاو وحشی او را بسرعت تمام بخورد و اکتحال خون او جلاء بصر دهد اگر کسی
دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحری بر او اثر نکند دندان طرف چپ
او را اگر سائیده بر دندان که درد کند بمالند وجع او ساکن شود اگر بر زنی آویزند
بار نگیرد مادام که با وی باشد طلاء پیه او دفع گزنده هوام کند اگر از پوستش موی
کنند و پیه او بدان موضع طلا کنند دیگر موی بر نیارد و اگر دندان او را صاحب
تب ربع با خود دارد تب از وی زائل گردد و اکل شوربای گوشتش مقوی
جسم بود و اگر کسی نوشادر در دهن بگیرد تا آب شود و بر دهن او پاشد فی الحال بمیرد

اگر پوست او را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند اکتحال
پیه او جلاء بصر دهد و طلاء پیه او بواسیر را سود مند بود اگر سر و دم او را از وه بریان کنند
چون مستسقی بخورد شفا یابد از جمله فوائد عجیبه مجربه آنکه این طلسم را بر چهار پاره
کاغذ نوشته هر یک در یک ضلع خانه گذارند حیات از آن خانه بیرون روند و هیچ ماری
داخل آن خانه نشود طلسم این است

یا حافظ یا حفیظ
۹۹۹۱ ۱ ۱۱ ۸ ۱۱۱۸۸ح ۱ر ۱۷۱۱۱ط۱
ط۵ط ح۱۱ ر۱ ح۷ م و ۱ر ۹۱۸ ۹۱۹۹

و باقی خواص در باب حا در ذکر
حیه انشاء الله تعالی بیاید تعبیر دیدن او در خواب حیات و دولت
و فرزند و زن باشد و اگر ببیند که با او نزاع میکند و میخواهد که وی را بگزد با دشمن
خود نزاع کند اگر دید که ماری گرفته بهر جا که خواهد میبرد و از وی نمیترسد او بدولتی و
معاونتی رسد و کسی که در خواب ببیند که ماری از دهن او بیرون آمد اگر آن شخص
بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیات است از دهن او بیرون آمده اگر ببیند
که مارها در میان درختان آمدند دلیل آمدن سیل است زیرا که جریان
حیات بآب است که مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ و اگر ببیند که مار بر فراش خود
کشت زوجه اش فوت شود اگر ببیند که زنش مار زائید او را فرزند علاء بهم

شعر زنان باردار ایر دشیار ❊ اگر وقت ولادت مار زر اینید ❊
ازان بهتر نبود یک خردمند ❊ که فرزندان ما همراز زینند ❊ اگر بیند که بمکان
فرها آمده رئیس انجمل بمیرد اگر بیند که مار او را فرو برد سلطان گردد و اگر مار
با او حرف زند ثروت عظیم او را رسد والله اعلم ارضه جانور کوچکیست که
چوب میخورد و ترکی آغاج قوردی نامند اکثر در زمین پیدا شوند ولهذا او را ارضه نامند
چون یکسال بر او بگذرد دو بال طویل برآرد و بپرد و این همان دابه است که دلالت
کرد جن را بر موت سلیمان علیه السلام وقتی که ته عصای او را بخورد و عصا بشکست
و سلیمان علیه السلام بیفتاد و کما قال الله تعالی مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ
مِنسَأَتَهُ نمل از ارضه کوچکتر است که از عقب ارضه می آید و ارضه را بر میدارد و می برد
بسوراخ خود و اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد و از نشان ارضه است که بجهت خود خانه از
چوب در نهایت خوبی بنا کند از چوبهایی که جمع کرده مثل خانه عنکبوت که از اسفل
تا اعلا سوراخ بود در میانش مرتفع میکند بعد و خانه اش قبرش بود و در اوایل ساختن
قبور که هنوز تازه باشد و گرفته از اکلش حرام است و عربان در امثال خود گویند
که فُلَانٌ أَأْكَلُ مِنَ الْأَرَضَةِ یعنی فلان کس خورنده تر است از ارضه تعبیر دیدن او

درخواب دلیل منازعه بود در علم و طلب والله اعلم اساریع کرمکی سرخ که در سبزه زارها
و تره زارها بود و ترکی چمن قوردی نامند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید
و در ریگ و زمین نمناک باشد با صابع زنان تشبیه کنند اکلش حرام است
کهنه اکنه از حشرات است هر گاه او را بسایند و بر اعصاب بریده که از اند در ساعت
نفع بخشد اگر او را خشک کرده نرم بسایند و با روغن کنجد مخلوط ساخته بر قضیب طلا
کننده منعظ و غلیظ گرداند اساریع را در کتاب نزهة القلوب خراطین گفته اند و در
خواصش نوشته اند که اگر او را بمعقعه زنی بخورانند آن زن آرزوی مباشرت
او کند و حق آنست که او غیر شحمة الارض است که در باب شین بیاید تعبیر
دیدن او در خواب دلالت کند بر دزد و شخصی که دزدی کند و بر بابچه را
بورع آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که او کرم سبزیست که در خیار زار و میوه زارها
بود والله اعلم اکلیس مرغ سیر جثه ایست که آواز او با آواز شتر میماند و جایگاه او
نزد نهرها و رودخانه هاست و جایی که آب درخت بسیار باشد بود و در لغت
اخترى او آورده که مرغ سیاه است ... از انواع ... او قار گاه ... گاهی
کوکر و گاه آتش کبی گنیشر و آدم نو عیسه یونس اولور ارسطو گفته که او از شقراق و غراب

بهم رسد زده انس گیرد و ادب قبول کند بصوت مثل قمری فصیح است
خوردن او میوه و گوشت است و در بیابانها میباشد اکلش حلال است نزد اکثر
علما اَوْرَق نوعی از شتر که رنگش از غایت سفیدی بسیاهی زند و بهترین
انواع شترهاست در سیر و عمل و گوشت او بهترین انواع گوشتهای شتران بود
ذکر او در الف مکسوره در ابل بیاید اَلْیَسَن نوعی از ماهی بزرگ بود و حیوانات
بحر همه با هم ضدند غیر او و از خاصیت او آنست که هر کسی که مابین ایشان عداوت
باشد چون این ماهی را طبخ نموده بخورند الفت پدید آید آیِل گوزن و ترکی
مرال نر او را گویند اکثر احوال او شبیه باحوال گاو کوهیست و هر گاه از سیاه
بترسد خود را از سر کوه انداز دو ضرر نبرد و نرسد لعبه و هر عقدی که در شاخ اوست
کمال عمر او باشد مثلاً اگر ده عقد باشد ده سال باشد و بیست سال و...
عیه هزار و بکنار دریا آید تا ماهی را ببیند و ماهی بکنار آید تا او را ببیند و شکار بانان
انجال را دانسته و پوست گوزن پوشند و بکنار دریا روند تا ماهی صید کنند
و او عادت بخوردن مار کرده بینی بر سوراخ مار نهند و نفس مار را از سوراخ
بتعجیل بکشد مانند آهن که بمقناطیس کشید و از دم مار گرفته شروع در خوردن

تشدید یا مکسوره

کند و مار اضطراب کند تا جایی که از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدتی در وی
پیدا شود و شورشی در چشم وی پدید آید و آب از چشم وی روانه شود و در
گوی که در کنج چشم اوست جمع شود و ببندد و بمرور ایام مانند چرکی شود که در
گوش میباشد پس بسته شود مثل موم بردارند و او تریاق است که به زبعیا
حیات و فاد زهر حیوانیست بهترین انواعش زرد باشد مکانش در بلاد هند
و سند و فارس بود اگر او را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد نفع عظیم
بخشد و اگر کسی زهر خورده باشد او را در دهن گیرد و بمکد دفع نفع بخشد و در
دفع سموم خاصیت عظیم دارد و این حیوان بعد از دو سال دو شاخ بیرون آید مثل
دو میخ و در سال سیم شاخ منشعب شود و شعاب او همیشه در تزاید بود تا شش
سال پس در آن وقت دو شاخ مثل دو درخت گردد در سر او پس بعد از این
هر سال یکمرتبه شاخ بیندازد بعد از آن دیگر شاخ بروید و هر دو شاخ خود را برابر
اقصاب میدارد تا سخت شود و محکم گردد ارسطو گفته که این نوع گوزن را باواز
و ساز شکار کنند و نمیخوابد مادام که ساز بشنود پس صیادان او را ابریشم
بسازها و آوازها مشغول میسازند چون دیدند که گوشهای او سست شد از عقب او

می تهد و بکیرند قضیب او که نه گوشت و نه استخوان و شاخ او مجوف است
که بصحت است و این حیوان بسیار فربه میشود چون فربه شد از ترس صیاد
بقلال جبال میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر شاخ
او را بخور کنند همه جانوران گریزان شوند اگر چه صاحب سم باشند سنون شاخ خوش
او بعد از آنکه صلایه کرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ دندان را زایل
نماید و اگر کسی پاره از عضو او نفخه دارد خوابش نبرد مادام که با او باشد اگر
قضیب او را خشک نموده بخورند تهییج قوة باه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه را
بشکند باقی خواص و غیر او در بقره وحشیه باید **اَطلَس** و **اَغبَس** گرگ تیره
رنگ که بسیاهی مایل بود در باب ذال در ذئب باید **آوس** نیز اسم گرگ است
اَصوَمان گرگ و کلاغ **اَقهَبان** فیل و جاموس ذکر هر دو در فا و جیم باید **اَخطَب**
دارکوب و تبرک آغاج دلن و او شقراق است و صرد نیز گویند در باب صاد باید
اَجدَل چرغ و ترکی ابلکو نامند و او را صقر نیز گویند در صاد باید **اَخیَل** شقراق است
که در شین باید **اَخیَف** کمس بز در ذباب در باب ذال باید **اَسفَع** چرغ
اَغنَش مرغ آبی دراز گردن در طیور باید **اَطیَش** این سیده کعبه ترنبت

و بعضی سنگ عقل است **املوک** جانوریست در ریگ شبیه **آذریغ** موش دشتی
و در یربوع باید **انکلیس** مارماهی در ذکر جری و در جیم باید **انوق** بر وزن فعول حمرا
گویند در باب را باید بعضی گویند مرغ سیاه زرد منقار است که در گردن مثل بال
چیزی از موی دارد **انقذ** خار پشت در باب قاف در ذکر قنفذ باید و نیز کسی
که از درد دندان ناله کند او را انقذ گویند **فایده** از جهت درد دندان این
حروف را بر دیوار بنویسد **ح ب رصی لا رع م** و بفرماید آن شخص را که
دندان او درد میکند تا انگشت خود بر بالای دندانی که درد میکند بگذارد و پس مسمار
بر حرف اول که ح بود بگوید کوفتن سبک و در آنوقت این آیه بخواند که **وَلَوْ
شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً وَلَهُ ما سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ**
و در حالت کوفتن مسمار رو کوشش حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر مسمار
بر دیوار اندک فرو شد بپرسد که درد ساکن شده یا نه اگر گوید که ساکن شده پس میان
مسمار را بکوبد تا آخر و اگر گوید نه پس نقل کن مسمار را از حرف دیگر و نیز پنهان
کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود و البته در یکی ازین حروف درد ساکن شود پس مادام
که مسمار در دیوار است درد ساکن است و چون بیرون آرند درد عود کند **فصل دوم**

علاج درد دندان اینست

ح ب رصی لا رع م

در الف مکسوره اِنسان مردم از جمله خواص مجربه یکی آنست که هرگاه
تصویر کودک نیکو روی کشیده در وقت مباشرت مقابل روی زن نهند بحیثیتی
که نظر وی بر آن صورت بود فرزندی که از آن نطفه صورت بندد شبیه آن صورت بود
و در اکثر اعضا نیز شبیه بآن صورت و اگر دندان بست را کسی که دندان او درد کند
با خود دارد درد او ساکن گردد و نیز اگر دندان آدمی و استخوان طرف دست
بهر او در زیر سر نایم گذارند میه از نشو تا برنجارند و آب دهن آدمی دافع آب
از گزیدن هوام و دکیس هر گاه بناشتا بر آنها طلا کنند این نیز بتجربه رسیده و
تناول شیر زنان با عسل سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد بعضی گفته اند که هر
بیماری از خون آدمی شریف ممسوح در وقت فصد بیاشامد در ساعت شفا
یابد و اگر بول آدمی را بر گزیده سگ دیوانه بریزند نفع عظیم بخشد و دیگر آنکه ریزه
ناخن را هر گاه شخصی بسوزاند به انسانی از دو گوز دفعات دوست دارو گردد اشامیدن
بول او نافع گزیدن جمیع حیوانات مسموم است اگر بول او را بیاشامند بر پای صاحب
نقرس مالند درد و ضربان او ساکن شود و نیز نافع جمیع جراحتهائی که حادث شود
در انگشتان قدم و جراحتی که درد گرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافع است که گزیدن

آدمی و عرق او را هر گاه با غبار آسیا خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع دهد و اگر
بر پستان زن طلا کنند شیر خشک شده معاودت کند و اگر منی او را خشک نموده با سبد آب
بکوبند و بر آنکه نهند صحت بخشد و اگر با عسل خمیر کنند از خارج حلق طلا نمایند خناق را نافع بود
و اگر مقدار نخودی از سرگین آدمی با سرکه تند مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسر البول آشامد
صحت یابد اگر از نجو صبی در وقت تولد خشک نموده بسایند و اکتحال نمایند بیاض چشم
زایل کند و اگر بر گزیده سگ مالند شفا دهد اگر لعاب دهن روزه دار در گوش چکانند
کرم را بیرون آورد و اگر با زراوند مخلوط ساخته بر بواسیر گذارند صحت دهد ابن زهیر
گفته که اگر آنچه از ناف کودک که اول بار ببر باشد بریده باشند و در زیر نگین گذارند
هر کسی که آن انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد بشرطی که انگشتر و نگین او طلا یا نقره باشد
و اگر زن زبری آدمی بخور کند از جمیع دردهای رحم و دیا نافع باشد اگر زن اول آنچه
از نفاس خود بر هر دو پستان طلا کند دیگر بار نگیرد و اگر اول دندان کودک که بیفتد
قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر نگین نهد هر زن که آن انگشتر با خود دارد منع کند
او را از آبستنی مادام که با وی باشد عرق زنان اگر بر جرب مالند شفا دهد و اگر بول
کسی را که به بیست سال نرسیده باشد صاحب برص بیاشامد شفا یابد و اگر

علاج کرم از گوش بیرون آوردن

بول آدمی با خاکستر موی مخلوط ساخته بر موضعی که خون وی روان باشد بپاشند باز دارد و حکیم
فیلسوف دخاکستر موی خاکستر شود نیز باز بیل که نه آدمی منبت لحیه است اگر خون حیض بر
موضع گزیده سگ دیوانه یا بر بهق و برص طلا کنند نافع آید صاحب عجایب المخلوقات
آورده که اگر کسی را رعاف بهم رسد نام او را با خون وی بر خرقه نویسند و برابر نظر
او گذارند باز ایستد باذن الله تعالی و اگر نطفه او را بر برص و بهق ذکر و ند طلا کنند به شود
و اگر با شکوفه سنجد مخلوط ساخته خشک نموده بزوجه خود دهد آن زن از عشق وی بنالد
و شوهر را بغایت دوست دارد فایده اطبا گویند هر گاه کسی خواهد که بداند که
زن بار بگیرد یا نه بفرماید زن را تا میانه سیر در میان پشمینه بردارد و تا هفت ساعت
نگهدارد بعد از آن اگر از دهن او بوی سیر آید علامت آنست که بار گیرد و اگر نیاید بار
نگیرد تتمه آدم آبی بعینه مثل آدم خاکیست الا آنکه او را دم است در
دریای شام در بعضی اوقات می بینند که ریش سفیدی دارد و در تاریخ البحر نامی
و سالی که او را ببینند مردم خوشحالی نمایند که آن علامت ارزانی و فراخی آن سال است
گویند که بعضی از ملوک آدم آبی آورده بود خواستند که احوال او دریابند زنی
بعقد او در آوردند فرزندی از ایشان متولد شد که بزبان پدر خود متکلم میشد پرسیدند

که پدرت

که پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهت است که دنبالهای حیوانات همه در زیر است
و دنبال آدمیان در روی ایشان حاصل که ایشان را چندان عقل نیست و خواص و تعبیر دیگر
احکام او در باب میم در ذکر بنات الماء بیاید تعبیر اگر شخصی مرد فی را در
خواب ببیند بعینه او را ببیند مذکر باشد یا مؤنث یا هم نام و یا نظیر او را ببیند و اگر
شخص مجهولی را ببیند دشمن خود را ببیند اگر چهره جسیمی را ببیند سعادت یابد و لیکن باشد
که تعبیر بتصدیق ناید و اگر پیری ضعیفی یا شخصی کوچک ترکیب و صورت ضعیفی را ببیند
این دلیل نقص است در حد انسان و اگر کودک ببیند خویشان او آیند اگر بالغ ببیند
بشارت و قوت باشد لقوله تعالی یا بُشریٰ هٰذا غُلامٌ اگر ببیند که کودک نیکو
صورت داخل شهر شد هر گاه در آن شهر مصیبتی یا طاعونی و قحطی بود برطرف گردد و اگر
ببیند که از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آمد اشاره به بشارت صاحب غم باشد
و یا بتصرف آن ملکی بود و همچنین اگر بجهت عزیزی ببیند اگر ببیند که آسمان
سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص بمیرد اگر شخص
که بیمار باشد در خواب ببیند که کودک برهنه او را گرفت یا کردن او را از دو آن
ملک الموت است اگر جوان ترک یا مرد خیل ببیند دشمن بی دیانت را ببیند

اگر جوان ضعیف را ببیند دشمن ضعیف را دیده اگر جوان گندم گون ببیند
دشمن غنی ببیند و جوان سفید روی و سفید پوست دشمن و بیند اگر زن در خواب
دنیاست زن مجهوله بهتر از معروفه بود اگر مقبوله بود چیزی مقبول بدست او آید و اگر
قبیحه بود چیزی قبیح و اگر زانیه بود باعث زیادتی خیر و صلاح و عفت بود
از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود اگر زنی زن جوان در خواب
ببیند دشمن خود را بیابد اگر مجهوله باشد و اگر شخصی زن فربه در خواب ببیند امسال
پر نعمت و ارزانی بود و اگر لاغر ببیند قحط و تنگی بود و اگر زن شوهر دار را ببیند
دنیای بی تعب بدست او آید اگر زنان باستقبال او آیند دنیا او را استقبال کند
و اگر ببیند که با زنان نشسته است باز آید در میان انسان بصورت امرد کرد و اگر سیاه
مرتد بود و اگر خصی مجهول را ببیند تعبیرش آن ملکیست از ملائکه از جهت انتزاع شهوت
اگر ببیند که او خصی گشته و بمراتب رسد انصاری گویند او بمراتب عبادت
و عفت و فرج رسد اگر ببیند که سر آدمی در دست اوست هزار دینار یا هزار
درهم یا صد درهم بوی رسد و دیدن سرهای بریده دلیل مردم رؤسا بود پس اگر
بردارد چیزی از موی یا گوشت او مال از قوم رؤسا برو عاید شود و اگر خود را

جسیم

جسیم و بزرگ و نیکو ببیند بریاست رسد و اگر ببیند که سر خود را برید اگر بنده باشد
آزاد شود یا غمگین باشد غم وی زایل شود و اگر بیمار بود شفا یابد و اگر خادم بود از خدمت جدا
شود اگر ببیند که سر خود را سنگ میکوبد از نماز عشا خوابیده است اگر ببیند که سر او مثل سر سگ
یا خوک یا اسب یا اشتر یا استر یا حمار شده او را مشقتی دست دهد و اگر ببیند که سر او
مثل سر مرغ شده سفر بسیار کند خوردن سر حیوان چیزیست که امید یا و نیم است باشد
و درازی عمر است اگر کسی ببیند که سر او مثل سر شیر گردیده اگر از اهل ریاست
باشد بریاست رسد اگر ببیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند و اگر ببیند که او
گوشت دیگری میخورد غیبت دیگری کند اگر ببیند که زنی گوشت زنی میخورد آن
دو زن مساحقه نمایند و اگر زن ببیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا کند والله اعلم
اِوَزه مرغابی خانگی و بزرگی ابوار دارد که گویند گوشتش حلال و بسیار شناوری است
دارد و چون بچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هر گاه ماده او شروع در پرورش
بچه نماید نر او طرفة العینی از ماده جدا نشود و در آخر ماده بچه بیرون آید گوشت او گرم
و تر است بقراط بقراط گفته که گوشت او اجود و ارطب است از لحوم مرغ طیور و لهذا
مولد بلغم است موافق مزاج کسانیست که ایشان را مزاج حار باشد بهتر آنست که قبل از

طبع زیت بکوشتش مالند و دارو های کرم بسیار کنند تا غلظت او کم شود با بر
جه دیر هضم کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد حمیات کرد و بعضی کویند
که اکر خصیه او را بریان کهه اکل نهه با زوجه خود مقاربت کند در حال بار کیرد و هر کاه صاحب
ذات الشعب و ذات الجنب روغن او را طلا کنند انتفاع کیرند مرارت او برای اکل ریان
او رفع تقطیر بول نماید و هر جوف او سکنزریه ایست که نافع اسهالست و بیضه او معتدل
الحرارة است لیکن غلیظ است بهترش آنست که نیم برشت باشد و اکر قولنج یا بار
کرم داشته باشد با سفرجل مضرت رساند و مولد خون غلیظ موافق ا مزجه محرور بیضه
بیضه و بیضه شتر مرغ هر دو غلیظ و دیر هضم است کسی که اکل او را خواست دانه زردی
وی بخورد زیرا که زردی هر بیضه بهتر از سفیدی اوست لیکن سفیدی او از رطوبت
بیشتر و تعبیر او در ط باید ابن آوی شغال و ترکی چقال کویند او را ابن آوی
کویند بجهت آنکه ماوی میکنند با فریاد کنندکان از جنس خود و فریاد نکند مکر شب و وقتی که
تنها ماند و وحشت کیرد آواز او مثل آواز کودکان بود چنکها و ناخنها دراز دارد
و لینه و از انجه طیور صید کنند میخورد و مرغ خانکی از روباه چندان خوف ندارد که از
شغال چه هر کاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای ایشان جهد و بکشد اکر چه در عدد

بسیار

بسیار باشند کوشت او حرام بود و از جمله خواص او آنکه اکر زبان او را در هر
خانه که کذارند خصومت پدید آید اکل کوشت او نافع است جنون او صرعی بود که در روان
ماه عارض شود اکر چشم راست او بخود دارد ایمن کهه و از چشم بد محفوظ باشد
اِبَّالَه پرستوک و ترکی قرلانقوج نامند جمعش ابابیل است ابن جبیر کفته که ابابیل
که در آیه واقع شده است وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ مراد طیریست که مابین زمین
و آسمان در هوا آشیان کند و بیضه و جوجه برارد و اورا آسیب نیست مثل سایر طیور و کفها مثل
کف کلابست عکرمه کفته که آنها مرغان سبز بودند که از دریا بیرون آمدند که رویش آنها
بطریق رویش سباع بود ابن عباس کفته که شبیه بمرغابی کهه و پاهای دراز داشتند
بعضی کفته اند که شبیه خفاش بود عباده ابن موسی کفته که کمان میبرم که زیاد زیر باشد که نوعی از
عصفور است عایشه کفته که شبیه طیوریست خطاف که پرستوک بود و او مستوراست
که الآن در مسجد الحرام ماوی کیرند که در بین بیاید و ابیل راهب نصارا را کویند و بعدا
عیسی علیه السلام را ابیل الابیلین کویند در خطاف تعبیر و سایر خواص او بیاید اِبِل
اشتر و ترکی دوه نامند از جمله بدایع قادر بیچونست که أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ
خُلِقَتْ ابل است که او را کشتی روی زمین کویند تا ده روز بر تشنکی صبر کند و هر کیاه

که در صحرا و بیابان باشد چرکند اکر چه کیاهان تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جماع و نص
قرآن که وَأُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ حلالست ابن زهیر و غیره کفته اند که تا نظر وی بر
سهیل افتد در حال بمیرد اکر موی تفتیک او را شوهر بر جراحتی که خون او روان باشد
بپاشند باز دارد اکر پشم او را در آستین عاشق کذارند عشق زایل شود اکر بست از بول
اشتر زا آشامد در حال مستی او برطرف شود اکل کوشت او باه را زیاده کند و نعوظ را
قوت دهد بعد از جماع بول او نافع ورم جکر است اکر مغز ساق زانو را هر کاه زن در
میان پنبه یا پشم سه روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر با او مباشرت کند بار کیرد
اکر چه نازاینده باشد و ذکر آن کیفیت تحقق او کذشت فارجع الیه التعبیر
اکر در خواب بیند که مالک کله اشتر یا کوسفند کشته حاکم حاکمی و ذی قدر کردد و مالک
اموال شود و اکر بیند که مالک یک شتر کشته عاقبت نیکو و سلامتی دین
و اعتقاد بود اکر بیند که شتر رمه بچراند بر جمعی از اعراب و اهل بادیه حاکم کردد و اکر
اشتر بسیار در شهری بیند دلالت کند بر امراض و حروب بسیار از رجال بعید کفته که کسی که بیند کوشت اشتر میخورد بیمار شود دیکری کفته اکر بیند که مالک ابل
شده او را قدرت و سطوت حاصل شود محمد ابن سیرین کفته که اکل لحم او در خواب ضرر دارد

لحوم

قوله تعالی وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ باقی خواص
و تعبیر در بعیر و جمل بیاید اِلْفَا ارک اِلْقَه مؤنث و ذکر او در ذئب در باب
ذال بیاید الفصل الثالث فی الالف المضموم اُرْوِیَه بز کوهی و ترکی
داغ کچیسی کویند اکلش حلال اکر شاخ و ناخن او را سوخته بطلا به نمهه در روغن
مخلوط سازند و بر بدن و ساق کسی که از پایده رفتن او را آسیبی رسیده باشد طلا نمایند
رنج او بمرتبه زایل شود که کویا آسیب را ه رفته نباشد باقی خواص و تعبیر او در باب واو
در وعل بیاید اُطُوم سنک پشت صحرایی و ترکی اوتسباغه نامند بعضی کویند
ماهی درشت پوست که از پوست او کهه حمالان موزه دوزند و برخی کویند جانوریست
بود و دیکری کفته کاو کوهیست از جهت غلظ پوستش تشبیه ماهی کهه باین نام مسمی شده
اکلش حرام در باب سین در ذکر سلحفات و قاف در ذکر قنفذ بیاید انشاء الله تعالی
اُقُنُ مرغیست که سیاهی مانند طوق در کردن دارد مثل طوق دستنی کم نوعی
از کبوتر است منقار و هر دو پای او سرخ است مثل کبوتر اللّه انکه هر بشش سیاه است
از آواز او ناله اوه اوه مسموع شود در لعبت ختری آورده ایاغی و بوزه قزل و شدور
که صرمندن اوه اوه آوازی کلور و اله اعلم باب دوم از کتاب خواص الحیوان

در باب معجمه و در آن سه فصل است فصل اول در باب معنی چهر بازی

باز و بیز که قارچغای لغت فصیح او بتخفیف یاء و بعضی بیاء مشدد نیز گفته اند و
اشتقاق او از بزو انست واو در تکبیر باشد و ازین قبیل طیور جوارح است واهدا
مختلف الاشکال که جمیع انواعش حرام جز حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه واله
از اکل هر سباع صاحب ناب منع و نهی فرمود عدی بن حاتم گوید که از آنحضرت از صید
باز پرسیدم فرموده که ما امسک علیک فکل یعنی آنچه باز نگهداشته که صید تو از صید
بخور آنرا که حلال است و آنچه در وی پنج قسم است بازی و زرق و باشق و بیدق و صقر
که چرخ است مزاج باز را حرارت چه طیور گرم است لهذا بر تشنگی بی تابست و مکان او
شاخهای درخت بلند در هم پیچیده است و جاهای سایه دار و خفیف الجناح و سریع
الطیران است و از اقسام خمسه ماده بحرارت تر از نر او و باز را امراض بسیار راه یابد ولاغر
شود و گوشت بریزد احسن انواع او آنست که پرش کم و چشمهایش سرخ و از همه انواع
کمتر است آنکه کبود باشد و چشمهایش سرخ و ازین کمتر آنست که زرد باشد و از صفات
محموده باز آنست که دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین یعنی میان هر دو دوش وی
فراخ باشد و تا دمش مخروطی الشکل باشد و رانهایش دراز و پرش فرو گذشته زرعیت

دی

وی درشت و کوتاه باشد و بچه او را غطریف نامند و اکتحال بزهره او چشم را از نزول
آب نگهدارد اگر زن ذرق او را بر گیرد و در حالت افکندن ماشاء الله بار گیرد اگرچه عاقر بود اما
باشق بفتح با و کسر شین معرب باشه است و ترکی قرقه نامند او نیز مثل بازاندک
صبر بر تشنگی و کثیر الاضطراب گاه انس گیرد و گاه وحشت و اگر از کوچکی انس گیرد در دوله
صیاد در آید سبک بر و نیکو شمایل لایق است که ملوک خدمت او کنند زیرا که
او صید کند بهترین آنچه باز صید کند از دراج و کبوتر و غیره بهترین او صاحب آنست
که در منظر کوچک و در میزان بزرگ و ساقهای او دراز و رانها کوتاه بود مکرر هم از مغز
سر او مخلوط با اندک آب سرد نافع خفقان است که از سه اتم رسیده باشد اکتحال زهره
او دفع تیرگی چشم کند بیدق اندکی از گنجشک بزرگتر را شکار کند قعبیر کسی که در خواب
باز بیند اگر از اهل امارت باشد سلطان که دو واگر بیند که باز از دستش و گریخت
ملکش از دست برود و اگر چیزی از پر وی در دست وی بماند قدری از مال از دست
وی بماند اگر او را ذبح کند بدو ز ظفر یابد و ذبح باز با دلیل است بر عزت ملوک
و لحوم ایشان اموال ملوک و دیدن او برای اهل بازار ریاست و دیدن باشق
دلیل فرزند مذکر بود و او را چندان قوتی نباشد و طبع شبیه است بصفی که اشقر از شعف

جوارح است در حیله و قوت و در مزاج ایس از جمله طیور والعه و در بعضی اوقات صید
عصفور کند و بسیار باشد که از وی بگریزد و او شبیه باشق است در شکل الا آنکه در جثه از وی
کوچکتر است و آنچه صید کند حلالست ترکان قرچغای گویند بالام در حدیث آمده
که یهودی نزد حضرت مقدس نبوی آمده پرسید که چون روز قیامت زمین همه یک خبزه
واحد خواهد بود از برای ماحضری اهل جنت پس نان خورش ایشان چه چیز بود آنحضرت
فرموده که بالام و نون پرسید که اینها چه چیزند فرموده که بالام گاو است و نون ماهی که از
زیادتی جگر او هفتاد هزار کس خواهند خورد والله اعلم بالَه ماهی و ترکی بالق گویند ماهیست
که در بحر اعظم میباشد که طول او به پنجاه ذرع رسد او را عنبر گویند و این لفظ معرب است و در
صحاح آورده که باله ماهی بزرگیست از ماهیان دریا و این لفظ عربیست صاحب
عجایب المخلوقات آورده که ماهیست که طولش پانصد ذرع یا بیشتر بود در بعضی اوقات گوشه
بال او مثل بادبان بزرگ نمایان شود و اهل کشتی از وی بترسند و چون او را بینند
طبلها زنند تا بگریزد از آنکه چون بر حیوانات بحر ستم کند حق سبحانه و تعالی ماهی بقدر ذرعی
را بر انگیزانند تا بر گوشش چسبد که بهیچ نحوی از وی مستخلص نشود پس باله متوجه قعر دریا
شود و چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زنگیان

باشند

باشند که مترصد ند پس هر گاه مشاهده این حال نمایند چنگالهای آهنین در اندازند و جثه او را
بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از وی بیرون آرند در باب عین ذکر عنبر و اینکه متعلق بوی
باید بیَبغا بباء اول و ثالث مفتوح و ثانی ساکن و غین معجمه طوطی سبز رنگ مطلق
هدرزه ابو فرج شاعر را از جهت فصاحت با آنکه در زبان لکنتی داشته که سین را ثا
میگفته آنرا اعرب لثغه نامند ملقب بببغا شده و ببغا بجثه کبوتر بود آنرا که بهم ارتفاع الصوت
فرا گیرند و نگهدارند چنانکه طاوس را بجهت حسن لون او و یکنوع از ببغاهست که
سفید است یکی که معز الدوله خلیفه هدیه آورده بود مثل در سفید که منقار و پاهای او سیاه
و بر سرش تاج رنگ فستقی الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگش
که موجود است و او حیوانیست نرم خلق و تند فهم او را قوه تمام بر نقل اصوات است
و قابل تعلیم است ملوک و اله برای او را آنکه میدارند تا هر چیز که بشنود باز گوید و نمامی
ننماید آنچه تناول کند بپای خود بردارد و طریقی که آدمی بدست چیزی خورد و مردم در
تعلیم او طرق متعدد و حیله نمایند فصیحی در وصف او گفته شعر انعتها حیة ملیحه
ناطقه ۞ باللغة الفصیحة عدت من الاطیار ۞ و اللسان بوهمنی با بنان ان ۞ تنهی
الی صاحبها الاخبار ۞ و تکشف الاستار والاسرار ۞ یعنی وصف میکنم

خوش صورت ملیح را که ناطق بود بزبان فصیح گویا شمرده شده بود از مرغان و زنان
او می رسانید که مگر آدمیست که اعلام میکند لصاحب خود اخبار و ظاهر میسازد پرده ها
و میگشاید اسرار اهلش را صحیح حرامست جهة خباثت لحمش و بعضی حلال دانسته اند
زیرا که اشیاء طیبه خورد و از ذوات المخالب و ذوات السموم نیست اگر کسی زبان
او را بخورد در جریان کلام فصیح گردد و اگر زهره او بنقش زبان آرد و اگر خون او را خشک
نموده بسایند و با آن وحشت یا بشند عداوت بهم رسد اکتحال بسرگین او مخلوطا بسرکه دفع
رمد و ظلمت چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد برده فروش کذاب
یا مرد فیلسوف و ناپاک یا دلیل کنیز و غلام یا پسر یتیم بود والله اعلم بغل استر و ترکی
قاطر گوشتش شدید الکراهه است آنچه پدرش خر باشد بهتر بود و دراز عمرترین حیوانات
اهلیست از قلت جماع چنانچه گنجشک کوتاه عمرترین طیورست از کثرت جماع و استر را
بچه نمیباشد زیرا که شیمه اش قوت پرورش بچه ندارد و مجرایش تنگ است و خروج
بچه متعذر اگر احیانا استر آبستن شود در وقت زائیدن هلاک شود نتواند زائید اگر دل
او را خشک نموده از ترس او زن بخورد هرگز بار نگیرد و چرک گوش او نیز همین خاصیت
دارد هرگاه زن بردارد بار نگیرد اگر چرک گوش او را در پوست او بچه ده زن

بخورد او را زن نیز بار نگیرد و ماده ایکه با او باشد خاکستر سم او را هرگاه با بلبه مروغن
گل خمیر نمایند و بر سر اقرع و موضعی که موی نداشته باشند طلا نمایند موی برآرد و نیز اگر سم
یا خون او را از زیر آستانه در کنار بر موش و حشرات آنخانه فرار شود هرگاه سم استر نزد خانه بخور کنند
موش و سایر هوام از آنخانه گریزان شوند از بقراطیس منقولست که کسی که عاشق باشد
در موضعی که استر غلطیده باشد بغلطد عشق از وی زایل شود اگر مطلوب مذکر باشد در موضعی که استر
نر غلطیده بغلطد و اگر مؤنث بود باشد در محلی که استر ماده غلطیده بغلطد هرگاه شخصی زکام باشد
سرگین او را بو کند و بروی تف نماید و بر سر راه اندازد هر که پا بر وی گذارد زکام مرد منتقل به آن
و او از زکام خلاص شود اگر چرک گوش او در پشم بسته خود در حال مست شود اگر زن بعد آن
سی درهم بول استر بیاشامد هرگز بار نگیرد و اگر زن آبستن مغز سر او را بخورد طفل او دوازده شود
و اگر زن عرق استر را با پنبه بردارد بار نگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل سفر اگر
اوست و طول عمر وی و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند که فرزندی است که زنا کند و اهل او
نباشد پس هر که بیند که استری سوار شده اگر از اهل فرزند باشد پس او قهر و ظلم کند
بر مردی و سختی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازاینده است و اگر استری
که سوار شده سیاه بود زن صاحب مال نصیب وی بود و اگر سفید صاحب حسب

و بعضی دیگر گویند استر ماده دلیل سفر بود پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند یا از زوجه اش
مفارقت نماید بقر گاو و بز که بعربی ماده آن جنس است بر نر و ماده هر دو آید یا ده او را
بقره گویند از ابن عباس منقولست که روزی عیسی علی نبینا و علیه السلام بماده گاوی
گذشت که بچه در شکم داشت و زادن او نزدیک شده بود از شکم وی بیرون نمی آمد
ماده گاو گفت یا کلمة الله از حق تعالی درخواه تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام
گفت یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت آن ماده گاو باذن الله تعالی بار بنهاد
پس هرگاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا را بنویس و تعویذ وی سازد که به تسهیل
بار حمل بر زمین گذارد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم
الکریم سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار
بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون چون بشویند آبش را بخورد در دفع
از علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست که آنحضرت فرموده که گوشت گاو شفای مردم
هیچ چیز بهتر از روغن گاو نیست که عنبر با نزاع اعاده آن بود که در سالیکه باران
آتش در گوشتها و بکیه گذاشتند و سر سید او ندیده باران می بارید گوشت و شیر و روغنش
جمله حلال و پاکیزه است در حدیث آمده که روغنش شفا و گوشتش مرض بود از جمله

از جمله خواص او آنکه اگر گوشت او را با زرنیخ سرخ در هر خانه که بخور کنند جمله عقارب
و حیات و هوام گریزان شوند اگر بر طرفی بمالند کک بسیار بر وی جمع شود شاخ او را
هرگاه بسلایه که در طعام صاحب تب ربع نشسته متساوی مفارقت کند و هرگاه بیاشامند
نعوظ را زیاده کند طلا نمودن گوشش خون حار بر بازو و اگر زهره او را با کنند طلا کند
بواسیر را نفع کند و جوشش ساکن کند و اگر بر موضعی که اثر سیاهی در بدن باشد بمالند قلع
کند و رنگ کمال خود آید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند
و اگر با نطرون و عسل و شحم حنظل بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه
تحدید بصر نماید اگر چشم درآید و آب با وصرنی نویسند در روز خوانده شود و در شب
نیکو خوانده شود اگر موی او را بسوزانند و بیاشامند نفع دهد از درد دندان و اگر با سکنجبین
آشامند سپرز را برطرف کند و اگر با عسل آشامند حب القرع را از شکم بیرون آرد
اگر در دو زنبور را بگوشت گاو طلا کنند و تا گاه بخاک دفن کنند همه زنبورها بر وی
جمع آیند اگر خصیه او را خشک نموده نرم بسایند و بیاشامند تهیج باه کند و قوت نعوظ دهد
و اعانت تام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده بسایند و بر بیضه نیم برشت
پاشند و تناول کنند قوت باه را زیاد کند اگر سرگین او را بر زگیل طلا کنند برطرف

بریزد و اگر بورهای مسلیه طلا کنند نرم کند و اگر بخور کنند بر سوراخ موران قبل
از همه آنها از زمین بیرون آیند دیگر بیرون نیایند و اگر بر نقرس کذارند نفع دهد و اگر به
حامل بخور کنند در وقت وضع حمل بسهولت بار نهند و بیرون آورد و اگر بچه مرده
در شکم مانده باشد همچنین بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران گریزان شوند
اگر سوخته او را سائیده در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن
طلا کنند و کذارند تا خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرقه
کتان طلا کنند و بسط کنند بر شکم آب زرد را بخشکاند بقره وحشیه کاو وحشی و
ترکی داغ سغری گویند چهار صنف است اول مها دوم ایل سیم یحمور چهارم
تیتل و همه اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب یابند بیاشامند و اگر نیابند بشنیدن صدای
هوا اکتفا نمایند و در آن صفت گرگ و روباه و خرگوش و شغال و حمار وحشی و آهو با و نکنید
اما ایل ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یا باید اما مها اگرچه در باب میم باید لکن
از وضعیت در اینجا بیان نمائیم او تند شهوت بود بمرتبه که چون ماده او بار گیرد از نر بگریزد
از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت جوید از فرط شهوتی که دارد نر او بر نر دیگر
سوار شود پس چون یکی سوار شده باشد دیگر بوی آب منی استشمام نمایند و بجهند و نشانه آنکه

شاخ او صمت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مجوف بود بقره وحشیه اشبه حیوانات
به بز اهلی و شاخش سخت و محکم است بطریقی که خود و بچگان خود را از ضرر سگ شکاری و غیره
نگهدارد و گوشتش با جماع حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش عظیم النفع است و
نفع عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد سباع از وی گریزان شوند اگر شاخ
و پوست و شحم او را بخور کنند همه حیات و عقارب گریزان شوند اگر خاکستر او را بر
دندان مسنون کنند وجع وی ساکن گرداند بخور موی او در خانه موش و جعل و سایر
هوام را بگریزاند اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کنند تب ربع است و آشامیدن آن
در میان چیزی از اشربه زیاد کنند قوت باه است و مقوی عصب و سعوط او در بینی که
خون آید دفع رعاف کند طلاء خاکستر شاخ او مخلوط با سرکه باشد بشرط متعالجه ماه و آفتاب
دافع برص است تناول یک مثقال از او موجب غلبه بر خصم است باقی در میم بیاید انشاء الله
بقرة الماء کاو عنبر است و سر از بحر بر آرد و چو گفته اند الله اعلم بصحة هذا النقل چه اگر بر آید
که عنبر از قعر دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح باشد سرگین او مقوی دماغ است و تقوی
حواس و دل بود بقره بنی اسرائیل او را ام قیس و ام عویف نامند و او کاو ماده
کوچکیست که دو شاخش در زیر کست و چون اراده بر خواستن کند در مکان خود قطعه

اینی شیشکی اگر بهبت تو آید آبش او را بجاف و میل در وزن و اکتحال نماید بچشم
کسی که در چشم او سفیدی باشد آن عین او را ببرد و اگر این حیوان را بر
که موی بر آنها باشد بیندازد موی بر آید و ممکن است که شیر این کاو باشد که پیش
از او در وقت بر خواستن بجهد تعبیر دیدن کاو سفید و سیاه در خواب دلیل
سال است اگر فربه باشد سال ارزانی و فراخی بود و اگر لاغر باشد سال گرانی و قحط بود
کاو زرد دلیل مرضت و خوشی او بقره تیره رنگ دلیل سختی است در اول سال
و نیز ابلقی که در سرین داشته باشد دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف
بقره مصیبت خواهر یا دختر بود و اگر بیند که بقره دیگری میدوشد با زن غیر خیانت
کند و هر قسم حالی که بیند با بقره خود پس آنچه بزوجه یا دختر او راجع شود دوشیدن او
مال حلال بسیار است و آواز او دلیل بر دیدن مشهور که بی ادب باشند و خوردن گوشت کسی را
دلیل بیماریست و اگر کاو وی بر دو دهد و او را رها نکند آن شخص در آن سال بمیرد دیدن او در
خواب از برای اهل رعیت دلیل خیر و برکت است نسبت دهد و او را از گوشت خیانه که
خیل را که در باب فا بیاید نسبت داده اند اگر بیند که بقره در خانه او شد و او را
شاخ زد زیان در مال بهم رسد نصاری گویند که اکل لحمش دلیل رفتن اوست نزد

حاکم و میراد و مالت از برای کسی که او را بردارد و ربایند او امن از خوف است اگر دیدن
زن حامله زاد دلیل بشارت است بر فرزند نرینه تیز ربایند او دلیل بشارت است در معیشت
اهل مطبوخ و ربایند او روزی وارزانی بود حکایت کنند قبل از جنگ جمل در خواب دیدم
که گویا بر تل هستم و گاو فریاد میکند و بر سر و گاو کعثم گفت اگر خواب خود راست میگوئی
در حوالی تو جنگ شود و کشته بسیار شوند گفت چنین شد روز جمل اگر کسی بیند که بقره شیر گوساله
خود را به او داد فرزند خود قیادت کند اگر ماده بیند که زن آقا را امید شد زن آقار اگوا بقه
و بعوضه پشه و ترکی گرمچک نامند بعوضه آنکه پر دارد و بق آنکه سرخ و بدبو است و ترکی
آنرا گویند اکل هر دو از جهت قذارت حرام است در عجایب المخلوقات آورده که اگر
خانه را بقلقند و شوبیر خور کنند هیچ پشه و بق و اهل الخانه بشود و اگر چنار بخور
کنند پشه گریزان شود بعضی گفته اند هر گاه شخصی در خانه بخور کند پشه گریزان شود و نیز اگر
کسی بعض که او را ازلو نامند یا بعج یا پوست جامیش یا شاخ بر او بخور کند پشه بگریزد
و اگر گوجرار در سرکه نقوع کرده در خانه بپاشند پشه و بق گریزان شوند و نیز اگر سداب در
سرکه نقوع کرده بر خانه بپاشند پشه گریزان شود اگر کندر و کبریت و زرنیخ و فلفل را با آب شاخ
قنب طلا کنند و آن شاخ را وقت خوابیدن نزد سر گذارد پشه نزد او نرود چه آنکه پشه

یکنوع او شبیه کنه است لیکن پاهای او خفیف است و رطوبت او طاهر در عراق عرب و شام
او را جرجیس گویند جوهری گفته که او لغتی است در قرقس که پشه در خلقت شبیه بفیل است چه خرطوم
دارد و تفاوتی که هست آن است که فیل را چهار دست و پاست و پشه را شش پا و چهار پر و خرطوم
فیل مصمت است و از پشه مجوف و نفوذ کننده هرگاه بر جسد آدمی نیش زند خون او را بمکد و فرو
میبرد بجوف خود هرگاه بر عضوی از اعضای آدمی بنشیند بخرطوم خود قصد میکند که سوراخ جسد
و مسامات وی را تا بیرون آید از وی و حرص او بمرتبه ایست که خون را می مکد تا آنکه پر کند و بمیرد یا عاجز
میشود از طیران و این سبب مرگ اوست و از عجایب کار او آنست که بکشد شتر و غیر او را از
حیوانات اربع و هرگاه در صحرا بنشیند و مرده او را هر جانوری که بخورد بمیرد هرگاه اگر کسی را پشه
بگوش رود و یا کار مشکلی پیش آید در کمتر زمانی از مقصود آن مطلب گذارد و بعد از نماز سه نوبت بگوید
یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار وی ساخته شود ابو هریره گوید که من
ایستاده بودم که خود دیدم که حضرت سید کاینات صلوات الله علیه و آله دو قدم حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر روی دو قدم مبارک خود داشت پس آنحضرت
در آن وقت امید عابر و خواند که خرقة خرقة ترق عین بقة پس آنحضرت
دهن مبارک او را بوسید و گفت خداوندا دوست دار او را که من او را دوست میدارم

بدانکه

بدانکه فرقره یعنی ضعیف نزدیک خطوه و ترقی یعنی بالا رفته در چشم پشه کنایه از
کوچکی چشم اوست خبر مبتدا المحذوف است تقدیرش هذا العین بقة یعنی از
اهل مغرب کبر فنون پشه و غیره گفته اند که نویسند بر ارکان خانه کذا ربد سوالی ورقا
فاذکر موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل
مبین عطشیش عطشیش مت ایها البق عطشیش عطشیش ایحل
ایها البق یغضب الله علیک کما غضب علی الرجل القاضی وکیله
ملح و پشه گریزان شود و دیگر از جمله خواص نخ آنکه هرگاه او را سائیده در سوراخ ذکر ریزند
عسر البول را بر طرف کند تعبیر دیدن پشه در خواب دلیل دشمن ضعیف است
و تیر دلالت کند بر همی و غمی که از خواب بود بنات الروم ماهیان چند بود در بحر روم
شبیه بزنان مو دار در رنگهای گندم گون و پستانهای بزرگ و فروج عظام دارند
ایشان را کلامی باشد که کس نفهمد و خنده و قهقهه کنند و باشد که بعضی از مردم ایشان را
بگیرند و مباشرت نمایند پس خلاص گشته بدریا گریزند گویند که هر وقت بعضی از صیادان
نزد رومانی صاحب بحر ماهی بصورت زنی می آوردند ایشان را قسم میداد که راست بگویند
که با او دخول کرده یا نه و ذکر آدم آید در نام گذشت ببر بفتح بای اول و کسر راء

بچه او را بر زدنها

ثانی پلنگ و بزرگتر ازو ببر خوانند گوشتش حرام و او با شیر معاده و دشمنی وی بود و او را
ببر و فرانق خوانند ماده او از باد بار گیرد و لهذا چون ماده وی کسی قدرت بر صید او
ندارد و ببر باشد که پاسبان گیرند و در قفس آهنه کشند و با کودکان مونس سازند تا
رام شود و بیرون آرند و اکثر مردم که فرزانش گیرند و نقل آن درخت باشند و مغارت
نکشند و کسی قادر نباشد که از آن درخت چیزی آرد و فرزان گیرد و بسیار بعضی اوقات
معلوم و در بیشه بود و آن وقت را مردم می شناسند پس در وقت مذکور نزد آن درخت
آیند و فرزان گیرند از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را بر سرسام و برسام طلا کنند از طلی
که ممزوج بآب نماید نفع عظیم کند و اگر زن بردارد هرگز بار نگیرد و اگر آبستن باشد
اسقاط حمل وی شود اگر قلاب پای او را بر بند دست بندد حامل وی هیچ تعب نکشد
اگرچه بیست فرسنگ راه رود هر که بر پوست او نشیند حب القرع از وی معیشه بازله
شتری را گویند که دندان او شکافته شده باشد و این در سال هشتم بود بافعه
مرغ ترسناک است بقول ابی عمرو حذر کننده است هرگاه آب بیابد براست
و چپ خود نظر اندازد و بنات الوردان در باب واو بیاید بهرمان نوعی از
عصفور یعنی گنجشک بیاید بهمکه صغار اولاد گوسفند و گاو و بهیمه چهار

پای

پای بقیع آهوی نر فربه در ظبی در باب ظاء بیاید ملبشون بوتیمار مرغ دراز
گردنیست در باب میم در ملک الحزین بیاید بکر شتر جوان بیثیب بعوذن
فیعنیل ماهی بزرگ بخنج مرغ بزرگ حوصله در باب حاء در ذکر حوصل بیاید
انواع از ماهیان که با زهره ایشان چیزی نویسند که در بار رنگ چنان خوانده
شود که در روز بخ مرغابی است در طیر الماء بیاید بلنه ابجه چون الودشند
از گاو و شتر دهند قربانی بذنج بذال معجمه و جیم بچه میش بحزم بحا و جیم بچه گاو
وحشی برغز ماده گاو وحشی برغش بشین معجمه نوعی از لک دیگر همه
اینها هر یک در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی بط مرغابی بزرگ از اردک مانند ذکر او در
اوزه گذشت فرق میان این هر دو آنست که آنچه از مرغابی پرد هرگاه محرم او را بکشد
کفاره ندارد و آنرا اوزه گویند چرا که داخل صید نیست و آنچه نپرد صید او بر محرم
حرام است آن را بط نامند بعیر اشتر اسم جنس است ذکر او در ابل گذشت و در
جمل بیاید بغاث بحرکات با آمده مرغیست اصغر از رخمه و رخمه مرغیست شبیه کرکس
و بغاث خبیث طیور است گوشتش حرام سایر احکام او در رخمه بیاید ان شاء الله تعالی
الفصل الثانی فی الباء المکسوره برذون اسبی که پدر و مادرش اعجم

باشد کنیتش ابوالاخطل لهذا چه اگر گوشش اوست بخلاف ب عربی که تر گوش
باشد صاحب منطق الطیر گوید که برزون میگوید بار خدایا قوت روز بروز میخواهم
گوشت وی مکروه از جمله خواص او آنکه هر زنی خون وی بیاشامد هرگز بار نگیرد و بچه زن
او بچه دان و بچه برون آرد و بخاصیت اگر او را خشک نموده سوده نمایند قطع رعاف
کند و اگر بر جراحات پاشند خون را باز دارد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
خصومت و بعضی گویند دلیل پیر یا پیره عجوزه بود و بعضی بزن تعبیر نموده اند و اگر بیند که برزون
او را ولد برده است زنش مطلقه شود و اگر بیند که ضایع شده زنش مهجور گردد
بُرقش و بِرکش مرغیست مثل عصفور که اهل حجاز شرشور نامند و در باب شین بیاید
بِیاح بیاء مخفف و گاهی مشدد نیز خوانند نوعی از ماهی است و در باب حا در ذکر
حوت بیاید **الفصل الثالث فی الباء المضمومة** **بُرغوث** کیک و بترکی
برره نامند کشتنش حرام و قتلش بر محل و محرم مباح در حدیث آمده که مردی
کیک را دشنام میداد حضرت سید مرسلین بشنید فرمود که دشنام مده که او
بیدار کننده است که نماز صبح از اوس در غفاری منقولست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم فرمود
که هرگاه کیک ترا بگزد قدحی آب فراگیر و بر وی هفت بار این آیه **وما لنا الا نتوکل**

علی الله بخوان پس بگو **ان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم و اذاکم عنا**
پس آب را در فراشش بپاش که بفر است خواهی خواهد حسین بن اسحق گفته که حیله
در دفع برغوث آنکه جزوی از کبریت و زرنیخ در خانه بخور کنند همه کیکها گریزان
شوند و بمیرند و نیز اگر در خانه گوی بکنند و برگ و فلفل در و اندازند مجموع آنها در آن
گو جمع شوند پس خاک بر رو ریزند که همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته مطبوخ شونیز
را در خانه بپاش که قاتل برغوث است و نیز اگر در خانه موی بز عتیق یا پشم باخ
بخور کنند هرگز برغوث در آنخانه جمع نکند ابن عتیق گفته است که پدر و مادرش عرب
باشند بخلاف برزون مداء آنکه اگر کیک بگوش راست کسی رود خصیه چپ او را
بجنبد کیک بیرون جهد و اگر بگوش چپ رود خصیه راست او بجنبد که کیک بیرون
رود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمنان ضعیف باشد که طعنه زنندگان باشند
و بعضی بمردم اوباش تعبیر نموده اند اما جابر مغربی گوید که هرگاه کسی در خواب بیند که کیک
او را گزید مال یابد والله اعلم **بُراق** اسبیست که بهترین خلق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در شب معراج بر او سوار شد و اشتقاق او از برق است جهت سرعت او و او اسبیست ریگ
از استر کوچکتر و از حمار بزرگتر گام بر جایی نهد که نظرش واقع شود انتها که قدم بر زمین نهد

بر آسمان اول نهد و هفت آسمان در هفت قدم طی کند **بلبل** معروفست گویند که
سلیمان ع روزی بر بلبلی بگذشت که بر بالای درختی صدا میکرد و سر و دم میجنبانید آنحضرت
از اصحاب خود پرسید که میدانید این بلبل چه میگوید گفتند **الله و رسوله اعلم**
آنحضرت فرمود که میگوید امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام زمخشری در
تفسیر آیه **وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله** آورده که بعضی گویند مراد بلبلست
در قوت جمع کردن تکاسل میکند ذکر او در باب عین در عندلیب بیاید **بُوم** جغد و بترکی بایقوش
کنیت ماده او ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل گویند
جهت آنکه شب تا صبح نخوابد و با آشیانه مرغان رود و افراخ و بیضه های آنها بیرون
آورد و بخورد و در روز همچو مرغی تاب و توانائی او ندارد اما اگر در روز ظهور او بینند بمبادرت
بر قتل او میایند و او را بکشند و بر او بزنند و از جهت عداوتی که میان او و سایر طیور است صیادان
او را در زیر دام نهند تا طیور بر سر او جمعیت نمایند و در زبان ترکان بزرگ او را ساری قوش
و کوچک ویرا بایقوش نامند و از اکاذیب عرب است که چون انسان بمیرد یا کشته
شود روح از بدن او مفارقت کند بصورت بوم بر قبر او نوحه کند از جهت مفارقت
جسم و تنهائی او جاحظ گوید که بوم در روز نمیبیند بجهت آنکه از حسن و جمالی که دارد چشم زخم

بدو نرسد اما آنکه اکل جمیع انواعش حرامست از جمله خواص او آنکه هرگاه او را ذبح
کنند یک چشم وی مفتوح و دیگری مضموم ماند اگر چشمی که گشاده مانده در زیر نگین
خاتم نهند هر که در دست کند همیشه بیدار باشد و خواب نبرد مادام که در دست
وی باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر گذارد و در دست کند همیشه در
خواب باشد طبری گوید که اگر عین مفتوحه با مضمومه مشتبه شود هر دو را در آب اندازند
آنکه بر روی آب آید مفتوحه بود و آنکه در زیر آب ماند مضمومه بود هرمس گفته که اگر دل بوم را
بگیرند و در دست چپ زن خوابیده گذارند هر چه در آن روز کرده باشد بگوید الکحال
زهره او دفع ظلمت بصر نماید و دل بوم بزرگ را در پوست گرگ بسته با خود دارد از دفع
و سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ کس نترسد الکحال از زهره که چه او ظلمت شب را روشن کرده
در شب چیزها را بیند خاصه در روز نمی بیند و او دو بیضه نهد یکی تام خلقت و یکی
ناقص الخلقت هرگاه او را شخص نمهی در میان ایشان پری از پرهای ایشان گذارد تمام خلقت
بناصیه آن پر را الجابت خود کشد با خواص او در نامه بیاید **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل فرومایه مکار یا ملک ستمکار مهیب بود که از وی بر رعایا ستمی واقع شود که در عقبای
رفع خرق نشود و گاه او را بمردم احمق تشبیه کنند والله اعلم **بُوقیر** بعضی گفته اند که مرغ

سغدی است که هر سال جمعی از آن جنس در وقت معین بکوهی که او را ابس الطیر
نامند بیایند و آن کوه قریب بشین مصر است بقرب انصنا که بلده ماریه والده ماجده
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است پس این طیور بجبل مذکور آیند و خود را از آن
کوه آویزند و در آن کوه روزنه ایست که هر یک از آن مرغان بیایند و سر خود را
در آن روزنه کنند و بعد از آن سر خود از آن روزنه بیرون آورند و خود را در نیل
مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند و بجائی که آمده بر روند تا آنکه یکی از آن طیور
که سر خود را بدان روزنه کند چیزی از آن روزنه بدو چسبد پس آن مرغ آویخته
بماند و چندان اضطراب و فریاد نماید که هلاک شود و معلق بماند و بعد از مدتی بیفتد
و چون از آن روزنه چیزی بدین مرغ نچسبد طیور دیگر فی الحال برگردند و هیچ یک
از آنها را در آن مکان دیده نشود ابوبکر موصلی گفته که از اعیان این بلاد شنیدم
که چون سال ارزانی شود دو مرغ بدان روزنه بچسبد و اگر متوسط یک مرغ و اگر قحطی بود
هیچ مرغ بر روزنه نچسبد والله اعلم **بزرکد** نوعی از مرغابی در طیر الماء
بیاید **براء** مرغیست که سمول گویند در باب سین بیاید **بختی** شتر بزرگ [illegible]
دو کوهانه **برقان** ملخ متلون برنگها در باب جیم در جراد بیاید **بلوص** بتشدید

لام مرغیست **بطار** ماهی سفید بزرگ خوشبوی که بوزن سیصد رطل باشد **بهنه**
گاو کوهی در البقره وحشیه گذشت **ابو بریص** که او را سام ابرص و [illegible]
و بترکی باشی ناغو نامند در باب سین بیاید **الباب الثالث من کتاب حیوة**
الحیوان فی التاء یشتمل علی ثلثة فصول الفصل الاول فی التاء
المثناة **تنین** مار بزرگ و بترکی بیوک ییلان و بعضی گویند که او نوعی از
ماهیست و اشد از کوسج است که در باب کاف خواهد آمد و دندان او مثل نیزه باشد و طول
مثل درخت خرما و چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی گشاده و جوف
وی فراخ هرگاه بحرکت درآید دریا متموج آید و دواب بری هر چه بیند بخورد چون فساد
بسیار کند ملکی او را بدریا اندازد پس در دواب بحر همچنان کند که با دواب بر چون ترش
بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکی فرستد تا او را ببرد و بمیان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی
روایت کرده اند که اژدهائی دیدم که طول او دو فرسخ بود و لون او مثل لون پلنگ ابلق ماهی
فلس و دو بال داشت سرش مثل سر آدمی مثل تل بزرگ و دو گوش در نهایت درازی
و دو چشم در غایت تدویر باتفاق غیر ماکول اللحم است بعضی گویند بهتر که اکل او موجب شجاعت
[illegible] هر که خون او را بقضیب طلا نهند و با زن مباشرت کنند لذت عظیم برند **تعبیر** دیدن

او در خواب دیدن پادشاهست اگر اژدهای چو سر با سه سر نیست بشارت بزرگ
یابد اما اگر چهار اژدها بیند دلیل کثرت اوست از رؤیاء معبره آن است که زنی در خواب
دید که اژدهای از وی متولد شد فرزندی کبری از او متولد شد چرا که اژدها خود پادشاه در حال
رفتن **تمر** مرغیست مانند بط دراز منقار و گردنش درازتر از بط و گوشتش حلال است
تنوط بفتح و ضم مرغکیست جانوریست نوعی از گنجشک اصمعی گوید که او بدین اسم مسمی شده
که خانه در درختی که آشیان کند و جوجه را آنجه را سر از بر آویزد و همیشه چون شب شود تا صبح
فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش فرود آید گوشتش حلال است اگر با کار رود و برنج
کشنده و از خون او کسی دهند که در سستی [illegible] باشد اثر کند و اگر زهره او را با شکر
حرشانیده بکودک دهند حتی باشد و دهند حتی نیکو بهر باشد و اگر استخوان او را بر کودک
آویزند وقتی که قمر را برج الثور باشد آن کودک در تمام عمر در نظر مردم محبوب باشد اگر چه کریه المنظر
باشد **تیس** بز نر اهلی و وحشی در از ریش ترکان آنرا [illegible] خوانند جمیع مرتش
مثل از یک بیش نیست اگر ریش او را بصاحب تب ربع بندند یا بر صاحب
صداع آویزند هر دو صحت یابند اگر سر او را صاحب طحال بدست گیرد یا
در خانه که او باشد بیاویزند چون سر خشک شود آن شخص شفا یابد اگر جگر او را در وقتی که

کشته باشند از آب او چکانند در گوشی که درد کند ساکن شود اگر قضیب پای او را
سائیده بپاشند تهییج باه کند اگر بول او را بنوشانند تا غلیظ شود مثل دوشاب و اخلا کنند
و در حمام بر جرب طلا کنند جرب را ببرد و اگر سرگین او را زیر سر کودک که بسیار گریه کند
گذارند ساکن شود **تودم** مرغیست بشکل کبوتر او را طیر التمساح گویند و در دو بال او دو
خار است که سلاح اوست پس هرگاه نهنگ ماهی و مار بسیار خورد و گوشت آنها در
بیخ دندان وی بماند و او را رنجه دهد حق سبحانه و تعالی مرغ مزبور را فرستد تا در دهن نهنگ درآید
یکبار بر فلک اعلای وی و دیگر بر فلک اسفل گذارد تا دهان او باز ماند و آنچه از گوشت
حیوانات در بیخ دندان وی مانده باشد بخورد و او بروزی خود رسد و نهنگ راحت یابد
پس هر دو خار از فلک اعلا و اسفل وی بیرون آید و بپرد و از جمله خواص او آنکه اگر یکی از
دو خار مرغ مزبور را بموضعی که انسانی بول کرده فرو برند همیشه آن شخص بیمار باشد مگر آنکه او را
از آن موضع درآرند یا بپوسد و اگر دل او را بر کسی آویزند دلش دائم [illegible] شفا یابد باذن الله تعالی
تالب بز کوهی و او وعل است در باب واو بیاید **تبیع** گوساله **تملیه**
جانوریست بقدر گربه که در حجاز بسیار باشد **تنخل** نوعی از سباع است مانند
کوچک شبیه یوز [illegible] او در نهایت ملاحت بود اگر صید او کلنگ است

و غیر گوشت چیزی نخورد و ماکول اللحم نیست **تولب** خرکره او را جحش گویند و در جا
باید **تفه** او را عناق الارض نامند و عین باید **الفصل الثانی فی التاء المکسور**
تیذریج بروزن جرجیج مرغیست شبیه دراج در باغها و بوستانها تنها میباشد
وقتیکه هوا صاف باشد و یا باد شمال وزد با صوات طیبه نغمات متنوعه می سراید
و فربه میشود اما وقتیکه هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز وی کسی نشنود و در جای
نرم خانه سازد و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش افضل لحوم طیور است و اکل او قوت
باه زیاده کند و وهم مفرز آید گویند طیرهی ملیح است در زمین خراسان و فارس باشد اکلش
حلال است اگر زهره او را در بینی دیوانه و ضعیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند
شفا یابند و اگر گوشت او را بریان کرده سه روز متوالی تناول نمایند هر طفلیکه کرم باشد
همین خاصیت و هر **تمساح** نهنگ و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از
اعجب حیوانات است چه دهن فراخ دارد شصت دندان در فک اعلی و چهل در فک
اسفل و میان هر دو دندان او دندان کوچکیست مربع در وقتی که دهن بر هم زند دندانها بعضی
در میان بعضی در آید او را چهار پای و دم طویل و زبان درازی بود و پشت او شبیه ظهر لاک پشت
بود که آهن در او کار نکند و این حیوانات نمی نشستند مگر در نیل مصر تنها و زعم همی آنکه در دریای

۷ شاید که مذروش باشد و بتر که قرقاول نامند لم

سند است و او بسیار صاحب قوت است و در میان آب او را نتوان کشت
مگر از زیر بغل بسیار رگ حشه بود طول او و آنچه ذرع و در عرض دو ذرع یا بیشتر بود
اسب را بدرد و چون خواهد که با ماده جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت
اندازد و با او جمع شود چون فارغ شود برگردانند و بجهت کوتاهی دست و پا قدرت
برگشتن ندارد و پشتش خشک شود اگر برین حال ماند همینه چنین خواهد تا برگردد و در
بیضه نهد آنچه در بحر افتد نهنگ گردد و آنچه در بر ماند سقنقور بود و از عجایب ابراد آنکه
او را مخرج نیست مگر هرگاه جوف وی پر شود بجانب بر آید و دهن گشاید مرغی که او را
قطقاط گویند بیاید و آنچه در دهن اوست بخورد و غذاء او باشد و نهنگ راحت یابد و
سه شبانه روز تا گذشت او را شصت دندان و شصت رگ است و شصت بار با ماده جمع
شود و شصت بیضه نهد و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او را استار دندان است
چهل در فک اعلی و چهل در فک اسفل دامنه فک اعلی متحرک و اسفل ساکن بود و بدین
سباع بحر است چهار ماه در زیر آب پنهان بود و فصل زمستان از آنجمله بود و یک
دریا دشمن اوست پس چون نهنگ بخواهد دهن گشاید یک بحری خود را کل اکرد
و خشک میسازد و چنبر در دهن او در می آید و رگهای او را میخورد و بعد از آنکه او را کشت حرف

نو زم سنکدرها

او را شکافته بیرون می آید و را سوی نیز با او همین کار کند غیر ماکول اللحم است اگر چشم راست
او را بر چشم راست صاحب مد بندند چشم چپ او را بر چشم چپ صاحب رمد
صحت یابد اگر پیه او را در گوش گذارند در د را ساکن کند و اگر گز بر قطیر او در گوش مداوات
کند کری را نفع بخشد و اگر با موم تخمیر نموده در چراغ فتیله کند در هر نهری که برافروزد در تهای
وی همه بمیرند اکتحال زهره او مزیل بیاض عارض در چشم است اگر ضربی از دندان او را بر تری
در جانب دست خود دارد قوت مجامعتش زیاده شود دندان اول جانب چپ او را
اگر بر صاحب قشعریره بندند لرزه وی ساکن گردد و اگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا
یابد اگر پاره از پوست او بر شانه فوج بندند بر همه قوچها غالب آید و هر را که بریزاند اگر کسی را که
در شکم او بیابند اکتحال نمایند بیاض چشم را ببرد و بوی او چون بوی مشک بود **تعبیر** دیدن
نهنگ در خواب دلیل مسلط شدن دشمن است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند که دلیل
دزد و صاحب مکر و فریب است **تفلق** بروزن زبرج مرغابی را گویند **الفصل الثالث
فی التاء المضموم** **تبشر** بضم تا و فتح با و تشدید شین مرغیست که او را صغاریه
گویند صیاد بیاید **تتفل** بروزن قنفذ بچه روباه را گویند از اول ولادت تا دو روز
تحسن بروزن سرخ دولفین است و روال بیابد **باب چهارم در ثاء مثلثه مشتمل بر دو**

فصل اول در ثاء مفتوح **ثور** گاو نر بزرگ او کنیت ابو العجل از خواص او
آنکه هرگاه باده جهد و بعد از نزول بول کند هر که از آن گل بر داشته بر خود طلا کند قوت
باه و جهد و نعاظ نماید و شانه او را اگر خشک نموده بندد و با سرکه و گلاب مخلوط ساخته در
فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر بول بران گاو را نگهداشته بخصیه
گاو زراعت بپاشند نشاط راه رود و بسرعت زمین بشگافد اگر منی او را بر روغن گل
حرکت بند صرع شود اگر بول او بر آهن لو بشیند اثر کند تا آنکه خوانده شود و سار خواص
او در باب باء ذکر گذشت **تعبیر** دیدن او در خواب اهل برد و بزرگ شدیدالبأس
کثیر النفع است و معین برامور و لیب باشد که دلالت کند بر جوان نیکو و نیز دیدن او دلیل
زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کارهای صعب بود و خصوصا که ارباب زراعت و گاو
رؤیت او دلیل زیاد شدن فتنه یا معاونت برکارهای صعب الی بلاهت
و غفلت بود گاو ابلق دلیل مسرت و فرح است و گاو سیاه دلیل شغلی بیمار و باشد
که دلیل خوب بود **ثول** زنبور نر عسل و بعضی جماعت نحل را گویند در باب ثون
بیاید **ثتیتل** بز نر مسن بعضی گاو ماده را گویند که محرم صید او کند **ثغ** هر حیوان
سم شکافته صاحب ناخن که دندان پیش انداخته باشد و این در سم شکافته در

سال ششم بود و در سیم لسته در سال سیم ثاغیه گوسفند ماده در نتیجه در باب نون
بیاید ثفا گربه بری فرب بچه روباه لیکن کل گربه بود ثج بچه عقاب در
عین بیاید و عقاب را آله سیاه گویند ثقلان جن و انس جهه شرفت این دو صنف بر
سایر مخلوقات ثقلان نامند که هر شریف ثقیل باشد و گویند جهه آنکه زمین را ثقیل کرده اند
قال النبی اِنّی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی اِن تمسّکتم
بهما لن تضلّوا بعدی یعنی من میگذارم در میان شما دو چیز سنگین کتاب خدا و عترت
من که اهل بیت منند اگر باین هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نشوید ثغبة نوعی از بزق در
ضفدع در باب ضاد بیاید ثاء مکسوره نیامده است فصل دوم در ثاء مضمومه
ثعبان اژدها یعنی مار بزرگ و این در غیر مصر نباشد چه در آنجا خدای تعالی عصای
موسی علیه السلام را اژدها کرده بود و اکثر خواص مار در باب افعی گذشته و نیز در
حیه در باب حا بیاید نقلست که عبدالله بن جدعان در اوایل حال مرد درویش و فقیر
کم نشین بود با این حال مرد شریر و با همه کس جنگ و خیانت میکرد تا آنکه همه خویشان
بنزد پدر وی بشکایت آمدند و پدر از وی رنجیده از نزد خود براند و قسم یاد نمود که هیچ وقتی
نزد خود راه ندهد پس عبدالله از خلق مایوس گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ

میکرد تا روزی در اثنای سیر نظرش بر شکافی از کوه افتاد و گمان برد که در وی ماری است
نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بکشد و از مشقت دنیا راحت یابد پس در آن
شکاف درآمد اژدهای بزرگ بنظر وی درآمد که دو چشم او چون دو چراغ برافروخته میشد
پس اژدها بر وی حمله کرد و عبدالله پیش رفت اژدها بگردش درآمده حلقه زد عبدالله قدم
پیشتر گذاشت اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در وی تامل نمود دریافت که
مصنوعیست استادان صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته اند هر دو چشم او را برداشت
و اژدها را در هم شکست و در نزد آن خانه دید در وی درآمد آنگاه خانه جسمهای طویل دید که
در طول مثل آن ندیده بود بر بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ
وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند که آخر ایشان حارث
مضاض صاحب غزالة بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دید که دست کسی
بدانها نرسیده بود و از طول زمان مثل گرد گردیده و در لوح موعظه چند ثبت نموده بودند
هشام کعبی گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر وی سطری چند بعربی مرقوم بود که معنی آنها
بفارسی اینست که منم نفیلة بن عبدالمدان بن خشرم بن عبد یالیل بن جرهم بن قحطان
بن هود نبی الله علیه السلام که زیستم بعد آنحضرت سیصد و پانصد سال

زنده بودم و قطع مسافت تمام روی زمین نمودم در طلب ثروت و عزت و پادشاهی هرچند
مرا از مرگ خلاصی نبخشید با آنکه الحال در زیر زمین مسکن دارم پس عبدالله بعد از ملاحظه این
احوال در وسط خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت احمر و مروارید و نقره و زبرجد دید بعضی از آن
برداشته در غار را بسنگ استوار نمود که تا وقت حاجت گم نکند و آنچه از اموال برداشته بود
نزد پدر و سایر اقوام آورد و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان مهربانی آورد و با حوال عشایر
رسید و همیشه از اموال مذکوره در راه خدا مصرف نمود تعمیر مساجد و قناطیر و نفقه درویشان
و حق مستحقان میرسانید و در ساختن جهازات و مساجد خلق انواع احسان بجای می آورد
تا روزی نعلی نهاد ثعلب روباه و نر که نوکا گویند و او خائفترین حیوانات است و گریزنده
و ترسنده و پر مکرتر و پر حیله تر است از خباثت و مکاری که دارد با سباع کنار میکرده
و از جمله حیل او در طلب روزی آنست که خود را بمردن می اندازد و شکم خود را باد میکند
و پاها بالا داده و بر پشت می افتد تا آنکه هر کرا نظر بر وی افتد گمان برد که مرده است در حال
اگر حیوانی نزد او آید بر جهد و او را صید کند و با سگ شکاری نیز اکثر این حیله بکار برد و مثل
گویند روباه را گفتند بچه جهت است که دویدن تو زیاده بر سگ است گفت بجهت آنکه من
بجهت نفس خود میدوم و او بجهت دیگری و از شان او آنست که از جمله حیوانات که سرگین او سبع

اوست چه از بوی آن حیوانات گریزان شوند چه بدبوتر از سرگین جانوری است که در باب
حا بیاید هر گاه در برج کبوتر آید اگر سیر باشد همه کبوتران را بکشد و نکند تا هر چند بر سر گرسنه
بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد او را مثل کره مدور بیند و بدن خود را محفوظ ساخته بود
سرگین اندازد و بول کند و خارپشت از تعفن او منبسط گشته شکمش مکشوف و ظاهر گردد
پس روباه مرده و پوست شکم وی بدندان پاره کند و بخورد و عجب از این آنکه هر گاه کیک
بسیار در پوست او درآید بعضی از پوست خود را بدهن گیرد و بمیان آب درآید و آهسته
آهسته بته آب نشیند تا آنکه کیکها قاطبة از وی در رفته و بر روی آب بمانند پس خود را
از چنگ ایشان نجات دهد و از آب درآید و بگریزد و چون گرگ طلب بچه های وی
آید او برگهای پیاز کوهی که مشهور به پیاض عنصل است در در خانه خود بنهد تا گرگ بوی آن
شنود و بگریزد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای منصور سامانی روباهی
هدیه آورده بودند که او را دو بال از پر بود چون کسی نزد او رفتی بالهای خود گستردی و هر گاه
دور رسیدی بپهلوی خود ضم می ساخت و دیگری گفته که در زمان سابق روباهها می پریدند و
محمد بن زکریا نقل کرده که چنین گمان کردند که شیری و روباهی و گرگی مصاحبت صحرا
گرفته صید بسیار میکردند تا حماری و آهوی و خرگوشی صید نمودند شیر بگرگ گفت که صیدها را

میانه ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت روشن است که خر حصهٔ تست و خرگوش حصهٔ
من و آهو حصهٔ روباه و آهوان ازان من شیر را این قسمت موافق مزاج نیفتاد بغضب برو مستولی
شده سر گرگ را بکند و دور انداخت پس بروباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای روباه گفت
گرگ چه جاهل بود و علم فرایض و قسمت نیکو ندانست روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت
ظاهرتر است از آنکه بیان کنم مر آنکه خر چاشت تو باشد و آهو را وقت مغرب تناول نمایید
و خرگوش را میان مغرب و عشا بخوری شیر گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده بعلم قضا (غذا) این قسمت
از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده است ابن جوزا در حلیة الاولیا آورده
که شیری بیمار شد همهٔ سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نمود که روباه
نیامده شیر گفت چون روباه حاضر شود بخاطر من رسان تا سزای او را ازین جرم بدهم پس چون
روباه نزد شیر آمد او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم که ملک بیمار گشته بطلب دوا
رفته بودم شیر پرسید که طبیب چه دوا تجویز نمود گفت مهرهٔ ساق گرگ هر گاه ملک او را بخورد
ازین کوفت صحت یابد پس شیر چنگ بساق گرگ بزد و روباه براه خویش گرفت و رفت
بعد ازان گرگ خلاص گردید از پیش روباه میگذشت خون از پای او روان بود روباه گفت
که ای صاحب چکمهٔ سرخ هر گاه نزد ملوک نشینی ملاحظه نمای که حرف بی صرفه از دهن تو بیرون نیاید

و بار از حد خود برون نهی و تعجب است در قسمت ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل
ننماید و روباه صید خارپشت کند و نخورد و خارپشت صید مار نماید و مار صید گنجشک
و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحله و او صید مگس و او صید پشه جمع علمای
شیعه و اکثر عامه اکل روباه را حرام میدانند از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در برج کبوتر
گذارند همه کبوتران گریزند دندان او را اگر بر کودک بندند او را از بادی که عارض کودکان گردد
نجات دهد و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود زهرهٔ او را اگر در بینی مصروع سعوط نمایند
شفا یابد اکل گوشتش نافع جذام و لقوه بود طلای پیه گردهٔ او بجای صاحب نقرس نافع
بود و دردش را ساکن کند اگر خصیهٔ او را بر کودک بندند دندان وی باسانی برآید
و در خواب نترسد نشستن بر پوست او انفع اشیاست مر کسانی را که رطوبت بر
طبع آنها غالب است خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آرد و اگر چه کل باشد و اگر
آدمی نزد خود داشته باشد هیچ حیله برو کارگر نشود شاش او را اگر بریان و صلایه کرده اکل
نمایند دفع قولنج و باد کند اگر دندانهای او را بر مصروع آویزند صحت یابد و اگر بر صاحب
سپرز بندند وجع را ساکن گرداند و شفا دهد هرمس گفته که هر که کلیتین یعنی هر دو
گردهٔ او را بدست گیرد از سگ نترسد و بر وی فریاد نکند اگر گوش او را بر خوگلی که بر گردن

برآید ببندند وجع او را ساکن گرداند قضیب او را اگر بر سر آویزند صداع را نافع بود زهرهٔ
او را اگر بر طلا نمایند رنگ او را مثل رنگ مس کند خصیهٔ او را اگر بر ورمی که در زیر گوش بود بسایند
طلا کنند نفع کند هر گاه یک مثقال از جگر او با شراب مخلوط ساخته بنوشند دفع علل سپرز را برطرف
کند و پیه او را اگر بر دست و پا طلا کنند از سرما ایمن گردد و اگر مغز سر او را با روغن که او گیاه است
درهم مخلوط نموده بر سر طلا نمایند که چون ریختن موی را نفع بخشد و موی را نگهدارد دیگر آنکه هر کجا پوست
او باشد کیکها جمع شوند و اگر وزن درهمی از خصیهٔ او خشک و صلایه کرده بیاشامند قوت باه
دهد اگر سرگین او را با کلاب مخلوط ساخته در حین مباشرت بر احلیل طلا کنند انمقدار جماع خواهند
بکنند بدل او پیه گرگ بود تعبیر اگر کسی در خواب بیند که با روباه بازی میکند او را زنی
دوست دارد و او آن زن را و بعضی گویند که روباه مرد محتال و مکار و دروغ گوینده بود و اگر با او نزاع
کند با قرض دار خود نزاع نماید اگر ببیند که گوشت او را میخورد او را بیماریست که چون گوشت
روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند روباه غنیمت از جانب پادشاه بود گویند او در خواب
دلیل طبیب و منجم است نصاری گویند اگر ببیند که روباه را در خواب کشت بمال او خواهد
رسید یا آنکه قولش قبول کنند اگر ببیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر ببیند که
با او جنگ کند با اهل خود جنگ کند ثرملة روباه ماده ثعالة روزن نخاله و

زباله و نخاله که سه برادر بودند اسم روباه بود باب پنجم در جیم مشتمل بر سه فصل اول
در جیم مفتوحه جاموس فارسی معرب است حیوانیست در کمال قوت و شدت
و با این حال جاهلترین مخلوقات است که اگر پشه او را گزد میگریزد و خود را باب رساند و با غلظت
جثهاش زیرکی او بمرتبه ایست که اگر راعی وی او را نامی کند او را و بهر مرتبه سه کرت بآن نام طلبد
اجابت کند و بیاید و شیر ازو ترسد و در طبع او کثرت میل است بوطن خود و شب نخوابد
حراست خود و اولاد خود نماید و اگر دایره گشته و جمعی در درون آن دایره در آیند و بر محیط آن
جوامیس نخوابند بنحوی که سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس این دایره گویا از جمیع
مثل حصار قلعه باشد از پاسبانان و دیگر آنکه چون نر او شاخ بر زند دیگر نر اگر مغلوب شود
در نیستان در آید تا وقتی که قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید و طلب خصم کند و شاخ زند
تا غالب شود و اگر تمام این آب نابینی فرو روند و دیگر از جمله خواص او آنکه اگر خانه را بپوست وی
بخور کنند پشه گریزان شود و اکل گوشت وی بورث پیش بود اگر پیه او را با نمک اندرانی
مخلوط سازند و بر کلف و برص و جرب طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس گفته که در مغز
سر او کرمیست هر که با خود دارد هرگز نخوابد مادامی که با وی باشد باقی در خواص بقر
گفته شد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شجاع جلد است که نترسد اگر کسی

و محل آزار مردم شود اگر زنی در خواب بیند که او شاخ مجامعت کرد پادشاهی او را شوهر کند
واگر شوهر دارد این خواب قوت کار شوهر بود جاب شیر و خرس و هر حیوان وحشی درنده را
گویند جارحه آنچه شکار آموزد از سگ و یوز و باز و غیره جانّ مار سفید است و بعضی
گویند که مار کوچک است حق سبحانه و تعالی در صفت عصای موسی گفت كَأَنَّهَا جَانٌّ
الاولی وَهِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ابن عباس گوید که موسی علیه السلام عصا میانداخت اژدها میشد
دهن گشاده فک اسفل بر زیر قصر فرعون و فک اعلا بر زبر وی نهاده و پشت وی
هشتاد گز بود بقدر یک میل از زمین بلند شده بر دم خود ایستاده و در روایت دیگر
آنکه قبه قصر را میان دو دندان خود گرفت فرعون از قصر بگریخت چهارصد مرتبه او را
اطلاق واقع شد با آنکه همیشه از مردم پنهان بقضای حاجت میرفت در آن روز پیش دیگران
کس مردند و بعضی بعضی دیگر را کشتند جَدْی بزغاله نر بزرگ اغلاق گویند اکلش
حلال گوشتش اندک حرارتی و رطوبتی دارد و سریع الهضم است گوشت بزغاله سرخ و کبود
بهتر است اما مورث قولنج است و مصلح او عسل است بسیار رفته او خوب نیست زیرا که
دیر هضم است گوشت هر نوع بری که باشد اکل صاحب دق را نافع است اکل لحوم وی
در زمستان بد بود در تابستان نیکو و در باقی فصول متوسط باشد تعبیر دیدن او

در خواب دلیل فرزند است جدی مذبوح موت اولاد است خوردن بریان او
دلیل فرزند نرینه است اکل ذراع او کنایت از هلاک است خوردن از پهلوی جدی
هم و غم است اکل از نصف اعلا تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران
باشد و باقی در حرف جا بیاید جَرَادَه ملخ و بترکی چکرد که جمعش جراد است اکلش حلال
و با قوت است بعضی بزرگ جثه و برخی کوچک و بعضی سفید و برخی سیاه و سرخ و بعضی زرد
زردتری او چون از بیضه بیرون آید او را دبا گویند چون بال و پر آرد غوغا نامند و آنچه
نر است زرد رنگ شود و آنچه ماده است سیاه بود در سنگلاخها و جاهای سخت که آن
در و کار نکنند بیضه نهند و او را شش پای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب و اطراف
پاهایش بطرق منشار است و او حیوانیست که تابع رئیس و سردار خود است چون
نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیئت مجموعی فرود آیند و جمعیت کوچ نمایند و لعاب
او سم نباتات بود بر هر چه نشیند او را هلاک کند ابن عمران گوید ملخی نزد حضرت
مقدس نبوی صلعم بر زمین فرو آمد که بر بالای بال او نوشته بود که نَحْنُ جُنْدُ اللهِ الأَكْبَرِ
وَلَنَا تِسْعٌ وَتِسْعُونَ بَيْضَةً وَلَوْ تَمَّتْ لَنَا الْمِائَةُ لَأَكَلْنَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا
یعنی ما لشکر خداوند اکبریم ما را نود و نه بیضه باشد که اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را خوریم

پس آنحضرت فرمود اَللّٰهُمَّ اَهْلِكِ الْجَرَادَ وَاقْتُلْ كِبَارَهَا وَاَمِتْ صِغَارَهَا
وَاَفْسِدْ بَيْضَهَا وَسُدَّ اَفْوَاهَهَا عَنْ مَزَارِعِ الْمُسْلِمِينَ وَمَعَايِشِهِمْ اِنَّكَ
سَمِيعُ الدُّعَاءِ پس جبرئیل نزول نمود فرمود که دعای تو بحد اجابت مقرون گشت
پس خواندن این دعا که دفع ملخ بسیار مجرب است طبرانی از حضرت امام حسن علیه السلام
نقل نموده که آنحضرت فرمود که من و برادرم محمد حنفیه و بنی اعمام خود عبدالله و قثم و فضل
اولاد عباس بر مائده طعام میخوردیم که ملخی بر مائده افتاد عبدالله عباس پرسید که بر بال
وی چه نوشته است گفتم از پدرم امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدم فرمود که از جناب
مقدس نبوی صلعم سؤال کردم آنحضرت فرمود که بر بال وی مکتوب است اَنَا اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنَا رَبُّ الْجَرَادِ وَرَازِقُهَا اِذَا شِئْتُ بَعَثْتُهَا رِزْقًا لِقَوْمٍ وَاِذَا شِئْتُ بَعَثْتُهَا
بَلَاءً یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من و من پروردگار ملخ و روزی دهنده
ویم هر وقت خواهم که قومی روزی رسانم و اگر خواهم ایشان را که قومی بلا فرستم
پس عبدالله عباس گفت این علم مخزون و سر مکنون است از فواید عجیبه آنکه چون
ملک عموریه را وقت مرگ رسید صداعی او را عارض شد که در جمیع قدرت سواری نداشت
اهل عموریه گفتند که امیر شام را صحبت که بصوارت کشید او را و نظیر عارض شد و این

کلاهی که وی فرستاد که بر سر گذاشت درد سر وی زایل شد پس کلاه را شکافتند
چیزی نیافتند پس آستر او را شکافتند کاغذی یافتند که این آیات بر وی مکتوب بود
بسم الله الرحمن الرحيم ذَالِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ بسم الله الرحمن
الرحيم يُرِيدُ اللهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيفًا
بسم الله الرحمن الرحيم اَلْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِيكُمْ
ضَعْفًا بسم الله الرحمن الرحيم حمٓ عٓسٓقٓ بسم الله الرحمن الرحيم اَلَمْ
تَرَ اِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا بسم الله الرحمن الرحيم
وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ مسلمانان گفتند این
شما را از کجا بود و حال آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند که آبای ما
این آیات را قبل از هفتصد سال بعثت پیغمبر شما السلام منقوش دیده بودند
و دیگر آنکه حافظ گفته که از ادعیه مجربه که بجهت دفع صداع این دعاست بسم الله الرحمن
الرحيم كهيعص ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً
خَفِيًّا اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا كهيعص
حمعسق كَمْ لِلّٰهِ مِنْ نِعْمَةٍ عَلَى عَبْدٍ شَاكِرٍ وَغَيْرِ شَاكِرٍ فَكَمْ مِنْ نِعْمَةِ اللهِ

فیکل قلب خاشع وغیر خاشع وکم من نعمة الله فیکل عرق
ساکن وغیر ساکن اذهب ایها الصداع بعز الله وبنور
وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین
وآله وعترته الطاهرین بنویسند و بر سر گذارند نافع بود و از جمله خواص او آنکه
مخ تری را که به عسر البول بخور کنند نافع بود شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دوازده مثقال
سر و با جلد بسوزانند و ابدان آنها را با قلیلی از مورد خشک مخلوط ساخته صاحب استسقا را
نافع است که بنوشد و اگر مخ دراز کردن بر صاحب تب ربع آویزند تب از وی
زایل شود اگر بیضه او را بر کلف طلا نمایند ببرد و کلف را زایل کند
حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن او جانب سر صدف خزفی یعنی شبیه
بسفال است و نصف دیگر خزف نیست و در هر جانب ده دست دراز دارد شبیه
بعنکبوت است الا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر است و بعضی از وی بقدر نان
کرده بود و بعضی کوچکتر و هر یک از شاخ باریک سرخ و چشمهای برجسته گویا از سر آن
آویخته و این در بلاد مغرب بسیار است که بریان کرده میخورند و طبع این نوع

گرم

گرم و خشک است بهترین آنچه از وی خورند آنست که در فرن بریان کرده باشند بالخاصیه
دافع جذام بود تعبیر دیدن او در خواب غراب بود و دیدن بچه او دلیل مردمان بدخلق
اکول و حیز و بیعیت اگر بیند که آنها را در سبو کرده به بیمار و در سم رسد اگر ببیند که مخ
طلا ببرد و بار برید از دست او بیرون رفته باز بدست او آمد که طلا ذهب است که رفته است
چون بیمار و بیاید مردی نزد ابن سیرین آمده گفت مخی بدست داشتم و در سبو نگه داشتم
گفت بزن خود بسپردی اتفاق چنین بود جمل شتر نر و بزرگ از ملک دوده گویند
صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم زن
و با ایشان جمعی نشسته بود که قطار شتری بگذشت معاین گفت از کدام شتر که میخواهید از گوشت
وی شمارا اطعام دهم ایشان را بجانب شتری کردند که مسکوترین آنها بود عاین بجانب
آن شتر نظر انداخت و در ساعت نظر وی اثر کرده شتر بیچاره بر زمین افتاد و صاحب شتر
مردود و شرمنده بود گفت حمد خدای را بجای آرید و بگوئید بسم الله عظیم الشان شدید
البرهان آن جماعت همه این کلمه بگفتند مگر عاین که نگفت صاحب شتر گفت بسم الله
عظیم الشان شدید البرهان ما شاء الله کان حبس حابس من حجر یابس و
شهاب قابس اللهم رد عین العاین علیه وفی احب الناس الیه

فی کبده وکلیتیه لحم رقیق وعظم دقیق فیما الله یلیق فارجع البصر
هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا
وهو حسیر پس شتر برخواست و بایستاد و هیچ آسیبی گویا بوی نرسیده و چشم عاین
درآمد و هلاک شد دمیری گوید محمد بن سعید البصری گوید که در بعضی راههای بصره میرفتم اعرابی
دیدم که شتری پیش گرفته میراند ناگاه شتر بیفتاد و بمرد و بار و جهاز بر زمین افتاد
پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا مسبب کل سبب ویا مامول من
طلب رد علی ما ذهب یحمل الرحل بقب بقدرت الله تعالی شتر برخواست
و بایستاد و جهاز و بار بر وی بر بود مرتب ساخت و خواص او در باب الف در ابل گذشت
تعبیر دیدن او در خواب دلیل گذاردن حج است اگر ببیند که شتر بر وی حمله کند
با سفها خصومت نماید و اگر مهار شتر بدست باشد گمراهی را براه راست دلالت کند و اگر ببیند
که بر شتر میخورد غیبت بزرگ و ترسی کند و اگر ببیند که شتران اعراب میچرند بر اهل
بادیه حاکم شود و اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند هر ملک دیده اگر ببیند که شتر را
سر برید بر دشمن غالب گردد و اگر ببیند که از پشت شتر افتاد از فقر برتسد اگر ببیند
که شتر را نیزه زد بیمار شود و اگر قطار شتر بیند که بعضی در پی بعضی دلیل باران است

اگر بیند

اگر ببیند که شتر را سوار کرده متحمل بار گناه گردد و اگر ببیند که بختی سوار شده سفر دور
بار حهت او را واقع شود و بخت و دولت روزی وی گردد و او گاهی بر سنگ نشسته
و دلالت کند و گاهی بر موت و گاه بر زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زنان دور و باشد
که دلیل بر صبور رو یا درنگ در احوال بود برای کسی که استعمال در کاری نماید و باشد
که دلیل حزن و روزی و فواید بود و بختی دلیل بخت یا دلیل خوف حبس از مردم
و صحابت سفرها مثل تجارت در بر و بحر و غربت افتادن و اندوه و اسیری و سلب اموال
جلکا نوعی از حیوان که از ماهی و مار متولد شود و اگر ذبح نمایند خون بیرون نیاید بهترین
علاجهاست که فربه شدن زن هرگاه استخوان او را با گوشتش چه استخوان او در حال
زمی است جلاله هر حیوانی که نجاست خوار باشد گوشتش حرام شود باید که او را تنقیه نمایند
شتر را چهل روز گاو را بیست روز گوسفند را ده روز حالشسته علف دهند مرغ خانگی را
پنج روز و ماهی را یک روز جباسه بتشدید سین اول ابن سیده گفته که او جانوریست در
جزایر بحر که تجسس اخبار میکند و بدجال میرساند و دیگری گفته که او دابة الارض است که در قرآن
مذکور است جحمر بروزن جعفر خرس ماده چون وضع حملش نزدیک شود روی بطرف
نبات النعش کند و ولادتش آسان شود اول ولادت پارچه گوشتی از و بیاید از خون

موران او را از موضعی بموضعی نقل باید و بسا باشد که اولاد خود که از دو و بچه کفتار شود به
لهذا اعراب در امثال خود گویند که فلان احمق من جهبر یا ذا احوال او ورود کردوب
درباب دال بیاید جارف ماربچه جیبهه اسب درباب فاء فرس بیاید جشله
مورچه سیاه درباب نون در نمله بیاید جحل حربات درباب حا بیاید بعضی
گویند که سوسمار است و بعضی دیگر گفته اند که زنبور بزرگ است مثل ملخ جحمرش خرگوش شیرده
وزن پیر و زن فربه و سگین جَنَع زنگیاله بر قول اصح و بعضی کم از زنگیاله را گویند
جَذَل بیخ اصلش صدل است درباب صاد و در ذکر صقر بیاید جَرَاد عقرب کوچک
هرگاه راه رهد دم خود کشد از اثر به باشد که موضع الم وی آب جو و آب پنیر و فایدت
سیب با آب سرد خوردن جَزُور شتر ماده جَمَل البحر ماهی است که طولش سی ذراع است
جَمَل الیهود حربات درباب حا بیاید جَمَل الماء مرغ بزرگ حوصله که درباب حا بیاید
جندب نوعی از ملخ در دال بیاید جمعلیل بفتح جیم کفتار درباب ضاد و در ضبع بیاید
جحش بسکون حاء کره وحشی و انسی و کره اسب و بچه آهو و هر چه بکنیه [illegible]
و نام پدر زینب که زوجه رسول علیه السلام بود جَوَارِس زنبور عسل جعده
گوسفند و گرگ را ابو جعده گویند جعار کفتار جعول بچه شتر مرغ جفره

بچه ز

بچه بز که بچهار ماه رسیده باشد که به بزرگ شدن دو پهلوی او جفره مانند
اکلش حلال است جنبر بروزن جعفر بچه حباری جواد اسب نیکو دو جُوذَر بفتح
وضم دال هر دو آمده بقره وحشیه است کمر باگذشت جوزل بچه کبوتر و نقطه در قاف بیاید
جنین بچه که در شکم حیوانات بعد از ذبح بیاید جلم نوعی از جرع واو یا بوت
درباب یا بیاید جَیال کفتار فصل دوم در باب جیم مکسوره جِن پری اجسام هوا
ئیه اند که قادر اند بر تشکل اشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنف اند صنفی مثل حیات
و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا می پرند و صنفی مثل بنی آدم و ایشان مکلفند و بر ایشان
حساب و عقاب و ثواب بود اجماع کافه اهل اسلام است که پیغمبر ما صلوات الله علیه بر جن و
انس مبعوث است و نیز آنحضرت فرموده که بُعِثْتُ اِلَی الاَحْمَرِ وَالاَبْیَضِ چون عنصر نار
و هوا بر آنها غالب است احمر اشاره بایشان و خاک تیره بر اینها فایق اسود کنایه از آدمیان
و راقم حروف گوید که تقدیم جنیان بر آدمیان نه که شرفیت ایشان است بلکه باعتبار تقدم
خلقت ایشان بود چنانچه در آیه وافی هدایه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ
پس این از قسم تقدم زمانی بود گروهی از جنیان استماع قرآن نمودند بآنحضرت ایمان
آوردند چون نزد قوم خود برگشتند گفتند ما خواندن عجبی شنیدیم که راهنمای ما آن الطغیان باشد

چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام خود خبر داده آنجا که گفت فقالوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا الآیه
و در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت ماکول طلب نمودند پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود
که استخوانی که بر وی نام خدا برند ماکول شما گردانیدیم و سرگین را علف دواب شما لهذا
ممنوع است که باین دو استنجا نمایند و استخوان حرام و سرگین مکروه و نیز در حدیث آمده که در
مانده استخوان را از گوشت خالی نباید کرد چه جن را در وی نصیبی است باید که استخوانی
که دندان بر وی رسیده در سفره گذارند والله اعلم آنچه بهتر باشد از آنجا بر بند انس بن مالک گوید
که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کوههای مکه بیرون آمدیم مرد پیری از برابر ما آمد
تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز
داده فرمود که راه رفتن تو براه رفتن اجنه می ماند گفت بلی یا رسول الله حضرت پرسید
که از کدام جنی گفت من هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود که نمی بینم
میان تو و ابلیس مگر دو پدر گفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را
خوردم مگر اندکی همه احوال دنیا را دیدم و روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست نوح علیه السلام
ایمان آوردم و با وی در کشتی بودم و در وقت القای ابراهیم علیه السلام بر آتش
با وی در میان آتش انیس و همدم بودم و با یوسف علیه السلام در چاه رفیق و بخدمت

شعیب

شعیب رسیده ام و بهمه انبیا ایمان آورده ام و از حضرت موسی تعلیم تورات و از
عیسی انجیل آموخته ام و آنحضرت مرا گفت که سلام من به پیغمبر آخر الزمان برسان پس
آنحضرت پرسید که چه حاجت داری گفت تعلیم کلمه ایمان و تعلیم قرآن مجید
پس آنحضرت او را اسلام عرض کرد قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت راقم
حروف گوید که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را با اندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر
بنظر رسیده که هامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم و آنحضرت فرمود که صبر نمای
تا وقت آن برسد و در جنگ بدر نزد آن سرور آمده رخصت طلبیده جنگ مینمود
هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض او نمیشد بخدمت آن سرور آمده عرض نمود که
باید بشکل ایشان متشکل شوی و بمصاف گاه آیی تا ترا ببینند پس هامه بشکل ایشان شده
چند کس از کفار را از پای در آورد و شربت شهادت چشید گویند که از اولاد ابلیس
یک کس که هامه باشد داخل بهشت شود لا سایر مؤمنان جن که از نسل او نباشند بهشت روند
و اولاد او باو داخل دوزخ شوند بدانکه در خانه که ترنج باشد یا اسب عتیق باشد جن داخل آنخانه
نشود و اسب عتیق آن است که پدر و مادر وی هر دو عربی باشد اما دعا که دفع جن درباب قاف
در قنفذ و دریا در بحور بیاید و علاج کسی که او را جن گرفته باشد در آنجا ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی تعبیر

دیدن جن در خواب دلالت کند بر اصحاب مکر و حیل اگر بیند که جن را تعلیم قرآن کند
بریاست بزرگ رسد اگر بیند که جنیان در خانه او شدند از دزدان ایمن شود اگر
بیند که او را جن گرفته است توانگر شود و اگر زنی بخواب بیند که او را جن گرفته است افسون علاج
می‌کند دلیل است که آبستن شود و فرزندی دیوانه زاید **جِنان البیوت** ، مارهای کوچک و بعضی
باریک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی نهی فرموده از قتل مارها که در خانه باشند مگر دو مار را
یکی را ابتر و دیگری را ذو الطفیتین گویند زیرا که این دو مار خطف ابصار و طرد اولاد زنان می‌نمایند
ابتر مار کوتاه دم است و طفیتان بضم طا ماریست که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن شمیل گفته
صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او افتد سقط
حمل نماید **جِدایة** بکسر جیم و بفتح نیز آهوبره آهو بچه شش ماهه را گویند **جِرجِس** پشه‌های کوچک
قرقس نیز نامند در باب قاف بیاید **جِرّیث** ماهی که شبیه نهنگ باشد جمعش جراری
بود و او را حیة الماء گویند حرام است و اکثر علما حلال میدانند زهره او را اگر بر بینی سی دانه
سعوط نمایند دیوانگی وی زایل شود و اکل لحمش که مهرت نکوست در باب ها و در ذکر صید
بیاید **جِرو** بکسر جیم سگ بچه و بچه سایر سباع **فصل سیم در جیم مضمومه**
جُرَذ موش نر و بعضی گویند که نوعی از موش است که بزرگتر از موش دشتی است

که بیشتر

که سیاهی و دم دار و روزی مقداد اسود بجبخه که اسم موضعی است در نواحی مدینه بقضای
حاجت رفت بخرابه در آمد جُردی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یکدینار بیاورد و بدر رفت
پس رفت و دینار دیگر بیاورد و همچنین تا هفده دینار بیاورد و پس رفت و در گوشه سرخی آورد و در
وی بیند حیث مقداد گفت برخاستم و گوشه رکوی گرفتم یکدینار در وی یافتم که مجموع هجده دینار
شد پس بحضرت رسول خدا رفتم و احوال گفتم آنحضرت فرمود که آیا دست بجانب سوراخ زده
آوردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی دار پس آنحضرت خمس وی فرا گرفت
و باقی را باین وا داد **جُخدَب** بجیم و خاء معجمه و دال مهمله نوعی از ملخ سبز رنگ که پاهای دراز و او را
و بعضی گویند جانوری است بزرگتر از حلیاسه **جُخجُذ** کرمیست شبیه ملخ که در شب بنوا آید و او را
صرار اللیل گویند در حروف صاد مذکور شود و بعضی گویند نوعی از جعل است که در صحرا آنها از اول شب
تا دم صبح فریاد کنند هر که او را طلب کند نیابد **جُواف** نوعی از ماهی بود **جُندُع** بر وزن
قنفذ ملخ سیاه دو شاخ دراز دارد و او را انمخور بعضی گویند ملخ کوچکیست **جُعَل**
قنفسه و بترکی دوزان قوردی و الذر عقوق نامند یعنی آواز کننده بهایم را از فروج
بکند و دیگری بزرگتر از خنفس است که در باب خا بیاید بسیار سیاه بود و سرخی در شکم
او بود نر او دو شاخ دارد اکثر در خوابگاه گاو و جاهائی که سرگین گاو بود متکون شود

نجاسات جمع نماید و ذخیره سازد و بوی گل یا بوی خوش بشنود بمیرد و چون بوی سرگین
بشنود زنده شود و او را سرگین گردان نیز گویند و دو بال دارد که دیده نمیشود مگر وقتی
که بپرد و شش پای و کوهان مرتفع دارد و قهقرا راه رود یعنی پس پس رود تا بخانه خود رسد
و چون اراده پریدن کند نفس زند و بال خود ظاهر سازد و عادت او آنست که حراست
خوابیدگان نماید و هر که برخیزد و بقضای حاجت رود از پی او رود از جهت شدت آرزوی
و غایط آدمی قوت اوست اکل او حرام است جهة قذارت و خباثتش و از جمله
خواص او آنکه اگر او را خشک کنند و نمک زنند یا آنکه طبخ کنند یا جزئی از او ضماد نمایند
بجای زهردار گزیدن عقرب نفع عظیم بخشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن یا
مسافری که از شهری بشهری نقل نماید **جُنْد** بیدستر که اغلب آنرا آبی نامند حیوانیست
شبیه سگ آبی اما سگ آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق و حوالی آن بود
و در جای دیگر کمتر یافت شود و او را قندز نامند در قاف نیز بیاید و این را سمور نیز نامند
بشکل روباه سرخ رنگ است دست و پایش شبیه انسان راه رود که کسی تصور نماید که مگر
بچهار دست و پا راه میرود سرش مثل سر آدمی است و ریشش مدور و دم درازی او را بود
چهار خصیه دارد دو خصیه ظاهر و دو مخفی چون صیاد او را ببیند بگریزد و چون در طلب وی جد بسیار

کند

کند بدندان دو خصیه ظاهر خود ببرد و نزد وی اندازد و چه دانسته اند که مراد از صید او
خصیتین اوست پس بر پشت بخوابد و محل آن هر دو را نشان نماید تا صیاد آنرا ببیند
که قطع شده و جای وی خون آلود است پس دو خصیه باطن خود ظاهر کند در عوض آن دو که بریده شده
و در درون خصیه او شبیه بخون برنگ عسل صبر است شبیه بوی تعفن که از گوشت گندیده برون
آید و آن بوی بعضی از آن خون زایل شود و این حیوان هر چه بمیان آب گریزد و خود را در میان
آب نگهدارد و پس بیرون آید و گاهی در بیرون آب بسر برد ولیکن در میان هر شهر بسر برد ماهی و
خرچنگ خورد و خصیتین او گزیدن جانوران نکوست و گرم و خشک است اعضای بارده
رطبه را و بهیچ عضوی ضرر ندارد و خاصه در امراض بارده که در شش و دماغ بهم رسیده باشد
انفع ادویه است و از برای بادی که در گوش بهم رسیده هیچ چیز نافعتر از وی نیست و اگر از و
روغن گیرند و فورا بر سر مصروع ریزند شفا دهد و نیز که فالج و سستی اعضا و نقرس بارد نفع عظیم بخشد
و آشامیدن او تریاک است که سموم بارده خواه سم حیوانات باشد یا نباتات سمیات که دفع نماید
و نیز ملطف اخلاط است و برطرف کننده بلغم و نافع است که خفقان که از برودت
بهم رسیده باشد و پوستش درشت موی و پوشیدن او که بیران گشاد که طبع بارد داشته باشند
نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و صاحب امراض رطبه را بغایت سود مند بود

و اگر نرا از جنید میان تر سیاه بوزن بخورند تر از کبر و زهر هلاک شود **باب ششم**

در حاجا مشتمل بر سه فصل فصل اول در حاجا مفتوحه حَجَل کبک نر او را بزرگی

کلنگ ماند بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار او سرخ است و او را درج صحرا

نامند چه خانه در صحرا سازند و او دو قسم است نجدی و تهامی آنچه نجدی است

مرغ سبزی است که منقار و پاهای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نبیند و خواهد که

بیضه نهد و بچه بیرون آورد در خاک غلطد و منی خود بر بیخ بر خود ریزد قابل بیضه بیرون گردن

شود گویند که ماده از شنیدن آواز نر و یا لیسیدن و زیدن باد از جانب او بیضه بیرون آرد

و چون بیضه کرد آنچه کبک نر از و بیرون آید نر او حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون

آید ماده حضانت نماید و همه وقت نزد ماده او در تربیت اولاد خود بدین نهج راه

روند و باشد که نر او بیست سال عمر کند هرگاه او را حادثه از خارج روی نماید هر دو آشیانه

سازند و بر یکی نر نشیند و بر یکی ماده از طمع نر او آنکه هرگاه با آشیانها نظاره رفته آید

بیضه آنها بر دارد و حضانت نماید چون بچه بیرون آید وقتی که بپرد و بپرد مدر و مادر خود رود

قوت طیران او بمرتبه است که در وقت پریدن کسی گمان برد که مگر سنگ از فلاخن

بیرون آمده و شدت غیرت او بمرتبه شود که اگر دو نر بماده بر خورند کشته او با یکدیگر جنگ

نمایند هر کدام که غالب آید ماده تابع وی شود و نظر وی ایشان خود را بقر و صدای

خود بفریبد و لهذا صیادان او را در دام خود نهند تا بسیار صید اکنند و بنای جنس وی

نزد وی آید و با وی در دام افتند و این ادا که چه ادای که با ابنای جنس خود دارد

نماید که انتقام از ایشان کشد که خواهد ایشان نیز مثل وی در دام افتند و ماده او بسا باشد

که بیضه خود ترک کند و قصد آشیانه غیر خود کند و بیضه او را بدزد و حضانت نماید اکلش حلال

و گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر کسی جگر او را در وقتی که گرم باشد

یعنی در حین ذبح او بقدر سه مثقال فرو برد از مرض صرع ایمن شود و اگر بر شیند بود مرض وی

زائل شود اکتحال زهره او دفع عشی روز و ظلمت چشم کند اگر هر ماه از زهره او در بینی سعوط نماید

و هنش تیز و نسیانش کم و قوت باصره زیاد شود بعضی گویند که بیضه او الطف از بیضه

مرغ خانگی بود و سریع الهضم بود و نافع است کسی را که در زه احتیاج و رقت باشند

و مرضی است جمعی را که در کدورت و کثافت بسر برند موافق امزجه معتدله بود بهتر است

که در آب پزند و در آب نمک و سرکه ریزند که با او بجوشد و باید که آب با بیضه مساوی باشد

و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما اکل بریان کرده او متولد سنگ

مثانه و احداث غم و قولنج کند بریان کردن او در آب بهتر است از بریان شده

او و بریان روغن و بعضی گویند که اکل بیضه بریان کرده در میان آبی که در وی زیره و نمک

باشد نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضه او با برگ و پیاز مغص و اذی است را دفع و ظلمی

بود و با تو در باب قاف و قبیح باید **تعبیر** دیدن او در خواب دلالت کند بر زنی

که الفت بگیرد و باشد که دلیل بچه و اولاد باشد **حیّه** مار و ترکان ییلان

گویند او را قریب دویست اسم است شهیب از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی

مار را از بهشت بیرون کرده بزمین سجستان فرود آمد و لهذا کثرت مار آنجا بمرتبه است

که اگر بوزات نخورند اهل آن زمین از مردم خالی شود و بعضی مارهاست که او را اصبه نامند

مار بزرگیست چون هزار سال بگذرد بر روی او شبیه بال گردد و از خواص اوست که

نظر کردن آدمی را بکشد و بعضی این قسم را اصل گویند یعنی آواز کشنده و مکلله که آن

یعنی تاجدار نامند هر چه بر و بگذرد سوخته شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی در هوا

در اطراف مسکن وی طیران نماید بمیرد و هر جانوری که نزدیکتر بوی رسد

هلاک شود هر آدمی را که از دور نظر بروی افتد بمیرد و هر کرا بگزد در حال بمیرد و اگر

سواره او را بنیزه زند فورا خود و اسبش هلاک شود و این نوع در بلاد ترکستان

بسیار است و چهار هزار سال عمر کند و هر سال یک پوست اندازد و سی بیضه نهند

الحکم [illegible]

الخواص [illegible]

فائدة [illegible]

ابد و خطوطی که در شکم دارد بوران جمعیت نماید و بیضه های وی تلف نماید و بعلاج

ماند مگر اندکی و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب مار را بگزد مار بمیرد و بیضه

او ور از و سفید و سیاه و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است

و سبب اختلافش معلوم نیست در میان او شبیه بحرکت حریر است و او در شکم وی

بدرازی جیده شده گویا یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معروف نیست الا آنکه

بعضی بر بعضی بجیده شوند و زبان او مشقوق است و لهذا گمان برند که ذکر او را دو آلت است

و موصوفست بشدت حرص چه آنکه بچه های طیور فرو برد و مضغ نماید مثل شیر و چون جانور

عظیمی فرو برد خود را بر درختی بجیده تا آنچیز که در شکم اوست منکسر شود و از عادت او است

که چون بگزد منقلب گردد و بعضی بر آنند که زهر بریزد و چون طعام نیابد بنسیم تعیش

کند و بعد از چندگاه در سم گرسنه شود و تعب کشد و غیر گوشت زنده نخورد و هر چه عمر کند

جثه اش کوچک و باریک شود و از شراب کار او آنکه اراده آب کند اما خود را از

شراب نگه نتواند داشت هر وقت که استشمام او نماید شوقی ببوی او بهم رساند و خود را

بوی رساند چندان بخورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاک شود نر او بسیار جا بجا

اقامت نکند بلکه ماده او حضانت بیضه کند تا وقتی که بچه برآرد و او را قوت عظیم بسبب

مکانش بود و سیر کنند تا وقتی که سوراخ مار در رود چشم او شل شد مار در سر او کوفته و دور
سر او بنگرد و از مرد برهنه بگریزد و از دیدن آتش خوشنود گردد و طلب وی کنند و
بغایت شیر دوست داند و اگر تازیانه که در وی عرق اسب رسیده باشد بزنند بمیرد و اگر در یخ
نهند چند روز نمیرد و متحرک باشد و اصل مارها آبیست در دریا زندگانی کنند بلکه
بری باشند در بر تعیش کنند بعد از آنکه بحری باشند جاحظ گوید که حیات سه نوع باشند
یکی آنست که گزیده او را تریاق وغیره نفع نکند مثل اژدها و افعی و مارهای هندی و نوع
دیگر آنست که تریاق گزیده او نافع باشد و آنچه غیر این دو قسم است آنچه می کشد از وهم
و ترس است که آن شخص را میرسد که او را مار گزیده می میرد والله اگر نترسد گزیدن او کوا
گشت گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود ماری خود را بوی رسانید و سر او را گزید
و او بیدار شد ریشش سرخ شده بود سر چوب خارید ولکن درد کسی را ندید مرتبه دیگر بخواب رفت
چون بیدار شد برخاست و راه خود رفت بعد از چند گاه شخصی بوی گفت که هیچ بخاطر داری که
در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی آیا دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود
گفت نه گفت ماری خود را بتو رسانیده سر ترا گزید آن شخص را فزعی روی نمود مرتبه که گویا
الحال او را مار گزیده پس چون مار گزیده فزع کند مسامات بدن گشاده شود تا اگر زهر

در بدن او سرایت کند در نصایح ابو مظفر مسطور است که ابو درداء را کنیزی بود روزی
از وی پرسید که یا امیر از او چه جنسی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از
جنس بشر باشی و حال آنکه من ترا چهل بار زهر دادم ضرر آن بتو نرسید ابو درداء گفت
ندانسته که کسی که بذکر خداوند تبارک و تعالی مداومت نماید هیچ ضرر او را مضرت
نرساند و من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم پرسید که آن کدام است گفت این است که
بِسْمِ اللهِ الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ
السَّمِیعُ الْعَلِیمُ پس ابو درداء پرسید که باعث برین حرکت ناشایست چه بود
گفت بغض تو گفت ترا در راه رضای خدا آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بدی
که اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از انوشیروان
نبود در زمان وی بهم رسید سببش آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود
که ماری بتحت تخت وی روان گشته جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند
انوشیروان گفت متعرض وی مشوید که مرا عقیده آنست که ستمی درباره وی شده باشد
پس مار از زیر قصر بیرون آمده و راهی که آمده بود روان گشت ملک عادل بعضی از ملازمان
امر فرمود که از پی او روند و مار حرکت ستاره بود تا آنکه بر سر چاهی رسیده حلقه زد پس در آن

چاه فرو آمد پس برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از ایشان که رفته بود در آنجا نظر کرد و ملاحظه نمود
دید که ماری را در آنجا بقتل آورده اند و گژدم سیاهی بر سر او ایستاده پس آن مرد نیزه
خود را بیک چاه رسانید بسنان نیزه عقرب را برداشت و بر آورد و بر زمین زد و کشت
و نزد انوشیروان آورد پادشاه در کار آن مار حیران ماند سال دیگر روزی که کسری
در دیوان مظالم نشسته بود همان مار رسید و در نزد تخت وی توقف کرد و از دهان چند
تخم سیاهی انداخت انوشیروان فرمود که او را بکاشتند ریحان از او بهم رسید و پادشاه
زکام و کوفتهای دماغی بسیار کشید از استعمال بوی آن کوفتها بالکلیه مندفع گشت
و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن عبد الملک منقول است که روزی در مجلس
سفیان بن عیینه بودم که قریب هزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از
جانب دست راست متوجه شده شخصی در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز و حدیث
مار برای مردم بیان کن آن شخص بپای خواست و گفت ای قوم بشنوید و بخاطر نگهدارید
که نقل کرد پدرم از جدم که مردی مشهور به ابن حمیر در کمال ورع و زهد صایم النهار و قایم اللیل بود
اما عادت بصیادی نموده بود روزی بقصد شکار بیرون آمد ماری برابر وی آمده گفت
یا ابن حمیر مرا در پناه خود نگهدار تا خدا تعالی ترا در پناه خود دارد محمد بن حمیر گوید که از او

پرسیدم که از خوف که ما گفت از خوف دشمنی که بر من ستم کرده متعاقب منست
باز پرسیدم که ای مار از کدام امتی گفت از امت محمد صلوات الله وسلامه علیه
و آله پس ردای خود را گشودم گفتم بیا و پنهان شو گفت میترسم که ببینند گفتم بیا و در زیر
نعلم پنهان شو گفت میترسم گفتم پس با تو چه کنم مار گفت اگر خواهی مرا در درون
خود جای ده گفتم میترسم که مرا بکشی گفت بخدای که نکشم و حق تعالی و ملائکه و انبیای وی
و حمله عرش و ساکنان سموات را گواه گرفتم که ترا نکشم محمد بن حمیر گوید که دهن گشودم
تا مار در درون من در آمد چون چند قدم رفتم شخصی با شمشیر پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر
گفتم چه میخواهی گفت هیچ دشمن مرا دیدی گفتم که دشمن تو کیست گفت ماری بدین هیات
گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه از این دروغ استغفار نمودم پس آن مار سر بیرون
آورد و گفت ببین آیا دشمن من گذشت گفتم کسی را نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت
یا محمد بن حمیر الان یکی از دو چیز اختیار کن که جگرت را بشکافم یا دلت را سوراخ نمایم
و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله عهدی که کردی و قسمی که یاد نمودی چه شد گفت فراموش کردی
و خیانت ورزیدی گفت احمقی تر از تو ندیدم مگر فراموش کردی عداوتی که میان
من و پدر تو آدم صفی علیه السلام بود که بچه طریق او را از بهشت بیرون کردم کاش ندیده استم که

چه چیز ترا برین داشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نیکوئی کنی بیت نکوئی با بدان کردن
چنان است ٭ که بد کردن بجای نیکمردان ٭ گفتم بار است بگو که البته مرا خواهی کشت یا امتحان
من میکنی گفت البته ترا بکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم
و برای خود قبری معین کنم گفت تو دانی لیکن البته ترا [illegible] محمد بن حمیر گوید چون من از حیوة خود
نومید گشتم و هیچ نوع حیلتی در کار خود ندیدم روی بدرگاه الهی آوردم مناجات کردم و رقت
قلب بنالیدم و گفتم یا لطیف الطف بلطفک الخفی یا لطیف یا قدیر اسئلک
بالقدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم
یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم ان تکفینی هذه الحیة پس چند قدم رفتم
جوانی نیکوروی خوشبوی و پاکیزه لباسی از برابر من پیدا گشت السلام علیک ای
برادر من چیست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب می بینم گفتم ستمی از دشمنی بمن
رسید گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود بگشای پس
من دهن گشودم شبیه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و ببلع
پس چنین کردم اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید پاره پاره
و پاره پاره از اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش گرفتم و گفتم [illegible]

و مرا ازین بلیه نجات دادی گو کیستی یقین که فرستاده خدا پس بخندید و گفت آیا مرا
نمیشناسی گفتم اللهم لا نمی شناسم گفت یا ابن حمیر میان تو و مار این نوع ماجری گذشت
و بدین دعای عظیم القدر خدا تعالی را خواندی ملایک صف آسمان از رقت تو بناله در آمدند
و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدا تعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که داد وی از مار بگیرم
پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که برگ سبزی از درخت طوبی بردار و خود را
به بنده من رسان و داد او را از مار بستان و من بیامدم و ترا ازین بلیه خلاص نمودم ای
محمد بن حمیر اگر خدا اجر نیکوکاران ضایع نکند اصطناع معروف در نفعه نیکوست هر چند
با دشمن خود باشد و نیز از ادعیه مجربه که موجب ایمن بودن از شر مار و عقرب و غیره این دعاست (از جمله)
که از حضرت مقدس نبوی منقول است و دعا اینست که اللهم انی اعوذ بک من الهدم
والتردی واعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا واعوذ بک
من ان اموت لدیغا واعوذ بک من الحرق والغرق واعوذ بک من ان
یتخبطنی الشیطان عند الموت و از علماء معتبر بصحت رسیده که هر که در اوایل لیل
و نهار بگوید که عقدت لسان الحیة وزبانی العقرب وید السارق بقول
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا

ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله افسونهای مجربه کسی که او را مار گزیده
باشد آن است که آن عضو را برهنه نموده آهنی بر بالای او گذارد و این عزیمت را بخواند و آهن را
هر مرتبه آنجا کرد که پوست را بخراشد و تا اسفل وجع برسد و چون وجع در اسفل آن جمع شود
بزهی بکند تا آنقدر که ممکن باشد و باکی نیست اگر عضو سست شود و بعد از و نیز عزیمت بخواند
و عزیمت این است سلام علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین
من حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء ولا فی الارض الا وربی آخذ
بناصیتها اجمعین کذلک نجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم
نوح نوح قال لکم نوح من ذکرنی فلا تلدغوه ان ربی بکل شیء علیم
وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی
علمای محققین دیدم که مار و عقرب گزیده یا زنبور گزیده یا کسی که سگ دیوانه او را
گزیده باشد یا زهر خورده باشد او را بگویند تا بایستد و با کارد فولادی خطی که ابتدا
از انگشت بزرگ پای راست او بوده باشد دایره کشند که او در مرکز دایره باشد پس
خط دیگر از میان دو قدم او که بمنزله قطر دایره باشد بکشند پس از زیر پای راست و
پاشنه پای چپ او خاک برداشته در ظرف پاکی کنند و آب بر و ریزند و کارد

مذکور را در ظرف دیگر گذارند چنانچه سر کارد بجانب فوق باشد و آبی که در ظرف
زبور است بر سر کارد ریزند و در وقت آب ریختن این افسون بخوانند پس کسی که آب
میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بقانون مسطور بجای آورد و آن شخص ملدوغ و سگ گزیده را
بر پشت بخوابانند و این عزیمت را بخوانند و عزیمت اینست سارا اسارا زقی
سارا عاقی نورٌ نورٌ نورٌ نونا اناوا رمانا ویادا لوکا لوریس
اوزانا اوصنا بثما کاما نوقا باثا شابنا کا لوط اصبا وثا ابرلیس
تو تی فنا اوس باذن الله تعالی شفا یابد و این نوع مکرر تجربه شده مسعودی از زبیر بن
بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت دو برادر با هم بسفر رفتند و در سایه درختی که در جنب
صفا بود فرود آمدند وقت نماز مغرب شد ماری از زیر صفا بیرون آمد و دیناری سرخ با او
و نزد ایشان انداخت گفتند ظاهرا هر که در این مقام باشد که او را این نوع زر آورد پس
سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن مار دیناری و گنجه ایشان دیناری میاورد تا آنکه
یکی از آن دو برادر دیگری را گفت که تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم و این گنج را
ازین موضع بیرون نیاوریم آن برادر دیگر او را ازین حرکت ناملایم منع نمود و گفت
شاید که هلاک شوی و از مال نیز نومید گردی هر چند که نصیحت نمود قبول نکرد پس

تیری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون بیرون آمد ضربتی بدو زد که سر وی مجروح
شد اما بقتل نرسید و مار دویده او را گزید و بکشت و بسوراخ خود رفت پس
آن برادر دیگر او را در آن موضع دفن نمود چون صبح شد مار مجروح الراس بر آمد و
با او ضربی نبود آن جوان گفت ای مار تحقیق دانستم که بدین حرکت که برادرم نمودی
راضی نبودم و او را هر چه منع نمودم فایده نکرد آیا می توانی بود که من شرط کنم که ما بین من و تو
مهادنت باشد نه من ترا مضرت رسانم و نه تو مرا و تو بهمان قاعده هر روز آن دینار را
بیاوری مار گفت نه جوان گفت چرا مار گفت جهت آنکه تو هرگز از من راضی نشوی
هر وقت که قبر برادر خود ببینی و من نیز تا زخم سر خود ببینم از تو خوشنود نشوم روایت
از ابن مسعود که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که هر که مار را کشته چنان است که مشرکی را کشته و هر که
ماری را بگذارد که به خوف از عاقبت او بس او از ما نیست اما مارهائی که در خانهها باشند تا
تا سه روز نکشید بترسانید و انذار کنید و هرگاه دیگر ببینید قبها و الا بکشید و نیز فرمود
که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند و لفظ مدینه را بعضی از علما اختصاص به یثرب
داده اند و بعضی عام دانسته اند ما بین او و غیر او از بلاد ابو سایب گوید که بخانه ابو سعید
خدری رفتم و او در نماز بود نشستم تا از نماز فارغ شود حرکتی از زیر تخت در گوشه خانه شنیدم

پس در آن طرف ملتفت شدم ناگاه ماری دیدم خواستم که او را بکشم ابو سعید اشاره کرد
که بنشین نشستم چون از نماز فارغ شد اشاره بخانه کرد که در آن محوطه بود گفت این خانه را می بینی
گفتم آری گفت در این خانه جوانی بود از ما و با وی بخدمت رسول خدای صلعم رفتیم و بخندق مشغول
گشتیم آن جوان وقت ظهر از آنحضرت رخصت طلبیده که بخانه خود رود پیغمبر صلوات الله علیه و آله او را
رخصت داد و گفت که سلاح با خود بردار که از بنی قریظه میترسم جوان سلاح برداشته بجانه آمد
زوجه خود را دید که در میان در ایستاده نیزه خود بجانب وی فرو آورد تا بطعن نیزه زن را از
از غیرتی که داشت زن گفت نیزه خود نگهدار و بخانه در آی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون آورده
جوان در خانه آمد مار بزرگی دید که بر فراش او حلقه زده به نیزه وی را در ربود و بر زمین زد
اضطراب در جوان بهم رسید مار و جوان یکبار بمردند این خبر بآن سرور رسانیدند و گفتند که
یا حضرت دعا کن که جوان را خدا احیا و در ازنده کند آنحضرت فرمود که آمرزش خواهید
صاحب خود را پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند اگر ببینید تا سه روز انذار کنید
اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطان است و طریقه انذار آنست که بگوید أَنْشُدُكُنَّ
بِالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْكُنَّ نُوحٌ وَسُلَيْمَانُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ لَا تُؤْذُونَا تَبْدُوا لَنَا وَلَا
در روایت دیگر آنکه چون در مسکن شما ظاهر شود بگوئید إِنَّا نَسْأَلُكَ بِعَهْدِ نُوحٍ وَبِعَهْدِ

سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ لَا تُؤْذِينَا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید
حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبه بن عامر بن قیس الفهری که ولادت او در زمان
حضرت رسالت پناه صلعم بوده چون فتح افریقیه نمود بموضع قیروان ایستاد و آن وادی بود
که مار بسیار در وی بود گفت يَا أَهْلَ الْوَادِي إِنَّا حَالُّونَ قَاطِنُونَ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى
چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنگ و درختی ندیدیم که از زیر او ماری بیرون نیاید
تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت اِنْزِلُوا بِسْمِ اللهِ یعنی فرود بیائید بنام
خدای همه از آن وادی بیرون رفتند گفته اند که او از ولد و مستجاب الدعوه بود و زعم
او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن مار در ارگشیه چند کلمه از خواص وی
گوئیم آنکه گوشتش حرام است و همچنین تریاقی که از وی سازند مگر در حال ضرورت که
الضرورات تبیح المحظورات و در امثال گویند فُلَانٌ أَسْمَعُ وَأَعْدَى مِنَ الْحَيَّةِ
یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست او را در میان رخت گذارند
از ضرر سوسه ایمن شوند اگر پوست او را سوخته و در روغن زیت خمیر نموده بر دندان
کرم خورده نهند درد وی ساکن شود و اگر پوست او را با سرش بسایند و بر داء الثعلب
بکند ارتد موی بر آرد یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست بیخ کبر

در آب ادوته طویل و بلاد تساوی الاجزا بجوشانند و بدان ظاهر و باطن را ذوق کنند و اگر پوست
او را به عدد و خرما خمیر نموده بر کسی که ثالیل یعنی زگیل داشته باشد بنهند که بخورد زگیل وی بریزد
و اگر نگاه داشته باشد هرگز بیرون نیاید اگر دل مار را بر صاحب تب ربع آویزند تب
وی زایل شود و اگر خواص او در باب الف مقوله در ذکر افعی گذشت تعبیر اگر کسی
در خواب مار مرده ببیند حق سبحانه و تعالی او را از شر دشمن نگهدارد و اگر ببیند که مار
او را گزید و موضع او ورم کرد مال بدست وی آید و اگر ببیند که گوشت مار پخته بخورد
از دشمن مال یابد و اگر خام خورد دشمن خود را غیبت کند و اگر ببیند که ماران از هر گوشه
بر طرف شدند در آن مکان و باها حادث شود زیرا که حیه حیات است از آن مکان بیرون
آمده و اگر مار با او حرف زند بمسرت عظیم رسد و اگر ببیند که مار سیاه پادشاه
ملک و ولایت بدو رسد و مار سفید دشمنان ضعیفند و مار اژدها دلیل عداوت
در اهل و اولاد او اگر ببیند که مار از خانه اش بیرون رفت دلیل مفارقت از خویشان بود حَلَزُون
کرمیست که گوش ماهی گویند و ترکان بالیق قولاغی گویند در کنار دریاها و نهرها در میان
نیجریه یافت شود تا نصف بدن خود از میان این نیز بیرون آید و بر راست و چپ رود
و طلب باد کند که از وی غذا خورد و هرگاه احساس درشتی کند منقبض شود و چون احساس

زحمی کند منبسط گردد و از خوف موذیات زهردار در میان نی رود هرگاه راه رود خانه
خود را با خود برد و کشتن حرام است اگر شاخ خود را با او طلا کنند مانع آید از رگهای ماده چشم
و چون لشور شده و در داروهای چشم کنند اکتحال بوی بیاض عارض در چشم را زایل کند و نشف
رطوبات نماید حَمام کبوتر و تیر که کوکر چین نامند عربان هر صاحب طوقی را حمام نامند
و کبوتر و قمری که در خانه ها الفت گیرد و بیضه و جوجه در آرد حمام نامند اسم جنس است بر واحد
و جمع صادق آید مفرد او حمامه است و او دو قسم است بری که در برجها ماوی سازد و از مردم
گریزان باشد و دیگری اهلی که در خانه ها جای گیرد و انواع وی مختلف باشند و بعضی گویند که
حمام آن بود که بشدت آب شامد و نفس نگیرد و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده
که حضرت مقدس نبوی مردی را دید که از پی کبوتر می رود فرمود که شیطانه بر روی شیطان می کند
مراد آنست که منع فرمود از پرانیدن بر بامها چه مشرف خواهد شد بر خانه های همسایگان
و مطلع خواهد شدن بر عورات ایشان و لهذا منع نموده و الا در احادیث دیگر آمده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از وحشت و تنهائی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی
فرمود که جفتی کبوتر نگهدار که مونس باشد ترا و آوازه او بتو رسد و ترا برای نماز بیدار کند
و ابن عباس نقل کرده که جناب مقدس نبی فرموده که کبوتران خوش شده در خانه های خود

نگهدارید

نگهدارید که اینها جن را از کودکان شما بخود مشغول میسازند اما یکنوع از وی که کبوتر بنا و زگان
الا فاخته گویند نگاه داشتن او شوم است از طبع کبوتر آنکه از مسافت بعیده در مدت
قریبه طلب آشیان خود کند اگرچه هزار فرسخ قطع کند و بسا باشد که مدت ده سال از وطن
خود غایب شود و چون او را اگر رها کنند از وفور عقلی که دارد خود را به وطن رساند و به آشیان
خود باید مرغان جوارح طلب وی بسیار کنند و خوفش از شاهین بیشتر بود و طیران او از
شاهین بیشتر باشد و هر که کبوتر بازی کند نمیرد تا جرعه از فقر ننوشد و در حدیث آمده که در
محلی که رسول خدا در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی را امر فرمود که بر در غار آمده
آشیان گرفتند و بیضه کرده بچه در آوردند کبوتران حرم ظاهراً از نسل ایشان اند و در روز
فتح مکه بر سر آنحضرت بال کشاده سایه گسترده بودند پیغمبر صلوات الله علیه از برای ایشان دعا کرد
ببرکت و مثنی بن زهیر گوید هر صفتی که از مردی و زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده
او را دیدم که اراده جماع نکند مگر نر خود را و نر او را اراده نکند مگر ماده خود را تا مردن از هم
جدا نشوند مگر آنکه یکی نایاب شود و کبوتر ماده را دیدم که چون نر خود از آشیانه میشود در زمانی که نر
اراده او کند و هیچ حیوانی ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر و او در این
صفت است چه در وقت مباشرت دم خود را کشد تا ماده را عورت محفوظ ماند گویا میداند

کرده لغت یاد نمود و گاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید و در چهارده روز
بچه آورد و دو بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانی ماده بیرون آرد و میان بیضه اول و دوم
یکشبانه روز فاصله باشد نر او بر بیضه ها نشیند تا بعضی از روز و آنها را گرم کند و بقیه
روز ماده نشیند و شب نیز بهمین طریقه تا وقتی که حضانت باتمام رسد و بچه بیرون
آرد نر او خاک شور در دهان ایشان چیند و ایشان بخایند تا خوردن چیزها بر ایشان آسان شود
و چون نر خواهد که با ماده جمع شود بچه های خود را از آشیان بیرون کند زعم ارسطو آنکه کبوتر
هشت سال تعیش کند اکل او و گوشتش حلال است و در مثل گویند که فلان کس امین تر از
کبوتر حرم و مالوف تر از وست هرگاه کسی آنرا برآرد و بعقرب کبوتر یا در خانه که او باشد
و جائی که آشیان نهد نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امان است از آبله و فالج و سکته
و سبات و سبات مرضی است که کسی خواهد دایم در خواب باشد و خواب بسیار کند
اکتحال خون او در وقتی که گرم باشد یعنی تازه ذبح نموده باشند نفع جراحات از نزول
جراحات چشم و پرده که در وی باشد و اگر ذبح نکنند پر او را در بیخ پرده خون تازه
اکتحال نمایند همین خاصیت دارد و خون او اگر بر بینی مالند با خاصیت قطع رعاف کند اگر
بزیت مخلوط سازند و بر سوخته آتش مالند شفا دهد سرگین کبوتر نر را حرارت بیشتر از سرگین کبوتر

خانگی

خانگی است اگر سرگین او را در میان آب گرم ریخته کسی که عسر البول دارد در آن نشیند
نفع عظیم بخشد اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر سرگین کبوتر سرخ
مقدار دو درهم با سه درهم دارچینی آشامد سنگ مثانه بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر
مقوی گرده و زیاده کننده باه است اگر شکم زنده او را بشکافند و گرما گرم بر عقرب
گزیده گذارند نفع نیکو بخشد اگر از خون او پنبه را تر کرده با سفیدی بیضه و روغن گل بر خارج چشم
نهند ورم چشم را به کند تعبیر دیدن او در خواب بقول ابن سیرین دلالت بر زن صالح با حسب است
یا زن غریب مبارکه نیکو که زوج خود را دوست دارد از بهم رسانیده و باشد که دلیل نوحه بود بر سر بیمار کبوتر
مرگ است و دیدن برج او جمع زنان بود و بچه های او دلیل پسران و اگر بیند که ایشان را
علف میدهد و بسوی خود میخواند یا بیند که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند او
قیادت زنان نماید و شنیدن آواز ایشان در خواب دلیل کلام باطل است اگر نزد او
آید نامه بدو رسد و اگر از او گریزد زنش طلاق گیرد یا بمیرد و اگر بیند که مالک ایشان
شده کنیزکان بخرد و جامه کهنه صحیحه نمودن کبوتران در خواب دلیل حزن و ملال و محنت است
اگر نقصان در چشم کبوتر بیند نقصان در زوجه است حَوصَل مرغ بزرگ حوصله
بود در مصر بسیار بود دو قسم است یکی سیاه کریه الرائحه که پوست او را استعمال

کنند و دیگر سفید که پوستش استعمال کنند رطوبت او بیشتر از حرارتست کم عمر باشد پوشیدن پوست او مناسب است بمزاج جوانان و کسانی را که مزاج حار دارند یا صفرا بر ایشان غالب باشد حیدر نام شیر و لقب علی بن ابیطالب علیه السلام گویند که حیدر اسم شیر است که گوشت شکمش ممتلی باشد چون آنحضرت حسنین بحیدر ملقب شد یا آنکه والده ماجده اش باسم پدر خود اسد نهاده و یا آنکه نام آنحضرت در کتب اوایل اسد بود حیوان جاندار و نیز که جانور زمخشری در تفسیر آیه و انه هدایه وَاِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ آورده که مبالغه است در آن یعنی که حیات مستمره دایمه ابد الآباد که موت در وی نیست بعضی از علما گفته اند که نکته در آنکه حق سبحانه و تعالی حیوان را با اکل و شرب و لباس و غیره محتاج کرده و سایر موجهات را چنین نکرده الا دعوی ربوبیت میکنند و لهذا صفت احتیاج در انسان بیشتر است از سایر حیوانات پس حکمت ازلی اقتضای آن نمود که حیوان احوج موجهات باشد و از کثرت اشتغال باحتیاج خود مشغول باشد و از جهت آنست که بعضی از آدمیان اندک استغنایی که بسبب شوکت و مالیات حاصل نموده اند چون نمرود و فرعون دعوی ربوبیت نمودند و از جمله خواص حیوان آنکه خصی ابرد است از غیر خصی و فربه و لذیذتر و طبع او لینتر و بسیار سکن و در هضم لحوم و لحوم و منفعت لحم میش جوان است و کوساله و خصی از نر

بهتر

بعد تعبیر تکلم حیوان از دواب و طیور در خواب و فهم کلام او رسیدن بمرتبه کمال است و باشد که دلیل امر غریب و عجیب باشد اگر کلام ایشان نفهمد ترسد از زوال مال بهتر آنکه این خواب با کسی نگوید و دیدن پوست جوانات رسیدن بمیراث و غنیمت بود و پوست حیوان دنیشان چون سمور و قاقم دلیل عفو شان است و اگر بیماری ببیند که پوست حیوانات کنده بمیرد و اگر بیمار نباشد بچه جز شود و دیدن پشم و موی ایشان دلیل فواید و ارزاق است و دیدن شاخ او دلیل مال قحط و دیدن سم و ناخن دلیل سفر آواز بره و بزغاله سرور و خوشنودی است و صوت اسب دلیل مرد با صوت آواز شیر دلیل خوف صدای شتر دلیل سفر و حج و زیارت به و آواز گربه مقهور خادمی که دزدی کرده باشد آواز آهو بره فواید از زن نیکو آواز باشد آواز سک دلیل فجور و دزدان باکی به آواز روباه مرد صاحب مکر و کذب یا زن کذابه آواز خوک ظفر یافتن بر دشمن احمق به آواز برق در آمدن در کار مرد عالم یا رئیس یا سلطان یا رام کشتن دشمن جذف بذال معجمه گوسفند و در حدیثی واقع شده که میش سیاه از موی بهنه کوچک که در یمن میباشد حشرات جانوران ریزه که در روی زمین میباشند اکل همه آنها حرام است بعضی علما در تفسیر آیه اُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰاعِنُونَ گفته اند که مراد جانوران

ریزه باشند که قحط و تنگی کنند لعنت بر علما کنند که کتمان حق نموده اند که بسبب ایشان قحط رسیده و بعضی گویند مراد از لاعنون جمیع مخلوقاتند که غیر ملایکه و جن و انس اند حرشات جانوران ریزه که در زیر زمین باشند چون کرم گل و غیره حاتم کلاغ سیاه در غین و در ذکر غراب بیاید حادیه نوعی از مار حبتر بروزن جعفر روباه در ثاء در ذکر ثعلب گذشت حبث بروزن کتف مار پرنده در افعی گذشت حبوز بچه چارپای حملق گوسفندان ریزه در باب غین در غنم بیاید حبرکی براء مهمله کنه در باب قاف در ذکر قراد بیاید حجرف و حجروف جانوریست دراز دست و پا بزرگتر از مورچه حقب خر وحشی حقبانا ده و احقب از اکه ازان نامند که تهی گاه پهلوی او سفید است خشاف و خشوف بفتح الخاء بسیار خورنده حسبان بفتح و مورچه کوچک حسبانه مفرد او حسیل گوساله مفرد نر از و حسیله مونث او حمیش حایل حسل بچه سوسمار حسوره گنجشک مختلف اللون در عصفور بیاید حشق و حاشیه اشتران جوان حضاجر جمع حضجر بمعنی بزرگ شکم که بزرگ شکم او را احضاج نامند حفض بچه شتر خضود ناقه که مخرجش تنگ بود و مردی که زبان نزدیک نرد و حفان بچه شتر مرغ و شتران

کوچک

کوچک حقانه مفرد اوست حقر بقاف نوعی از کبوتر حلم بفتح اللام کنه کوچک و کرمی که در پوست گوسفند افتد و چون دباغت کنند آن موضع از پوست تنک شود حلک و حلکا جانوریست در ریک سپاه شبه حمسه بفتحات جانوریست از جانوران دریا و بعضی گویند که لاک پشت است و سلحفات بیاید حمک هر حیوان کوچک پیشتر شپش و بچه شتر مرغ و قطاء را گویند حمل بره تا ششماهه حمنان کنه کوچک حمول اشتر و خر بار دار یا بار بهوا وقال الله تعالی وَمِنَ الْاَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا و در قاف بیاید حنش مار افعی حمد جوجه مرغ سنگخواره حرمیل در عنیت حوار بچه اشتر تا مجدی که از مادرش جدا شود حیزمه کاو ماده جمعش حیرم حیدوان کبوتر صحرایی در ورشان در باب واو بیاید حیقطان بضم قاف دراج نر را گویند در دال بیاید ام حسلیس بقول ابن اثیر آهو بره را گویند ام خنفصه مرغ خانگی فصل دوم در حاء مکسوره حجر مادیان حکم خواهش در باب خا در خیل بیاید اما تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکست چنانچه در حدیث آمده که ظُهُورُهَا عِزٌّ وَبُطُونُهَا كَنْزٌ یعنی سواری بر پشتش عزتست و شکمش گنجی که بچه و هر اگر ببیند که مادیان با زین و لجام سوار شده زن مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آرد و اگر بی لجام سوار شده زن بعصمتی تزویج کند یا مرتکب کار بی ثبات شود و دیدن

ماديان سفيد دليل زن صاحب نسب وحسب بود وسرخ او دليل زن بازينت وماديان
زرد زن بيمار وسياه زن صاحب ملک وجاه باشد وديدن ماديان فربه دليل سال
قحطي باشد حِدَأَةٌ قليواج وبشيرازي كوركوره وبتركي چلاقان وچيلاق كوشتي مانند اخس طيور است
ودو بيضه كاه سه بيضه نهد وسه جوجه برارد وبيست روز حضانت نمايد رنگش سياه وخاكستري
بود واز مرغان شكاري نيست اما بچهاي مرغان بربايد مكر طيور كه همسايه آشيان وي باشند
ايشانرا ازار ندهد وحق جوار محافظت نمايد اگرچه از گرسنگي بميرد وبچهاي ايشانرا نخورد
ودر طيران خوش تكلف نمايد ابن وحشيه وابن زهر بر اين زعم است كه عقاب وقليواج
متبدل میشوند عقاب قليواج وقليواج عقاب شود فَسُبْحَانَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ گويند كه
او از طيور جوارح سليمان عليه السلام است ولهذا العش وتملك او ممتنع است چه او
ملك كسي است كه تملك ملك او بهيچ احدي را بعد از وي سزاوار نيست لقوله تعالى حكاية
رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي واگر باوي صيد كردن ممكن بودي
هر آينه در طيور شكننده تر از وي نبودي وقيمتش از همه افزون بودي وهر چه ربايد از
راست كسي ربايد ومشكل كه از جانب چپ آدمي چيزي ربايد واو ميال نزو کمیال ماده
نقلست كه اعراب هميشه اين بيت ميخوانند وَيَوْمُ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا عَلَى أَنَّهُ

مِنْ ظُلْمَةِ الْكُفْرِ نَجَّانِي يعني روز پيدا شدن كردن بند از عجايب پروردگار است
چراكه مرا از ظلمت كفر نجات داد وچون سبب هدايت من اين بيت ازو پرسيدند
گفت روزي در عروسي حاضر بودم بعد از آنكه عروس بغسل گاه رفت كه غسل كند گردن بند
خود بر زمين گذاشتن همان بود وقليواج ربودن همان چنانكه كسي بران مطلع نشد وبعد از فقدان
او مرا از وي متهم ساختند پس من روي بدرگاه قاضي الحاجات آوردم وگفتم أَغِثْنِي
يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ هنوز اين دعا را تمام نرسانيده بودم كه قليواج كردن بند را انداخت
وزنان كه در دور من ايستاده بودند گفتند كه ما را احلال كن كه ترا بيگناه بيازرديم من اين بيت در
نظم كشيدم واكثر اوقات ميخوانم تا نعمت منعم حقيقي را فراموش نكنم واو از جمله فواسق
خمسه است كه مامور بقتل وي شده وآنها قليواج وكلاغ ابلق وعقرب وموش وسگ
گزنده است كه ضرر اينها حضرت مقدس نبوي صلى الله عليه وسلم محل ومحرم را امر بقتل اينها فرمود
واكل قليواج حرام است اگر زهره اورا در سايه خشك نموده در ميان حشيش نقوع كنند
هر كرا جانوري بگزد قطره ازو در موضع گزيده بچكانند شفا دهد واگر از جانب چپ گزيده
در چشم راست سه ميل ازو اكتحال نمايند واگر جانب راست در چشم چپ كشند شفا يابد واگر
زهره او را خشك نموده وسحق كرده درجائي كه حيات وعقارب باشند بپاشند همه آنها بگريزند

اگر خون او را قليلي از مشك وگلاب مخلوط ساخته ناشتا بياشامد از ضيق النفس نفع
بخشد اگر زنده او را در خانه آويزند مار وعقرب در آن خانه نشوند تعبير ديدن او
در خواب دليل حرب وقطاع الطريق يا زن زانيه باشد وليسا باشد كه دليل مقاتله
با كسي باشد كه خونش حلال باشد در حل وحرم وبعضي گويند كه ديدن او دليل پادشاهي است
كه نام او مشهور نباشد اگر ببيند كه او را در خوابه گرفت حق سبحانه وتعالى او را فرزندي
كرامت كند كه از بلوغ پادشاه شود واگر بپرد آن فرزند بميرد حِرْبَا افتاب پرست
او را جمل اليهود گويند جانوريست كه با افتاب بگردد وروي از وي نگرداند بهيات
ماهي كوچك سرش چون سر گوساله مثل كربا سو چهار پاي دارد ومانند شتر كوهان دارد
زبان او دراز ودر حلق پيچيده صاحب عجايب المخلوقات آورده كه حق سبحانه وتعالى
او را بر صورت عجيبي آفريده كه چشمهاي او ميگردد بهر جهتي كه در وميدا باشد
بي آنكه بدنش بگردد ويا حركت نمايد گويا كه جاسوس است ودر هر درختي كه باشد متلون
بلون آن درخت گردد وزبان او بدرازي سه گز باشد وچون بعضي از حيوانات مثل
مگس وغيره نزد او آيد زبان بيرون آرد واو را چون برق ربايد وزبان برفوري
در كام كشد وبخورد وچون جانوري ميبيند كه ازو ترسد بشكلي متشكل شود كه آن حيوان

ازوي گريزان شود ودر هر ساعت برنگ ديگر شود ولهذا اهل حيوانات ازو مگريزند از اين
جهت است كه كسي كه بريك حال قرار نگيرد گويند كه مثل حربا متلون است او ماده اش چوجه است
خاكستري رنگ است هر چند كه زرك شود رنگش صاف شود وچون آفتاب طلوع كند روي بطرف
او كند ومتوجه قبله است تا وقتي كه آفتاب بنصف النهار رسد پس بر سر درختي بالا
بر آيد چه در آن وقت كه آفتاب بسمت الرأس رسيده باشد آفتاب با منبسند مثل جنون عارض
عارض وي شود وهميشه طالب وي باشد تا روي بطرف مغرب آورد وغروب كند وچون گرم
شمس از نظرش غايب شود تا صبح طلب معيشت كند اكلش حرام چه از حشرات السموم است
خون او را اگر طلا كنند بر جسمي كه موي زايد دارد وبعد از آنكه موي او را برارند ديگر موي
بيرون نيارد واكتحال زهره او زايل غشاوه چشم است اگر پيه او را بر پاره آهن بگذارند
در آتش نسوزند وبا خون او اندكي آب مخلوط ساخته خون وپيه تازه بر وي ريزند ودر
جراحات سر طلا كنند در بار اول شفا دهد گوشت وبيضه وي سم قاتل بود
تعبير ديدن او در خواب دليل وزير يا خليفه كه از پادشاه جدا نشود چه او هميشه
با آفتاب است وباشد كه دليل رسيدن رايي باشد بخدمت پادشاه يا دليل
فتنه در دين ومذهب يا دليل زن آتش پرست يا دليل جنگ وگريه ربيت

حمار خر و بزرگی اینکه مانند حماره ماده او را گویند که در جنس حیوانات هیچ
حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع آید و بار گیرد مگر او چون سه ماه از تولد او گذرد
بر حیوان جهد یکنوع از او قابل احمال و اثقال است و نوع دیگر از اوست که در روز بر
بر آب با او سبقت گیرد و از عادت اوست که چون استشمام شیر نماید از شدت
خوف مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد و راهی که یکمرتبه رفته باشد بخاطر وی
بماند و موصوفست بحدة سمع و شعرای ظرایف انام را در مدح و ذم او اقوال متباینست
جمعی رکوب او را از اسباب خفت شمارند و گویند او حیوانیست که مشقت کشد و بار برد
بیت مسکین خر اگرچه بی تمیز است ✤ چون بار همی کشد عزیز است ✤ و دیگر آنکه تحمل
اندک برد و کار بسیار کند و سواری او تکبر را برطرف کند و حضرت مقدس نبوی
صلوات الله علیه و آله او را بسیار سوار شده و زهاد و توانگران فرقه آمده و در قرب جود
توان چون نماید و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه و تعالی انکر اصوات را شبیه بصوت
او کرده چنانکه فرموده ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله آداب او
آنکه در مجلس نام او نبرند بلکه از و بدرازگوش تعبیر کنند و عربان در امثال کلمات
خود گویند که الحمار شنار و العیر عار یعنی سواری خر عیب است و سواری

خر ماده عار و ویست اندک دارد چه بمهر زنان داده نشود و حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرموده که هرگاه آواز حمار شنوید بگوئید که اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم چه آنکه او شیطان را می بیند در باب حمار نقول بشمار است اما نقل
غریبی با اندک مناسبتی که بذکر حمار در وی است مذکور میگردد و او آنست که روایت
کرده اند از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که در
بنی اسرائیل مرد ساده دل صافی عقیده بود زنی داشت که اجمل زنان آن زمان بود
آن مرد از غایت حرصی که بمحافظت وی داشت هرگاه که بیرون رفتی در خانه
مقفل ساختی و بمقتضای الانسان حریص علی ما منع زن جوان چون خود را محبوس
میدید از دیوار و روزن خانه مشاهده مردم راهگذر مینمود روزی نظرش بر
جوان نیکو شمایل که موافق طبعش آمد افتاد و شیفته و واله او گردیده او را بطلبید و
و اظهار اشتیاق بملاقات وی نمود و چون جوان را نیز نظر بروی افتاد و صید دام
وی شده عاقبت بعد از تامل در این کار کلیدی موافق تحصیل نموده هر وقت
که جوان بایستی گشاد کار خود از در بسته یافتی و در را بگشودی و مراد خود از آن زن و زن
از آن جوان حاصل کردی و مدتی با او بدین طریقه صحبت داشتی و هیچ یک خود را

از آن امر شنیع باز نداشتی تا روزی شوهر وی بیامد و گفت ای زن هیچ میدانی
که من ترا اگر خواستم و ترا الغایت دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملالی از تو بر خاطرم
ننشست اما چند وقت است که دغدغه از تو در خاطرم و وسوسه از جانب تو در دلم
بهم رسیده از تو ایمن نیستم میخواهم قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من مرد را
نمی شناسی و جماعت بنی اسرائیل را کوهی بود که مقسم ایشان بود و آن کوه در
خارج شهر بود که مابین او و شهر نهری جاری میشد و دراب چنان بود که مدعی و مدعا علیه نزد
آن کوه میرفتند و منکر قسم یاد می نمود اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اگر راست
گفتی نجات یافتی و آسیبی بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خوردم تو خوشنود
میشوی و خاطر تو از طرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری زن گفت هر وقت
که خواهی قسم خورم چون شوهر از وی جدا شده بیرون رفت در بست جوان شاه باز بیاید
و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم میخواهد که مرا با این کوه برد و قسم دهم
و من قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده و من اگر قسم بدروغ خورم هلاک شوم
و اگر نخورم شوهر را بمن اعتمادی نماند و نزد وی بی اعتبار و رسوا گردم جوان از استماع این
کلمات متحیر و مبهوت بماند پرسید که پس چه خواهی کرد زن گفت مرا حیله بخاطر

رسیده گفت بگو زن گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی
و درازگوشی با خود بکنار آن نهر که در خارج شهر است حاضر گردانی چون بآنجا رسیم
او را از تو کرایه کنیم و تو بشتاب مرا بردار و بر درازگوش گذار تا من در قسم
خود راستگو باشم که غیر تو و این مکاری دست کسی بمن نرسیده جوان گفت
حبا و کرامة چه نیکو گفتی هرگز فکر من بدین نرسیدی پس جوان
بیرون رفت و در مقفل ساخت و شوهر زن بیامد در گشود بخانه در آمد چون صبح شد
زن را گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت من طاقت پیاده رفتن
ندارم گفت برخیز و بهانه میار اگر چنانچه اتفاق افتد درازگوشی کرایه گیریم پس
زن برخاست و لباس خود را تمام پوشیده برفاقت شوهر از شهر بیرون آمدند زن مطلوب
خود را دید که لباس مکاریان پوشیده و درازگوش بدست انتظار میکشید فریاد
کرد که ای مکاری این درازگوش را تا دامن این کوه بنیم درهم کرایه راضی میشوی گفت
آری پس جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای درازگوش گذاشت و برفتند
تا بدامن کوه رسیدند زن گفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد
آن زن خود را از بالای درازگوش بزمین افکنده عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی افتاد

زن جوان را دشنام داد وجوان را زهر تر کرفتی که از الاغ نیستم جوان کفت والله کر
من بقدر کیاهی کناه بزارم تو خوشنودی اگه زن بر خواست و در دامن کوه بایستاد و دست
بطرف کوه دراز کرد و لشوهر خطاب نمود کفت بشنو ای مرد که در باب من کمان بری کم
برده من پاک و منزه هستم پس بابا و بمود کفت الشوهر سوای دست تو و نظر تو و غیر از من بجای
دست و نظر کسی بمن نرسیده از کرآن جبل شد یا جبل جبل با ضطراب آمده کوه با آن
شکوه از هم فرو ریخت بنی اسرائیل از شاهده بخال الکذ رتبلیغ نمودند و از این است
که حق سبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه فرموده است
إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ و در باره مکر شیطان فرموده که إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا
و از جمله خواص حمار انکه هر که از جرک بیخ کوش او در شراب یا غیر او داخل کرده بکسی
نوشاند انشخص بخواب رود و مدهوش شود عقل وی زایل کردد و هر که در وقت جستن نراو
بر ماده از دم نر موی کشیده بر ران خود بندد قوت باه و نعوظ زیاده کند و اگر سنگی مردم
او بندند یا مقعد او بروغن چرب کند و بادکنند بعضی از اطبا کفته اند که هر که کوشت حمار
اهلی مطبوخ نموده در آب او نشیند کسی که مرض کزاز دارد زایل شود و کذا از مرضی است
که از شدت برودت و سرما بهم رسد اکثر از سم او سازند کسی که صرع دارد و در انکشت

کند شفا

جهت ایستادن خون مجرب است تقوله

کند شفا یابد اکر سرکین او را با سرکین اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید بپاشند
باز دارد و اکر ببوزانند و بپاشند بهتر باشد اکر پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع
و خوف ایمن شوند و نیز اکر سرکو بر سرکین او بپاشند و در بینی سعوط نمایند رعاف باز دارد
اکر عقرب کزیده واژکونه بر او سوار شود چنانچه روی او بطرف دم او باشد صحت یابد
و باشد که در از کوش در آن وقت فریاد کند از انکه وجع بدو رود و نیز اکر در کوش او بکوید
در فلان موضع مرا عقرب کزید درد از و برود اما اول اسرع است و اکر مغز ساق او را
با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی را دراز کند اکر شیر او را بر قضیب طلا کنند
نعوظ کند فریاد او سک را مضر باشد و باشد که از و در تعهد فریاد کند اکر کسی جکر او را
بریان کند و بخورد و هر سر که نشیند صرع را دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
جد و سعی و دلیل فرزند و خبر و غیر یا عالم بی عمل بود کقوله تعالی كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا
و باشد که دلیل معیشت بود کقوله تعالی وانظر الی حمارک الآیة دیدن حمار عزیز نشان
بزرکی و علامت نجات بود و رجوع بمناصب بزرکی او در خواب دلیل رسیدن بمال و
زینت و اولاد بود کقوله تعالی وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا و نیز دلیل نجات از غم
و دیدن موت حمار دلیل فقر و موت صاحب اوست اکر بیند که او را بقصد خوردن ذبح

نمود و سعی در روزی وی بهم رسد اکر قصد اکل داشت و ذبح نمود مال و معاش او زایل
شود و اکر بیند که از پشت او بزیر آمد و قصد سواری ندارد و با هیچ کند دلالت بر فقر کند
اکر بیند که دم حمارش دراز و پر مو شده عمر و دولت و مال و جاه وی زیاد شود حمار زین
کرده دلیل فرزند و عزت است حمار فربه مال بسیار است اکر بیند که حماری از آسمان فرود
آمد و با وی درخوابکه و مال بسیار یابد بتخصیص اکر مالک وی بود و حمار سیاه باشد حمار مصری
وکیل است و حمار ماده زن صاحب معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل بود و اکر حمار ماده بیند
و کره او متعاقب وی آمد دلیل است که زنی بخواهد و فرزندی همراه آورد و اکر بیند که حمار راه
نمیرود مکر بتازیانه دلیل است که مال بدو نرسد مکر بدعا حمار وحشی خر کوهی و ترکی و لاغ ایشکی
که او را افراد و عیر نامند که در باب فاو عین بیاید بغایت شدید الغیرت است و لهذا او
همیشه بود چون ماده او بزاید اکر نر باشد نر او خصیتین خر کره بدندان کیرد دلیس ماده
او حیله کند در کریختن تا بسلامت بماند و باشد که ماده او پای خر کره بشکند تا مدتی
او را شیر دهد تا بزرک شود از آفت پدرش بسلامت بماند دویست سال یا بیشتر عمر کند ابن خلکان
آورده که بعضی از لشکریان در قریه خود که از قرای شام است فرود آمدند و حمار وحشی بسیار
شکار نمودند بعضی از نشان داغ و طبخ نمودند و تا شب آتش کامل در زیر او برافروختند بخته نشد

پس بعضی

پس بعضی بر خواستند و سر او را بر کرد دیدند در پشت کوش او چیزی بخط کوفی نوشته
دیدند که بهرام کور و موضع علامت سیاه شده بود چون بهرام کور از ملوک فرس قبل
از بعثت پیغمبر یا صلوات الله علیه و آله بزمان بسیاری بود و عادت او آن بود که چون
شکاری بسیار کردید نام خود کوش او را داغ میکرد و رها مینمود و خدای عالم آگاه است
کر آن خر وحشی چه مقدار عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر ششصد سال
عمر نموده باشد و بند کردن بچشم حیوان وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع
نزول آب است از چشم اکتحال زهره او بحدید البصر نماید خوردن کوشت فربه او مرض مفاصل را
نفع بخشد و کوشت او نیز نافع است از نقرس طلای پیه او ازاله کلف کند اکحل
زهره او دفع بول در فراش نماید اکر مغز ساق او را با روغن زنبق مخلوط ساخته
بر زهار طلا نمایند زایل کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن و فرزند خیانتکار
صاحب قوت که از اهل بادیه بود رکوب او دلیل عصیان و نافرمانی از پشت او
افتادن دلیل وقوع در معصیت است نوشیدن شیر او دلیل عبادت و تزیید رشت
مالک شدن او یا عضو او دلیل رسیدن بغنیمت است و وحشت از او دلیل
شر و ضرر است و انس بوی دلیل نفع بود حمار قبان نفارسی پشته کز کویند

جانوریست شکم باریک لیکن وی مدور است گویا سپری بر پشت است لیکن قدر زنانی
و سیاهی او از جعل کمتر است دارد و کوچکتر در مواضع نم بهم رسد شش پای دارد و در ابل
و شوره زارها الفت گیرد مثل مشهور است که فُلَانٌ أَذَلُّ مِنْ حِمَارِ قَبَّانٍ اکلش حرام است
اگر او را در شراب بیاشامند از جهت عسر البول و یرقان نافع است و بعضی گویند
اگر او را در رگوی پیچیده بر صاحب تب ربع مثلث آویزند بالکلیه تب از وی
مفارقت کند حِرْذَوْن بذال معجمه بوسمار زرد بعضی گویند جانوریست شبیه ابو وذات
السموم است در جاهای غیر مسکونه می باشد کف او شبیه بکف انسان است با
انگشتان و بندهای دست و پوستش بیاضی ندارد بخلاف چلپاسه که بیاضی دارد
اکلش حرام عقرب را بکشد ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ
زند ضرر نرساند و چون بوی او مشنود بترسد و بگریزد و طلای سوخته پوست او الم ضرب و قطع را
محسوس نکند اگرچه با این سر او جدا کنند تا آب آرد و عیاران چنین کنند و بر الم ضرب و قطع
ثبات ورزند نگاه داشتن پیه او و در آن رگوی سیاه با خود مزیل تب ربع است تعبیر
دیدن او در خواب طمع و حرص است در کسب و اختلاف مزاج و غفلت و فراموشی است
حِصَان اسب نر جهت نگاهداشتن منی خود از غیر ماده پان نجیب او را حصان نامند

حضب

حِضَب بضاد معجمه مار نر درشت بعضی مار باریک و بعضی مار سفید را گویند حِسْل بچه
سوسمار و فنی که از بیضه برآید فصل سیم در حاء مضمومه حُبَارَی جرز
بزرگ که در قد در و هبره نامند مرغیست دراز گردن اندک طولی در منقار دارد
خاکستری رنگست و رای بسیار رنگست و اکثر صید مردم انجا بود در حوصله او
دانها باشد که از درخت بطم یعنی حبة الخضرا بهم رسد چه او را بکشند از رسیدن
باو باز ماند از غم بمیرد گوشت وی اخف از گوشت بط است چون چرخ خواهد که
او را صید کند سرگین بر او اندازد پرش کنده شود انداعراب گویند که سُلَاحُهُ
سِلَاحُهُ یعنی سرگین او سلاح اوست طیور جوارح صید او نتوانند نمود
و او صید ایشان کند اکلش حلال چه از طیبات است در بعضی از تفاسیر مذکور است
که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم بمیرد یعنی هرگاه گناهان ایشان بسیار
شود باران بارد چه با قدار قطار مطار حبوب بر طیور رسد و بیشتر از همه طیور
حیله در تحصیل روزی نماید و مع هذا از جوع بمیرد فَسُبْحَانَ الْقَادِرِ لِمَا يَشَاءُ
بچه او را نهار و جوجه مرغ خانگی را لیل نامند شاعری گوید وَنَهَارًا رَأَيْتُ
مُنْتَصَفَ اللَّيْلِ وَلَيْلًا رَأَيْتُ نِصْفَ النَّهَارِ یعنی بچه حباری را

در نصف شب و جوجه مرغ خانگی را در نصف روز دیدم اکل گوشت او بجهت
بادها نافع است لیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او دارچینی و زیت و سرکه است
خوردن گوشت او مولد خلط بلغمی موافق امزجه بارده است خصوص در زمستان
و بلاد سرد سیر و بعضی گفته اند که گوشت او نباید خورد چه غلیظ و دیر هضم است بهتر است
که بعد از ذبح گوشت او را دو روز نگاه دارد و بعد از آن طبخ نماید در سینه او انهای
دی سیر و اورده فلفل حاره کنند و عجیب است که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب
عجایب المخلوقات آورده که در حوصله بعضی از او سنگی یافت شود که اگر کسی با خود
دارد محتلم نشود و در علاف او در عنق قطع کنند و شکم نبندد ما دامی که با اوست
اگر دل او در کسی بندند که خواب بسیار کند خوابش کم شود ارسطاطالیس در صفت
بیضه او گفته که اگر چه در میان بیضه که از و نر بهم رسد موی را سیاه کند و بکمال برده و اگر
از و ماده بهم رسد سیاه نکند طریق معرفت این دو نوع است که رشته در گوش یکی بستند
و در بیضه در آرند اگر رشته سیاه شد بیضه نر است و الا ماده اگر پوست یکدان او را
خشک نموده با اندک نمک اندر توصلایه کنند و اکتحال نمایند در ابتدای نزول
آب از چشم را نافع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر کوچ او مرد که در خبر

اندک

اندک و خرج بسیار رفته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت از شب و روز از تفقت
خالی نبود حُرْقُوص بضاد و سین هر دو آمده جانوریست که برخی و زردی نقط غالباً
رنگ سیاه است بسیار باشد که دو بال زرد بر آرد و بپرد زمخشری گفته که او جانوریست
بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از سگ است بفرج زنان عادت نموده خالجه مردم
مقعد مردان و اهل الطریق بر وجه برون آیند بعضی گویند که بعینه برقوص است
یعنی کیک دیگری گفته جانوریست جزع آورنده لطرق زنبور صاحب نیش و گزنده است
مثل سر تازیانه ولهذا هر کرا تازیانه زنند گویند که او را حرقوص گزیده است اکلش
حرام است چه آنکه از حشرات است حُوت ماهی و بترکی بالق گویند خواص و تعبیر او
در سمک بیاید قشیری گوید روزی سلیمان علیه السلام از حضرت باری التماس
نمود که یکروز متکفل روزی حیوانات شود پس زبان طویل طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم
از دریا ماهی فرستاد که همه آنها یک لقمه خورد پس زیاده طلب نمود آنحضرت گفت که
دیگر چیزی نزد من باقی نمانده پرسید که هر روز این مقدار طعام میخوری گفت من امروز
ثلث روزی خود خورده ام گرسنه مانده ام کاش مرا ضیافت نکردی امروز حق تعالی مرا
روزی بداد دیگر با آنچه تو ضیافت کردی صدق الله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ

إِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا **حُوتُ الحَيْض** حیوان بزرگ است در دریا کشتی را
باز دارد و چون اهل کشتی بهلاکت مشرف شوند لته حیض نزد او اندازند گریزان
شود و لهذا مسمی بحوت الحیض شده و او فاطوس است در باب فا بیاید و چون زن
حایض در کشتی باشد نزد کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند چه اگر چون بچکد
سفید شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند اگر وزن حبه از زهره او در بینی مصروع
سعوط نهند شفا یابد و این تجربه رسیده اگر جگر او را خشک و صلایه نموده بر خون روان
بپاشند باز دارد اگر بر جراحت نهند گوشت آورد اگر چه جراحت عظیم بود و این مجرب است
کرات بیان نشیت اورا اگر کسی بخاید تهییج باه نموده باید **تعبیر** دیدن حوت الحیض
در خواب دلیل نکاح حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند کار حرامی کند اگر زن
باشد کارش بد شود پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر زن خود را مستحاضه بیند
و خون او قطع نشود دلیل کثرت گناه اوست و توبه نمیکند و اگر میکند بر توبه خود نمی ایستد
و اگر مرد زن حایض بیند کارش دربسته تا زن کرده **حُوتُ مُوسَى** ابو حامد اندلسی
گوید که ماهی دیدم بقرب شهر سبته از نسل ماهی موسی و یوشع علیهما السلام از وتناول نموده
بودند که چون ایشان نصف او را تناول کرده بودند و نصف دیگر را یوشع علیه السلام

وضو ساخته بود از آب وضوی وی بر وی چکیده بامر الله تعالی زنده شده بود و از آن
سفره بدریا جسته برفت و آن ماهی است که گوشتش بیشتر از فضع است قریب به
شبر بود عرضش کمتر بود یک پهلوی او خار و استخوان است و پوست نازکی بر احشای او
کشیده شده او را یک چشم و نصف سر باشد هر که او را بیند از این صفات در وی
شاهد نماید گمان برد که مرده است و نصف دیگر صحیح او را مبارک شمارند و بآن
بعید هدیه برند و آن محلی که ماهی حضرت موسی و یوشع زنده شده مجمع البحرین است
اکثر دریای فارس و روم ناپدید شدند و بعضی گویند دریای اردن و قلزم است و بعضی دیگر
گویند که دریای مغرب و رقاق است و حکمت در جمع شدن موسی و خضر در مجمع
البحرین اجتماع بحر علم ظاهر و علم باطن است یعنی علم شریعت و حقیقت والله اعلم
أُمّ حُبَيْن مثل ابن عرس جانوریست که آنرا سوسمار ارض گویند یعنی حیوانیست
و بخلقت حرباست سوای سینه او و بعضی گویند که ماده حرباست و این حیوانیست بقدر
کف دست شبیه سوسمار است سر او بهتر از او زیاد گفته که او را چهار دست و پاست
بمقدار زرق آب چون خواهند که صید وی کنند این افسون بخوانند **أُمّ حُبَيْن**
اِنْشُرِي كِسَاءَكِ إِنَّ الأَمِيرَ نَاظِرٌ إِلَيْكِ وَضَارِبُكِ بِسَوْطِهِ

جَنْبَيْكِ پس او را بر بند تا بروی نحوی طاری شود بهره پای راست بایستد
و دو بال خود که خاکستری رنگ است می گسترد و چون صیاد او را بسیار مضطرب سازد
دو بال دیگر از تحت دو بال اول میگسترد که زیبا تر از دو بال اول بود بعضی از آنها سرخ
و بعضی زرد در کمال نزاکت چون صیادان او را بدین حال ببینند بر حال خود واگذارند
و گویند این صفات ام عفیف است دیگر احوال او در باب عین بیاید بر اصح
اکلش حرام و بعضی از شافعیه او را حلال میدانند **حُبَاب** اسم مار و شیطان
بود و لهذا حضرت مقدس نبوی صلعم یکی از انصار را که مسمی بحباب بود تغییر داده عبدالله
نام نهاد **حُبَاحِب** بر وزن قُراضَه که اسم اوست و لهذا از ثابت واو حیوانیست که
مثل مگس دو بال دارد و در شب روشن میشود گویا آتشی بر افروخته است و نیز اسم مرد
بخیل است گویا او را آثار ضعیف است که از ترس مهمان بشب روشن میشود **حُرَج**
بضم حا و را و جیم حیاری نر **حُبُور** بچه او و بعضی گفته اند که حبور را از حبه مرغابیات **حُسْکَل**
نوعی ماهی کوچک بتشدید میم و بعضی بتخفیف میم خوانده اند سرخه سر نوعی از
گنجشک بود اکلش حلال است **حُنْظُب** بنون و طای مهمله ملح از بعضی گویند
که جعل است دیگری گفته که مرکب از روباه و گربه وحشیه است **حُوار**

بچه شتر تا محلی که از شیر جدا شود و بعد از آن فصیل خوانند **حُلَّان** بتشدید لام بزغاله را
گویند که در شکم مادر یافت شود اصمعی گفته که حُلّام و حُلّان بمیم و نون گوسفندان
ریزه را گویند **خُوش** چهارپای وحشی و ابل حوشیه منسوب بدوست و مذکر
جن را نیز حوش گویند **حُيُوت** بر وزن فقود مار نر است **حارس** ابن کثیر گفته که مرغ
خانگی را گویند **باب هفتم در خاء معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در**
خاء مفتوحه خازباز و خزباز اسم مگس است همچنانکه یکی گردند جایز است که
از خز الذباب باشد هر کاه بمعنی کثیر الصوت دانیم ابو سعید گفته که گربه است مدائنی
گفته که مگس است که چون در بهار طیران نماید دلیل از راه سال باشد **خُبَعْثَعِي** بچه سگ
که مادرش گرگ باشد و کنیت مردی از بنی تمیم **خَشْق** ارسطاطالیس گفته که او مرغ زرگیست که
در بلاد چین و بابل و ترک میباشد کسی او را از ند بنده هیچ کس قدرت بر گرفتن او ندارد و وزن آن اوست
که چون بر گیاه زهر شام او رسد خشک شود و عرق کند و جنس شده بعضی گویند که در مرضی که ضعیف و شتاب باشد
و در مرضی که ضعیف و شتاب او نزدیک بکند بمرگست و حیوان اختلاف کنند یعنی بیشتر زهر رسیده و در راه
او ریزد چون شتم سم کند خیر شسته بخشد و بمیرد جثه او را فرا گیرند و از استخوان او ظرفها سازند و استخوان
او چون بر گیاه سم شده عرق کند مغز استخوان او سم هر حیوان بود مار از و گریزان بود و هیچ وقت مار را زیا

خطاف پرستوک و ترکی قرلانقوچ گویند و عربان زوار الهند نیز نامند و مسافت
بعید قطع کنند تا خود را بجوار مردم رساند و در خانهای مردم از گل تا بهتر جای کنج ها و بر اکفاف باشد آشیان
سازد و دانه نمی چیند و از خطیر کمتر بهره کم دارد و نقطه اواست که در دست مردم است اند و عصفور الجنة نامند
یعنی گنجشک بهشت و نیز جهت او رغبت دارند چه او کل کسب کند و اکتفا نماید و ایشان از اهوار باید و الهند ا
او خطاف نامند یعنی ربایند و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود آید و بار بجای خود برگردد و هر که چشم او
که او بر چیزی بسته و بخورد یا آنکه با باد جسم شفیع خفاش یعنی شب پره دشمن اوست پس بعد چون
بچه بیرون آید چند شاخ از کرفس در آشیان خود نهد که های او از آنجا بندد و چون از کل ایشان بیاید او را گاه داخل کنند
و اگر کسی خواهد بچه را در آب اندازد پس خاک غلط نماید [illegible] آشیان بخورد بل که آنعصور
بردن ریزه مهره های که او گمند و چون بچه او زرد گشت صاحب یرقان او از زعفران زرد نهد پس چون بچه
خود را زرد بیند گمان کند که از شدت حرارت چنین شده برده و از بهر منع سنگ یرقان بیاورد و بر ایشان
اندازد او سنگی کوچک است که در خطوط سیاه و سرخ است و او مشهور است بحجر سنونو و در سین نیز باید
اشک [illegible] و بسایند و از آب وی باشامند از یرقان شفا یابند قشیری در آخر رساله خود در باب محبت
آورده که خطاف بر خطافه مراوده نمود او امتناع نمود خطاف گفت سخن مرا قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان را بر هم
زنم و با وی این مکالمه بسمع حضرت سلیمان علیه السلام رسانید آنحضرت او را طلبیده گفت چه چیز ترا

باعث

باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را با قوال ایشان مؤاخذه نمی‌نمایند فرمود راست گفتی
ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده‌اند که چون آدم صفی الله علیه السلام از بهشت بیرون آمده از تنهائی شکایت
نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را امونست وی فرستاد و برو لازم ساخت که در بیوت آدم آشیان سازد و از بنی آدم
مفارقت نجوید و با او چهار آیه از کتاب خدا بود و آن آیه اینست **لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ**
تا آخر سوره حشر آواز خود را بنغمات کلمات العزیز الحکیم ترنم و ممتد می‌سازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل
بحار آشیان سازد و در جثه از نوع گنجشک کوچکتر باشد خاکستری رنگ بود که آنرا اسنونو خوانند در بیابان
نوع دیگر سبز رنگ است او را شتیش بعضی علامت سرخی است کوچکتر از ورته که بمغات در باب کذشت
اهل مصر او را عصفور [illegible] خوانند هر جا مگس و پروانه بیند برچیند و بخورد نوع دیگر است که بالهای دراز و نازک
دارد که در کوهها مأوا گیرد و بخورد این نوع [illegible] مسمی است بسنونو و در مسجد الحرام بسیار آشیان کنند در سقف
و در باب حلیت بعضی گمان برده‌اند که مگر این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را با و عذاب نمود
اکل جمیع انواع او حرام است [illegible] از وی نهی [illegible] تصنیف ابها را که در خانها [illegible] عبدالله بن محمد
از حضرت پیغمبر حدیثی نقل کرده که گفت شنیدم [illegible] که آواز او تسبیح است [illegible] خطاف را [illegible] در حبشی که حق تعالی
خراب کرد گفت تا خدا یا مرا بر ایشان تسلط کردن تا [illegible] اگر چشم او را برکنند باز
بر جای خود گردد [illegible] خشک [illegible] و بر روغن [illegible] بطلب [illegible] که [illegible]

محبت [illegible] گردد و اگر بروغن زنبق مخلوط ساخته در وقت رسیدن [illegible] بمسح نمایند
نفع عظیم بخشد و خوردن دل او بعد از آنکه خشک کرده بسایند تهییج باه کند اگر بر زنی از خون او [illegible]
شرطی که مرا شوهرش تسکین یابد و اگر بر سر صاحب صداع طلا نمایند دردش ساکن شود هرگاه از خطاف
شده باشد [illegible] بهره او موی را سیاه کند اما چنان خورد که مدتها نخورد تا سیاه کند خوردن گوشت
او بخواب [illegible] بعضی از آنها سنگ ریزه‌ها است و چون [illegible] هر کرا چه دارد [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] که چون [illegible] قبر [illegible]
باشند شکم وی را بشکافند دو سنگ در و یابند یکی سفید که اگر بر مصروع [illegible] آویزند شفا یابد دیگر
سرخ که اگر بر عسیر البول آویزند نجات یابد و باشد که این دو سنگ یکی [illegible] مجتمع [illegible] و اگر
دو سنگ را [illegible] صاحب [illegible] آویزند شفا یابد و این سنگ در بچه خطاف که
آشیانه او در [illegible] شرق باشد [illegible] یابند [illegible] اگر گل آشیانه او را [illegible] ساخته [illegible]
او را بول ناید ابو حامد اندلسی گفته که خطاف نوعی خطاف که در دریای سبته باشد که او را
دو بال سیاه بر پشت است از آب برآید و در هوا پرد و باز بدریا عود کند **خنفسا** بکسر [illegible]
در زبان [illegible] جانور سیاهی است از جعل کوچکتر [illegible]
و اهل مدینه شریفه او را حارثة المتعرج [illegible] یعنی عقرب و این چند نوع است یکی جعل و دیگر حمار قبان

هر

و دیگر خنطب و این هر سه گذشت و دیگر خنفسا مشهور بکثرت فسوست و اهل او را [illegible]
نامند عرب ان گویند **الخنفساء اذا تحرکت فست** یعنی با جنبیده [illegible] ظاهر
شد صاحب عجایب المخلوقات آورده که شخصی را نظر بر خنفسا افتاد گفت آیا چه حکمت در خلقت
وی باشد نه شکل و صورتش با بوی خوش بعد از گفتم این کلام بی انجام حق سبحانه و تعالی او را
بجراحتی و ریشی مبتلا کرده که جمیع اطبا از معالجه او عاجز آمدند پس آنمرد در بیرون در و از شهر مقام
گرفته روزی آواز طبیبی از راه گذر بسمع او رسید گفت بیارید او را تا بحال من نظری کند گفتند او را
چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو عاجز آمدند گفت البته بیارید او را پس چون
حاضر شد جراحتش را دید [illegible] خنفسا طلبید حاضران خندیدند مرد [illegible] الخاطر رسید که روزی
استهزا بر خلقت خنفسا نموده‌ام گفت حاضر سازید آنچه خواهد که این مرد از اصحاب بصیرت می‌بینم
پس خنفسا حاضر ساختند او را سوخته خاکستر بر جراحت او پاشید با مر الله تعالی در حال شفا یافت پس آنمرد
گفت که خدای تبارک و تعالی خواست که بمن بشناساند که اخس مخلوقات احسن و اعز ادویه است
اکلش [illegible] استخباثش حرام اگر سرهای خنافس را در برج کبوتر گذارند کبوتر بسیار جمع شود
الکحل [illegible] رطوبتی که در جوف اوست تحدید البصر و جلای نظر نماید و پرده چشم را زایل کند و [illegible]
وی را [illegible] نفع عظیم بخشد و اگر در موضعی برگ چنار بخور کنند خنافس گریزان شوند و اگر [illegible]

از نهار ار کزیده عقرب کذارند شفا دهد و اکر کسی بخیر اورا بخورد و مطبوخ شود با کوف
او رسد در حال بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل موت شدن صاحب النفاس
باشد و اکر اورا دمرو بو خدمت اشرار کند و باشد که دلیل دشمن بود خیل اسب
و بترکی آت نامند و عربان را در سابقه قاعده است که ده اسب را ترتیب هر کدام را نام نهاده
کذارند هر دو بنهن کردند و نامی آنها را ابو نصر فراهی در دو بیت آورده بیت
ده اسپند در تاختن هر یکی را ٭ بترتیب نامیست روشن بهر شکل ٭ مجلی مصلی مسلی و تالی
چه مرتاح و عاطف خطی و مؤمل ٭ لطیم و سکیت ار ب حاجت عرق خوی ٭ فواد و تم
قلب و جنبان و جشادل ٭ و بعضی دو دی و کرالی و فهم نهادها که کفته اند ملیت برین ده دو دیکر الحاق
رفته ٭ یکی هست قاشور و دیکر فسکل ٭ کویند اول کسی که بر اسب سوار شد حضرت اسمعیل علیه السلام بود
چه تا آن زمان اسبان وحشی بودند و کسی بر آنها نتوانست سواری نمود و از جمله خواص او که اکر زرنیخ سرخ
خورد بمیرد و اکر حوض اسب در اسب خانه در کرون باید تعبیر دیدن او در خواب زینت است لقوله تعالی
زُيِّنَ لِلنَّاسِ الی قوله وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ اکر بیند که اسب در هوا می پرد دلیل فتنه و آشوب است
و اسب تند رو دلیل بر زیادتی مال است خاطف ظلّه مرغیست از جنس کنجشک او را فراق نامند در ره آید
وچون سایه خود در آب بیند میل کند تا بر باید و با او بازی کند و لهذا خاطف ظله کویند خدرنق بزبان عجمه

هر دو آمده عنکبوت نقار بیی کار ده تن و بترکی ارومجک نامند و در بسیاری عنکبوت باید
خرب حباری نر در باب حا کذشت خرشه جوهری کفته که جانوریست خرطین اسار یج در باب الف
کذشت و امیتخه الارض است که دهش باید خرشقلا نوعی از ماهیست که سمک البلطی کویند
در حدیث آمده که لولا الخرشقلا لوجدت اوراق الجنة فی ماء النیل یعنی اکر خرشقلا
نمیبود برکهای بهشت در آب نیل یافت میشد چه منبع آب او از جنت است
وچون اوراق جنت در آب نیل افتد خرشقلا را باید خرشنه زغنیست از کبوتر بزرگتر در
باب کاف و دیکر باید خشخاش هوام و جانوران زمین بعضی مرغان کوچک را کویند و بعضی
ارشوهای بزرگ و بعضی دیکر مار الجه و مار سبک را کویند و بعضی حرکات ثلثه در خاء اول او
جایز دانسته اند خشرم زنبور با لفظ جمع است مفرد از لفظ خود ندارد بلکه در معنی جمع زنبور است
خلیفه نز لقیس در قه باید خضار مرغ خالدار است که او را اخیل کویند در باب
همزه کذشت خمل نوعی از ماهیست بروزن و معنی خندب نوعی از ملخ
در کتاب محکم آورده که او شب پاهاست خروف بره شش ماهه را کویند خنباع و خیطل کربه در سنور
و هره باید خیعور کرک و بعضی کویند غول است در حدیث آمده که کرک عقبه است که مراد از و شیطان
عقبه است با آن جبریست که بر یک حال نماند و بعضی دیکر کویند که جانوریست بر روی آب

مثل رشته یا تار عنکبوت خیل مرغ سبزیست که بر بال او درخشندکیست کم مخالف
رنک او است و بعضی کویند شقراق است در شین باید خلبنوص مرغیست از کنجشک کوچکتر بر بال او
فصل دوم در خاء مکسوره خنزیر خوک و بترکی طنکوز کویند صفات بهایم و سباع
هر دو در وی موجود است از سبعیت دندان کرفتن و ربودن و مردار خواری و درندکی و از بهیمیت علف
خوردن و در شهوت بمرتبه حریص است که ماده در بجرا باشد ماده را از شش پای نر کسی که یمنی ناقه کمان برد که نر
از جمله دواب نوعی است که شش پای دارد و باشد که دو نر از دو سر یکماده نزاع کنند تا یکی هلاک شود چون وقت
ایجان شهوت خوکان شود سرها پیش اندازند و دمها بجنبانند و آوازها متغیر سازند و اب باشد که یکماده خوک
از یکمرتبه که نر بر وجهد بیست بچه آرد و نر او چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده چون شش ماهه شود بار کیرد و بعضی
بلاد هفت ماهه یا هشت ماهه شود بار کیرد و بعد از یازده سال دیکر نزاید دندان خوک از همه
دندانهای حیوانات تیزتر باشد که شمشیر ران و نیزه حدیه اسنان ببرد و دو دندان پیش
از زیر و زبر چنان دراز شود که از یکدیکر کذرد و از اکل باز ماند و از جوع بمیرد و چون
سک را بدندان کیرد موی سک بریزد و بسرعت حیات و عقارب
خورد و زهر آنها در وی اثر نکند از روباه بر تشنا کتر بود چون سه روز
کرسنه ماند و در روزی که چیز نخورد فربه شود علمای نصاری در دم چنین

وچون بیمار شود سرطان خورد و به شود اکر او را محکم بر حماری بندند چون حمار بول کند
خوک بمیرد و چون کچ چشم او در آید در حال بمیرد و پوست او با کوشت چسپیده مثل انسان
بخلاف سایر حیوانات وحشی اکر اهلی شود قبول تادیب نکند نص کلام ملک علام لحم
او حرام لقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ خوردن جکر او از کزیدن
جانوران نفع بخشد اکر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و فرزند صحت دهد اکر
زهره او در بینی برص بسته بر بوطا ریزند از جانب قطره روان شود کشت ده کردد و اکر
خشک کرده بر بواسیر نهند به کند اکر صاحب فواق بر کین او با خود دارد صحت یابد
اکر بیاشامد سنک مثانه را بشکند اکر بعسل و سرکه مخلوط ساخته بر سر طلا نمایند جراحات
به کند اکر بر بنج انار ریش ریزند مبدل بار شیرین کردد و دمیدن و آشامیدن روغن
استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بواسیر را شفا دهد و اکر صاحب تب
ربع با خود دارد تب وی زایل کردد و باشند او را اکر سوخته و صلایه کرده بعسل و سرکه
معجون نموده کسی را که درد شکم و نفخ معده و ربعه باشد نوشند متفق شده اند نفع عظیم
بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و فلاس و مال حرام بود و دیدن
ماده او دلیل با ده شدن بنسل و کثرت است رسیدن ضرر از وی دلیل نکبت و ضرر

از نصرانیه با دشمن قوی میمون که نزد مصاحب جنگ بسیار کند بواری او رسیدن مال
و غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن بذلت و خواری و سستی
و مال حرام بود اگر بیند که شیر او را برد خشنود کرد و هلاک شدن او دلیل غم و اهی او
دلیل از زوال اگر سازمیند دلیل باران و سرما بود چریدن او دلیل حکومت بر بیهوده و نصاری
اگر بیند که زن او خوک کرد دلیل طلاق او است چریدن بر وجود مردی نزد ابن سیرین آمد
گفت در خواب دیدم که قلاده‌ها در گردن خوک‌ها می‌آویزم گفت انه تعالی اهل تعلیم علوم می‌نماید خنزیر بحری
خوک دریایی او را دعین گویند در ابن دال باید دانست چه خوک دریایی نشاسند خرنوق بچه خوک
و چربی نرم تشدید بدن و مبادی جمله بچه خوک فصل بیستم در خواص منصوص به خفاش
شب پره ترکی [illegible] از جهت ضعف بصر در شب طیران کند ترک او را وطواط و کوچک
او را خشاش گویند در روشنی ماه و روز نه بیند قریب بغروب شمس در طیران
آید چه در آن وقت نه نور بود و نه ظلمت و وقت هیجان لیشه است که قوت خود کند و در
شب در روز ابر و هوای صاف نه بیند و عمش ضد او است که در روز بیند و شب
نبیند و علتش ضعف البصر است با سیلان شک و خفاش از جنس طیور
نیست چه او را پستان و در گوش و دندان‌ها خصیتین و منقار باشد حیض و طهر بیند مثل

انسان

خفاش
اگرچه در پیش مردم
بکسر خا مشهور است اما
در اصل لغت بضم خا
آمده است

انسان خنده کند و مثل چهارپای بول کند و بچه چهار شیر دهد او را ابن بابه بعضی مفسرین
گفته‌اند که او چون مصنوع مخلوق است یعنی عیسی علیه السلام اما این صنعت خالق است
از همه مغلوب سایر طیور باشد چه مرغی که گوشت خورد او را بخورد و آنچه گوشت نخورد او را بکشد
در سبب در خیر شب او را نشوان بدید و حب که تا نظر مردم مجروح باشد بپرد و چون از نظر
غایب شد معلوم شد فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود و تا بدانند قدرت کامله قادر عزیز را
گویند که آن طلب خفاش از عیسی علیه السلام نموده که او از عجایب طیور است از گوشت و خون است
بی پر شده الطیران است و تشبیه و تمس در هم شکند و بخورد و بعضی مو با اهل خلیدم مغز اشتر از
حمار وحشی و گرگس عمر کند ماده او میان بهم و هفت بچه کند زاد و کثیر الجماع بود در میان حیوانات گوای او
و میمون و انسان هیچ حیوان بچه خود بر ندارد و چون بچه خود برد او را در زیر بال کند دارد و باشد که
از کمال اشفاق بر دهن خود چسباند و در عین طیران بچه خود شیر دهد و چون یک
چیار بر و خورد تبرسد و نپرد و اگر او را گویند اُطْرُق یعنی سر پیش انداز و فرود آی
بزمین چسبد لهذا او را ابحاقت وصف کنند اکلش حرام و قتلش ممنوع
چه او نیز مثل پرستوک در حین تخریب بیت المقدس گفت که یا رب
مرا بر دریا مسلط کن تا آتش را غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در میان

بالشی گذارند هر که سر بر او نهد نخوابد و اگر در ظرف مس یا آهن طبخ نموده بروغن
زنبق مخلوط سازند مکرر بر بینند تا مخدّر شود پس این روغن صاف نموده
بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم جسد و ربو مالند شفا یابد و این تجربه
رسیده در هر خانه که او را بگیرند و دل او را در همان خانه بسوزانند مار و عقرب
گریزان شوند و در آن خانه دیگر نیاید در زمان هیجان بود دل وی بر زن آویزند تهیج باه
هر که گردن او با خود دارد از گزیدن عقرب ایمن گردد اگر زهره او را بر فروج زنان عسیر الولاده
مالند در همان ساعت وضع حملش شود اگر مغز او را بر زنی که خون از وی بسیار رود با خود دارد
خون وی قطع شود و مرتفع گردد اگر خفاش را عطر اشیرند و بر قضیب مالند از تقطیر البول
ایمن گردد اگر صاحب فالج بر شوربای او شنید صحت یابد سرگین او را اگر بر قوبا مالند
از بیخ برکند و هر که موی را برکند و شک چشم او بر آنجا مالند دیگر موی نروید و اگر بر زهار
کودکان [illegible] بر موضع مالند دیگر موی نروید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد است از طایفه [illegible]
گفته که دلیل بطالت و خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهو و ولادت است و گروهی فر
موده‌اند اگر بیند که بخانه داخل شد دلیل خرابی آن منزل بود دیدن بار او دلیل زن ساحره است
و بعضی دیدن خفاش را دلیل ایمنی دانند که آتش و هوس از ایشان باشد خُلد بروزن

جعل

جعل موش کور بزرگ که کور سیچان و بعضی گویند جانوری است که چشم ندارد ببیند بوی
از سوراخ خود بر آید و دهن گشاده باشد تا مگس بسیار میان دو لب و اطراف دهن
او جمع شوند پس لبها بهم آرد و همه را فرو برد ارسطو گفته هر حیوانی را چشم است مگر خلد را
که چشم نیست حق سبحانه و تعالی عوض بینایی شنوایی بمرتبه قوی عطا کرده که از مسافت بعیده
اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدا کند زمین را گو کند و چون خواهند او را
صید کنند مخفی در سوراخ او گندنا نهند بیرون آید تا او را بگیرد و برانگیزند از طبع او است که
از بوی خوش گریزان شود و بوی پیاز و گندنا عاشق باز آید و باشد که بسبب
این دو چیز او را صید کنند بعضی از اهل تفسیر گویند که او اسم حیوانی است که سد مأرب
خراب کرد و آن چنان بود که قوم سبا را بوستانها بود چمنی را که و الیات ایشان [illegible]
یکی از طرف یمین و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغرق نعم الهی شده بودند چنانکه
حق سبحانه و تعالی فرموده کُلُوا مِن رِزقِ رَبِّکُم وَاشکُرُوا لَهُ یعنی بخورید روزی پروردگار
خود را و شکر او بجای آورید ایشان را شهر پاکیزه بود که در آنجا کیک و مگس و مار و عقرب
و سایر موذیات نبود مردم غریب که وارد آنجا می‌شدند آنچه از کیک و شپش و غیره در رخت
او بود می‌مرد و چون کسی داخل بستانهای ایشان میشد اگر زنبیلی بر سر او

از اشجار و فواکه مملو می شد بی آنکه دستی بانها رساند حق تعالی سیزده پیغمبر بان قوم بجز
فرستاد و ایشان تکذیب همه نمودند چندانکه انبیا تخویف و انذار نمودند و تعداد نعم الهی ایشان
کردند فایده نبخشید **بیت** با سیه دل چه سود گفتن وعظ ❊ نرود میخ آهنی بر سنگ ❊
ابا و استناع شعار خود ساخته گفتند خدا را هیچ نعمتی بر خود نمیدانیم ایشان را سدی
که عقیس در حینی که پادشاه ایشان بود بسته بود در زیر آن مسند بزرگ ساخته که در آن ده جا آب
بیرون می آمد بعد از انهاری که منقسم ایشان بود و بعد از آن از ازواج سلیمان علی نبینا
وعلیه السلام بلقیس ایشان مدتی در نعمت و ثروت بودند پس طغیان و کفران ایشان از حد
متجاوز گشته حق تعالی موشی تیز هوش اعمی مسمی بخلد فرستاد تا سد ایشان را از بیخ سوراخ
کرده سیل عظیم آمده اشجار را از اصول قلع نمود اراضی ایشان را خراب کرد ایشان قبل از
وقوع این حادثه از علم کهانت گمان برده بودند که موشی تخریب سد ایشان نماید و لهذا از در
هر سوراخ موشی گربه نگاه داشته بودند چون وقت عذاب آن قوم ناصواب رسید
حق سبحانه و تعالی موش سرخی اشرجی که گفته شد فرستاد که از هیبت او جمیع گربه ها
بسوراخ موشان گریختند پس آن موش کور رخنه عظیم در سد ایشان نمود که از آن
رخنه سیل داخل باغستانها و خانه ها شده جمیع اشجار و اموال ایشان را غرق کرد و نقل ما

برابر از یک منقول است که موش مذکور را انیاب و مخالب از حدید بود اول کسی که آن
را دید حاصل نمود عمرو بن عامر الازدی که سید و بزرگ ایشان بود در خواب دید که رخنه در
سد شده چون صبح شده آن زن در جانب سد رفته موشی دید که بچنگال آهنین رخنه در سد
مینماید برگشته زن و فرزندان خود را برده موش را بدان هیأت بدیشان نمود چون نگریستند
گفت دیدید آنچه من دیدم گفتند آری گفت میدانید که این کار خدا ایست که ما علاج نتوانیم نمود اما مرا
حیله بخاطر در دفع انها رسیده اول ببینیم که خدای تعالی رخصت میدهد که این قوم داد بر نه پس
برداشت گربه را گرفته نزد موش برده و موش بحفر مشغول بود اقبال بگربه نکرد اما چون گربه
موش را دید روی بگریز نهاد عمرو با اولاد خود گفت چاره کار خود بکنید گفتند که
چه چاره کنیم گفت بدرستیکه مرا آنچه شما حیله بخاطر رسیده گفتند بکن آنچه خواهی پس
اصغر اولاد خود را گفت فردا که من در مجلس قوم نشینم و هر کس در مرتبه خود قرار گیرد ترا امر
باری نمایم تغافل نمای چون من ترا دشنام دهم برخیز و سیلی بر صورت من زن پس
با دیگر اولاد گفت چون او چنین کند شما هیچ مگوئید من در آن وقت قسمی یاد کنم
بقسمی که کفاره نداشته باشد که اگر خلاف قسم نمایم که بعد از این در میان قومی اقامت
نکنم که اصغر اولاد من با من چنین بی ادبی کند هیچیک او را عیب

و عار نکنند اولاد گفتند سمعا و طاعتا چنین کنیم روز دیگر که عقد صحبت انتظام
پذیرفت عمرو صغیر اولاد را گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننموده تغافل کرد پس
عمرو وی را دشنام داد او برجست و سیلی بر روی پدر زد و اولاد دیگر ساکت ماندند
هیچ نگفتند قوم از جرات او و سکون سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون چنین دیدند هیچ
حرف نزدند پس عمرو گفت صغیر اولاد مرا سیلی زده تمامی هیچ نگفتید و جمله ساکت گشتید
در این چنین قومی اقامت نتوان نمود پس قسم خورد بقسمی که او را هیچ کفاره نباشد که اگر از میان
ایشان بیرون نرود محرم و گنه کار بوده باشد آنگه قوم برخاسته عذرها خواستند که ما را
گمان نبود که اولاد تو منع او نکنند و لهذا سبقت در منع ننمودیم عمرو گفت
الحال چاره نیست بغیر آنکه بیرون روم چون چنین قسمی از من صادر شد
بیت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ❊ دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست ❊
پس اظهار بیع املاک خود نموده قوم برغبت تمام املاک وی بخریدند پس عمرو
احمال و اثقال و عیال و اطفال خود بار نموده از مواضع ایشان بمحل دیگر نقل نمود پس اندک زمانی
بگذشت که موش کور رخنه در سد مذکور کرده سیل آمد و دواب و انعام و اموال ایشان را
برده خانه های ایشان خراب کرد چنانچه کلام ملک علام بدین معنی ناطق است که فارسلنا

علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان سیل عرم را جمعی گویند که عرم
رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت آن نداشته باشد اما مارب بسکون
همزه اسم قصر یا لقب پادشاه شهر سبا است چنانچه تبع لقب ملوک یمن است
مسعودی و بعضی گفته اند که بانی سد سبا بن یشجب بود و هفتاد رود از آن سد
جاری میشد سبا قبل از اتمام وی رحلت نمود ملک حمیر باتمام رسانید گفته اند که سبا
اول کسی است از ملوک یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان
مسعودی گفته که لقمان بن عاد بانی آن بود و او را فرسخ در فرسخ ساخته بود خدای تعالی بسبب سیل
عرم مردم آنجا را متفرق ساخت و قصه ایشان در جهان مثل گردید از جمله ادعیه و اشغال که واقع آن
مجرب است که در دیوار می نویسند این دعا که بر دوش حب باید آویخت یا خلخال سلیمان بن
داود ذکر عزرائیل عن وسطک و ذکر جبرئیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی
ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لا تدب و لا تسع الا ایبس کما کان
لبن الدجاجة و قرن الحمار بقدرة العزیز القهار هذا قول جبرئیل و میکائیل
و ملائکة الله المقربین الذین لا یاکلون و لا یشربون الا بذکر الله هم یعیشون اصبا
و قال شدای ایبس ایها الخلد من دابة فلان بن فلان دا و من هذه

الدابة بقدرة من برئ كلا برئ ويسئلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا
فيذرها قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا ولا امتا الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فما توا كذالك يموت الحلان من دابة فلان
بن فلانة ومن هذه الدابة [illegible]

به که اکل وحرام است حیوانی است از انواع موش است
عربان در شال خه کویند فلان اسمع و [illegible]
خلد یعنی [illegible] کس شنواتر و فسادکننده تر از خلد است

از جمله خواص او آنکه اکتحال خون او شانه بصر است و طلای خون دم او مرض خنازیر و کهنه شستن آب بالای او مرض
تب ربع کسی بیاین او خورد بهر چیز عالم کردد و اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و از روغن کره چرب
و کر مالند شفا دهد بعضی گمان برده اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده با آب تر کنند و بر نقرس نهند
شفا یابد و اگر او را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد بهر علمی برسد هذیان [illegible]
الحکم ابن زکریا گفته اگر او را در سه رطل آب فرو برد که [illegible] تا [illegible] کند پس آن آب را صاف
نموده استخوان وی جدا کنند و باقی در یک [illegible] کنند [illegible] البان [illegible] و نشاسته از هر یک چهار درهم
بر او اضافه نمایند بعد از آن این جوارح را با چهل رطل عسل بکوبند و طبخ نمایند تا مثل طلا کردد و در شیشه کنند از هر که

ازو

ازو نباشد تا الموق یابد و وقتیکه شمس ما بین اول حمل و اول سه باشد مستعمل وی
از سمومات و جرمها اجتناب نماید و پاک و با تقوی و روزه بهر که این عمل بکاری آرد حق سبحانه
وتعالی او را علم هر چیز نصیب کند معبر [illegible] او و خراب و سیل ضلالت [illegible] حضرت ایشان ضیق
مسالک است او باشد که [illegible] بهر کسیکه [illegible] کند اگر میتی در [illegible] بنید [illegible]
در آید و اگر [illegible] بهشت در آید خلد رته عقاب که آن را سیاه باشد کمس نیز [illegible] تشدید
را وهو نوعی از کنجشک [illegible] بچه سوسمار خشاف لغتیست در خفاش خُزَز مرد از بجمه اول
معلوم خرگوش نر جمع آن خزان است مثل صرد و صردان خزیرا عزیت خُنان بروزن رمان بیماری
و ترکان [illegible] کویند [illegible] خُنبعه بروزن قنفذه روباه ماده ام خنود کفتار را کویند باب ششم
در دال از فصل اول در دال مهمله دابة جنبنده از هر حیوان این بحسب لغت است
اما بحسب اصطلاح خصوص [illegible] و بر [illegible] اطلاق میکنند و بعضی طیور را [illegible] اشترا
استدلال بدین آیه [illegible] وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم
و بعضی این استدلال را [illegible] که اند بدین آیه که وما من دابة في الارض الا على الله رزقها ويعلم
مستقرها ومستودعها [illegible] طیور را درین [illegible] که [illegible] ابن ابیطالب علیه السلام [illegible]
[illegible] آورده که [illegible] چون [illegible] مبارک [illegible] سعادت [illegible] بسم الله وچون [illegible]

الحمد لله وسه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا
انت گفت پس تبسم نمود بسوی وی پرسیدم که بهر چه ای حبیب که کردم پرسیدم
کیا رسول الله از چه سبب خنده کردی فرمود که خداوند تبارك وتعالی تعجب مینماید در وقتیکه بنده گوید خداوندا
بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست ابن عباس از حضرت [illegible] نقل نموده که آنحضرت فرموده که
چون کسی بهر کب سوار شود و نام خدای نبرد شیطان ردیف او شود و گوید غنا کن اگر او را آوازی نباشد گوید آرزوی
غنا کن و همیشه [illegible] کند تا فرود آید ابی درداء از رسول خدا نقل نموده که آنحضرت فرمود هر که در وقت سوار شدن گوید که
بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم سبحان من [illegible]
سمی سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين والحمد لله رب العالمين وصلى الله على
محمد وآله الطاهرين مرکبی که در زیر اوست گوید که مبارک باد ترا ای مومن که پشت مرا سبک ساختی
و فرمان پروردگار [illegible] و حاجت خود برآوردی و دابة الارض که خدای تعالی در کلام [illegible] کرده
ارمنه است که ذکر او در باب الف گذشت اما دابة الارض که از علامات قیامت است بعضی
کویند حیوانیست که طول او شصت گز است صاحب قوایم در شب جمعه از کوه صفا بیرون آید
و مردم بجانب منار روند و بعضی کویند که از حجر بیرون آید و بعضی دیگر گفته که از طایف
بر آید عصای موسی و خاتم سلیمان با وی باشد بعصا بینی کافر را شکافد و

بخاتم

بخاتم [illegible] مومنان نقش نماید پس مردم یکدیگر را بعد ازین بنام نخوانند بلکه کویند
یا مومن و یا کافر و در تعبیر اهل بیت آمده که دابة ع ابن ابیطالب علیه السلام در حین
ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه رجعت نماید و جمعی را از حق سبحانه وتعالی که بار دیگر
ایمان و عقیده کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه دال بر آن و یوم نحشر من کل امة فوجا مؤید
این قول است دَباسی و دُبسی بضم دال مرغ کوچکیست که بفارسی موسیجه خوانند
رنگ او میان سیاه و سرخ است و او نوعی از کبوتر بری است سه قسم است
مصری و حجازی و عراقی و هر سه یکدیگر [illegible] کنند لیکن مصری بهتر است اکلش حلال
و مزاجش گرم و خشک [illegible] در شام حکم سمانی دارد که در سین بیاید اما دَبا
بعد الف ملخ ماده را کویند دَرناب مرغیست مرکب از کلاغ و شقراق در رنگ
ما بین این هر دو است ارسطاطالیس گفته که او مرغیست که آدمی را دوست دارد و بادب
و تربیت قبول کند او را صوت عجیبی است کاهی بطریق تقریر اصوات فصیحه و نغمات
ملیحه نماید و وقتی چون بلبل بخواند و گاهی چون اسب شیهه کشد و از گوشت و میوه و غیره
خورد و در بیشه و درختان درهم پیچیده جای گیرد و او را ابو الذریق وقتیق نیز کویند در باب
ذال و قاف بیاید دَعموص بفارسی کفچلیز کویند جانوریست در آب غوطه خورد

واز آب متولد شود چون بزرگ شود پروانه گردد کلهٔ اکلش حرام است دَلَق ولد
فارسی معرب است جانوریست شبیه گربه در بعضی اوقات جانوران مرده خون
آشامد و بعضی گویند حیوان وحشی است چون برج کبوتران درآید یکی از آنها
زنده نگذارد اگر چشم راست او بر صاحب تب ربع آویزند مدتی تب را
زایل کند و اگر چشم چپش آویزند باز تب عود کند اگر پیه او را در برج کبوتران
بخور کنند همه آنها گریزان شوند طلاء پیه او بر بینی و دماغ مزیل بید یا منیت که اگر کسی را
از خوردن چیزی ترش عارض شده باشد اگر یک قطره از خون او در گوش مصروع
چکانند نافع آید اگر صاحب قولنج و بواسیر بر پوست او نشیند نافع آید دَلِيم
خروس نر و بعضی بچه او را و بعضی بچه گرگ را گویند و بعضی بچه روباه گفته اند جاحظ گفته
که پدرش گرگ و مادرش سگ باشد بهر تقدیر رنگ او سیاه و اکلش حرام بود
دَرَخْرَج مرو راه جمله و حاوا خوش جسم مرغیست منقش بسیاهی و سرخ سم است
هر که بخورد شاید اش مجروح و بولش بسته و قضیبش ورم کند و چشمش تیره و عقلش
خیره شود داجن گوسفند و ناقه و کبوتر که در منازل علف خورند مؤنث او داجنه و جمع او
دواجن دَادَم خارپشت و قنفذ بیاید دَردَس نوعی از مار دَج مرغ کوچکیست

قزنه

قریه طیب اللحم در اسکندریه و نواحی او از بلاد سواحل یافت شود دَبا ملخ قبل
از آنکه بپرد دَبر جماعت زنبور عسل دَرّاج خارپشت دَساسه مارکه در
زیر خاک مدفون باشد و بعضی شحمة الارض را گویند دَعْشُوق جانوریست مثل جعل
و دختر و زن کوتاه را بآن تشبیه کنند و دعشوقه گویند دَغْفَل بچه فیل و روباه بروم
همچی که عارف باشد بانساب عرب لهذا دَلَمْ نوعی از کنه دَمْ گربه دَنَّه بتشدید
نون جانوریست دَفْنَاش از انواع عصافیر است که خطهای سرخ دارد و
طوق سیاه و سفید در گردن دارد سخت منقار است و شریر الطبع در کنار دریاهای
شور بسیار یافت شود اکلش حلال دَهانج بفتح نون جسیم اشتر درشت دو کوهان
دَوْبَل خر کوچک که هیچ بزرگ نشود دَوْسَر اشتر درشت دَوْسَرَه ماده او و
دوسری منسوب باو دَیْلَم بیاء و نقطه از تحت دراج نر ابن دایه کلاغ ابلق
که چون در پشت چارپای جراحتی یا زخمی شود برو منقار زند تا باستخوان رساند او را
عرب شوم داند فصل دوم در دال مکسوره دیک خروس کنیت او
ابوالیقظان است یعنی بیدار از شأن اوست که نفیر زند مهربان منیت
و بیک زوجه الفت نگیرد و هر ساعت مطلوبه در بر کشد و چون از سیر دیوار

بزیر آید بخانه صاحب خود راه یابد ناگزیرند و اوقات شب و نماز می شناسد اصوات
خود بر اوقات شب قسمت نماید قبل از طلوع صبح صادق و بعد از آن پی در پی بخواند
و چون خروسی در مکانی باشد خروسان غریب که بدان مکان آیند با هر آنها دخول کند
اهل تجربه گویند که خروس سفید صاحب دو تاج در هر مکانی که باشد آنخانه از دزد و غیره محفوظ ماند
ذبح کننده او دایم در نکبت باشد در حدیث آمده که چون آواز خروس شنوید بگوئید
که اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ در تاریخ اصفهانی آورده که از حضرت مقدس نبوی
مرویست که خدای تبارک و تعالی خروس سفیدی بقدرت خود خلق کرده که بالهای او
منقش و مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید است یک بال او در مشرق و یکی در مغرب و سر
او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون آنوقت گوید آواز او را همه اهل آسمانها و زمین بجز
جن و انس بشنوند مگر جنه و انسان در هر وقت خروسان زمین اجابت کنند و باواز در آیند
چون قیامت نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود فراهم آر و آواز
خود نگاهدار پس اهل سماوات و ارض غیر آدمیان و جنیان همه بدانند که قیامت نزدیک
شده در روایت دیگر از جابر و غیره از آنحضرت منقولست که مرسیتی که خروسیست سر او
در زیر عرش و هر دو پای او در قعرهای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح صادق نزدیک شود

هرو بال

هر دو بال بر هم زند و گوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ و در روایت دیگر آمده که سُبْحَانَ
الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ رَبِّنَا الرَّحْمٰنِ الْمَلِكِ لَا اِلٰهَ غَيْرُهُ گوید ثعلبی از حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله در تفسیر خود آورده که خدای تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس
و قاری قرآن و استغفار کنندگان در سحرها و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده که
خروس سفید تاج دوست من و دوست دوست من جبرئیل است که نگه میدارد خانه خود را با شانزده
خانه دیگر از همسایگان در اخبار آمده که آنحضرت را خروس سفید تاج بود و صحابه چون بسفر
میرفتند خروس با خود میبردند تا محافظت اوقات صلوات نمایند و نیز وارد شده که خروس را
دشنام مدهید که شما را آگاه به نماز میکند اکلش حلال و گوشت وی گرم و خشک و
باعتدال نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج گرم است تخصیص در زمستان سهیلی گوید که نافع
نقرس و رعشه است اما گوشت خروس پیر موافقتر جمیع امراض است مالیدن خون
و مغز سر او گزیده جانوران اشغات اگر بر تاج و ... او روغن بمالند دیگر صدا نکند
اکتحال خون او مزیل سفیدی چشم است اگر تاج او بسوزانند و بر کسی که در فراش بول کند
بنوشانند نافع بود اگر پر او را در وقتی که بر مرغ جهد بکشند و در مجرای آب حمام بگذارند
هر که از آن آب غسل کند او را انعوظ واقع شود در کنار بال او دو استخوان است اگر بر جیب

تب ربع منفعت دهد تب وی زایل شود و اگر بر چهار پای بندند قوت مشی او زیاده شود و اگر
زنی که بار نگیرد خصیتین او بریان کند سه روز در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جوید
بار گیرد و اگر در کاغذی کند از بند هر بازو بندند قوت نعوظ و باه زیاده کند و چندان که خواهد
جماع کند مانعش باید کن نشود اگر تاج سفید و سرخ را که بیند در لوانه بخورند نفع عظیم بخشد اگر
زهره او را با شوربای میش مخلوط ساخته بناشتا تناول نمایند نسیان را زایل کند اگر
خون او را با عسل مخلوط ساخته بر آتش گرم نموده بر قضیب مالند قوت باه و نعوظ دهد اگر
خصیه او را از خروس جنگی برند از هیچ خروسی نگریزد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل خطیب و قاری و مؤذن بود و شخصی که امر معروف کند و خود عمل نکند چه او ذکر
صلوات و خود غیر مصلی است و باشد که دلیل مرد کثیر النکاح و مهر کریم و قانع باشد یا مرد
ناقص الحظ و عامل که در شفقتها بسیار رفته یا دلیل صاحب خانه یا مملوک یا محارب دیدن
قتل خروس ابیض افرق دلیل عدم اجابت مؤذن است گویند دیدن او مصاحبت
با علامت مردی نقد ابن سیرین آمده گفت دیدم که خروسی کانه من بیاید و چند دانه جو
برچید گفت چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند یوم آمد و بیاید و گفت
سبب طلب را از شتبام مرد دزدیده گفت مؤذن بود چون تحقیق کردند چنین بود دیگری

گفت

گفت در خواب دیدم که خروس در خانه فلان شخص فریاد میکند ابن سیرین گفت
سی و چهار روز دیگر صاحب آنخانه بمیرد و بعد دیک که سی و چهار است شخصی
دیگر گفت که دیدم خروسی را سه بار الله الله الله گفت گفت جواب دلکه سه روز از عمر تو باقیست
دیده اند که چنین بود **دیک الجن** یعنی خروس جن جانوریست در باغها و بستانها
یافت شود اگر او را گرفته در شراب کهنه اندازند تا بمیرد و پس در میان کوزه فخاری
که آشته سر او را بگیرند در خانه دفن نمایند آرضه و سوسه از آنخانه برطرف شوند
دلهاف جانوریست در جزایر بحر بر هیات انسانی بر شتر مرغ سوار است گوشت
مردم میخورد که آنها را دریا ساحل اندازد گاه متعرض اهل کشتی گشته با ایشان محاربه نماید
چنان فریاد کنند که همه آنها بر روی در افتند ایشان را بگیرد و بخورد **دیزجن** بچه خارپشت
و موش و گربه و گرگ سبع او و در اصل است **فصل پنجم در دال مضموم دُب**
خرس و نر که آن را ماده خانه در غارها گیرد و در زمستان داخل خانه شود بیرون نیاید
تا هوا خوش گردد چون گرسنه شود دست و پای خود بمکد جوع از وی دفع شود در بهار
بیرون آید بغایت فربه گشته باشد مختلف الطبع باشد چه آنچه سباع و بهایم خورند
و چه دار گوشت و علف اکل و چرا نماید چون وقت مباشرت ایشان شود

هر نری از ایشان ماده خود را بگوشه تنهایی و جای خلوتی برد و بر زمین خواباند و جماع کند
ماده او پارچه گوشتی زاید که اعضای او تمیز نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل
نماید از ترس موران بیکجا نگذارد چنانچه در جنبر و در باب جیم مذکور شد لیس سبب
پس بسبب لیسیدن اعضای او تمیز گردد و نفس زند و ولادت او در غایت
صعوبت بود و بسا باشد که در آن حین بمیرد و چون روی بطرف بنات النعش
کند بسهولت وضع حملش شود زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقصه الخلقه بار نهد
از شوق بمذکر و حرص جماع و باشد که از شهوت آدمی را بر خود خواند چون در کهف
فربه شود تا چهل روز نگذارد از آنموضع حرکت نکند و بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید
تا راه رود و چون بسیار برسد بر سر درختان آید طبع او زیرکیست قبول تادیب نماید
اما اطاعت معلم نکند مگر بعنف و ضرب اکلش حرام از جمله خواص او آنکه اگر دندان
او را در شیر زن اندازند و بکودک نوشانند دندان بسهولت بیرون آید طلا پیه او برای
برص است اگر چشم راست او را در خرقه بچه بر بازو بندند از شر سباع ایمن گشته
از درنده نترسد و اگر بر صاحب تب ربع آویزند تب وی مفارقت کند اکتحال
زهره او با عسل و آب برگ از ناخنه زایل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی

کثرت

برویاند

برویاند اگر بر پلک چشم که موی زاید دیگر بعد از آنکه موی کنده باشند طلا سازند دیگر موی نروید
طلا پیه کرده چشم او مرگ کفتار امان باشد از زهر مگر اگر بر موضع ناسور لیسند نافع آید اگر پیه او را
بر سگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او چنگ بهم بر طفل آویزند در خواب نترسد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و فتنه و مکر و خدعه بود و باشد که دلیل زن
تفتیه البدن وحشی المنظر صاحب لهو و لعب و طرب بود و باشد که دلیل اسیری و بند
و زندان و یا دشمن احمق و دزد و مخنث اگر بیند که خرس ماده سوار شد ولایت
ذخیره تصرف وی در آید اگر از اهل ولایت باشد و الا او را غمی و حزنی روی نماید پس نکات
نماید و باشد که سفر کند و برگردد بمکان خود **دُرّاج** معروفست و ترکان تراج گویند مرغ
مبارک کثیر النتاج است بیشتر فصل بهار رو گویند شکر بر دوام است مر دوام النعمتها
صوت او شعر است بر کلمات پاکیزه هر هوای بهار رو وقت وزیدن باد شمال
خود را پاکیزه و مطیب سازد و پر و بال برافشاند در طیران آید در وقت هبوب و
وزیدن باد جنوب حال او بد شود چنانچه بر طیران قادر نگردد و بشکل سیاه که ظاهر و باطن
دیده بال او خاکستر رنگ بر خلقت قطا که سنگخواره است اما الطف از وی
بیند او را حیقطان نامند سیبویه از طیور عراق گفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده چرا

که بچه‌های خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و از شأن اوست که در یک موضع بیضه خود
نگه ندارد بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید تا کسی مکان او نداند نزاو باباد و جمیع نقلها مکرر از بهار
و زمستانها جاحظ گوید که او بزرگ شود اما فربه نشود اکلش حلال است چه او از انواع
کبوتر است گوشت او از گوشت فاخته احسن و الطف است اکل او مغز سر و چشم
منی زیاد کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مال و زن و مملوک است پس اگر او را
مالک شود یا نفع ببیند مالک مال و لشکر گردد یا تزویج نماید یا مملوکه متصرف
آید **دُلْدُل** خارپشت بزرگ یا نوعی از وی ترکان کرپه نامند جاحظ گوید که فرق
میان وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و گاومیش است در بلاد شام و مغرب و عراق
و سلخه بسیار بود بجثه روباه باشد ایستاده جماع کند خارپشت نر او به پشت ماده
چسبیده بیخ بیضه کند اگر چه در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه باشد
شاید گوشت خنزیر بود خانه خود را اکثر در طرف جنوب کند و در دیگر اطراف شمال
از هر دری که باد وزد بسته کند و چون چیزی ببیند که مکروه وی بود منقبض شود خاری
از او بیرون آید مثل تیر پران بر آن بهر که رسد مجروح کند خاری که در پشت اوست
مری او بود در حال درشتی و کثرت موهبت آتش حرام در شش گویند که **فلان اسمع**

من دلدل

مِنْ دُلْدُل یعنی فلان کس از دلدل شنواتر است مداینه دلدل یعنی
حرکت و اضطراب آمده بدین سبب استری که مقوقس بحضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله هدیه فرستاده بود دلدل گفتندی چه او استر سفیدی بود
در کمال سرعت او را بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بخشید اما
خواص او در قاف در ذکر قنفذ بیاید **دُلْفِین** جانوریست در دریا غریق را
نجات دهد و به پشت خود اعانت نماید تا بالساحل رساند جوهری **دُخَس**
بجاو سین آورده بعضی گویند خوک بحری است هر او خورده مثل بسیار بود از دریا
شور هم آنجا باشد بصفت خیک پر باد باشد سر کوچک دارد از جانوران آدمی غیر او جانوری را
نشنیده باشد و لهذا انس گیرند چون غریق ظفر یابد همیشه رافع او باشد تا بالساحل
رساند و نجات دهد و هیچکس را نجات دهد ماهی بخورد چون بر روی آب ظاهر شود
گویا هستی است و از وجه متولد شود و شیر دهد و بچه‌های خود را هر جا که رود همراه برد و در
تابستان بزاید و با آدمی انس گیرد خاصه بکودکان اگر یکی از و صید کنند دلفین
بسیار جمع شوند تا جنگ کنند و چون زنان در گوی او را انداختند بسرعت
تمام از آنجا چون تیر باز آید اگر در پیش او کشتی باشد بر بالای او آید تا او هیچ

وقتی از ماده جدا شود چون فلس نداره اکلش حرام است خلاف مر علما را اگر شان
حلال میدانند اگر پیه او را در میان حنظل که میانش خالی باشد بجوشانند در گوش گران چکانند
نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر و دیرهضم بود اگر دندان او را بر کودک بندند نترسد
خوردن پیه او دفع اصل را ابر کند پیه کرده او را اگر زنی بکار برد و با روغن زنبق فلوط ساخته
بر خود مالد شوهرش او را دوست دارد و طالب رضای او جوید اگر هر دو کف او را
بر مخوف آویزند ترس وی زایل شود اگر دندان راست او را جهت روز در روغن
گل گذارند هر که از آن روغن بر روی خود مالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او را
ضد این خاصیت بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیلست بر آنچه تمساح بر او دلیل
باشد و باشد که دلیل مکر و کید و خفاء احوال و استراق سمع بود و باشد که دلیل کثرت
باران بود و اگر خایف ببیند ترس وی زایل شود جهت آنکه او نجات دهنده غرق
شونده است از غم اگر در خارج آب ببیند دلیل دشمن عاجز است چه قوت او
در آب است **دُود** کرم ترکان قورد نامند او با نواع است چون اساریع که
کرم سرخیست در سبزه زارها باشد و ارضه کرمیست که چوب خورد و کرم سرکه و زیل
و کرم پیله و ابریشم و کرم سبزی که در درخت صنوبر باشد و کرمی که در جوف انسان

ازغون

از عفونت متولد شود ابن عباس از حضرت مقدس نبوی نقل کرده که آنحضرت
فرمود که خرما ناشتا خوردن کرم معده را بکشد اطبا گویند که آشامیدن خشیجک کرم را
از شکم میراند و برگ شفتالو را بر ناف ضماد کنند کرمهای شکم بکشد اما کرم ابریشم
از عجب مخلوقات است چه اول تخمیست بمقدار دانه‌هائی که در انجیر باشد از مورچه
کوچکتر رنگ او سیاه و وقت بیرون آمدن او در اول فصل بهار بود در کرباسی
در حقه گذارند اگر از و دیر بیرون آید زنان در زیر بغل و پستان نگهدارند چون بیرون آید
برگ توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود چون بقدر بند انگشتی شود از سیاهی
بسفیدی مبدل شود و در مدت شصت روز بدین مرتبه رسد پس شروع کند بر تنیدن
بر نفس خود و بر گرد خود تند یعنی آنچه لعاب در درون دارد بیرون آورد و بر دور خود
تند و پیله شود تا آنکه تمام شود و آنچه در درون او باشد خالی شود تا بقدر کردکانی شود اما
طولانی بود تا ده روز چنین بود و بعد از ده روز جوزه را سوراخ کند و پروانه که دو بال
سفید داشته باشد از و بیرون آید در وقت بیرون آمدن مضطرب بیرون آید
بالهای وی متحرک از حرص جماع نر او با ماده دمبدم چسبیده بدن ایشان
باهم ملتحم بود پس جدا شده ماده او تخم کند بهیاتی که گذشت پس بمیرند و تخم او را

برگ توت سفیدی بشود و نگهدارند اگر که تخم خواهند والا فلا و اگر خواهند که ابریشم
حاصل اید پیش از آنکه از پیله بیرون آید پیله‌ها را در آب بجوشانند و نخ ابریشم را
از پیله کشند چه اگر پروانه از پیله بیرون آید ابریشم حاصل نشود پس پیله را که سوراخ
شده با آب جوشانند و نخ او را تابیده از آن حریر سازند و چند چیز از خواص اوست
که از صوت رعد و آواز طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و دود و بوی جنب و حائض زن
حایض بمیرد از بوکش و کنجشک و مورچه و عنکبوت و کثرت حرارت و برودت برو
ترسند بعضی حکما گفته‌اند که فرزند آدم بکرم ابریشم ماند همیشه از جهل بر خود تند او را
از جهل خلاصی نیست تا آنکه جهود کشته شد و آنکه جمیع انواع کرمها حشرات خبائث حرام است
از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر زیت مخلوط ساخته بر بدن انسان مالند از گزیدن جانوران
زهردار ایمن مانند چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم زردی
که از زبل مکون شود در زیت کهنه جوشانیده بر داء الثعلب نهند شفا یابد و دفع علم
بخشد و موی برآید تعبیر دیدن او در خواب دشمن جنی است دیدن کرم
ابریشم رسیدن منفعت تاجر را و رعیت سلطان را پس هر که از و چیزی فرا گیرد
بمنفعت رسیده باشد که دیدن کرمها دلیل مال و ضرر باشد و اگر کرم او را ماشد

دجاج

دجاج بحرکات دال آنرا مرغ خانگی گویند که ماکیان گویند و ترکی داوق نامند و جمع او
دجاجه که هم آنکه در راه رفتن اقبال و ادبار نماید و جاجه نامند چه هر گاه کسی در راه رفتن
گامهای نزدیک کند او و پیش و پس رود او را دجاج گویند چون پیر شود بیضه او را زردی
نباشد و جوجه از و بیرون نیاید باتفاق اکل او حلال است از عجایب او آنکه چون
سباع از نزدیکی گذرند از هیچ نترسد اما چون شغال برو گذرد اگر در بام و دیوار
باشد خود را از ترس بزیر اندازد و موصوف بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند که
نوم و تیقظ او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع اوست و این از غایت ترس
و بیدلی اوست و از شدت حیلتی که دارد بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ یا دیواری
بخواب رود جوجه او چون از بیضه بیرون آید با پر و ظریف و مقبول بود و بعد از یکروز
راه رود هر چند بزرگتر شود احمق و ناقص العقل بود تا آنکه جمیع صفات حسنه از و زایل شود
پس قابل ذبح گردد مثل مبور جوارح گوشت و مگس خورد و بطریق بهایم نان
تناول نماید و دانه چیند و بیضه او را هر چه اطرافش دراز و تیره تر بود از و مرغ بیرون آید
و آنچه مستدیر و عریض بود خروس از و تولد نماید جوجه از بیضه گاه بکفایت مرغ بیرون
آید و گاه بمرفق بمخون در زبل و ماند او بعضی از آنها روزی دو نوبت بیضه نهند و هم

سال بیضه نهند مگر در دو ماه زمستان خلقت بیضه در ده روز با تمام رسد و در وقت
بیرون آمدن پوستش نرم است چون هوا بر او رسد خشک و محکم گردد و میان زردی
و سفیدی وی پوست نازکی باشد او را قیص نامند و گاه در یک بیضه دو زردی باشد
که از دو جوجه برآید احسن و الطف او آنکه زردی او بیشتر بود بیضه مرغی که او را خروس
نباشد قلیل الغذا بود حیوان از و متولد نشود و همچنین از بیضه در وقتی که قمر را اندر نور
باشد چه بیضه از هلال تا بدر ممتلی شود و رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص باشد
و لهذا بعضی از آنها را یک پهلو ناقص باشد جوجه نر از ماده بطریق شناسند که او را
از منقار آویزند اگر حرکت نمود نر است و خروس و اگر ساکن باشد مرغ است و حضرت
مقدس نبوی اغنیا را بنگاهداشتن گوسفند و فقرا را بداشتن مرغ خانگی امر فرموده یعنی
که هر کس بقدر حال خود جهت معیشت کسبی اشتغال نماید بیضه و لحمش حلال لحمش در حرارت
معتدلست گوشت مرغ جوان زیاد کنند عقل و منی است آواز را صاف کند غذای معتدل
دهد موافق امزجه معتدله بود تخصیص جوانان را در فصل بهار لیکن مضر اهل ریاضت است
مصلح او بعد از اکل او شربت عسل تناول کند چون اطبا اتفاق نموده‌اند که خوردن او مولد
نقرس و مضر اوست ظاهرا مضی را با نی ضیبه یافته باشند و الا او در غیبه اعتدال دارد

چه بسیار

که صفرا استحیل شود و بسیار
سرد نیست

چه بسیار گرم نیست که مولد بلغم باشد و حال آنکه گوشت او رنگ را نیکو کند و دماغ را
قوت دهد و عقل را زیاد کند بیضه او گرم و مایل بخشکی بود و بعضی گویند که سفیدی او سرد
و تر و زردی او گرم و تر و اکل زرده تازه اش قوت باه را زیاد کند نیم برشت او
احسن و الطف اغذیه است و سریع الهضم بود و تمام پخته او دیر هضم باشد مداومت
بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او آنست که سفیدی او نخورند و زردی تنها را که
مولد خلط محمود است اگر مغز سر مرغ را بر گزیده عقرب مالند بالخاصیه شفا دهد صاحب عجایب
المخلوقات آورده که اگر دجاج با ده پیاز و یک کف کنجد مقشر بپزند با مهرا گوشت
و شوربای وی بخورند قوت باه را زیاد کند بعضی از جاهلان بعلم طب را اعتقاد آنکه
مداومت بر اکل گوشت او مورث بواسیر و نقرس است این باطل است صاحب
کتاب عجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگیست که اگر بر مصروع آویزند شفا
دهد و اگر کسی با خود دارد قوت باه را زیاد کند و اگر بزیر سر کودک نهند از خوف
ایمن شود سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه چسبد میان اهل آن خانه خصومت پدید آید
اگر زهره او را بر قضیب مالند با هر زنی که مجامعت کند آن زن غیر او دیگری را نخواهد اگر
سر او را در ظرفی که رشته زیر موی که اکثر بارکش حنک نماید دفن نمایند زود بصلح

انجامد اگر موی بسیار ورم از روغن او بجا رود قوت باه زیاده کند اگر چشم او که سیاه
سیاه باشد با دو چشم گربه سیاه خشک نموده بعد از ان سلایه اکتحال نمایند روحانیان
و جن را ببینند و هرچه از ایشان پرسد جواب گویند لتعبیر دیدن او در خواب
دلیل زنان بمقدار است اگر با رعونت و نشاط بیند دلیل زن اصیل بود و اگر
در مزبله بیند دلیل زن فاجره بود و جوجه او ولد از زنا باشد که دیدن او دلیل زن
صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بر سر مریض آمد شفا یابد آواز او شر و موت است و اگر
بیند که او را ذبح نمود کنیزی را البکارت برد و اگر بیند که او را صید کرد از عجم ولایتی
و مالی بدو رسد اگر بیند که او را با بچه‌ها از مکانی بمکانی براند اهل آن ولایت را اسیر
کنند بر اولاد و بیضه اش دلیل زنان است کقوله تعالی کأنهن بیض مکنون
اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنش حامله بود دختر زاید و اگر عزب باشد زن خواهد
اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر مطبوخ او را خورد روزی حلال بود تعبیر مردی
نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که پوست بیضه‌ها جدا میکنم و زردی آنها
می اندازم و سفیدیها میخورم گفت تو نباشی گفت از کجا دانستی گفت بیضه بمنزله
قبر است و زردی جسد و سفیدی کفن انداختن زردی عبارت از انداختن میت است

و بهای کفن خوردن همان خوردن بعینه بهای است اگر زن حامله بیند که بیضه پرست
کنده یا و ولد شد البته دختر زاید دجاجة الحبشیة ماکیان صحرا است که شبیه مرغ خانگی است
اکثر در سواحل بحار میباشد و گاهی بخانه نیز الفت گیرد و در بلاد مغرب بسیار بود و جلاد که
چوب گز در سواحل میرود بیضه نهد جوجه او و اردک سندی و طاوس با پر بیرون آیند
و ساعت ولادت چنین سند جوجه او را غرغر نامند در باب غین بیاید دُرّة ببغاست که
طوطی گویند و در باب با گذشت شیخ علی حریری گوید دُرّه دیدم که سوره یس بخواند
دیگری گفت که غرا دیدم که سوره سجده میخواند چون بمحل سجده رسید سجده کرد
و گفت سجد لک سوادی و اطمأن بک فؤادی دُقیش
مرغیست از دارکوب کوچکتر حکمش مثل دغناش است که گذشت دُنَیلس نوعی
از صدف نافع رطوبت معده و استسقا است دُجاس بر وزن نحاس جانوریست
که در خاک پنهان شود دُخَّس بتشدید خاء معجمه دلفین است که گذشت دُخَّل
بتشدید خاء معجمه بفارسی تره نامند مرغیست کوچک تیره برنگ خاک بر شاخ
درختان نشیند واحدش دُخّله است باب نهم در ذال معجمه مشتمل بر
سه فصل فصل اول در ذال مفتوحه ذَرَاریح الذَّ کلنگ جانوریست

سرخ که نقطه‌های سیاه دارد و می پرد از ذوات السموم است با نواع باشد
بعضی از او در بالها خطهای سبز دارد رنگش مختلف جسمش بزرگ و طویل و مستطیل
بود مثل کرم کل خرزیست اکلش حرام مالیدن او نافع جرب و علتی که پوست
بریزد و نیز مخلوط سازند با ادویه که موافق در جهات مثل سرطان و کرم دندان امام
فخر رازی گفته اگر او را طبخ نموده بر داء الثعلب نهند موی بر آرد و شفا دهد اطبا
سلف را زعم آنکه اگر چیزی از او در رکوه سرخ پیچیده بر محموم آویزند تب از وی
مفارقت نماید بخاصیت ذَرّ مورچه کوچک و اجزاء غبار که در آفتاب
از روزنه دیده شده و مورچه در نمل بیاید ذَرَنْع گوساله و البقرة وحشیه را گویند فصل
دوم در ذال مکسوره ذِئب گرگ دیر که قورت نامند عربان او را
ابا جعش یعنی خاکستری رنگ نام نهند او و شیر را الکموع صبری بر گرسنگی است
که سایر حیوانات را نیست لیکن از شیر صابرتر و بر خور بر است با اینحال اگر چند روز برو بگذرد
که چیزی نیابد محض جوع شود اما گرگ اگر چه لیستر صابرتر و محتاج تر از وست لیکن یکدفعه شیر است
هر گاه چیزی نیابد به نسیم استنشاق نماید و تعیش کند هر استخوان صلب و مصمتی را جوف او
بگدازد مگر استخوان جز ما اکل او حرام است و هیچ حیوان غیر او و سگ نیز مباشرت

سگید مگر ملتحم شوند و چون نر و ماده با هم ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد بهر طریق
که خواهد ایشان را بکشد و لهذا چون از لغه مباشرت کنند از خوفی که بر خود دارند اکثر بموضعی روند
که تردد مردم در و کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوفست بلکه و لهذا چون
اراده گرگی کند بجهد و نتواند دید و یک چشم او بخواب رود و دیگر باز ماند تا وقتی که چشم
بیدار گشاده گردد و دو چشم گشاده بخواب رود و پوشیده که این شبه بچشم بیدار قربت
و حو است خود آید و یک چشم خوابیده استراحت کند چون مقید نباشد از همه حیوانات بیشتر
فریاد کند و چون گرفتار شود اگر او را چوب و عصا و شمشیر زنند تا زخمی بود بدو یا عضوی
شکسته شود تا مردن صدای او شنیده نشود قوه شامه او بمرتبه است که از مسافت یک فرسخ
ادراک مشموم نماید و اگر در صبح متعرض گوسفندان شود چه تمامی شب کلاب عادیات
مترقب بوده و پاسبانان که محافظ اند در وقت انفلاق فجر ایشان را کلال و فتوری روی آمد
بخواب روند پس در موقت گرگان جویان بقصد گله گوسفندان روند اگر چه در مسافت
بعیده و لاکن غریبه باشند از غضب و شفقت که باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب
دوری راه نیندیشند بلکه آن زحمت را محض رحمت دانند ما احسن ما قال شعر
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ ؛ گرد گله توتیای چشم گرگ ؛ و چون مابین او

وگوسفندان عداوت جبلی و منافرت فطری واقع است لهذا اگر پوست او را با پوست
گوسفند در یکجا گذارند موهای پوست گوسفند بریزد و از موی برهنه گردد لیکن چون پای
بزرگ شغال که او در حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند
تا گرگان دیگر جمع آیند چون یکی از ایشان رو بگریز نهد همه بر و تازند و او را از هم
بدرند و بخورند و چون تنها بکسی رسد و از آتش ترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای
جنس او بشنوند نزد وی مجتمع گشته بهیات مجموعی روی بطرف وی آیند و خواهند که از روی
حرص او را بخورند اگر آتش یکی از ایشان را از خود رسته آتش را گذارند و روی بر آنکه
دور شده آرند و او را از هم بدرند و بخورند و آتش کنایت یابد چه از شان او ست که
چون آدمی از او ترسد طمع در وی کند و اگر نترسد و در وی طمع کند او از آدمی ترسد و بگریزد
و از خواص او آنکه زبان خود چون شمشیر استخوان ببرد و چنانکه صدای او مسموع شود اگر
سر او را در برج کبوتر گذارند گربه و غیره از موذیات نزدیک ایشان نشوند هر که چشم
راست او با خود دارد از سباع و دد نترسد اگر قاب‌های او بر سر بزه آویزند اگر
جمع کثیر بر راه مرغ تا زند بر و نرسند مادام که آن قاب بر سر بزه باشد اگر خصیتین
او بشکافند و نمک و سعتر باشند هر که ابهلو دکند بوزن مثقالی بآب حرم

بنوشند

بنوشند شفا یابد اگر با آب گرم و عسل بنوشد ذات الجنب را شفا بخشد اگر قطره از
او با روغن گل مخلوط ساخته در گوش چکانند درد و کری گوش را زایل کند اگر
مغز سر او را با آب سداب و زیت بسایند و روغن کرده بر جسد بمالند از جمیع علل
ظاهره و باطنه که علت آنها از سردی باشد ایمن و سالم گردد دندانها یا پوست و چشم
او را هر که با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب القلوب گردد اکل جگر او درد جگر را
دفع کند اگر قضیب او در قرآن بریان کرده بخایند قوة باه دهد و این تجربه رسیده اگر
زهره او بعسل و ماء مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر زن که مجامعت کند او را بغایت
دوست دارد اگر دم او بر علف ارکاوان آویزند هیچ گرگ بدانجا نزدیک نشود
اگر چه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موشی در آن مکان نزدیک
نشود دوام جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد و اگر زهی از روده او ساخته
بر سازی آویزند جمیع زهها که از روده گوسفند باشد پاره کند اگر دف که دف سازند
بپوست او بخور کنند جمیع دفها را پاره کند و اگر از پوست او طبل سازند چون
در میان طبلها نوازند همه را پاره کند مالیدن او بر داء الثعلب موی بر آرد آشامیدن
زهره او درد شکم را به کند و اسهال را نافع بود چون قضیب مالند هر مقدار که

خواهند مجامعت کنند اگر با زهره کرکس و روغن زنبق مالند تهیج باه و نعوظ بیشتر
کند و لذت تمام یابد اگر بروغن گل بسایند هر مردی که بر ابروی خود مالد زنش او را بغایت
دوست دارد اگر برابر او راه رود و اگر با درس که گیاهیست شبیه بکنجد بر بهق مالند
زایل کند دندان باده او اگر بر مصروع آویزند صحت یابد اگر استخوانی که در میان سرگین
او یافت شود دندانی را که درد کند با او بخراشند وجع وی در ساعت ساکن شود
جالینوس گفته کسی را که درد شقیقه دایمی داشته باشد اگر زهره او را با روغن بنفشه در بینی
او چکانند صحت یابد و اگر در بینی کودک چکانند مدت الحیوة از صرع ایمن باشد و اگر
هر دو چشم او را بر کودک آویزند مصروع نشود و بسیار با تمکین گردد اگر چیزی از زهره او
با عسل نکدرجه مخلوط ساخته اکتحال نمایند از ظلمت و تیرگی چشم ایمن گردد اگر قضیب او را
باسم زنی ببندند هیچ مردی قدرت نرساند الا وقتی که گره وی بگشایند طلای چون
او منع جراحات بود صفت طلسمی که گرگان جمع شوند این است که از مس صورت گرگی
مجوف بسازند و قضیب گرگ در جوف وی گذارند تا و از گرگ ماده کنند
جمیع گرگانی که در نواحی آن موضع باشد جمع آیند صفت طلسمی که گرگان گریزان
شوند از مس صورت گرگی مجوف سازند در جوف وی سرگین گرگ

گذارند

گذارند در هر موضعی که دفن کنند گرگان گریزان شوند **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمگار بود و دیدن بچه او دلیل فرزند
دزد هر که بچه او در خواب بیند فرزند دزد پرورش دهد اگر بیند که گرگ باگرفت
یا بره یا حیوانی انسی که پیدا دزد توبه کند اگر بیند که گرگان بخانه او در آمدند از دخول
دزدان احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخصی باشد که از و
بری باشد بالنظر الی قصة یوسف علیه السلام **ذیخ** بیاء نقطه تحتانی
و خاء معجمه کفتار نر بسیار موی درنده ماده او جمعش ذیوخ و اذیاخ است هر گاه صیاد
اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد از حماقتی که داده گمان برد که مگر چیزی ماکول است
بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این افسون را مکرر بر خوانند **اطرقی ام**
طریق خامری ام عامر ابشری بجراد عضی او شاة هزلی
تا بر در سوراخ آید دست و پایش ببندند و برون آرند **ذعلب** شتر ماده
سریع السیر **فصل سیم در ذال مضموم** **ذباب** مگس ترکی چیبین
گویند نادانترین مخلوقات است که خود را در هلاکت اندازد افلاطون گفته که از
صغر جثه آتش شره نداند چه شره سینه جثه فقرا مصفا و مجلا کرده اند سبحانه و تعالی

اورا عوض شده درست دیگر دلیله که حدقه چشم او صیقل و ستر و اهداهمیشه مرد و دست
مسح چشمهای خود نماید پس اورا چهار دست و پای بهم جاحظ گفته که عربان ذباب را
بر مگس و خرمگس و سگ مگس و مگس انگبین اطلاق کنند اصلش کرم کوچک است
که از ابدان حیوانات بیرون آید پس گفتا مگس معدوم از سرگین و کثافات و عفونت
و از جماع با یکدیگر متکون شود در چین و زمین با جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال
متفرق و متلاشی گردد و مخلوق الساعه است مثل پشه خرطوم دارد انتهی کلامه از
عجایب کار او آنکه بر موضع سیاه نشیند سفید کند و بر موضع سفید نشیند سیاه کند لهذا
حق سبحانه و تعالی بر یونس علیه السلام در وقت خروج او از بطن حوت درخت
کدو رویانید تا مگس را از وی باز دارد چه جسمش صلب گشته در مواضع متعفنه بسیار بود
و باشد که نر او با ماده تا تمام روز جماع کند او را حیوان شمسیه گویند چه در زمستان پنهان
در تابستان پیدا شود اکلش حرام در حدیثی آمده که هر گاه مگس در ظرف شما افتد
او را در آن ظرف فرو برید مر رستی که در یکبال او علت بود بال دیگر دوست در
روایت دیگر آنکه در یکبال او سم بود در دیگری شفا است پس اگر در طعام افتد او را فرو برید
جهت آنکه او آن بال که سم دارد مقدم دارد و آن دیگر که در و شفا است موخر پس او چون

بال سم

بال سم دار فرو برده شما او را فرو برید تا بال شفادار فرو رود و دفع سم او کند
مولف حیوة الحیوان گوید تامل نمودم و دیدم که بال چپ که مید او پس او مناسب عفونت
و بال راست مناسب شفا ابو اسامه از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله
نقل کرده که آنحضرت فرموده که بهر مومنی سیصد و شصت ملک موکل است که دفع کنند
از وی آفاتی که قدرت بر دفع آنها ندارد از آنجمله هفت فرشته اند که همه اوقات
دفع بلیات از وی میکنند چنانچه شما دفع مگس از کاسه عسل در روز تابستان مینمائید
اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه بر هر زمین پست و کوه بلند و هر نشیب و فراز میبینید
که جمعی که دستها پهن کرده و دهنها گشاده اگر بنده را طرفة العین بکار خود گذارند که شما دید
خود کنند هر آینه دیوان و شیاطین بربایند قال الله تعالی و اقدس له معقبات
من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله جاحظ گفته که اگر کسی شیر الکمند ترکوط
ساخته در خانه باشند هیچ مگس داخل نشود اگر او را سوخته و سلایه نموده بعسل سرشته
و بر داء الثعلب مالند موی برآید بر مرده او چون بر هم آهن باشند در حال زنده شود اگر
برگ کدو جوشانیده آب وی در خانه و دیوار او پاشند هیچ مگس در وی نیاید
اگر سر او را کوبند و بر گزیده عقرب مالند درد را ساکن کند اگر دسته از عنب

ساو یون بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آنخانه نشود اگر مگسهای بزرگ را
سر ببرند و بدنهای آنها را بر موضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشد سخت بمالند
موی را بر دو دیگر بر نیارد و عظیم مجرب است اگر مگسی را گرفته در رگوی کتان پیچند و بر
رشته ابریشم بسته در گردن یا بازوی کسی که چشمش درد کند بیاویزند درد وی
ساکن شود و اگر مگسی را در هم شکسته بچشمی که ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد محمد بن زکریا
گوید که در کتب طبعیات رومیه دیدم که اگر مگس زنده بر کسی آویزند که دندان او
درد کند درد را ساکن کند هر گاه کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد با مردی او را مگس نشاید
تا مگس بر و ننشیند که باعث آزاری باشد صفت طلسم که دفع مگس کند بین
تازه و زرنیخ زرد اجزاء مساوی گرفته در هم نرم بسایند با آب گرم و روغن خمیر کنند
تمثال مگسی از وی سازند و بر بالای خانه نهند هیچ مگس بدان خانه نرسد مادام که آن تمثال
بر آن بالا باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف بود باشد که دلیل
جمعیت و روزی نیکو باشد و بسا باشد که دلیل درد بود یا فزع و ترس لهذ ذوالله
گرگ را گویند که مگس را از رخ ش او باب دهم در اسماء مهمله مشتمل بر سه
فصل فصل اول در اسماء مهمله رخمة های و استخوان نهند شعر همای بر سر آن

ازان

ازان شرف داده شد که استخوان خورد و جانور را نیازارد گویند در خلقت المقیت شبیه
بکرکس در جبال صعبه می‌نشیند و در اراضی بعیده از اماکن اعداء خود بیضه سازد لهذا
عربان در مثال خود گویند فلان اعز من بیضة الانوق یعنی فلان چیز عزیزتر از بیضه انوق است
این طیر بحماقت اشتهار دارد چه با شرافت قدرش طمع در خوردن عذره نماید اکلش
حرام است اگر خانه را به پر او بخور کنند همه جانوران بگریزند اگر سرگین او را با سرکه و زرنیخ
ممزوج ساخته و بر برص طلا نمایند لون او متغیر کند اگر جگر او را بریان کرده به آب سایند و
دیوانه هر روز سه مرتبه بنوشد تا سه روز متوالی چنین کنند شفا یابد اگر سر او را با برزن عسیر
الولاده بندند بزودی بار نهد اگر پوست که بر چینه دان او باشد خشک نموده بسایند و
با شربت عسل بیاشامند جمیع زهرها را دفع کنند نکهت شکمش او و رفع جماع بود تعبیر دیدن
در خواب دلیل مرد احمق است اگر ببیند که او را گرفته در جرب و خون رنگش واقع
شود یا بیماری صعب او را روی دهد نصاری گویند که اگر ببیند که بسیاری از و در مکانی
فرود آمده دلیل فرود آمدن لشکر است در آنمکان ارطامیدورس گفته که دیدن او دلیل خیر است
زیرا کسی که بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود نیز دیدن او دلیل غسال و کسانی
که در مقابر ساکن‌اند اگر او را در خانه بنشیند اگر مریض در آنخانه بود موت او است والله

دلیل مرض و موت صاحب خانه است زاجله اشتری که قابل بار کشیدن نبود نر باشد یا
ماده زاعی بعین مهمله مرغیست که از کبوتر صغیر اللحم و اهلی متولد شده کثیر النسل و دراز
عمر بود زغاده نوعی از ماهی در سمک بیاید زباج بتخفیف بای یک نقطه و حاء مهمله
جانوریست مثل گربه اما بتشدید با میمون نر را گویند زال بچه شتر مرغ زاله مؤنث
او جمعش زیال و زئلان زبیبه جانوریست مانند موش و راسو و بعضی موش را گویند
زت خوک نر و بعضی مطلق او را گویند و بعضی شبیه خوک جانوری را گویند زتوت
جمع زفراف مرغیست که با سایه خود بازی کند او را خاطف ظله یعنی رباینده
سایه خود گویند و نیز نوعی از ماهی بود زکن موش تصغیر کنند و زکین گویند زمکه
مادیان زشا آهو بره در وقتی که قوت گرفته باشد و در پیش راه رود زهانه و زهادون
مرغیست که بسرخی زند و در راه رفتن گویا سجده کند و در مکه مشرفه تخصیص در مسجد
الحرام بسیار باشد شبیه گنجشک ام زباح مرغیست خاکستری رنگ که هر دو بال و پشت
او سرخ است خوراک او اکثر مور بود فصل دوم در زاء مکسوره زیق جانوریست
بحری شبیه نهنگ و نیز سنگ پشت را گویند زکاب اشتر بار بهار زیم آهو بره
ابو زیاح یویو را گویند در یا بیاید فصل سیم در زاء مضمومه زشاد شاه نقطه

ممدود و مقصور هر دو آمده جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت
او را عقرب ماران خوانند چرا که قاتل حیاتست و ارکان تنها مانند بدترین انواع
او مصریه است صاحب قاموس نابه نقطه ضبط کرده یعنی رتیلا چنانکه مشهور است و گفته
که مشهورترین او نوعیست شبیه مگس که حوالی چراغ میگردد و در هوا او می آید و بعضی سیاه و بعضی
زرد و با پر سیاه باشند گزیدن همه انواع او مولم و هلاکت و بعضی انواع او در عقرب را
باشد که رفع زهر او و عقرب مالیدن شکوفه سوسن نافعست و نیز اگر مغز سر او را
قلیل با شامند رفع سم او کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن موذیه مفسده است
که بکار مردم آید که چیزها بیاید و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن قتال النظیر شدید البطش
روبیان ماهی کوچک سرخ رنگ اگر تازه او را کوفته بر موضعی که خار یا تیر فرو شده باشد
طلا نمایند بسهولت برآید رخ مرغیست معروف در جزایر چین چنانچه شده که هر بال او ده هزار
باعست گویند مردی بر سبیل تجارت بزمین مغرب سفر نموده بود و مدتی در چین بوده که از
بیخ پر او نه خیک آب کشتی همراه داشت میگفت که یکمرتبه بدریای چین سفر کردم باد
کشتی مرا بجزایر بزرگ انداخت اهل کشتی بطلب آب و هیمه بیرون رفتند قبه عظیمی
با ارتفاع صد گز دیدند که او را از تخم رخ شناختند که بهر از تعجب کوفتند چون نزدیک رسیدند

بیضه رخ بود چوب و تیر و شمشیر زدند تا شکافته شد و بچه از و بیرون آمد مثل کوه
بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و بیرون ماند و پر بال ایشان
باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود او را کشتند از گوشت او کباب ساختند و طبخ نمودند و
و با چوب که در آن بیشه بود بر هم زدند و بخوردند و جمعی در میان ایشان پیر ریش سفید
بودند چون صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند و بعد از و هر که از گوشت او بخورد جوان
و ریش سیاه نمود و بعد کشف شد که این اثر این چوب است که گوشت او را در وقت طبخ برهم زده
و آن چوب نشاب بود که از و تیر سازند چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابر عظیمی در هوا پیدا شد
سنگی که بزرگتر از کشتی بود در پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی پیشتر رفته بود از آن
کشتی بسلامت نجات یافت تعبیر دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و اخبار بعیده
بود و یا شد که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح یا سقیم باشد چنانچه دیدن عنقا زبی گوسفند
تازه زا را گویند اگرچه بچه او مرده باشد بعضی گویند گوسفندی که بعد از زادن تا بیست روز یا کمتر
تا دو ماه پرواری نموده باشند بعضی اختصاص بمیش و بعضی به بز داده اند زبج نعیج یا
اشتر بچه را گویند و بعضی گویند که اسم مرغیست زشک زشک نام عقرب و لقب مردی بود
که ریش انبوهی داشته باشد و عقرب بر میان ریش او رفته بعد از سه روز بیرون آمده باشد

زومج تصغیر موش دشتی بود بعضی گویند موش دشتی است که پاهای دراز دارد
باب یازدهم در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در زاء
مفتوحه زاغ زاغچه مرکان غارقه و قرقون نامند یکنوع از و سیاه محض و کوچک بود
کلاغ رز نعیت گویند گوشتش حلال است نوع دیگر منقار سرخ الغدا او را غراب زیتون نامند
بجهت آنکه خوردن او اکثر زیتون است لطیف الشکل و نیکو منظر است و در عجایب المخلوقات
آورده که یکنوع از و بزرگ و سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغ
اگر خشک نموده تشنه خوردن تشنگی وی زایل شود اگرچه در قلب الاسد باشد اگر دل او را خشک
کرده سائیده هر که بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهره او را بزهره خروس
مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیره گی چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کند
اکتحال جگر او دافع نزول آب از چشم بود تعبیر دیدن زاغ در خواب اگر منقار سرخ را
ببیند دلیل مرد صاحب ثروت و لهو و طرب است ارطامیدوس گفته که دیدن زاغ
در خواب دلیل کسانیست که محب شرکت باشند و یا شد که دلالت کند بر فقرا و بعضی
گویند که دلیل ولد الزناست و دلیل کسی که کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد زامود
ماهی کوچک ضعیفست که الفت باصوات آدمیان گیرد لهذا با کشتی همراه میرود

جهة الله اذ تا واز اهل کشتی هر گاه ماهی بزرگی خواهد که شدت باشان رساند یا نور میدهد
و بکوش وی جای میگیرد و همیشه فریاد میکنند تا آنکه ماهی میگریزد و بکنار دریا خود را میکند یا
کوالی رساند و سر خود را چندان بر سنگ زند که بمیرد و مرتبه اهل کشتی او را بدست دارند
و طعمه دهند و بعقد احوال او نمایند و الفت او بکشتی زیاده شود و با ایشان رفیق باشد
تا بسلامت باشند و اگر در دام فتد او را رها کنند جهة اکرام او **زبزب** بدو
زاء معجمه جانوریست مثل گربه در کامل ابن اثیر آورده که در سنه اربع و ثلثمائه مردم بغداد
خوف از این حیوان پدید آمد میگفتند که ایشان را می بینند در شب بر پشت بامها می آید
و اطفال ایشان را میخورد و دست مردان و پستان زنان را میگزد و مردم پاسبانی و جماعت
می نمودند و طشت میزدند و آوازها بلند میکردند ایشان را اضطراب تمام دست داد
تا بعد از چند یوم مردم سلطان حیوانی در شب صید نمودند ابلق بود که لیسهای بزرگ و دست
و پای کوتاه داشت گفتند این زبزب است بر جسر از حلقش آویختند و مردم مطمئن گشتند
والله اعلم **زرافه** اصح بفتح زاست و بعضی بضم نیز خوانده اند جانوریست خلقتیست که دستهای
دراز و پاهای کوتاه دارد مجموع دست و پای او ده ذرع باشد سر او مثل سر شتر و شاخها
مثل شاخ گاو و دمش مثل دم آهو و پوستش شبیه بپوست پلنگ بود زانوی پا ندارد
اما زانوی

اما زانوی دستها دارد و در رفتن راه رفتن پای چپ و دست راست پیش کند بخلاف چارپایان دیگر
که دست چپ و پای راست پیش گذارند از طبع او موانست است با انسان چون
خدای تعالی روزی او را از درخت کرده اند دستهای او را از پاهای وی دراز تر
کرده تا بسهولت برو درخت برآید و چون کنند در عجایب المخلوقات آورده
که زرافه از سه حیوان متولد میشود از کفتار و ناقه چه فرزند شبیه بهر دو آید اگر نر باشد
بر ماده گاو وحشی جهد زرافه از و متولد شود زرافه در اصل بمعنی جماعت است جهة آنکه
از جماعت متولد شده در بلاد حبشه بسیار بود و بفارسی اشترگاو پلنگ نامند جمعی دیگر
گویند که او از حیوانات بسیار بهم رسد بسبب اجتماع بر آب و وحوش در صحرا نهرها
پس با یکدیگر جهند و بسا باشد که بر حیوان ماده ذکور بسیار از حیوانات جمع گشته پس
بچه مختلف بهم رسد آید جاحظ رضی منت و میگوید که این محض جهت سر زنند مگر کسی
که او را چندان تعصب باشد چه خدای تعالی قادرست بر خلق آنچه خواهد پس زرافه حیوانی
قایم بنفسه مثل قیام اسب و حمار و غیره بر اصح اکلش حرام و گوشتش غلیظ سوداوی
الکیموس است **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل رسیدن آفت مال یا اطلاع
اخبار غریبه یا دلیل زن نیکوی بزرگ منش اگر بیند که او بشهری درآمد یا کسی

از پس گرفت آفت مال بود و اگر اسپ کرد دلیل رسیدن بدولت یا زوج
یا فرزند باشد و گاه دلیل نوحه یا ساز کار بود **زنبور** اکثر ترکان آرو نامند
آنچه کوهیست سیاه بود در کوه و درخت مکان گیرد و از خاک خانه سازد از چهار جهت
بسته در میان ریاح اربع در گذارد صاحب نیش و گزنده است غذاء وی از میوه ها و شکوفه ها
بود و او بزرگ جثه تر از ماده باشد و آنچه غیر کوهیست رنگش سرخ بود و مثل پروانه
در زیر درختان میوه دار خانه سازد و خاک از زمین بیرون آرد در زمستان در زیر زمین
پنهان شود و الا از سرما هلاک شود و مثل میته بخواب رود و قوت زمستان جمع
نکند بخلاف نحل عسل که قوت جمع کند چون بهار شود از شدت برودت و عدم
قوت مثل چوب خشک شده باشد حق سبحانه و تعالی درین چوبهای خشک
روح در دمد لطف ساکن گشته زنده شود و این صنف مختلف اللون و دراز جثه و حریص
الطبع بود هر چیز که در وی گوشت باشد از میوه و غیره میخورد و تنهایی بود در بطون زمین و دیوارها
ساکن بود از میان کمر مقسوم است و لهذا از درون نفس نمیکشد چون در روغن فرو رود
از حرکت باز ماند چون در سرکه انداخته زنده شود و بپرد اکلش حرام انس بن مالک
از سید انام علیه السلام نقل کرد که آنحضرت فرمود که هر که زنبوری بکشد حسنه کسب کند
لیکن

لیکن سوزانیدن خانه او و آتش در وی فکندن مکروهست مگر وقتی که از ایذاء او ترسند
نیشش صحیح نیست چه از حشرات است اگر کهباتی که در خانه اوست در زیت بجوشانند
و سداب و کبر بر وی اندازند و بخورند قوت باه و شهوت بیفزاید اگر شیر موضعی را گزیده او
مالند در حال شفا یابد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب و باشد که
دلیل بنا و نقاب و مهندس باشد و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب حرام
و مطربه که خارج کنند در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب مسموم بود و بعضی گویند که
دلیل دیدن خصم مهیب ثابت در قتال بود و باشنیه خبیث الاکل و الشرب بود اگر
بیند که زنبوران در محله درآمدند دلیل لشکر باطل مهیب با سرعت باشد که آشکاره
با مردم جنگ کنند و بعضی گویند که دلیل مردم حاول بود بعضی گویند که زنا بر وغرات دلیل
خون ریختن با جمعی که ایشان را رحم نبود **زاقی** خروس و هر مرغ صیحه کننده **زبابه**
موش صحرایی هر چه او را احتیاج باشد بدزدد و بعضی گویند موش کور و کر است جمعش زباب
شخصی جاهل را بدو تشبیه کنند و این موش مشهور بکر لیست چنانچه خلد بموی **زعیم**
ضمنیست بعضی بزاء معجمه خوانده اند **زهدم** بچه باز **زیب** خارپشت **فصل دوم**
در زاء مکسوره زرناب که او زرنیق گویند مرغیست که الفت بمردم گیرد و قابل تعلیم باشد

در کتاب منطق الطیر آورده که شخصی از بغداد بیرون رفت و چهار صد درهم همراه
داشت در راه بچه های زرباب دید هر چه داشت بقیمت آنها داده خرید و ببغداد آورد جهت
بفروختن چون صبح شد باد خنک وزید همه آنها مردند مگر یکی از آنها که لاغرتر بود چون
تاجر یقین شد که فقر و احتیاج بر وی روی آورده است شب تا صبح تضرع و ابتهال بدرگاه
ایزد متعال نموده بذکر یا غیاث المستغیثین اغثنی اشتغال داشت چون صبح شد برودت هوا
زایل گشت و حرارت در هوا بهم رسید آن مرغ ضعیف الحال بر و بال برافشاند و باواز فصیح
میگفت که یا غیاث المستغیثین اغثنی مردم بر وی جمعیت نموده صدا شنیده کنیز
خلیفه بر وی گذشت و او را بهزار درهم بخرید آن مرد از هم و غم خلاصی یافت زندفیل
معرب است فیل بزرگ را گویند فصل سیم در زاء معجمه زُرَّق مرغ شکاری که
با وی باز و باشق شکار کنند فرا گفته که او باز سفید است الا آنکه حرارت و یبوست
او بیشتر ازین نوع اوست و لهذا احکم بال تر و در طیران اسرع و با بهایش قوی تر است
سیاه پشت و سفید سینه اکلش حرام است زُرزُور سار و بترکی سقرچین گویند
جاحظ گفته که مرغ نیکو بال کوچک پای بود از عجایب دنیا آنکه در رومیه از مس تمثال
مجوف الشکل زرزوری ساخته اند که سالی یکروز صدا کند هر مرغی که ازین جنس باشد

زیتون در منقار گرفته نزد او آورند و بگذارند و بروند چون جمیع گرد شوند زیتون را که بدین
نوع حاصل آمده اکلش حلال است چه از جمله عصافیر است گوشتش مقوی باه بود اگر خون او را
بر دمل گذارند شفا دهد زُلّال کرمیست که در برف پرورش یابد منقوط است بنقطه های
زرد و بقدر بند انگشتی بود او را از اماکن بعیده آرند تا آبی که در جوف اوست بیاشامند
تا دفع حرارت کند از شدت برودتی که دارد او را بزلال تشبیه نموده اند زُمّاح بر وزن
رُمّان مرغیست که در جاهلیت در مدینه شرفه میبوده خبری میگفته که کسی نشنیده بوده
و خرماهای آنجا را میخورده بسنگ و چوب او را میکشته اما هر کس که از گوشت او
میخورده جان بقابض ارواح میسپرده زُمَّج بر وزن جُرَد مرغ معروفیست که ملوک
با او شکار مرغان کنند اهل تبریز دُرَّه او را از اصناف طیور جوارح شمرده اند بضعف
و سستی او از چشم او و حرکت و شدت از دو میدان او شناسند موصوف باشد
بغدر و فریب و قلت وفا و عدم الفت قابل تعلیم است بطوء و در یک برزی
زمین شکار کند حسنش آنکه رنگ او سرخ است و نوعی از عقاب است بفارسی دو برادران
خوانند جهت آنکه چون از صید عاجز شود اعانت از برادر و ابنای جنس خود خواهد تا صید را بگیرد
اکلش حرام لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان و طیش دل کند اگر زهره او در سرمه

داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوه عین و دفع ظلمت بصر نماید طلاء سرگین او
مزیل کلف و نمش است زُخرُف مگس کوچک که چهار دست و پا دارد و بر روی
آب بود زُقّه مرغ آبیست در آب غوطه بسیار کند که بهلاکت نزدیک رسد
پس بیرون آید زُغبه در بسیط گفته که جانوریست مشابه موش زُغلول بغین معجمه
بچه کبوتر مادام که در دهن دانه دهند و بچه شتر و گوسفندان که که رضاع زبان متحرک سازد
زُمَّج الماء مرغ سفید که در بصره نورس خوانند اکثر بلند شود و خور او از آب گیرند
و ماهی ربا بود بچه نشیند و غیر ماهی چیز دیگر نخورد لهذا او را طیر الماء نامند ابو زیدان
نوعی از طیور ابو زیاد حمار باب دوازدهم در سین مشتمل بر سه فصل
فصل اول در سین مفتوحه سام ابرص بتشدید میم چلپاسه بزرگ بترکی
باشی باغلو گویند چون سام سم و زهر است لهذا او را سام و ابرص سفید را گویند اکلش
حرام و قتلش حلال و ثواب است اگر او را بر داء الثعلب مالند موی برویاند جگر او را اگر
بر دندان گذارند درد وی ساکن کند گوشت او را اگر بر گزیده عقرب گذارند صحت بخشد
پوست او را اگر بر زخم و شگاف گذارند برطرف کند در خانه که زعفران باشد
داخل نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فقر است سرطان خرچنگ گژدم

آبی باشد در آب مخنوق گردد و در بر نیز تعیش کند تند رفتار و درنده و فک
داشته و چنگال و ناخنهای تیز داشته دندان او بسیار و پشتش محکم و سخت بود هر که او را
بیند گمان برد که حیوان بی سر و دم است هر دو چشم او در شانه اوست دهن او در
سینه اش بود فک اعلا و اسفل او از دو جانب متساوی است هشت پای دارد
و بیک پهلوی راه رود استنشاق آب و هوا با هم نماید سالی شش نوبت پوست
اندازد خانه خود را در کنار دریا که یک جانب آب و یکی جانب خشکی چون پوست
اندازد دری که بجانب آبست مسدود سازد تا از ماهیان و حیوانات درنده ایمن
باشد و دری که بجانب خشکی است گشاده گذارد تا باد بر او رسد رطوبت او
بخشکد و طلب معاش کند ارسطاطالیس گفته که گمان بعضی آنکه هرگاه سرطان مرده در
میان کوه یا دهی برپشت افتاده شده بیابند دلیل باشد که آن ده و آن شهر
از آفات محفوظ باشد اگر او را بر درخت میوه آویزند بار بسیار دهد در زمین چین
یک نوع سرطان باشد که هر وقت که بسوی بر بیرون آید سنگ شود اطبا او را گیرند
و از وی سرمه سازند اکتحال او جلاء بصر نماید سرطان اکثر متوالد و تناسل مخنوق نگردد
بلکه در صدف متکون شود و بیرون آید و بعضی از و متوالد حاصل شود در حلیة الاولیا

مذکور است که ابا الخیر دیلمی گفت که نفر خیر نساج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت که این
دستار را بباف گفت چند اجرت میدهی گفت دو درهم فردا ان شاء الله تعالی بیاورم خیر گفت
هر گاه مرا نیابی در دجله انداز که من وقتی که بیایم فرا گیرم گفت چنین باشد ابا الخیر گوید بیامدم
چون روز دیگر شد آن زن بیامد و خیر غایب بود ساعتی انتظار کشید برخاست و درم را
در رکوی بسته در دجله انداخت خرچنگی از آب برآمد و آن رکوی را بچسبید و در آب
فرو رفت چون ساعتی گذشت خیر بیامد و در دکان گشاده نشست که وضو سازد
خرچنگ دوان از آب برآمد و رکوی بر پشت خود داشت چون بخیر نزدیک شد
رکوی را برداشت خرچنگ برفت ابا الخیر گوید که بدو گفتم چنین حالی مشاهده کردم
گفت تا من در حیوة باشم اظهار این سر مکن والله اعلم **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل مردی بسیار مکر است از جهة کثرت سلاح او و مرد با هیبت نیز تعبیر کرده‌اند
که دست مداین او کم رسد اگر بیند که گوشت او میخورد او را خیری و منفعتی از جایی
در رسد جاماسب گفته که خوردن گوشت او در خواب مال حرام است **سعلاة**
اخبث غولان سهیلی گفته که سعلاة آنست که در روز بنظر مردم درآید و غول آنکه در
شب بنظر درآید جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلاة و انسیه متولد شد و بعضی را زعم

آنکه جرهم

آنکه جرهم از نتاج ملائکه و بنات آدم زاده شده و جمعی گویند که مادر بلقیس جنیه بود و پدر
ذو القرنین میان ملائکه و مادرش آدمیه بود و زعم جمعی آنکه تناکح و تلاقح ما بین جن و انس
واقع میشود استدلال میکنند بدین آیه بقوله که **وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**
گویند که زنان جنیه رجال انسی و مردان ایشان زنان آدمیه عاشق شوند و طلب
مباشرت نمایند و انواع صرع عارض ایشان شود و نیز گفته اند که وقوع تناج است
ما بین نبات و حیوان و گویند که سعلاة در جاها چون زنان بنظر آید با او رقص
درآید و با وی بازی کند چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را شکار
کند و بخورد و چون او را مدد فریاد کند آذرکوذی آذرکوذی دریابید مرا که بدرستی که گرگ
مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من هزار دینار است هر که مرا خلاص کند بدو دهم مردم
میشناسند که کلام سعلاة است کسی خلاص نکند تا گرگ او را بخورد چون روز شود بروند
ببینند که موی سر او ریخته است حق آنست که اکثر این اقوال از درجه اعتبار ساقط
است سیما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین خلاف
کرده اند گویند نام او اسکندر بوده و پدرش اعلم اهل زمان خود بعلم نجوم بود حق سبحانه و تعالی
او را مهلتی در اجل داده شبی با زوجه خود گفت که امشب بخواب بسیار کشیده ام ساعتی

بر آسمان نگاه کن وقتی که فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز
تا با تو مباشرت کنم زعم من آنکه نطفه که در آن وقت بسته شود فرزندی که متولد شود تا آخر دهر
زنده ماند پس بخواب رفت و خواهر آن زن حکایت مذکور را شنیده مترصد طلوع آن
کوکب بود چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر خود را بیدار کرد و بر قضیه برادر مطلع ساخت و شوهر
با او مباشرت نمود و نطفه حضرت خضر علیه السلام بسته شد پس خضر پسر خاله اسکندر باشد
که وزیر او بود چون مادر اسکندر بیدار شد دید که کوکب مذکور از برج طالع بیرون رفته
و مقصود فوت شده بزوجه خود گفت که چرا مرا بیدار نکردی گفت والله که شرم داشتم
گفت مدت چهل سال منتظر طلوع این کوکب در موقت النجوم و عمر خود را عبث صرف
کردم اما درین ساعت در عقب او ستاره طلوع کند با تو مقاربت کنم تعلق بفرزندی
گیری که پادشاه دو قرن شمس شود یعنی ملک مشرق و مغرب کرد و پس اندک ساعتی
بگذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نمود مادر اسکندر را [illegible] نمود
نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یک شب بسته شد و این یک وجه است
از وجوه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید که ذو القرنین مردی بود از روم
پسر عجوزی که دیگر غیر او فرزندی نداشت نام او را اسکندر نهاده و بنده صالحی بود و ایشان

کرده

کرده مختلف اند جمعی از ایشان الطول معموره و بعضی در عرض و فرقه بمیانها سکنی داشتند
چون ذو القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق وحی یا الهام
بر او گفت که ای ذی القرنین بدرستی که ترا مبعوث مینمایم بسوی گروه ها اهل زمین ذو القرنین
گفت بار خدایا مرا بامر عظیمی خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی بغیر تو آیا بکدام قوت بر ایشان
غالب گردم و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون بفهمم
و بکدام گوش سخن ایشان شنوم و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت محاجت
با ایشان کنم و بکدام عقل ادراک کلمات ایشان کنم و بکدام رحمی تالیف قلوب نمایم
و آنچه ذکر کردم نزد من چیزی نیست و غیر تو هیچکس طاقت ایشان ندارد و تو مهربانی و رحیمی
که تکلیف ما لایطاق هیچ نفسی را نفرمایی حق سبحانه و تعالی فرمود که ترا طاقت دهم
و سینه ترا بعقل هر چیز دانسته باشد و گوش ترا شنوا کنم که همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی کنم
که هر چیز را بفهمی و زبان تو بگشایم تا بهر کلمه جاری شود و گوش تو بگشایم تا هر لفظ هر چیز
کنی و پشت تو محکم کنم و دل ترا قوی گردانم که از هیچ چیز نترسی نور و ظلمت مسخر تو کنم
نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت در عقب تو تا اگر کسی بر سر تو دشمنی باشد
ترا نبیند و از هر چیز ترا سببی سازم چنانکه فرمود **وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا**

سفر

و بکدام [illegible]

از مرغان شکاری و در جثه شاهین است اما پایهاش درشت در بلاد سرد بیش تعیش کند
و در شهرهای ترک بسیار یافت شود چون بشکاری سر دهند بشکل دایره در هوا گردد
تا بمکانی که از دست بدهد اکثر الطیور در وسط دایره خواهند بود و هیچ یک از دایره بیرون
نروند اگرچه هزار طیر باشند پس بطریق آهسته آهسته نزول کند و بنزول او طیور نزول
کنند تا بزمین چسبند والتفات بهیچ طرف نکنند تا شکار با آن بدارند **سقنقور**
نوع ماهی است ورک نامند و نوع هندی و مصری بعضی از او از بحر قلزم متولد شود
و او بحریست که فرعون در و غرق شده و نیز عقبه حاجیان است و نیز در بلاد حبشه بهم رسد
در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا که سنگخواره است بطریق حیات طالب رطوبت باشد
بیست بیضه در یکجا دفن کند ماده او و نر او فرج و ذکر داده از عجیب کار او آنکه اگر
آدمی خود را از وی تر بآب رساند هر آب فرو رود سقنقور بمیرد و اگر او سبقت بر
آدمی گیرد و خود را بآب رساند آدمی بمیرد میان او و مار دشمنیست که هر یک بر
آن دیگر ظفر یابند بکشند فرق میان او و ورک از چند وجه است یکی آنکه ورک
بریست جای نگیرد مگر در صحرا و سقنقور خانه نسازد مگر بقرب دریا دیگر آنکه پوست او
نرمتر از پوست ورک است پشت ورک زرد و خاکستر رنگ است سقنقور ... مایل بزردی

دلیلی

و سیاهی از جمله خواص او آنکه اکل نر او که قوت باه انفع از ماده اوست از روی
تجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک دم است ما دام که نمک نباشند اگر کرم
و تر است در درجه دوم و چون نمک باشند و خشک شود کثیر الحراره و قلیل الرطوبه گردد
سیما اگر او را از جای بیاویزند والهند استعمالش موافق امزجه حارّه یابسه نیست و درین
عصر یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از و بقاهره آورند در زمستان چون شدت برودت بر و
اثر کند از دریا بصحرا بیرون آید صیدش کنند طول سقنقور هندی دو وجب و عرضش
نصف وجب باشد اگر دو کس مابین ایشان عداوت باشد از و تناول کنند بر یکدیگر
شوند اکل گوشت و پیه او زیاد کننده شهوت و قوت نعوظ بود امراض بارده که در عصب بود
دفع کند اگر او را الخیزی مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد ادویه و اشربه او از یک مثقال
تا سه مثقال بود بجهت وقت و بلاد ارسطو گفته که سقنقور هندی را هر گاه طبخ نمایند و با اسفیداج
مخلوط سازند اکل او و گوشت را فربه کند گوشت او و دو ثبت و کلیتین را بر طرف کند
و منی زیاده کند مهره پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند نعوظ کند و از او به اثر نماید
دیدن او در خواب دلیل مرد هشیار و عالم و راهنمای باشد در ظلمات جهل و حمق **سلوی**
مرغ سمانه و بترکی بلدرچین نامند جهت آنکه از اکل او از سایر خورش تسلی میشود سلوی نام

مرغیست که مدت دراز کار رخورا در میان لجه و گل میکند قیس الرعد خوانند جهت آنکه
از آواز رعد بمیرد حق سبحانه و تعالی او را از قوم موسی علی نبینا و علیه السلام فرستاد و در حدیث
آمده که اگر بنی اسرائیل نمیبودی هرگز گوشت متغیر نمیشد جهت آنکه حق سبحانه و تعالی
من و سلوی بر ایشان فرستاد و از ذخیره کردن آنها نهی فرمود ایشان ذخیره نهادند متعفن
شد اکلش حلال و پاکیزه چون با زرده جگر را برسانند او را بگیرد و جگرش خوردن شفا یابد اگر چشم
او را صاحب رمد ببندد صحت یابد و چون مرو کتحال نمایند از وجع جگر نفع بخشد زهره او بلعق
نمایند صرع را سود دهد خون وی در گوش چکانند درد وی ساکن کند از دمان خون وی
دل را نرم کند اکل گوشت وی سنگ مثانه را بریزاند و بول براند و نیز زهره او را اگر با زعفران
مخلوط نموده بر وردی سیاه مالند زایل کند سرگین او را اگر سائیده بر جراحتی که نو خورده باشد
طلا نمایند انتفاع یابد اگر سر او را در برج کبوتر نهند سایر هوام از و گریزان شوند **تعبیر**
دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و محنت و ازاله دشمن بود چه سلوی تسلی از بی اهم
بود و انجاز وعده نماید و روزی بلا تعب رسد مالک شدن او در خواب دلیل رنج
و تعب بود **سمک** ماهی بترکان بالق گویند از آب مخلوق شده در حدیث آمده که
حضرت مقدس نبوی فرموده که خدایتعالی را هزار نوع مخلوقات است ششصد در بحر و چهارصد

در بر

در بر و از انواع ماهیان ماهیست که نه اول او دیده شود و نه آخرش از جهت بزرگی او
و ماهی دیگر است که از کوچکی نه اول او پیداست و نه آخرش و همه اصناف او در آب
ماوی گیرند و استنشاق آب بصیغه غیر نمایند چنانچه بنی آدم و حیوانات دیگر در بر
استنشاق هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولید روح نفخ باشد و از هوا
مستغنی گردد در اقامه حیوة و ما از هوا مستغنی نگردیم چه از عالم آب و خاک و هوا ایم
و ماهی و اشباع او از حیوانات از عالم آب و خاک جاحظ گفته که او شناوری در جوی
آب کند نه در روی او نسیم هوا چه که طیور با او تعیش کنند اگر دمی بر و وزد هلاک
شود انواع او قاطبه حریص و اکول باشند از جهت برودت معده و نزدیک او بدهنش
و او را گردن و صوت نباشد چه آلت حروف او هوا و داخل نشود لهذا گویند که او را
نفس نیست چنانچه آب را سبزه و شتر را زهره و شتر مرغ را مغز ساق نبود ماهیان کوچک
جهت محافظت از ماهیان بزرگ خود را باطراف انهار و سواحل بحار رسانند و بعضی
از آنها از عفونت متولد شوند و بعضی از گل و ریگ حادث گردند و بیضه او را اسفیدی و سیاهی
نیست بلکه یکرنگ است بعضی از و در همه فصول یافت شود و بعضی باشد که در بعضی
از فصلها یافت شود از جمله انواع او سقنقور و دلفین و خرشقلاء و تمساح است که درین باب

و در ابواب سابقه گذشت و بعضی دیگر فرش و غیره که در ابواب آتیه بیاید انشاء الله تعالی
و یکنوع از وی رعاده که ماهی کوچکیست که چون در دام افتد بلرزد و صیادان
بعد از افتادن او در دام ریسمان شبکه را بمیخی یا درختی محکم ببندند تا در شبکه
بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او بر طرف شود اطبا او را در امراض شدیده
احاره استعمال کنند ابن سینا گفته که اگر رعاده را زنده بر مصروع نزدیک دارند
امراض شدیده را نفع عظیم بخشد اگر زن چیزی از و با خود دارد شوهر بان مفارقت
او ننماید و از جمله انواع او شیخ الیهود است که در باب شین بیاید و در عجایب المخلوقات
آورده که عبد الرحمن هارون مغربی گفت وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم
بجائی که اورا برطون میگفتند رسیدیم پسر صقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخت
ماهی صید کرد در طول یک شبر و نیم در پشت گوش راست او لا اله الا الله نقش بود
و در عقب گردن وی محمد مرقوم بود در پشت گوش چپش رسول الله مسطور
بود در کتاب تحفه ابو حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یکذرع ماهی دیدم
که او را اشب نامند چون بدست گیرند مدتی بماند و نمیرد و تا که حرکت کند مضطرب
نباید پاره پاره شود اگر پاره از و بر آتش افروخته اندازند خود را بیرون اندازد و باشد که

بر رویهای مردم خورد و اگر او را در ریگ نهند و سر او را بسنگ یا آهنی بپوشانند
تا بیرون نیاید نمیرد و بچه شود اگر چه او را هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلوس
دارد بغیر ذبح حلال بود باقی حرام و ذبح او خروج اوست از آب زنده و وقوع
او بر خاک گوشتش سرد و تر است بدن را لاغر کند و تشنگی آرد و تولد خلط
بلغمی نماید موافق اصحاب امزجه حاره و جوانان است اجود گوشت آنکه در تابستان
در بلاد گرمسیر بهم رسد یکنوع دیگر او را ابرامس و بوری خوانند جهت مضرت او بمعده
و اطلاق شکم بخورند ماهی بزرگ جثه کثیر الغذا بود اکل گوشتش با عسل آب چشم باز دارد
و حدت بصر افزاید و قوت باه زیاده کند محمد بن زکریا گفته اگر گوشت تازه او را
با پیاز بپزند و بخورند تهییج باه کند بشرطی که گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی
ماهی بمشام مست رسد هشیار گردد و اگر زهره او و زهره سنگ پشت بحری را
مخلوط ساخته از و بقلم فولاد بنویسند چنانکه بر آهن زنند زرد و مثل طلا نماید و اکتحال زهره او
و زهره کلنگ و زهره کبک بر چشم را از نزول آب باز دارد و آشامیدن زهره او
کهنه و دفع خفقان و مستی نماید اگر چیزی در بطن نفخ کرده باشد نفع بخشد و تعبیر
دیدن او در خواب تا چهار دلیل زنان است و زیاده از و مالست و او را بوزیر

و لشکر پادشاه تعبیر کنند اگر از و بر دارد از لشکر پادشاه بدو نفع رسد اگر بیند
که او را در چاه صید میکند لواطه کند با خادم خود فروشد و دیدن صید او در
آب تیره چیزی نیست اگر بیند که ماهی صید میکند کلامی شنود که خوش شود
لیکن بعد بیمار بدست اگر ماهی را در فراش خود بیند دلیل زن است و گاه دلیل غرق باشد
و اگر در آب روشن بیند دلیل روزی حلال و فرزند صالح بود ماهی شور موجب ملال
و ماندگی و دلیل سفر است بعضی گویند که دیدن او دلیل یمین و قسم است چه حق سبحانه و تعالی
بدو قسم یاد نموده است که ن والقلم وما یسطرون و نیز دلیل معبد و سجده گاه
چه یونس علیه السلام در شکم او بود و بعبادت اشتغال داشت سمندل و
سندل هر دو جانوریست که آتش میخورد و بیشتر گیاهیست که در چین باشد و ماوای
که در است قوت سمندل است و چون خشک شود قوت مردم آنجا باشد و به ایشان ضرر
نرساند و چون از سند دور شود اگر چه صد ذرع باشد هر که خورد در ساعت بمیرد و از عجایب
کار سمندل آنکه از آتش محظوظ باشد و لذت یابد و در آتش مکث کند چون پوستش چرک شود آتش
او را پاک گرداند سندل بیابد و او جانوریست از روباه کوچکتر سرخ رنگ و دراز دم
از پشت تیک او دستمالها بافند چون چرک شود بآتش اندازند پاک و نو شود و سوخته نشود

جمعی گمان برده اند که مراد از سمندل مرغیست در بلاد هند که بیضه و جوجه در آتش کند و با خاصیه
آتش در و اثر نکند از پر او دستمالها بافند و به بلاد شام برند چون چرک شود در آتش
اندازند پاک شود و نسوزد ابن خلکان گفته که پارچه از آن دستمال دیدم که بهیأت
تنکه است در طول و عرض ما قبه بود در آتش انداختند نسوخت و تعجب او را
زیت فرو بردند بر فتیله چراغ گرفتند برافروخته شد و زمان بسیاری سوخت پس
خاموش کردند هیچ تغییری در وی بهم نرسیده بود عبد اللطیف بن یوسف بغدادی
گفته که بجهت ملک ظاهر قطعه از سمندل که مقدار دو ذرع در طول و یکذرع در عرض بود
آوردند و در زیت فرو بردند و در آتش افروختند تا زیت میجوشید او سفید میگشت
صاحب عجایب المخلوقات گفته که نوعی از موش است که بصفتی که ذکر شد داخل آتش
میشود اما مشهور آنست که مرغیست بطریقی که در کتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است.
و اگر زهره او را بقدر یکدانگ با آب نخود بریان کرده و جوشانیده صاف نموده با شیر
تازه دوشیده چند نوبت بیاشامند اگر زهر کشنده خورده باشد صحت یابد اکتحال از
مغز سر او با اثمد که سنگ سرمه است رفتن آب از چشم را باز دارد و حدقه چشم را
از سایر دردها محافظت نماید اگر خون او را بر برص مالند تغییر لون او دهد اگر پاره از دل او را

که فرو برد چیزی نشود مگر آنکه حفظ نموده باشد مالیدن زهره او موی برویاند اگرچه بر کف
دست باشد **سَمّور** بضم میم مشدد حیوان صحرائیست شبیه گربه بعضی گمان کرده‌اند
که نر او نمر است که در باب نون خواهد آمد مگر آنکه سمور در روسیه بسیار شده محقق گشته که بیابانیست
در تغییر رنگ او اثر کرده عبداللطیف بغدادی گفته که او حیوانیست جرأت تر از جمیع
حیوانات بر آدمی و او را حیله ایست آرند جیفه بر زمین دفن نمایند و دام آرند گوشتش
شیرین و حرام بود بزرگان گوشت او را خورند و پوست او جهه نرمی و سبکی دباغت کنند
و از وی پوستین دوزند ملوک و اکابر پوشند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد
ظالم است که با کسی مخالطت نکند **سَمَندَر** جانوریست **سَنّاد** جانوریست بر
صفت فیل اما در جثه کوچکتر از و و بزرگتر از گاو بچه او از فرج مادر سر بیرون آرد
و چرا کند تا قوت گیرد پس بیرون آید و گفته‌اند چه برسد که مادرش او را از زبان بلیسد
زبان وی مثل اره بود که خارهای درشت بر وی بر آمده اگر او بلیسد خارهای وی
بر گوشت او فرو رود و هلاک کند در بلاد هند بسیار بود اکلش حرام باشد
سَوْدانیه بفارسی دار بُرو لیثرازی دار تک مرغیست که انگور خورد ابن سینا
گفته که در شهر رومیه درختیست از مس که سودانیه از مس بر و ساخته‌اند چون وقت

زیتون شود صفیری از وی بر آید هر سودانیه که در آن نواحی این صدا شنوند هر دانه زیتون
یکی در منقار و دو در چنگال بیاورند و بر سر او اندازند اهل آنجا زیتونی که جمع شده بفشرند و از و
آنقدر روغن حاصل شود که در آن سال ایشان را کفایت باشد ظاهر این زر زور است که
در باب زا گذشت گوشت او سرد و خشک است لاغر او بهتر بود مقوی باه و نموط
باشد لیکن ضرر بدماغ رساند مصلح او شوربای رطبه است که مولد خلط حریفی است
موافق امزجه بارده و پیران است تناولش در بهار نیکوست و اکلش مکروه
سَلکُوت مرغیست **سَنبَج** بتقدیم حاء مهمله جراده دراز پشت **سَمایم**
جمع سمامه نوعی از طیر مثل خطاف قدرت بر بیضه نهادن ندارد بعضی گویند ابابیل است
سَمسَم روباه **سِنداوه** گرگ ماده **سَنَند** و **سِنَّه** خرس ماده **سَیفنه** نام
مرغیست که در مصر بر کنار از درخت بر نشیند تا هیچ برگ نماند و نیز نام شخصی از محدثین
عامه بود **فصل دوم در سین مکسوره** **سِنجاب** بجثه موش وحشی است و موش
در نهایت نرمی باشد اهل تنعم کمه پوستین فرا گیرند چون آدمی بیند بر درختهای
بلند بالا رود و میوه آنها خورد در بلاد صقالبه و ترک بسیار بود مزاجش گرم و تر است
جهه آنکه حرکت او اسرع از حرکت انسان بود بهترین پوستهای او است که کبود

و نرم اکلش حرام است و گوشت بعضش حلال اگر دیوانه از گوشت وی خورد عاقل
گردد و مرضهای سوداوی را دفع کند چون غالب بر مزاج او رطوبت است با قلت
حرارت پوستین چندان به نزاکرم نکند لبس او محرور المزاجان و جوانان را نیکوست
سِنَّور بتشدید نون گربه و نر گربه را گویند حیوانیست متواضع و الفت گیرنده
نام بسیار دارد گویند که اعرابی گربه صید کرد نشناخت که چه جانوریست از شخصی
پرسید که این چیست گفت سنور از کسی دیگر پرسید گفت قط دیگری گفت که
این را هره نامند آن دیگر گفت خندع گوینده کسی دیگر گفت این را خیطل نامند
اعرابی با خود خیال بست که از جهت عزت و کثرت قیمت است که نامهای بسیار دارد
چون به بازار آمد گفتند بچند بفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای او مساوی
نیم درهم نیست چون این بشنید گربه را بر زمین نهاد و گفت **لَعَنَکَ اللّٰهُ ما اکثَرَ اسمُکَ**
وَ اَقَلَّ قیمَتَکَ چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح
علیه السلام از فساد موش شکایت کردند با آنحضرت و آنحضرت علیه السلام دست
مبارک بر سر شیر کشید عطسه زد و از بینی او گربه بیرون جست که شبیه باو
لطیف الطبع است که بلعاب دهن خود روی خود مسح نماید اگر کثافتی ببیند

او رسد پاک سازد و در اواخر زمستان تهییج شهوتش شود الم شدید از آن جهت
لاحق وی شود بدین سبب اکثر اوقات فریاد کند تا آنکه دفع او کنند از شدت محبتی
که با بچه‌های خود دارد هر وقت ایشان بخورد و چون بول کند بپوشاند تا موش بوی او نشنود
و بگریزد و در بعضی اوقات بو کند چون ره آنکه شدید از و بشنود چنان پوشاند که عین
و اثر او پوشیده شود و الّا باندک پوشیدنی اکتفا نماید و چون غایط نیز کند اکثر
چنین نماید زمخشری گفته که حق سبحانه و تعالی این معنی را مدد و الهام کرده از جهت تنبیه
بنی آدم چون بتقاضای حاجت روند بول و غایط خود مستور دارند و چون گربه بخانه
العیش گیرد گربه‌های دیگر را از آنجا منع نماید و جنگ کند چه داند که صاحب او آن خانه را
شمار دو او را بر غیر او تقدیم نماید یا شارک او سازد در طعام اگر از آن منزل چیزی
خیانت کند بگریزد چه داند که او را خواهند زد چون او را بزند بزاری چند کند و تملق
نماید و خود را از ایشان بساید زیرا که داند که از و عفو کنند و چون موش یا گنجشک ببیند
خود را پنهان کند و آهسته آهسته پیش آید و بگیرد به کمند و چنگال در رباید **شعر** گربهٔ
مسکین اگر پر داشتی ** تخم گنجشک از زمین بر داشتی ** فیل از و مرغی نقل کرده‌اند
جمعی از لشکر فیل سوار که گربه‌ها دادند فیلان روی بگریز نهادند و هزیمت بر

اختیار نمی‌ماند اما گربه سه نوع است یکی نوع اهلی و زبادی است که از هند و زیر باد آورند
و دوم اهلی و دیگر وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی است و هر یک از اهلی و وحشی
نادر نماید و درنده که کشته و گوشت حیوان زنده چون موش و عصفور خورند و با انسان
در بعضی امور چون عطسه نمودن و دهن دره نمودن و خمیازه کشیدن و خیری بدست
خود و بر داشتن مشارک باشند سالی دو بار بار گیرد و پنجاه روز مدت حملش باشد صاحب
عجایب المخلوقات آورده که بعضی گربه‌ها را بال بود مثل بال خفاش از بیخ گوش تا دم اگر
این نقل صحیح باشد ظاهرا که گربه وحشی و بری بود اکل همه انواع آنش با جماع حرام از جمله
خواص اهلی او آنکه اگر کسی گوشت گربه سیاه را بخورد سحر در او کار نکند پیه زهره او اگر
بر زن بستی صنعه آویزند حیض او قطع شود اگر زهره او در چشم او را خشک نمود هر که نزد خود
بخور کند هر حاجت که خواهد بر آورده شود و اگر دندان او را با خود دارد در شب نترسد اگر دل
او را در پارچه از پوست او پیچیده با خود دارد از شر دشمن ایمن گردد اگر زهره او را با نمک
و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور کذارند به سرعت به کند اگر خون او را
نزد جماع بر قضیب مالند مفعول محب فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره او نوشد نافع
آید اگر انسان از دو شیده زنان او را دست داده بخور سرگین او بچه دان بیرون اندازد

مجرب

خواص گربه سیاه و مرغ سیاه

صاحب عجایب المخلوقات گوید که اگر زهره گربه سیاه و مرغ سیاه را خشک و صلایه
و ممزوج نموده اکتحال نماید جنیان بروی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این تجربه رسیده
و نیز اگر کسی زهره او اکتحال نماید در شب الطرفی روز ببیند و اگر نیم درم از زهره او بروغن
زنبق ساییده صاحب لقوه و در بینی چکانند شفا یابد اما خواص گربه بری مغز ساق او عجیب مجرب است
در دو کرده را اگر مغز سر او را با آب جرجیر که خمیر آتش گرم نموده در حمام بیاشامند بیاشامد
با مغز ترهٔ بزرگ
عسر البول را دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند منی را از رحم بیرون آورد مانع خواص و تغیر او
در قطره و بهره بیاید اما گربه زبادی مثل گربه اهلیست لیکن دمش درازتر از دم و
در جثه از او بزرگتر از بلاد هند آورند در زیر دم و بیخ بغل و زانوی وی شبیه
بچرک چیزی سیاه و لزج هست که بوی مشک از او آید از مواضع مذکوره بعد از هم
و استعمال نمایند **سپرانس** و **ابوسیرادینن** صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او حیوانیست در صحراهای کابل بود در قصبه منبی او دوازده سوراخ بود هر گاه نفس زند
آواز مزمار از صوت او مسموع شود از استماع آواز او حیوانات جمع شوند و بسا
باشد که مدهوش گردند همه را صید نموده بخورد هر گاه از او منتهی صید آنها نشسته باشد
دلتنگ شود و فریاد و نالۀ کند که همه بگریزند **سیلک** بچه سنگ‌خوار و بچه کبک بود

سیلق و **سیخان** گرگ **سیمع** بچه که از گرگ و کفتار بهم رسیده باشد
سیمسه مورچه سرخ **فصل بیست و دوم در سین معجمه** **سلحفاة** سنگ پشت
دو گونه است دریایی باشد و در بیضه کند آنچه بحری است لجا خوانند و آنچه در بر بود سلحفات
گویند و از هر دو صنف بزرگ شوند تا باربرداری کنند چون نر او اراده مباشرت کند
ماده اطاعت نکند گیاهی آورد که چون او را ببیند فرمان برد هر که با خود دارد محبوب
القلوب گردد و همه کس او را دوست دارند بعضی از مردم آن گیاه را شناسند و بطور
حضانت بیضه نماید تا بچه بیرون آید چه بحرارت خود کامل نتواند نمود جهت آنکه آثار شغل او
در کمال صلبیت که مطلقا حرارت در او نیست و باشد که دم مار گیرد و سر خود در زیر برون
کشد و دم او و در دندان گیرد مار خود را بر پشت او چندان زند که هلاک شود و باشد
که از آب بر آید و در خاک غلطد و خود را بمکانی رساند که طیور را که آشامیدن آب نزول
کنند به هیئت خود را السبب که در آید که از آب و خاک گشته است نمایند محقق نماید از طیور
از طیور را که قدرت بر دو داود گرفته در آب در آورد تا بمیرد و پس او را بخورد نر او
هر ذکر و ماده او را دو فرج باشد و در جماع بسیار مکث نماید چه عادت بر اکل حیات نموده
چون مار بسیار اکل نماید سعتر خورد و از ضرر زهر تنها ایمن گردد سیری که بر پشت دارد

از مجربات

از مجربات خطوی کند در مکانی که سرما بسیار شود او را به پشت اندازند چنانکه پاهای
او بجانب آسمان بود انگشتان از ضرر سرما محفوظ مانند اگر صاحب مفاصل دست و پای خود را
بخون او مخلوط سازد صحت یابد مداومت مسح بخون او دفع کزاز و تشنج نماید کزاز زود دست
که از شدت سرما بهم رسد اکل لحمش نیز همین خاصیت دهد اگر خون او را خشک و صلایه
کرده بر اسب و استر پاشند هر که او را زین کند متصل از شخص با وجد شود هر عضوی از اعضای
آدمی که درد کند همان عضو از سلحفاة برابر و آویزند درد ساکن شود هر که در دست چپ
او سر و دم نر او را برید با خود دارد از تسبیح باه کند اگر کاسه پشت او را گرفته بر سر دیک
نهند از جوش باز ایستد ما دام که بر دیک باشد اما سلحفاة بری که لجات در لام ماند گویند
او را ذبل گویند از و شانه سازند اگر با و شانه کنند موی از کله کان نریزد اگر شوشه کستر
وی بسفیدی بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند که
ذبل پوست سلحفاة هندیست از و شانه سازند سرا و ازان عاج است نه عاجی که دندان
فیل است **تعبیر** دیدن او در خواب زن مزینه معطره که خود را بر مردان
عرض کند و نیز قاضی القضاة و مرد عالم تعبیر کنند جهت آنکه اعلم حیوانات بحر است
اگر بیند که او را گرامی داشته عما اکرام او کشته اگر بیند که گوشت او خورد

استعاده علم کند انصاری بابل و علم هر دو تعبیر کرده‌اند سُنُونُو نوعی است از پرستوک
بر هیئه سنگ برقانزاج سنونو گویند و احدش سنونه است و بعضی که اصبادی نقل کرده اند
تصحیف است اگر هر دو چشم او را گرفته در رکوه بسته بر تختی آویزند هر که بر بالای وی رود
خوابش نبرد و اگر چشم او را عصاره تخورکیسته کرد اگر صاحب حمی بیند شفا یابد
سُوسَه کرمیست که در گندم و پشم افتد از آنچه شپشه نامند و وه گویند قتاده در تفسیر آیه واذا
ویخلق ما لا تعلمون آورده که کرمی که درخت خورد و در میوه افتد در بعضی کتب تهاوی مذکور است
که اگر نمیکردیم که هر ده متعفن شود بر پشته در خانها که داشتندی و اگر بر جو و گندم شپشه مسلط
نمیشد خشم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگه داشتندی و اصح آنست که سوسه وه است
که در پشم افتد و قمله شپشه که در جو و گندم باشد و از رمه اگر چوب خود کهنه دفع آن
این افسون بر خشبة الفار نویسند بخشتی که آفتاب بر او نتابد در گندم و جو پنهان
کند از ند بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک
یموت الفراش والسوس ویرحل باذن الله اخرج ایها السوس والفراش
باذن الله تعالی عاجلا آجلا والا احرقت عن ولایة علی ابن ابی طالب

علیه السلام واشهد انک سرقت لجام بغلة نبی الله سلیمان
بن داود علیه السلام وابن عجیب مجربست از علماء امامیه رضوان الله
علیهم بسند صحیح منقولست سُبَد مرغیست که پر او در نهایت نرمی است بمرتبه
که اگر قطره آب بر او چکد از نرمی فرو ریزد سُحَلَه بفتح حاء مهمله بچه روباه وقتی که از
مادر خود مفارقت کند و سر خود جدا کند سُحْلِیَه عظاءه است و در عین مهمله بیاید
از پری کفه جانوریست که تردد و دوره کند بسیار کند شبیه بحلباسه است الا آنکه
کسی را نگزد سُرْفَه ارضه است که در باب الف گذشت از چوب خانه مربعی
سازد که بعضی از آنها بلعاب دهن خود مثل عنکبوت اتصال دهد سُرْعُوب را مهمله
و عین را سوراست که ابن عرس گویند در باب عین بیاید سُفْنَج بسکون فاء و ضم نون و جیم
مرغ بسیار دندان سُبَیْطَر بضم باء منقوطه و سکون یاء دو نقطه از تحت و طاء و راء
مهمله مرغ دراز گردن که همیشه در آب دیده شود سُودَنیق بفتح دال مهمله و کسر نون و یاء
دو نقطه تحتانیه و قاف چرغ در صقر در باب صاد بیاید باب سیزدهم در شین
معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مضمومه شَاذَهْوَار بسکون دال مهمله آخرش راء
معجمه حیوانیست که در انتهاء بلاد روم باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را

شاخیست که بر وی چهل و دو شعبه مجوف است چون باد وزد اصوات حسنه از او مسموع شود بسبب آن
حیوانات جمع شوند که استماع صوتش نمایند و بر گفته اند که تحفه بعضی از ملوک شاخی از وی
آورده بودند که در وقت هبوب ریاح اصوات عجیبه طرب آمیز از او شنیده میشد
بنحوی که آدمی از استماع وی مدهوش میگشت و چون بر عکس میگذاشتند آوازی حزین از او
بر می آمد که سامع را رقت میشد شاهین معروفست ترکان الاچین نامند عربی
نیست لکن عربان با و متکلم شده اند و نوعیست شاهین و قطامی و ابیقی شاهین
در حقیقت از جنس چرغ است لیکن برودتش از وی بیشتر است بنشیب چون گشتش
بشدت و صلابت تمام بود چنانچه اگر بزه آمدن صید را در هم شکند و مع هذا در کمال
بیدلی و سستی بود گاه باشد که چنان خود را بر زمین زند که بمیرد استخوان او سخت تر
از استخوان سایر حیوانات است نه تاب سیری و نه صبر جوع دارد چه او را در سیری
و گرسنگی متوسط باید داشت تا بسلامت باشد بهترین انواعش آنست که میان
سر او بزرگ و گشاده چشم و فراخ سینه بود از میان سینه تا دوشهای او پر گوشت
بود و بزرگ زانو و کوتاه ساقین و کم پر و باریک دم باشد چنانچه اگر در بالش پر دو
آویزند چیزی از آن دو بال بر او زیاد نیاید هر گاه شاهین بصفات مذکوره بهم رسد

شکار کلنگ و امثال او نماید اول کسی که بشاهین شکار نمود قسطنطین بود او را
شاهینی بود که در وقتی که سوار میشد در حرارت آفتاب بر سرش سایه میکرد
و فرود می آمد و بلند میشد و بر دور سرش میگردید تا محلی که سوار شد اتفاقا روزی
مرغی از زمین بجانب هوا طیران نمود شاهین خود را بر او زد و بشکست و فرود آمد
قسطنطین را خوش آمده او را بگذاشت و برسید که نهاده موافق مقصود آمد بنا بر آن
شکار شاهین شهرت یافت و باقی احوال در باب صاد در ذکر صقر بیاید اکلش
حرام بود و صیدش حلال شَبَث بباء منقوطه از تحت و ثاء سه نقطه عنکبوت که
کاره تن گویند اما در کتاب محکم آورده که جانوریست که پشت و روی و پاهایش
زرد و سرش سیاه و چشمهایش کبود است بعضی گویند که جانور بسیار پای و
بزرگ سر و فراخ دهن باشد عقب که زمین کند و آنرا شحمة الارض نامند شَحْمَةُ الارض
جانوریست که چون آدمی دست بر و گذارد مثل مهره جمع شود هر کس گفته جانور کوچک
خوش بویست که از یکجانب آتش در آید و از جانب دیگر بیرون رود و نسوزد هر که
به او را بر خود مالد در آتش در آید نسوزد اگر آشباران این عمل کرده اند اگر او را گرفته و
خشک نموده بقدر درهم از وی بزن عسر الولاده دهند بزودی بار نهد شِقْرَاق و شِرِقْرَاق

بفارسی بلوسه و سفره ولشرازی کاسه شکنک عربان خهیل برگویند و بترکی اغاج دلن
و عربان شوم دانند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر و بالهای سیاه دارد و در بلاد روم و شام
و خراسان و نواحی ولی بسیار بود مختلط السیاهی و سبزی حرص و دزدی بر طبع وی غالب
بود و همیشه از آدمی گریزان در قلال و رئوس جبال مأوی گیرد و در زمستان بمعموره و در
تابستان بصحرا رود و صفانه بیضه خود در معموره و جاهای بلند نهد که دست کسی بوی نرسد
و آشیانه وی بسیار بدبو و متعفن بود جاحظ گفته که او نوعی از کلاغ است در طبع و عفونت
بوی از جمع چون مرغی بطرف او برود فریاد کند و استغاثه نماید اکلش حرام است اگر
زهره او را که جوهر طلاء کم عیار زنند سرخ و عیارش زیاد شود چنانچه اگر زهره او را با خضاب
سازند موی را سیاه کند گوشت او گرم و در درجه دوم است مقل یا دانهای غبیط که در رفع
[illegible] تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صالحه نیکو جمال است شیخ الیهود
صاحب عجایب المخلوقات آورده که حیوانیست که رویش مثل روی آدمیست و
ریش سفیدی دارد و بدن او چون بدن بزرگ و مویش چون موی گاو و هر جثه گوساله بود
شب شنبه از دریا بیرون آید تا غروب شب یکشنبه در بر باشد و بطریق [illegible]
نتوانند رسید پوست او را اگر بر نقرس نهند فی الحال تسکین وجع و ازاله مرض شود

شمسیه

شمسیه مار سرخ براق هرگاه بزرگ شود چشمش درد کند دیواری طلب کند
که روی بمشرق باشد چون آفتاب طلوع کند بحدت چشم بجانب آفتاب بقدر
یکساعت نظر کند چون شعاع آفتاب در چشم او درآید کوری و تیرگی و ظلمت او
زایل شود تا هفت روز بدین منوال کند تا چشمش بسیار روشن و صحیح گردد بخلاف غیر او
از مارهای دیگر که چون چشم ایشان کور شود خود را بدرخت رازیانج رسانند و چشم خود بمالند
تا روشن شود چنانچه گذشت شادن بدال مهمله آهو بره که هنوز شاخ بر نیاورده باشد
شارف براء مهمله و فا شتر کلان را گویند شاة گوسفند و بز و ماده اگر در وقتی
که ذبح کنند پوست وی در آمعاء بزغاله که تازیانه خورده باشد بپیچند درد و الم اش
ساکن گردد شاهرك براء مهمله مرغ جوان جانکی پیش از آنکه بیضه نهد عربان او را
ملک الطیر یعنی پادشاه مرغان نامند شبب بدو باء یک نقطه گاو نر همچنین شبوب
و شبه شذا بذال معجمه مگس سگ و گاهی بر شتر نیز نشیند شرشور
در شکل و جثه مثل عصفور بود مرغیست خاکستری رنگ در اطراف حمره که سرخ سر
مانند اکلش حلال بود چه از جمله عصافیر است بعضی بضم شین خوانده اند شرع و
شرعور بزرق شصر بفتح صاد مهمله بچه آهو شعرا بسکون عین مهمله

مگسیست کبود رنگ که بر شتر و حمار و کلاب نشیند و آنها را برنجاند بعضی گویند
که مثل سگ مگس است شغوا بغین معجمه و مد همزه عقاب یعنی آلة الشیء
چون منقار بالای او دراز تر از منقار زیر است لهذا او را شغوا نامند شغلع
بزرق کوچک شقحطب بقاف و حاء و طاء مهمله قوچی که چهار شاخ دارد
جمعش شقاحط و شقاطب آید شقذان حرباء و سوسمار و چلپاسه شقرمان براء مهمله
مرغ آبی کوتاه پای ابلق رنگ از لک لک کوچک تر است شنقه نقطه بعینیت
مرغیست مشابه شاهین شهام غول بیابان در عطاه گذشت ۷ شوصب بصاد مهمله
شبش و کژدم و مورچه شوط نوعی از ماهی شفر بچه آهو شیذمان بیاء دو نقطه از تحت
و ذال معجمه گرگ شران شبیه پشه که بر روی مردم نشیند شهیف بیاء دو نقطه تحتانی
و فا خارپشت شوطبراج شغال شول عقرب و شتری که شیرش خشک شده یا
و نتاجش هشت ماه باشد شیصبان ۷ بیاء دو نقطه از تحت و عین مهمله بچه شیر شیم
بیاء دو نقطه از تحت نوعی از ماهی شیهم بیاء دو نقطه از تحت خارپشت نر
ام شیقونه بیاء دو نقطه از تحت و قاف و نون مرغیست که با حمار و گوسفند
میباشد و مگس میخورد شبوه بیاء یک نقطه کژدم جمعش شبوات آید فصل دوم

۷ شوحه بحاء مهمله قلیواج در حداه گذشت

بیاء دو نقطه از تحت و صاد [illegible] و باء یک نقطه [illegible] شیشع

در شین

در شین مکسور شفتین بفا و تاء [illegible] و باء دو نقطه از تحت و نون جاحظ از انواع کبوتر
شمرده عوام یا ما نامند آوازش مثل آواز رباب حزین بود چون جمعی ازین نوع
با هم باشند اصوات ایشان بهم مختلط گردد بسیار نیکو شود الطبع اوست که اگر ماده
نر نیابد همیشه عزب ماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده او چون فربه شود پرش بریزد و از
جماع باز ماند و غلت خواهد بسیار تنفر و تحرز باید باشیانه از اعداء نماید اکلش
حلال است و خوردن بیضه او مزید قوت باه بود اگر زنی سرگین او را بروغن مخلوط ساخته
بر دارد اوجاع رحم را زایل کند اگر از خون او قضیب بمالند با هر زنی که مجامعت
کند هیچکس را آن زن قادر نباشد و آن زن او چندان دوست دارد که اگر
آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر در وقت ذبح او از خون وی قطره در چشم چکانند
اورام او را زایل کند شق صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از شیاطین است
نصف صورت آدمی دارد زعم بعضی آنکه نسناس از شق و آدمی متولد شده در سفرها
بنظر مردم ظاهر شود گویند علقمه بن صفوان بن امیه که در بعضی اسفار شبی بیرون رفت
شقی دچار وی شد علقمه گفت بگو با توچه باید کرد [illegible] خود در غلاف کن و شرح
ازین بر دار گفت من آماده حرب توام پای بکند [illegible] تا برسم پس هر دو با هم

مقاتله هر یک ضربتی بر آن دیگر زدند تا هر دو کشته شدند و نیز شق و سطیح دو کاهن
بودند در زمان جاهلیت شق را نیمه چشم و یک دست و یک پا بود و نصف بدن
مر همه او را شق نام کرده‌اند اکنه شق بمعنی نصف است سطیح را استخوان نبود الا
جمجمه بلکه شکل حصیر بود چنانچه منبسط می‌شد از همین سطیح او را سطیح می‌نامیدند و این هر دو در روزی متولد شدند
که طریفه کاهنه که زوجه عمرو بن عامر بود وفات یافت قبل از فوت سطیح را طلبیده
آب دهن خود در دهن او افکند و گفت که سطیح در کهانت جانشین من خواهد بود
و سطیح را سر در سینه بود و گردن نداشت او نیز قبل از فوت خود شق را طلبیده به همین و تیره
جانشین خود کرد و قبرش در جحفه است تا قتل ابن ابو الفرج خالد بن عبدالله قسری که
از اولاد شق است **شِبْل** بباء یک نقطه از تحت و لام بچه شیر وحشی که بمرتبه رسد که شکار کند
شِنْعَب براء مهمله و باء یک نقطه از تحت و نون شخص طبیعی بر عیب **شَبْدَع**
بباء یک نقطه از تحت و دال و عین مهملتین کژدم حبش شباوع **شِبَیْع** بباء دو نقطه
تحتانیه و عین مهمله بچه شیر **فصل سیم در شین مضموم** **شُبُوط** بباء و طاء حطی و طاء
مهمله نوعی از ماهی **شُجاع** مار بزرگ که بر سوار و پیاده حمله کند و بر سر دم خود
ایستد و لب باشد که در سر راهها حمله بر سوار برساند **شُجرود** بجیم و واو دین

از این

از بهر المطلبین مرغ سیاهیست اندک بزرگتر از گنجشک **شُنْقُب** بنون و قاف
روزن قُنفذ نوعی از مرغ **باب چهاردهم مشتمل بر سه فصل فصل اول**
در صاد مفتوحه صافر و صفاریة از انواع عصافیر است ایشان او است که چون
شب شود هر دو پای خود را از شاخ درخت بچسباند و خود را سرازیر آویزد و تا صبح فریاد کند از ترس آنکه
مبادا آسمان بر او افتد و بعضی گویند که او عقوطیست که در بالا گذشت **صَدَف** از حیوانات
دریاست از ابن عباس منقول است که گاه باران نیسان باشد صدف بر روی آب آید و دهن گشاید
و انتظار کشد تا باران در درون وی در آید و او قطره مروارید است و تسمیه آنکه صدف شتری
باشد که در وقتی که سر آن نو گوشت آماس آب خورد و عقب آن انتظار کشد تا بعد از همه آنها
صدف آب خورد از خواص و از آنکه کهل او خفقان و مرض ... از آن کو فتن خون و آنکه کبد را صاف کند
چون حل کرده او را بر بهق بمالند با الکیه زایل کند صاحب عجایب المخلوقات آورده
که اگر صدف را با روغن حل و بعضی جماد کشند و هر اگر با سرکه سایند و بر بینی سعوط
کشند قطع رعاف کند گوشتش بر گزیده سگ دیوانه نافع است سوختن صدف سوخته
جلاء دندان دهد اکتحال آن نافع جراحات چشم بود اگر محل موی زاید بر پلک بمالند بعد از آنکه
موی را کنده باشند از بر آمدن موی نافع آید اگر بر سوخته آتش طلا کنند شفا گردد اگر باره از ورکه گر

محکم بسته و دندان‌ها از آن عضو بعضی گویند صدف جانوریست که در جوف او حیوانی میگردد
بر سرش بچه صلب است شبیه سنگ اگر او را بسایند و بر روی کسی که در خواب باشد
بپاشند زمان بسیار در خواب ماند و چون صدف را البسایند و جاوشیر در وی حل کرده
در بینی چکانند رعاف بازدارد **تعبیر** دیدن او در خواب در دست خوب دلیل اعراض
و ابطال کاریست که عزم کرده اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و مال و کلام
نیکوست اگر ببیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب کند اگر مروارید سوراخ نکرده
در دست خود ببیند اگر زن او حامله باشد پسر آید و الا مال و غلامی که لقوله تعالی **یَطُوفُ عَلَیْهِم**
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ اگر ببیند که مروارید
از جا میکند و میشمرد قرآن فراموش کند و اگر از جای قطع میکند علمی در میان مردم ثابت کند و اگر ببیند
که مروارید متفرق می‌ساخت و مردم برچیدند اگر موعظه مردم کند و وعظ او بدیشان سود ندهد و نافع آید اگر
در دست خود مروارید ببیند بقدوم فرزندی بشارت یابد اگر حامله دارد و الا کنیزی بخرد
و اگر عزب باشد تزویج نماید اگر ببیند که از دریا مروارید بیرون می‌آورد و کیل و وزن
میکند مال بسیار از شخصی که منسوب بحر باشد بوی رسد جامه سپید که اگر
کسی ببیند که مروارید از دو گوش خود شقی بوی رسد و اگر ببیند که بوی مروارید

داده

داده و ریاست داده سرور گردد و دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال
و کامی و دلیل نکاح بود **صَدی** مرغ معروفیست زعم اهل جاهلیت آنکه اگر مقتول
بعد از آنکه پوسیده شود مرغی بیرون آید و فریاد کند که **اِسْقُونی اِسْقُونی** تا آنکه قاتل
مقتول کشته شود و لهذا او را هادی گویند یعنی تشنه و نیز صدی برق زرا گویند صدی گویند
که او مرغیست که شب بگردد و بپرد و مردم او را جندب خوانند اما
جندب اصغر از وست و نیز آوازی که از کوه آید چون کسی سخن کند همان جواب
شنود **صَرصَر** و **صرصار** جانوریست شبیه ملخ جهنده آواز بسیار
دارد و اکثر فریاد او در شب بود لهذا اصرار اللیل نامند و نوع از کرم زمین که بنات
الوردان گویند بال دارد و بعضی گویند جدجد است که جوهری تفسیر اصرار اللیل که در باب
جیم گذشت مکانش معروف است مکرر بتسبیح آوازش در جاهای نمناک باشد مختلف
اللون است بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود و جندب صحراست گوشتش حرام است شیخ
ابو علی سینا گفته او را با قرومانا بر بواسیر و گزیده هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر
خشک نموده بسایند با اثمد مخلوط ساخته اکتحال نمایند حدة بصر نماید اگر با زهره گاو اکتحال نمایند
بر هم زدن چشم را نافع باشد **صَقْر** بقاف و راء مهمله چرغ ترکان آنکه بمنزله از طیور جوارح است که کبوتر و صید کند

کفته که او زهره ندارد چون او را که دارند باشد که از خوف بمیرد و اگر مغز سر او را بر
بهق مالند اوشن زایل کند و اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع بخشد و تهییج باه آورد
اگر از وی شش را بخیه کرده آید لهذا در امثال گویند فُلَانٌ أَخْلَفُ مِنَ الضَّبِّ یعنی
بوی دهن فلان کس بدتر از بوی دهن ضب است تعبیر دیدن او در خواب
دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بآرزوها و یافتن ازواج و اولاد
و بنده و خدم و حشم و نفایس اموال و صحت و تفریح هموم و صحت چشم و کثرت اسفار و در کشتی
با فایده و اگر باشد که دلیل موت او بجهت آنکه او سبب ازواج باید و یا دلیل زنان و تنگی طعام
و شراب و بعضی گویند که دلیل مال و قوت و طپش است ضَنَّاجه بتشدید نون و جیم
صاحب عجایب المخلوقات آورده که او جانوریست در زمین تبت بقدر بکفر سنگ خانه
خود خانه سازد و نظرش بر هر حیوانی که افتد آن حیوان بمیرد و اگر حیوانی را
بر وی نظر افتد او بمیرد لهذا چون خواهد که صید حیوانات کند چشم برهم نهد و
حیوانات متعرض او شوند تا وقتی که چشم گشاید و نظر بر ایشان کند ایشان چشم
برهم نهند چون نظر او بر ایشان افتد بمیرد و زمان بسیاری طعمه ایشان
شود صارخ براء مهمله و خاء معجمه خروس از کثرت فریاد او را صارخ گویند

بتخصیص

بتخصیص در شب سیاه در ثلث آخر صَتَّاخ بتشدید راء مهمله و خاء معجمه طاوس
صَعْب بعین مهمله مرغ کوچک جمعش صعاب آید صَعْوَه بعین مهمله سرخه سر
که نوعی از گنجشک است صَفَر بفتح فاء و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آنکه
که در جوف آدمی ماریست که بر اطراف اضلاعی است که مشرف بر شکم است او را
صفر نامند هرگاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام این قول را
مردود دانند صفرد براء مهمله و دال مهمله عبارتست از جنس خفاش که در باب خاء گذشت
صومعه بفتح عین مهمله عقاب چون همیشه اماکن مرتفعه و مواضع شریفه اختیار کند
او را صومعه نامند صَیْد بیاء دو نقطه از تحت و دال مهمله هر شکاری صَیْدَن بیاء
دو نقطه تحتانیه و دال مهمله روباه صَیْدانی جانوریست که در جوف زمین خانه سازد
صَیْدَح بیاء دو نقطه تحتانیه و دال و حاء مهملتین اسب قوی آواز فصل دوم
در صاد مکسوره صِلَّبْناج بنون و باء یک نقطه از تحت رشک شپش فصل سیم ماهی دراز صِبان
در صاد مضموم صُؤابه بچه شپش جمع او صؤابات است بعضی بجای واو همزه ضبط کرده اند
لکن آنچه از آنش اولی است صُلصُل فاخته صُلَّب مرغیست صُوار رمه گاو صُرَد
دارکوب مرغیست از گنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند نصفی سفید و نصفی سیاه بزرگ منقار مخالب و اصابع

عظیمه دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد و شریر النفس بسیار متنفر و گریزنده غذاء
او از گوشت است هر مرغی را که خواهد صید کند تن او صید کند چون طیور جمع آیند
حمله بر بعضی از آنها کند و یکی بگیرد و بمنقار او را سوراخ کند در ساعت بخورد و مکان او رئوس
جبال و اقران اشجار بلند باشد در ضاد معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در
ضاد مفتوحه ضَأْن گوسفند ماده تر که دشتی تو باشد گلیش حلال خوردن گوشتش
مانع صفرای سوخته سیاه و تزید قوت باه و منی و دروغ سموم گرمتر از گوشت بز است
بهترینش یکساله است و گوشت خصی او باه را زیاد کند اگر وقت ذبح خون او را بر برص
مالند تغیر لون وی دهد جگر بز نر را اگر تازه بسوزانند و بر دندان مالند سفید کند
اگر شاخ قوچ را زیر درخت میوه دار دفن کنند میوه بسیار دهد اگر اکتحال از زهره
او با عسل منع نزول آب از چشم کند اگر استخوان او را آتش چوب گز بسوزانند خاکستر او را با روغن
گل مخلوط کرده بر موضع شکسته بمالند درست شود اگر از پشم گوسفند ماده برود بار بگیرد و اگر پاره
که از پشم گوسفند باقی باشند بر سر ظرف عسل گذارند مورچه نزدیک او نشود ضَبّ
سوسمار حیوان بریست آب نخورد لهذا اعراب در امثال گویند لَا أَفْعَلُ حَتَّى يَرِدَ الضَّبُّ
یعنی این کار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد این کنایه از بسیار بسیار باشد که آنچه نخواهد کرد آنکه مقصد سال

او

زند و ماند یار باده در هر روز چهل مرتبه بول کند ذیلش نیزه چه دم نهای
او یکپاره است نه متفرق نر او و ماده را دو آلت فرج چون خواهد که بیضه
نهد گوی بکند و بیضه در چه نهد و بخاک پوشد چهل روز حضانت نماید تا بچه بیرون
آید بغضا و یا بیشتر بیضه نهد شبیه به بیضه کبوتر چون از سوراخ خود بر آید چشمش چون
روشنی ندارد نظر بآفتاب اندازد جلا یابد در وقت پیری غذا از نسیم یابد و
به برودت هوا آسایش کند چه رطوبات وی تحلیل یافته و حرارتش نقصان
پذیرفته میان او و کژدم دوستی است لهذا کژدم به در سوراخ وی نشیند و پاسبانی
نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت
تا از سیل و نم ستور محفوظ باشد بدین جهت مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است
و از طبعش وارثی و عدم هدایت است لهذا خانه نسازد مگر نزد نشان
و یا نزد سنگ بزرگ تا در وقت مراجعت بخانه خود راه گم نکند عربان
در ضلالت بدو مثل زنند و گویند فُلَانٌ أَضَلُّ مِنْ ضَبٍّ یعنی فلان کس گمراه تر
از سوسمار است مرویست اعرابی سوسماری گرفته نزد حضرت مقدس نبوی صلی الله
بر زمین انداخت و گفت ایمان نمی آورم تا این سوسمار ایمان نیاورد آنحضرت

بزبان معجز بیان آورده که ای سوسمار بحق آنکسی که در عرش پرستش او کنند
و در فرش اطاعت او نمایند و در بحر راه اوست در دشت رحمت او بگو که من کیستم
در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت أَنْتَ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ
صَدَّقَكَ وَقَدْ خَابَ مَنْ كَذَّبَكَ یعنی تو خاتم النبیینی و آخر ایشانی
رستگاری یافت هر که تصدیق تو کرد و از رحمت الهی نومید شد انکه تکذیب
تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده درست با قبایل و عشایر
خود بدایره اسلام درآمده از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسید پس آنحضرت
فرمود که اعرابی مال و منالی ندارد هر کس از اصحاب بدو چیزی بدهند هر یک از
اصحاب چیزی بدو دادند تا غنی شد انگه اعرابی گفت یا حضرت صبح از خانه
برآمدم کمترین و بی چیزترین قبایل خود بودم الحمد لله والمنة که الحال هدایت
یافته بدولت اسلام رسیده توانگرترین ایشان شدم باجماع علمای امامیه اکل
سوسمار حرام و بعضی از عامه حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از پایین برقدم
هر که کی بیرون رود آن شخص غنی گردد هر که دل او را بخورد غم و خفقان از او زایل شود
اگر پیه او را که خشه برقضیب مالند قوه جماع زیاد کند هر که او را بخورد زبان بسیار تشنه

نشود هر که خصیتین او را با خود دارد خاطرش بغایت او را دوست دارند اگر
قاب پای او را بر شاخ درختی آویزند هیچ آشیانی بدو نرسد و هیچ آسیبی در
گرو بندی مرد پشیمان نگیرد پوست او را اگر بر قبضه علاف شمشیر کشند هر که آن شمشیر
کار فرماید شجاع گردد اگر بر ظرف عسل کشند هر که انگشت عسل از آن ظرف
برداشته و تناول کند تهییج شهوتش شود اگر سرگین او را بر برص و کلف مالند
زایل کند اکتحال او با آب روشنی از چشم بازدارد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل اعرابی فریبنده و رمال یا علیم و صاحب خود یا دلیل مرد مجهول و یا
موذی بود چه از جمله مسوخات است و بعضی گویند دیدن او دلیل کسب و بعضی
گویند دیدن او دلیل بیماریست ضَبُع کفتار مثل خرگوش سالی نر و سالی ماده
و والده صاحب عجایب المخلوقات آورده که در عرب قبیله‌ایست مسمّی به
ضبعیین هر گاه احدی از ایشان در میان جمع کثیری از قافله باشد چون کفتار
بقصد شکار آنجا آید سوای آن شخص متعرض غیری نشود و موصوف است بعرج و لنگی
اگرچه لنگ واقعی نیست لکن در نظر ناظر چنین نماید سببش آنکه رطوبت در
مفاصل دارد و در جانب راست بیشتر پس طرف ایمن او مدام در سستی و ثقیل

نماید و از خواصش تا می ملحوم سبعی که مردم درند عادت بر نبش قبور نموده هرگاه
فرصت بیند که شخصی در خواب است زیر سر او حفره نماید و حلقش بگیرد و گوشت
و خونش بیاشامد و فاسق است چه در سبعی که از سباع نوع خود با ضدی رسد با برو دخول
کند رها نماید چون در ربته گوسفندان بیند اکتفا کند بانچه گرگ کند و چون با گرگ به
گوسفندان رسد باشد چه هر یک مانع آن دیگر شوند و لهذا اعراب در دعا
گویند اللّهُمَّ اجْمَعْ ضَبُعاً وَذِئْباً یعنی بار خدایا در گوسفندان ما کفتار را با گرگ
جمع نمای و جاذب کلاب است همچو مقناطیس آهن را بدینجهت اگر سگی در مهتاب
بالای دیواری راه رود کفتار در زیر دیوار چون سایه سگ بدو واقع شود فوراً بجهد
و کفتار او را در اخوله موصوف بحماقت است چه شکاریان در در سوراخ او کلمات
چندی گویند بیرون آید شکارش کنند چنانچه سابقاً سمت گذارش یافت
اکلش باجماع شیعه حرام عامه در او خلاف کرده‌اند از جمله خواص او آنکه از عنب
الثعلب گریزد و اگر پیه او را بر جسد مالند از شر کلاب ایمن گردد زهره او را اگر
زنی خشک نموده بقدر نخودی بیاشامد شهوتش زایل شود اگر پوست او پرده
سازند و بذر از آن بیزند و بکارند از شر ملخ ایمن باشد اگر عصاره عنب الثعلب

بدهن بمالند از مضرت او ایمن باشند هر که پوستش با خود دارد سگ بر او فریاد
نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب از چشم کند و تحدید روی نماید اگر چشم راست
او را در رگی که جهت روز بقوع کنند پس در زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست
کند سحر و مکر بر او کار نکند اگر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب او بیاشامند
از سحر نجات یابند اگر سر او در برج کبوتران گذارند کبوتر بسیار جمع آید اگر کسی زبان
او بدست گیرد سگ بدو فریاد نکند و او را نگزاید عیاران اگر چنین کنند اگر تیغ
بیاز عضله بدست گیرند گریزان شود اگر بیمار موی بیش گردن او را جهت روز
بخور کنند شفا یابد اگر پاره از قضیب او خشک نموده سائیده بخورد زنی دهند شهوتش
منقطع گردد هر که پاره از فرج او با خود دارد از نسیان و وله و نسیان ایمن گردد اگر
از پوست او کیل سازند و تخمی که میکارند بدو کیل کنند زراعت او از جانوران
و سایر آفات مصون باشد خوردن خون او قطع وسواس کند اگر نصف درهم
از زهره او با عسل بیاشامند نفع بخشد از نزول آب و غشاوه های چشم و اکتحال
زهره او مخلوط بالعسل تحدید بصر نماید و جلاء نظر و مزید حسن گردد هر چند کهنه گردد
نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال زهره او دافع آبه و دموع عین بود اجماع اطبا است که اگر

موی دور او ران رست نر او را اکمن شد ولسوز نند و بریت مخلوط سازند موجود
شخصی که مرض ابنه داشته کذارند زایل کند دیکر شخص مرکب آن از قبیح کرده
اکر از ما ده او موی کنده این محل کجای آرند محدث مثله مزبوره بود فافهم فانه
عجیبٌ مجرّبٌ **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار و در آمدن
در مالامینی و باشد که دیدن نر او دلیل خُنثی مشکل بود و یا دلیل مرد جابره و دشمن
ستمکاره و دیدن ماده او دلیل زن قبیحه بی شرم کریه المنظر بود **ضرغام** بغین معجمه
شیر در اسد کذشت **ضریس** بر اوسین معطلتین طیهوست در طا باید **ضغبوس**
بغین معجمه و باء یکنقطه و سین مهمله روباه بچه ماده تربه کویند در باب تا کذشت
اَبُوضَبَّة در راج **ضَبَب** حیوانیست که شبیه لبکست ابن سیده کفته
ضَیْنُون بیاء دو نقطه تحتانیه کربه ماده **ضَنبَلَة** بتقدیم باء یکنقطه بر یاء دو نقطه تحتانی
مار باریک **فصل دوم در ضاد مکسوره ضِفْدِع** بفا و دال و
عین مهملتین بفتح دال نیز آمده اما فصیح منست بزق و بزرک و قورباغه کویند از آبهای
ایستاده متکون شود و از توالد نیز بهم رسد و از عفونات و عقب ها دو باران
شب بسیار بهم رسد مردم کمان برند که مکر از ابر بسیار دند از توالد و تناسل این کمان

باطلست

باطلست بلکه حق سبحانه وتعالی درین ساعت از طبیعت همان خاک که باران برو
بارید خلق نماید او حیوانیست که استخوان ندارد بعضی از او آواز کنند و بعضی نکنند
آنکه آواز کند آواز او از بیخ کوشش بر آید موصوفست بحدة سمع چون خواهد که
صدا کند از آب بیرون آید و چون از او صدا کردن باید در محل آب کند و کف اسفل
در آب نهد صدا کند چون آب در محل دهن او شود صدا نکند از دیدن آتش تعجب
کند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش اندازد در مبداء خلقت او در آب مثل
دانه های ریز سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از و اعضاء او منبسط شود
اکلش حرام و قتلش منهی عنه **شیخ** ابو علی سینا کفته در سالی که ضفادع
بسیار شوند زیادت برکات در عقب او و با بهم رسد صاحب عجایب
المخلوقات آورده که ضفادع مثل لک پشت در ریک بیضه کنند و نوع
بود کوهی و آبی از خواص او آنکه اکر زنی بزق دهن کشد و سه نوبت بر دهن او
تف کند پس از دست کذارد تا باب رود بار نکیرد اکر پیه او را بر خارج
ورک ماهی نهند که در زیر ریش آتش باشد هرکز بجوش نیاید اکر او را بر کرید ه جانوران
مالند در حال به شود اکر او را از سر تا عجز دو نیمه کنند هر زنی که در موقت بدنظر

کند شهوت بر و غلبه کند بسوی مردان مایل شود اکر زبان او بر زبان خوابیده او نیز هرچه
در بیداری کرده بکوید اکر زبان او را بر کسی که متهم بدزدی باشد بخورند اقرار نماید
اکر خون او را بر موضعی که موی او کنده باشند طلا کنند دیکر موی بر نیارد اکر بر روی
مالند مردم او را دوست دارند اکر بر بیخ دندان کذارند بلا تعب بیفتد صاحب
عجایب المخلوقات کوید که در موصل در باغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودم از استماع
آواز ضفادع متاذی شدیم شخصی طشتی آورد بر روی او کذاشت ساکت کشتند
راحت یافتیم و نیز آورده که اکر چراغ در میان چشمه و برکه آب نهند بزقان صدا نکنند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد در طاعت الهی چه او نیار بمرده
آب ریخت تا ابراهیم علیه السلام را اذیت نرسد دیدن بزقهای بسیار
دلیل عذابست چه بر قوم موسی علیه السلام ضفادع بارید انصاری کوید
دیدن او دلیل حسن معاشرت با اقربا و همسایکانست اکر ببیند که کوشت
بزق میخورد منفعتی رسد از طایفه دنس کفته که دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران
بود جاماسب کفته هرکه با بزق سخن کوید مملکتی بدست او آید و اکر ببیند که ضفادع
از شهر بیرون آمد دلیلست که عذاب از آن شهر بیرون آید **فصل سیم در ضاد**

مضموم

مَضمومه ضُوء ضُوء مرغیست که اخیل نامند در الف کذشت **ضُوَع** از جنس
هوامست جوهری از طیور شمرده و مفضل کفته جغد نرست **باب شانزدهم
در طاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه طاوُس** در میان طیور
بعزت و حسن عفت مشهورست حسن و منظر خوب دوست دارد و تکبر و عجب بر رو
غلبه دارد خود کند تمام در وقتی که ماده اش نظر بجانب او کند چون سه ساله
بر نر او رنکین و ماده بیضه نهد در سالی دو نوبت یا کمتر در بهار معاشرت در فصل خریف
اشعار بر نماید بنحوی که از اشجار برک ریزد و چون در بهار اشجار شروع در نبات
نماید او نیز بر آورد در وقت حضانت با ماده جهد بسیار بازی کند و بسا باشد که بیضه را
بشکند مدت حضانت او سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه او
در زیر مرغ خانکی کذارند جمیع باحتیاج از اکل و شرب متعهدی حاضر سازند از خوف آنکه
اکر بر چیز دیکر فاسد سازد و قوت آن نیست که زیاده از دو بیضه وی حضانت کند
جوجه که از وی بیرون آید بشکل طاوس بود لکن کم حسن و ناقص الخلقه بود اکنه او را
با حسن صورتش شوم دانند چه آنکه سبب دخول ابلیس بهشت و خروج حضرت
آدم علیه السلام از آن او بود چون بیانیان شر از این اثر قبیح کشت لهذا ابلیس

زشت گردید بیت طاوس را نقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و
او خجل از پای زشت خویش گویند چون آدم صفی علیه السلام بحکم الهی تاک
انگور غرس نمود ابلیس طاوسی آورده در بیخ او ذبح کرد و بخون وی او را آب داد چون
برگ بیرون آورد بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خوشه باشد
بعد از اتمام ثمره خوکی ذبح نمود بخون وی آب داد از این جهت شارب الخمر اول سرکش
شد بر طاوس سرخ گردد چون مست شود میمون بازی کند و در رقص درآید و چون
مستی وی زیاده شود بطریق شیر نعره زند و بدرد و بمرده نماید و هذیان و لاابالی گوید در آخر
مثل خوک سر در پیش اندازد و بخوابد عربان در مثال گویند که فلان احسن من طاوس
اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بدمزاج لیکن بعده گرم را نافع است اطبا گویند گوشت
وی اغلظ لحوم طیور است و اجتناب از وی واجب است اگر با سرکه بپزند دفع ضرر وی
شود ابن زهر گوید که از خواص طاوس آنکه چون طعام مسموم یا زهر آن بیند نعره و فرح
کند و بال گسترد در رقص و اظهار سرور نماید آشامیدن زهره او با سرکه از گزند جانوران نافع
بود اما حکما گویند اگر آدمی زهره طاوس آشامد البته دیوانه شود و این تجربه رسیده هرکس
گوید اگر خون او را با انزروت و نمک مخلوط ساخته بر قروح رطبه زده که از آنکه

رسند

رسند طلا نماید که کند سرگین او را اگر بر زگیل مالند زایل کند استخوان وی را اگر سوخته و سائیده
بر کلف مالند بری سازد تعبیر دیدن او در خواب دلیل عجب و حیرانی و حسن
و جمال مالک او بوده باشد که دلیل سخن چینی و فریب و مکر و نفاق داعیه
و زوال نعمت و شقاوت و تنگدستی بوده و دلیل زینت و زیور و تاج و ازدواج
حسنه و اولاد و کنیزی یا زن اعجمیه صاحب جمال یا غیر مسلمه بود اگر بیند که با طاوس برادر شد
با ملوک عجم موافقت نماید طیر جنس مرغان واحد او طایر و جمعش طیور آید ابن عباس
گفته که ده مرغ است که نام در قرآن مذکور است بعوضه در البقره غراب در مایده جراد
در اعراف سلوی در بقره و طه و نحله در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش در
قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن طایر در خواب عمل آدمیست لقوله تعالی وَكُلَّ إِنسَانٍ
أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ یعنی عمل هر کس را لازم داشتیم بر گردنش اگر مرغ مجهول
بیند نامش معلوم نباشد دلیل اندوه و ترس بود لقوله تعالی قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ
اگر از جنس طیور سخن گوید دلیل نکوئی عمل او بود یا رسول خبر خیری آید و دیدن آشیانه
او در کوه یا غار یا دیوار بیند زیارت مساجد و متعبدین و منقطعین از خلق نماید چنگال
او دلیل غلبه بر دشمن و منقار دلیل عزت و جاه و سرگین او دلیل مال حلال اگر از

طیور ماکول اللحم دیده و اگر از غیر ماکول اللحم دلیل مال حرام تتمه در کلام طیور
گویند روزی حضرت سلیمان علیه السلام به بلبلی گذشت که بر درختی سر و دم میجنبانید
با اصحاب خود گفت که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم گفت
میگوید که امروز نیم خرما خورده‌ام و خاک بر سر دنیا کرده‌ام و بهدهدی گفت میگوید که اذا نزل
القدر عمی البصر یا حسن یا قال شعر قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه
زیرکان کور گردند و کر کعب احبار گفت میگوید من لا یرحم لا یرحم هر که
رحم نکند بر او رحم نکنند فاخته میگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا او علموا
لماذا خلقوا کاش این خلق مخلوق نگشتندی یا دانستندی که برای چه
مخلوق شدند عمل کردندی بر آنچه عالم گشتندی ورشان گوید لدوا للموت
وابنوا للخراب بزایید برای مردن و بنا کنید که خراب شدن طاوس گوید
کما تدین تدان یعنی آنچنانکه جزا دهی جزا داده شوی صرد گوید استغفروا الله
یا مذنبون استغفار کنید ای گناهکاران طیطوی گوید کل حی میت
وکل جدید بال یعنی هر زنده بمیرد و هر تازه پوسیده پرستوک گوید
قدموا خیرا تجدوه هر نیکی که پیش میفرستید باز یابید کبوتر گوید سبحان ربی

الاعلی

الاعلی ملاء سمائه و ارضه باز میگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده قمری گوید
سبحان ربی الاعلی بعضی گفته اند که میگوید یا کریم غراب عشر را لعن میکند
و قلیواج گوید کل شیء هالک الا الله سنگخواره گوید من سکت سلم
هر که خاموش شد بسلامت ماند طوطی گوید ویل لمن کانت الدنیا همته
وای بر کسی که همتش دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی سار
میگوید بار خدایا روزی روز بروز میخواهم قبره گوید بار خدایا بر دشمنان محمد و آل محمد
لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله ایها الغافلون کرکس گوید که هر نوع
خواهی زندگانی کن که آخر مرگست عقاب گوید در مفارقت از مردم موانست است
دوری از ایشان راحت پرستوک آواز برکشد و فاتحه تا آخر بخواند بطریقی که
که قاری خواند اسب در وقتی که در صف قتال بمکر رسند میگوید سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة والروح حمار لعن کند کسی را که در هیچ کم کند برق گوید
سبحان ربی القدوس سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان طیطوی
ارسطاطالیس گوید که او طیریست که از نیستان و انهار بسیار مفارقت نکند
چه او غیر کرمی که در اطراف آبها و نیستانها مکون شده نخورد باز چون بیمار شود

وچون جهت تعبیر به هر مکر وقتی که از باز گریخته واگر در شب گریخته فریاد کنند

این مرغ را شکار کند جگر وی خورده شفا یابد و این طیر طیران نماید و فریاد کند و اگر
در روز گریخته فریاد کند از خواص او آنکه گوشت وی شکم ببندد و قوة باه زیاد کند
طیهوج شبیه بکبک کوچکیست الا آنکه گردن و منقار و هر دو پای او سرخ است
زیر هر دو پر او سیاه و سفید اکلش حلال و گوشتش کثیر الحرارة والرطوبه است
اصح آنکه معتدلست بعضی گویند در درجه سیم هاضم است بهترینش آنکه فربه بود مزید قوة
باه و شهوتست شکم ببندد و ضرر دارد کسی که علاج خلط و ثقل کند اگر در هریسه
بزنند ضرر دفع شود مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود اکلش در بهاران است
تخصیص در بلاد شرقیه طیهوج و دراج و کبک با هم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافت
بود اول طیهوج پس دراج پس کبک تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن
طامر و ابن طامر کیک و مقدم گذشت طبطاب مرغ بزرگیست که گوشهای
بزرگ دارد طبوع بباء مکسوره و عین مهمله قمار است در قاف بیاید طحثوج
بحاء مهمله و ثاء سه نقطه و جیم مورچه کوچک طحن بحاء مهمله جانوریست شبیه
بام حبین در آخر باب حا گذشت کودکان بر وی جمع شوند و گویند اطحن یعنی
بگیر و خود را بزمین انداز و بگیرد تا در زمین غایب شود طرسوج براء و سین مهمله

دخا معجمه نوعی از ماهی مداومت بر اکل او مورث غشاوه عین گردد طرغلودس
براء و عین مهملتین و لام و واو و دال و سین مهملتین اهل اندلس او را ضریس
گویند در ضاد گذشت بعضی گویند صعوه عصافیر است خاکستری رنگ در بال او
رنگهای زرد و پرش طلاییست باریک منقار در دم او نقطه های سفید دارد بهترش
آنست که فربه باشد ماکول اللحم است تناول گوشت وی سنگ مثانه بشکند و از
تولد او مانع آید طغام و طغامه بغین معجمه ارذل طیور و سباع و مردم طلاء
بزغاله کوچک که هر دو پای او ببندند گویند یطلی رجلاه الی وتد یعنی هر دو پای
او بمیخ می بندند طمل و طمال گرگ طنبور بنون و باء یک نقطه زنبور
نیش دار که چوب خوار طمروق براء مهمله و قاف شب پره طوباله بباء یک نقطه
گوسفند طیر العراقیب بعین مهمله مرغیست که عربان او را شوم دانند طیر الماء بنات الماء
ابن الماء در میم بیاید بنت طبق و ام طبق سنگ پشت بعضی گویند مار بزرگیست
و شش روز بخواید در روز هفتم بیدار شود بر هر چه باد نفس او رسد در حال بمیرد فصل دوم
در طاء مکسوره طفل بفاء بچه هر وحشی و مولود از بنی آدم طلخ بخاء معجمه
کنه طرف براء مهمله و فاء است نیکو طلا بچه های حیوانات سم شکافته مثل گاو

و گوسفند فصل سیم در طاء مضمومه طورانی براء مهمله و نون نوعی از کبوتر
طوق تشدید واو اسم مرغیست طوطی ببغات در با گذشت باب
هیفدهم در ظاء معجمه مشتمل بر یک فصل که مفتوحه است
ظبی بباء یک نقطه آهو ترکان جیران و کیک نامند سه نوع بود اول ارام که آهوی
خالص سفید است مسکن او در ریگ باشد جهت فربهی او را میش آهوان گویند
نوع دیگر را عفر نامند سرخ رنگ و کوتاه گردن بود و در دویدن ضعیفترین آهوان
بود در اراضی مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم گندم گون و دراز گردن و طویل القوائم است
و سفید شکم همه انواع او موصوفند بحدت البصر گریزنده ترین حیوانات است بعضی از قوچ
وی چون خواهد داخل خانه خود شود از خوف صیاد بعقب بخانه در آید و بدر با
آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل ملتذ شود ابن خلکان در ترجمه جعفر آورده که حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید که چه چیز لازم است محرمی را
که دندان رباعیه آهو بشکند گفت نمیدانم یا ابن بنت رسول الله آنحضرت فرمود
که آهو را رباعیه نمی باشد و دندان پیش دارد یکی فوقانی و دیگری تحتانی ثعلبی در کتاب
ثمار القلوب آورده که روزی بهرام بقصد شکار شتری تیز رفتار سوار شده با کنیزکی

تفنق تمام بر دوش رد یف خود گردانیده بر روی دشت و هامون راندند تا ناگاه
جمعی از آهوان برخوردند بهرام بدان کنیز گفت که بکدام عضو آهو که گویی بدین تیر زنم
کنیز گفت خواهم که بیک تیر نر و ماده او با هم دوزی پس بهرام تیری دو پیکان بر جان
نهاده نر و ماده که با هم می رفتند در یکدیگر دوخت و تیر دیگر که بیک تیر بر دو شاخ آهو از بیخ بکند
و دو تیر دیگر در موضع وی چون دو شاخ بردوخت بعد از آن کنیزک گفت خواهم که سم
پای وی بر بیخ شاخ او بدوزی بهرام اولا بندقه از گل بر بیخ گوشش زد تا آهو پای
خود بر بیخ گوش رسانیده تا بیخ گوش خود بخارد در آن حال بیکچوبه تیر سم وی بر بیخ گوشش
بر دوخت با آنکه مین و تعشق مفرور آن کنیز داشت او را بزمین انداخته شتر بر اعضای
وی براند تا اعضایش خورد در هم شکست و گفت تو خواستی که عجز مرا ظاهر گردانی
پس اندکی نگذشت که کنیز گذشت بدانکه آهوی خطا که از و مشک حاصل
شود رنگش سیاه بود و دو دندان باریک سفید بقدر مابین ابهام و سبابه از
دهن وی مثل دو دندان خوک در روی وی بر آمده و در شکل و باریکی سم
فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از تبت بهند رود و آنجا نافه اندازد
و آن مشک بد بو بود و حقیقت مشک ختنیست که در وقت معلوم از سال در نافه

آهو جمع شود نزد نافه که بعضوی ریخته شده حق سبحانه و تعالی نافه او را معدن مشک
ساخته مثل اشجار را اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم حادث
شود آهو بیمار گردد تا آنکه نافه کامل شود اهل تبت در صحراها میخهای چوب زنند تا در وقت
خود را بر میخها رساند نافه بر سر آن چوبها گذارد تا نافه برو نهند نافه معرب نافچه است
به تصغیر فارسی ظرف مشک را گویند ابن عقیل بغدادی گفته که نافچه در درون
آهو مثل بیضه ایست که در جوف نافه است صاحب عجایب المخلوقات آورده که
جانوریست در دریا بشکل آهو دابة المشک نامند در وقت معلوم از سال بیرون آید
بسیاری از وی شکار کنند چون ذبح نمایند در نافه او خونی یابند که مشک است
در آن موضع بوئی ندارد چون بمکان دیگر برند بوی دهد از ام سلمه منقولست که حضرت
مقدس نبوی در صحرائی بود که منادی شنید که یا رسول الله آنحضرت بدان طرف توجه
شد آهوی ماده را بر درختی بسته دید گفت یا رسول الله درین کوه دو بچه دارم مرا
بگشای تا بروم ایشان را شیر داده بیایم آنحضرت فرمود که می آئی گفت اگر نیایم
خدای تعالی مرا عذاب کند پس وی را بگشاد و رفت بچهای خود را شیر داده
بیامد اعرابی که او را صید ساخته بود خبردار شده بیامد و گفت یا رسول الله هیچ

شمارا مطلبی هست گفت آری میخواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را رها کرده بشهادت
و بگفت لا اله الا الله و انک رسول الله مباح است اکل او و حلال و شکی
که از او حاصل شود پاک است گوشت او گرم و خشک بود بهترین انواع گوشت آهو بچه
که اول رسیده باشد اگر خشک نمایند نافع قولنج و دافع و مصلح رطوبات کبد و فضول
بسیار دارد و اعضا را خشک کند مولد خون حار است که موافق امزجه بارده
باشد که هر آن تخصیص در زمستان اگر شاخ او را آتش نهند بخور کنند هوام گریزان
شوند اگر زبان وی در سایه خشک نموده زن سلیطه خورد تسلط وی برطرف شود
اگر زهره وی در گوش چکانند درد گوش ببرد اگر سرگین و پوست او را سوخته
و سلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هرچند که نشو و نما کند
زیرک و حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک آنکه قوت چشم و دل و دماغ
دهد و رطوبات دفع کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان و تریاق زهرهاست
الا آنکه روی را زرد کند و اگر در طعام کنند بوی دهن حاصل کند بانخبه (?) تعبیر
دیدن آهو در خواب دلیل زن صاحب جمال غریب است اگر بیند که صید کرده
مالک آهوی شده کنیزی را بکر مالک شود یا زنی تزویج نماید اگر تیری بر آهوی بقصد

شکاری اندازد زنی را دشنام دهد اگر بیند که آهوئی ذبح کرد کنیزی را بکارت
برد اگر بقصد شکار اندازد از زنی مال یابد اگر بیند که آهوئی گرد دیده لذت دنیا یابد
اگر بیند که آهوئی بر وی حمله زنش تعصب او کشد اگر از مو یا پوست او مالک شود از قبل
زنان مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی بود
اگر بیند که مشک از دزدان برداشت مشک نهفته داشتن او مربود و نیز دلیل
رسیدن بمال و بوی خوش عیش و خبر خوش و بعضی گویند دلیل فرزند و دولت
ظربان براء مهمله و باء بمنقطه زیر نقل و بزرگیدق و کوهان خوانند جانوریست
از سگ بچه بزرگتر موی او کثیر الفسو در سوراخ سوسمار آید و دهن بسوراخ سوسمار نهد و دم خود سده
سازد سه مرتبه فسو دهد از بدبوئی آن سوسمار بیهوش شود پس او را با بچه و بیضه آنچه باشد
بخورد اعراب را زعم آنکه چون ملابس ایشان بوی وی رسد هرگز از وی بوی
نرود تا نپوسد ابو علی فارسی گفته که او حیوانیست بقدر گربه ظاهر و باطن مربه و سوراخ
دیگر بغیر گوش ندارد و دستهای کوتاه و چنگالهای تیز و دم دراز دارد استخوان
پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوانست باشد که مردم براو
ظفر یابند و شمشیر زنند در وی اثر نکند مگر آنکه بگوشه بینی او خورد و بمیرد وجه آنکه پوست

او در نهایت صلابت است از عادت اوست که چون اژدها را بیند نزدیک
وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا آنکه مثل ریسمانی شود تا مار خود را بر
بپیچد پس دم خود بر مار پیچد و بعد از آن سر برآورد و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیب
دارد که دیوارها بالا رود و طلب طیور کند و چون خواهد که از دیوار زیر آید شکم خود
پرباد کند چون بیفتد ضرر بوی نرسد و گاه بمیان گله شتر آید و فسو کند تا از عفونت
او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند فلان
أفسى من الظربان اکلش حرام ظلیم شتر مرغ نر بظاء معجمه و مکسوره نامند

باب هیجدهم در عین مشتمل بر سه فصل فصل اول در عین مفتوح عظاءة

بظاء معجمه جانوریست از حرباء بزرگتر ازهری گفته که جانوریست نرم که دونده کی
و تر و در بسیار کند شبیه بکربا بعضی گفته اند که نیکوتر از وست آزار نرساند شحمة الارض
و شحمة الرمل نیز گویند در باب شین بیان شد مختلف اللون است سیاه و سفید و سرخ
و زرد و همه انواع او منقط است بسیاهی اختلاف الوان او باختلاف مواضع اوست
چه بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب آب و گیاه باشد در سوراخ خود چهار
ماه چیزی نخورد از طبع اوست دوستی آفتاب در آفتاب خود را بیاویزد

وازهم خرافات عرب است که گفته اند که چون سموم بر حیوانات متفرق کرد واو
محبوس شد تا در هر حیوانی بقدر حصه وی سم نفوذ کند و بد واز سم نصیبی برسد
واز طبع اوست که تند رود و بایستد چون سم بجای طرف وی رسد تا تف کشد
از قوت او و روی در مصلحت گویند در سین گذشت گوشتش حرام هرکه دست
راست و پای چپ او را با خود دارد انتقام ارکه خواهد جماع کند اگر در رکوی سیاهی
پیچیده بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل کند هر چند تب مزمن باشد اگر دل
او را بر زنی آویزند بار نگیرد مادام که با وی باشد اگر با روغن کاو طبخ نمایند تا مهرا
شود و بر گزیده عقرب مالند شفا یابد اگر با زیت مخلوط ساخته در شیشه کذارند و در
افتاب نهند زهر قاتل شود **تعبیر** دیدنش در خواب دلیل خلاف اسرار است
عقرب کژدم ترکان بعضی سارو خلو نامند مائیة الطبع واکثر الاولاد باشد آتش
در اولادش باشد چه اولاد او شکم مادر بدرند و بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند
گوید که معتمدی بمن گفت که من عقربه دیدم که هر بار بچه آورد اولاد خود بر پشت
خود بر داشته مر پشت هشت پای دارد چشمش در پشت وی بود مبیت و جوابنده را
نگزد الا وقتی که عضوی از وی متحرک شود و باشد که افعی را بگزد و افعی بمیرد

جاحظ

جاحظ گفته که چون عقرب افعی را بگزد افعی او را خوراند بسلامت ماند و الا بمیرد
بر اکل ملخ حریص بود طریق صید وی آنکه ملخ را پیش اندازند و داخل خانه خود
کند اگر کنند تا در سوراخ وی گذارند ملخ را بیرون کند و با رتعاقب وی بود
باشد که سنگ و کلوخ بر و زنند در شهر زور کشنده او بسیار است هر کرا بگزد
در حال بمیرد و باشد که گوشت بدن ملسوع بریزد یا متعفن گردد چنانچه کسی تا بستی جفی
نگیرد نزد او نتواند رفت با صغر جثه فیل و شتر را بگزید بکشد و نوع از وکه اصیبین نامند (گزیده شده)
صاحب پر و طیار و غالب اوقات کشنده بود اگر مورچه بر موضع گزیده وی مالند
شفا یابد عایشه گوید که روزی حضرت مقدس نبوی صلعم در نماز بود که علی ابن ابی طالب
آمده در پهلوی آنحضرت بنماز استاد عقربه آمده از پیغمبر صلعم بگذشت چون با میرالمؤمنین
علیه السلام رسید آنحضرت بنعل عربیه که در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس
نبوی در نماز وی هیچ اعتراض نکرد و در روایت دیگر آمده که حضرت رسول خدا صلعم
در نماز بود عقربه آنحضرت را بگزید آنحضرت بانعل عربیه او را بکشت و چون از نماز
فارغ شد فرمود **لَعَنَ اللّٰهُ الْعَقْرَبَ** که مصلی و غیر او را بگذارد تا نگزد پس
با آب و نمک بر و مسح نمود قل هو الله احد و معوذتین بر و خواند یافعی گفته که در

حوادث سنه اربع و خمسمائه بر بعضی ملوک منجمان گفته که ترا در فلان ساعت از
فلان روز عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه در آن روز قبل از ساعت مذکوره
غسل نموده موی سر خود شانه کرده سوای ستر عورت از جمیع لباس برهنه گشته بر اسب
برهنه سوار شده موی خود را متفرق ساخته داخل دریا شد از غرفات که منجمین گفته بودند
قضا را در همان ساعت موی مجعد اش عطسه زده عقربه از بینی او بیرون آمد او را بگزید
پادشاه در حال جان بقابض ارواح سپرد و حذر او دفع قدر نکرد و بلکه و سبب وی شد
ذوالنون مصری گوید روزی از خانه بر آمدم تا رخت خود شویم عقرب بزرگی دیدم
که روی بمن آورد بسیار ترسیدم استغاثه بجناب احدیت کردم حق سبحانه و تعالی
شر او را از من دفع کرد پس از من درگذشت تا بکنار نیل رسید بزغه از آب
بر آمده او را بر پشت بر داشت و از آب گذرانید من نیز لنگ بسته بهمان آب
در آمدم تا ببینم که بکجا میرود دیدم که بزغ عقرب را بپای درختی آورد که
جوان مستی در خواب بود گفتم **لا قوة الا بالله** ماری که دیدم که میخواست جوان را
بکشد عقرب بر سر مار زخم نیشی بر وزد و بکشت و برگشته بر پشت همان بزغ
سوار شده از آب گذشت این شعر بخواندم **یا راقد او الجلیل یحفظه من کل**

سوء

سُوءٍ یَکُونُ فِی الظُّلَمِ ٭ کَیْفَ تَنَامُ الْعُیُونُ مِنْ مَلِکٍ ٭ تَأْتِیکَ مِنْهُ
فَوَائِدُ النِّعَمِ از استماع آواز من جوان بیدار شد احوال با وی گفتم جوان گفت
سبحان الله من اسباب عیش از کباب و شراب و میوه بر داشتم و بدین محل
آمده چون اراده شرب خمر کردم سائلی آمده گفت که خود و عیالم چند روز است
که چیزی نخورده ایم آنچه از نان و کباب آورده بودم بدو دادم و خود بشراب خوردن
مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از خود بیخبر بودم تا وقتی که از آواز تو
بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بیرون انداخته توبه نمود سیاحت اختیار کرد تا آنکه
عمرش بآخر رسید بزهد و تقوی و عبادت مشغول بود زمخشری در کتاب ربیع
الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زنده نمی ماند چه زعم بعضی آنکه در بلده حمص
طلسم عقرب ساخته اند اگر از جای دیگر آنجا عقرب برند در حال بمیرد **فایده**
بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله انصاری گوید که در خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مرا عقرب گزید شخصی برخاست و گفت یا رسول الله آیا
او را افسون کنم آنحضرت فرمود که افسون کنید از شما هر که تواند که برادر مومن خود نفع رساند
برساند جمعی گفتند یا رسول الله تو ما را از افسون نهی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونی است

که باد عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمود که آنرا بمن بنمائید پس بر آنحضرت نمودند فرمود قصوری در وی نمی بینم بدانکه نوعی افسون هست که بغیر عربیست مثل زبان هندی وغیره که معنی او دریافته نشود منهی عنه است چه میتواند بود که در وکلمه کفری باشد و در تجویز افسون اهل کتاب اختلافست بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای مجرب که بهر دفع عقرب افسونیست که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نگزد و اگر بگزد ضرر نرساند اینست که بسم الله وبالله وباسم جبرائیل ومیکائیل کازم کازم زیزادم فتبت زالی الامزن لیستامر اشتام هو ذا هو ذا هی ولطاگا انا الراقی والله الشافی و هر که در صبح و شام گوید سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب اورا نگزد و بعضی نیز از افسون مار و عقرب در باب حا در ذکر حیه گذشت صفت خاتمی که نافع گزیدن عقرب و گزیدن عقل گشتن دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد و سرد باشد نگین بلور سرخ این اسما نویسد اینست که حططلسته کطوده دل صخرة او سلطلیه حمته مدهی سفاهه که گزیده عقرب نگین وی در آب پاک فرو برد و بر موضع گزیده گذارد و که دیوانه چنان کند که همیشه نظر او بر نگین باشد که بهوش آید

دایم

و که رعاف با نگین بر پیشانی وی نقش کنند خون باز ایستد و که تب برگ زیتون نویسد و بیاویزد و که باد انگشتر را بر آن موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجرب که بجهة دفع تب این است بر سه پاره کاغذ نویسند و در زیر مجموم بسوزانند اول ۱۱۱ ۹ ثانیه ۱۱۱ ثالثه ۱۱۱ و دیگر که دفع تب بر سه پاره کاغذ نویسند و هر روز ناشتا یکی را بخورند روز اول بخورند بسم الله تا دت و استنتادت روز دوم بخورند بسم الله فی علم الغیب غارت روز سیم بخورند بسم الله حول العرش دادت و از جهة رعاف نویسند لوظا لوظا لوظا در سه سطر نویسند و بر پیشانی چسپانند صاحب عین الخواص نوشته که هر که این اسما را بر کاغذی یا طاس اسباوریه که صحیح باشد یعنی شعبه و گوشه نداشته باشد یا بر کاسه مدور بدو گوشه نویسد با نام او و نام مادر و بر پیش و آب او را بر سو که از جانب عقرب گزیده آید بنوشانند عقرب گزیده شفا یابد و اگر بعقرب گزیده نوشانند در حال بمیرد و افسون این است سادا سارالا سا وانزل نزل الحمامال و اصاد ماطوطو کال طوصا مادب مافارس اوداباب اباب هاکا باباس بمایاوا ایارمامن سمی مار اکا طن صلوسرین صادوب اما وین تردی کفش

که هر که در شام سه مرتبه گوید که اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از ضرر نیش عقرب وغیره در آن شب ایمن گردد و محمد بن عثمان التوزی گوید وقتی در مکه کتاب فرایض بر شیخ تقی الدین حوری میخواندم که ناگاه عقربی دیدم براه میرفت شیخ مرا دست خود برداشت و بر مکر دانید پس من کتاب را از دست گذاشتم گفت بخوان گفتم خواهم که این فایده که نزد تست بدانم که از چیست گفت که از حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه وآله به ثبوت پیوسته که هر که در صبح و شام بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم هیچ چیزی بوی ضرر نرساند و از جمله آنچه دفع شر مار و عقرب کند این است که در وقت خواب سه مرتبه بخواند اعوذ برب اوصافه سمیته من عقرب وحیة سلام علی نوح فی العالمین انا کذالک نجزی المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهة گزیدن عقرب بخوانند تلدغه لدغا وتلدغ لدغا فهو ملدوغ والدیغ وابرئه ولسعة العقرب والحیة تلسعه لسعا فهو ملسوع و از جهة مار گزیده بگوید عضضت تعض و نهشت تنهش

ونهطت

ونشطت تنشط و نکزت بانفطا تنکز هیچ و آتش حرام از جمله خواص او آنکه چون چلپاسه را ببینند در ساعت خشک شود و بمیرد و اگر بسوزانند همه عقارب گریزان شوند اگر زیت طبخ نموده بر گزیده عقرب گذارند درد ساکن شود ترمذی گفته اگر عقربی در ظرف سفالین نهند و سر او را بخمیر بگیرند و در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از این خاکستر بکسی که سنگ مثانه دارد بخورانند سنگ مثانه بشکند و بریزد و اگر سه روز آخر ماه عقربی گرفته در ظرفی کرده یک رطل زیت برو ریزند سر و برا گرفته گذارند تا زیت قوت او بگیرد پس روغن او در دشت را نافع بود اگر پاره ترب بر دم گذارند و بجوشانند هر عقربی که نزد او بگذرد در ساعت بمیرد اگر با روغن گاو بجوشانند بر موضع گزیده عقرب گذارند فورا درد ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد همیشه آن شخص بیمار باشد تا آنکه از وی جدا شود اگر عقربی را بکوبند و بر گزیده او بمالند صحت یابد اگر عقربی در آب افتد و کسی از و بخورد نیش از دل ممتلی شود اگر خانه را به پیه گاو و زرنیخ بخور کنند عقارب گریزان شوند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر عقرب گزیده مثقال دانه نارنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد که تریاق سمومات مار و عقرب عظیم مجرب و نافع است نیز اگر برگ زیتون با نخود وا داده در ساعت شفا یابد و دیدن کستاره سهیل و دفع گزیدن عقرب نافع است

و تا صبح از هر چه محفوظ باشد شیخ ابو علی سینا گفته اگر کسی با هم نظر بر ستاره سهیل
کند یا در ستاره که در منزل بلع و سعد و ذابح است نظر کنند با هم دوست گردند
نحو ان کف الخضیب تا ابر فرقت آرد و فرو بردن یکدرهم صابون از قولنج نجات دهد
تعبیر دیدن عقرب در خواب منازعه با اراذل است اگر عقرب بکشد مالی
از وی بیرون رود و باز نیاید و دیدن او در سرا دلیل بسیل مرد فاسق است خوردن
گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن مال میراث و باشد که دیدن او دلیل فتنه بود
عَلامات در دریای هند ماهیان دراز و مارگیت مثل مار متلون برنگها و در
دور حرکات در دریا علامت وصول بیلاد هند و نشانه نجات از غرق هلاک ابن عباس
گفته که در آیه واقع هر آیه وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ علامات در روز نشانهای راهها
و در شب ستاره هاست که بسبب این هر در شب و روز مردم راه بمقصد برند
عَلَق زلو و آن کرمی سرخ مانند سیاه و سرخ رنگ باشد در میان آب بهم رسد بدن
چسبد و خون مکد از اد به حقن و اورام دمویه است چه هرگاه موضعی از عضای آدمی
از ماده خون ورم نموده باشد غالب اوقات اطبا تجویز نمایند که بر آن موضع زلو بندند
و حجامت کنند خون زائد بکشد و در بعضی احادیث آمده که بهترین دوا علق است و حجامت

و در بعضی اعضا ضعیفه کار حجامت کند مثلا اگر خون فاسد در پلک باشد بجهه تخفیف
در زنان و کودکان طریقش آنست که زلو را در میان گل گذارند و بدان عضو نزدیک
سازند بوی چسبد و چون آب و نمک بر و پاشند در حال بیفتد و بمیرد و اگر در آب
آشامیدن بحلق کسی رود بشم روباه و بری او بخور کنند چون بدود او بحلق وی
رسد در حال بیفتد و این عظیم مجرب است صاحب عین الخواص گفته هرگاه او را
در سایه خشک نموده با نوشادر و روغن صلایه کنند بر داء الثعلب طلا کنند
موی بر آید و دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور کنند کیک و پشه و امثال آنها
گریزان شوند اگر شیشه گذارند تا بمیرد و پس صلایه نموده از عضوی موی کنند و بر
محل وی بمالند دیگر موی برنیارد صاحب عجایب المخلوقات گفته اگر زلو بحلق کسی
چسبیده باشد شراب و سرکه را با یکدیگر بهم آمیخته کسی که در این بلا باشد غرغره کنند
بیفتد و از خواص مجربه یافته او آنست که اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع نم
باشد با زیت پاکیزه جوشانیده با سرکه صلایه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند و بر
موضع بواسیر مالند شفا بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشها
بشکنند اگر روغن او بگیرند بر احلیل بمالند بوجع بزرگ شود اگر او را در کوزه قلاعی

گذارند تا بمیرد و پس صلایه کنند و بر موضعی که موی کنند بمالند دیگر موی برنیارد و نیز اگر
زلو بحلق رود او را بدود نشند پس یخ را بحلق او نزدیک دارند بیخ چسبد و بیرون آید
تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ
اگر در خواب بیند که خون بسته شده از بینی و دهن یا ذکر و دبرش بیرون
آمد زنش اسقاط حمل کند عَناق الارض جانوری است کوچکتر از یوز هر خرس صید
کند ترکان قراقولاق نامند قتاده گفته که از جوارح وحشیه است از سگ کوچکتر واز ربه
بزرگتر قابل تعلیم شکار است رنگش زرد و اکثر اوقات ملازم شیر است عَنبر
ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی
از دواب بحر او را از جهت دسومت بخورند پس بقی بیندازند بر روی آب بر آید
مثل سنگ یا دو آن را بکنار دریا اندازد و صاحب قاموس گفته که سرگین جیوان بحریست
یا چشمه که در وی متکون شود شیخ ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا بیرون آید بهترین انواعش
اشهب است بعد از آن ازرق که بسفیدی نزند چه او را انواع است اسود و اخضر و اشهب شخصی
نقل نموده که بتجربه و مشاهده در ختی دیدم شکل کردن که به سفته بماند که او را عنبر بود او را اکثر شخم
تا بزرگ شد باد و زیده بدریا انداخت گویند چون بار اول در بحر افتد نرم است چون

دواب بحر او را فرو برند از جهت افراط حرارت او کم باشند که زنده باشند چون
صیادان ماهی گیرند در شکمش عنبر یابند گمان برند که مکرر از و حاصل شده و حال
آنکه میوه درختی است اما اصح آنست که جزایر بحر نحل شان عسل سازند چون بدریا
افتد شهد او بآب رود و موم او عنبر باشد چه نحل در جزایر گیاه های خوشبو بسیار
خورد و از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است و نافع لقوه و فالج است
موافقت با امزجه بارده رطبه نماید در حکایات آمده که هیران در ترکستان عنبر خام مثل کله آدمی
باشد که بوزن هزار مثقال بود بعضی گویند از چشمهائی که در کنار است روید و بر روی
آب ظاهر شود طیور ربایند و بخورند و هلاک شوند عَنز بزغاله ماده اکلش حلال
از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را با نوشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی کنند و
بر محل وی بمالند دیگر موی برنیاید و اگر بر سر و ساق صاحب سلس البول را بوی شوینده
و بنوشد شفا یابد اگر شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون خاکستر بر و ریزند ظاهر گردد
هرمس گفته که اگر مغز سر او را با خون کفتار از هر یک وزن یکدانگ با دو دانه
کافور با سر شخصی خمیر نمایند چون بوی دهند بعد از اکل محبت روحانیه بهم رسد
اگر از هر یک از زهره و خون او یکدانگ با نیم دانگ از مغز سر گربه سیاه بکسی دهند

شهوتش قطع شود و هیچ زن تصرف نتواند نمود تا گشاینده طریق گشادن
وی آنکه مغز پایه پاکیزه در شیر عنز گرم نموده بنوشاند بامر الله تعالی گشاده گردد و سید بن
عقده گوید که روزی امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابو طالب علیه السلام را فاقه
روی نموده روی بسلاله دودمان نبوت و نمک خوان ملاحت سیدة النساء
فاطمه زهرا علیها السلام آورده گفت اگر نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود رفته
و احوال نموده بهتر خواهد بود آنحضرت بیامده و در بکوفت حضرت مقدس نبوی نزد ام
ایمن بود فرمود که در را بگشای که جگر گوشه ام فاطمه است ام ایمن برخواست و در بگشاد
چون بیامد و سلام کرد حضرت مقدس نبوی بعد از جواب سلام فرمود که یا فاطمه
در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیایی فاطمه علیها السلام گفت که یا
رسول الله طعام ملائکه تسبیح و تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت فرمود که بحق
آنکسی که مرا براستی بخلق فرستاده که در خانواده آل محمد سه روز است که چراغ
نشده اما چند عنز یعنی بز باده اگر خواهی پنج از آنها ترا بخشم و اگر خواهی
پنج کلمه تعلیم تو نمایم که ترا ابهتر باشد فاطمه علیها السلام گفت بلکه پنج کلمه مرا تعلیم نمای
آنحضرت فرمود که بگوی یَا اَوَّلَ الْاَوَّلِینَ وَیَا آخِرَ الْآخِرِینَ وَیَا ذَا الْقُوَّةِ
الْمَتِین

الْمَتِینِ وَیَا رَاحِمَ الْمَسَاکِینِ وَیَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس برگشت و نزد امیر المؤمنین آمده گفت
از نزد تو بطلب دنیا رفتم آخرت آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمود خَیْرُ اَیَّامِکِ
خَیْرُ اَیَّامِکِ یعنی نیکو بازآمدن تو نیکو بازآمدن تو عنقاء مغرب سیمرغ لفظ
مغرب زایده است بعضی گفته اند که مرغ غریبی است بزرگ که گاهی بیضه کند مسافت بعیده
طیران نماید و بلند رود بعضی گویند چون طوق بیاضی در گردن داشت لهذا مسمی بعنقا شده بعضی
دیگر گویند بر غیبت قریب بمنزله شمس صاحب عجایب المخلوقات آورده که او اعظم طیورات
بحسب جثه و جنبت فیل را چنان رباید که گربه موش را در زمان سابق بسیار اذیت بمردم
میرسانید تا آنکه روزی عروسی را با زیورش ربوده ببرد حنظله نبی علیه السلام برو دعا
حق سبحانه و تعالی او را ببعضی جزایر دریای محیط که در عقب خط استوا است و پای مردم بدانجا
نمیرسد و حیوانات عظیم چون فیل و کرگدن و گاومیش و ببر و سباع است فرستاد در حین
طیران وی آوازی مسموع شود مثل صدای رعد تند و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا را
گاهی شکار کرده بودم از چنگالهای او قدحها و شربهای بزرگ سازند و بلک گفته طریق شکار نمودن
او چنان است که دو گاو را می بندند و گوساله را در میان هر دو و سنگهای بزرگ سنگین کنند
و در پیش او خانه سازند که مردی در وی باشد که در وی آتش برافروزد چون عنقا فرود آید

که گاوها را رباید و چنگال خود را در هر دو پای از آنها فرو برد نتواند آنها را از جای برکند جهت
آنکه گاوها بر گوساله بسته شده و گوساله بسنگ سنگین بسته شده پس چنگال خود را
نتواند برآورد پس در آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد ابو البقا گفته اهل رس را در
زمین ایشان کوهیست که او را فخ گویند بقدر یک میل بلندی دارد و در آن کوه
انواع طیور کبار بسیار باشد عنقا را که جثه عظیم و رویش شبیه بروی آدمی است
و از هر نوع حیوان در وی شبهی و از احسن طیور است سالی یکمرتبه بکوه مذکور آمده از مرغان
آنجا می چیند و مجوز دو سال بماند و هیچ طیر در وی نمیماند از کوه فرود آمده اژدهی که در دامن
آن کوه بجا گاهی ربوده ببرد و نوبت دیگر زنی با زیورش ربوده مردم شکوه بحنظله نبی
آوردند پس آنحضرت دعا کرد و عنقا بهم رسید او را صاعقه سوخت و نسل او منقطع شد و
حنظله نبی در فترت ما بین عیسی و محمد المصطفی علیهما السلام بود زمخشری در آخر کتاب
ربیع الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدای تعالی در زمان موسی پیغمبر علیه السلام مرغی ماده
خلق نموده که از هر جانب چهار پر داشت رویش شبیه بروی انسان و از هر مرغ در وی شبهی
بود پس نری مثل او خلق کرد و بسوی موسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب آفریدم
روزی آنها را وحوش حوالی بیت المقدس کرده بودم و نسل ایشان را زیاد کردم

چون

چون حضرت موسی وفات یافت اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید زمین
نجد و حجاز پامال نموده وحوش میخوردند و کودکان میربودند تا آنکه خالد بن سنان
عبسی مبعوث شد بوی شکایت کردند او دعا کرد تا دیگر از مغاره خود بیرون نیاید و کسی
از و و از نسلش ندید و بهر تقدیر امروز عنقا را نام هاند کسی از وی نشان ندهد تعبیر
و دیدن او در خواب دلیل بود بر رفیع القدر بزرگ منشی که با کسی الفت نکند
اگر با او حرف زند از قبیل پادشاه یا وزیر روزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر شخصی
بزرگ غالب گردد و اگر صید کند زن جمیله نکاح آورد اگر بر وی صرف آید چنانچه زنش
بار دار بود پسر شجاعی آید عَنْکَبُوت کاره تن و بزرگ از مگس باشد هشت پای و شش چشم
دارد پاهایش دراز و چشم وی بزرگ چون اراده صید مگس کند بر زمین برود و در وی
تند پس خود را جمع کند و بروی دهد و هیچیک از آنها خلاص نشوند افلاطون گفته چون
حریصترین حیوانات مگس و قانعترین آنها عنکبوت است لهذا حق سبحانه و تعالی احرص
اشیا را روزی اقنع کرده است فَسُبْحَانَ اللَّطِیفِ الْخَبِیرِ و یکنوع از وی بسرخی
زند مویهای تنک و چهار نیش در سر دارد و این نوع نتنند بلکه در زمین
خانه کنند و در شب بیرون آید و یکنوع از وی رتیلات که در باب راء گذشت

حافظ گفته که بچه عنکبوت اعجب بچه‌های جانوران است چه بی‌پر بیرون آید و حال
کسب کند یعنی بی تعلیم مادر و پدر ریسند و بیضه نهند و حضانت نماید اولا شبکه گیرم
کوچک باشد پس تغیر یابد عنکبوت در سه روز صورتش تمام شود بزاد و چون
اراده جماع کند بعضی از رشته‌های خود را میان باده کشد و ماده رشته‌ها می کشد
آهسته آهسته بهم نزدیک شوند بنحوی که شکم هر دو بهم ملصق گردد و از دانش او آنکه چون
سدی کشد ابتدا از وسط نماید و محلی را برای صید مهیا کند و هر ملحان دیگر مثلث خیام
سازد و هرگاه مگس یا مثل او از جانوران در جایی شد که حرکت کند بروی تنند
و مشبک سازد تا اگر صید ضعیف گردد و بعد از و بردارد بخزانه خود برد و اگر صید
از تار تنیده او چیزی پاره کند مرمت نماید و از جاده که تنیده صید را از میان آن
بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضعی را بطول شکافد و ببرد و این نوع تنیدن بجانه
خود نماید ابدا الشکل مثلث ببندد و خانه خود را چنان تنند که بغیر از جثه خود در وی چیزی
نگنجد فایده ثعلبی و ابن عطیه و غیرهما از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة
والسلام نقل نموده اند که آنحضرت فرمود که خانه‌های خود را از تار عنکبوت پاک سازید
که گذاشتن او فقر آرد و ابونعیم در کتاب حلیه در سبب آیه واقع هدایه أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ
الموت

الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ آورده که در زمان پیشین زنی بار
حمل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود گفت که برو آتشی برای من از
خانه بیرون آر و او در خانه برو دید که از وی سؤال کرد که این زن چه زایید گفت دختری
آورد گفت این دختر نمیرد تا با صد کس زنا نکند آخر اجیرش بنکاح درآید عاقبت
مرگش بعنکبوت بود اجیر با خود گفت من کجا راضی شوم با آنکه این دختر با صد مرد زنا
کند بنکاح آورم البته این را بکشم پس کارد برگرفت و بخانه درآمده شکم دختر
پاره کرده برگردید و هر جا بیرون آمده بر کنار دریا آمده بر کشتی سوار شده از دریا
بگذشت چون مادرش بر قضیه مطلع شد شکمش بدوخت و مرهم انداخت و بمعالجه
مداوا کرد و آن دختر نشو و نما کرده بعد از رشد بنوعی از احسن و اجمل زنان آن زمان
گردیده زنا میکرد و در شهرهایی که بعد تا بکنار دریا رسیده در محل معموری از نواحی بحر
اقامت نموده مرد اجیر بعد از چند که از تجارت اموال وافره و امتعه متکاثره حاصل نموده
ببلدان میکرد تا از دریا عبور نموده گذارش بدان محل افتاد و چون مرفه میگردید اقامت
نموده اراده تزوج کرد و بزنی از اهل آنجا گفت که زن جمیله که من پیدا کن که بخواهم آن زن
گفت که در اینجا زنیست در کمال حسن و نهایت جمال که بدان زیبایی در عشاق در این

ساحل میت آمد بنا شتغال داد مرد تاجر گفت او را نزد من آر آن زن نزد او رفت
و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده میخواهد که ترا بنکاح آورد گفت من نیز ترک زنا
نموده‌ام پس او را نزد تاجر آورد بعقد وی درآورد و نهایت الفت مابین ایشان پدید
آمده بسیار وی را دوست میداشت روزی اثر را از بدایت احوال خود تا نهایت
نقل نموده زن گفت من آن دخترم و شکم خود بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرد بود و گفت
من بصد زنا کردم صد یا کم و بیش ولی نمیدانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سبب مرگ تو
عنکبوت خواهد بود پس که مرد او در صحرا برج محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها در آن برج
بود روزی عنکبوتی را در سقف دید گفت پیش از آنکه مرا بکشی ترا بکشم پس تا روی را
حرکت داده تا میعاد انگشت ابهام پای بر سر او گذاشت و بفشرد زهر وی با این
ناخن و گوشت او درآمده پایش سیاه شد و تمامش بهمه اعضایش درآمده بمرد و حق سبحانه
و تعالی آیه مذکوره را فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین بر آنند که این
آیه در شان منافقان نازل شده که درباره قتلاء احد گفته که اگر ایشان نزد ما میبودند
کشته نمیشدند حق تعالی رد قول ایشان نموده که شما هر جا باشید اجل مرگ شما خواهد رسید
هر چند در برجهای محکم باشید راقم حروف گوید که میتواند که تشبیه احوال منافقان باشد بحال
آن زن

آن زن گویا خطاب بدیشان است که اگر چه شما بطریق آن زن در بروج مشیده باشید
که موت شما را دریابد چنانچه او را دریافت والله اعلم عنکبوت را این فخر کافیست که با بر
پرورد گار بر در غار ثور تنیده تا حضرت سید المرسلین از شر کفار و اذیت اشرار
محفوظ ماند امام ابو حافظ ابو القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورة زید بن علی
بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام تنیده در وقتی که او را در سنه مائه و اثنی
و عشرین برهنه بردار آویخته بودند مدت چهار سال بردار که گشتند روی وی را بغیر قبله
گردانیده بودند چوب دار بجانب قبله گردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب دار سوختند
و حال آنکه خلق بسیار به بیعت وی درآمده بودند رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام بدانکه اکل او
حرام از جمله خواص او آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد که از ضربه ورم
نکرده باشد و قطع سیلان خون کند اگر بر نقره که رنگش تغیر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب
تب ربع تار عنکبوتی که بر کنیف تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود دارد تب وی زایل
شود اگر زنده او را با روغن زیت بسایند و بر بدن محموم مالند شفا یابد اگر برگ مورد تر
در خانه بخور کنند عنکبوت گریزان شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر فریب
العهد و راهزن ملعونه است که از فراش شوهر مفارقت کند چه او از سوء خلقت

دیدن خانهٔ عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ
لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ بعضی گویند که دیدن عنکبوت دلیل مرد بافنده است اگر
بیند که با او نزاع کرد با مرد بافنده نزاع کند عایذ شتر ماده که بچه اش با او همراه باشد عَطَاط
بط و راء مهمله نوعی از حیوانات صدفیه است که در بلاد هند یافت شود در آبهای
ایستاده و در زمین بابل نیز یافت شود او را خانهٔ صدفیست که از و بیرون آید سر
و دو چشم و دو گوش و دهن او دیده شود چون داخل صدف خانه شود کسی گمان برد که صدفست
چون بیرون آید بر روی زمین رود خانه خود را با خود کشد چون در تابستان خشک شود جمع
کرده بوی او عطر است چون او را بخور کنند از صرع نفع بخشد سنون خاکستر او جلا دندان
دهد اگر بر سوخته آتش گذارند نفع بخشد عَنْقَصَه و عَنْقُوا جانوریست عَبُور
گوسفند کمتر از یکسال عَتُود بزغاله کوچک هرگاه قوت چرا کردن حاصل کند
عَشَوْثَج شتر درشت عَشَمْشَم شیر عَجُوز روباه و شیر و گرگ نر و ماده و رحمه
و ماده یا آن و کفتار و کژدم و اسب و گربه و سگ و نامه و حوش عَدَس اشتر
عریض و عرباض براء مهمله و باء یک نقطه و ضاد معجمه کاو ماده قوی سینه
و کتف عَرَس ماده شیر عرنقصه براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و صاد

مهمله جانوریست مثل حمل عریقطان براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و طاء مهمله
و نون و همچنین عریقطه جانوریست عَزَه بزاء معجمه گیاهی که آهو خورد عَسَا مع ماده
عَسْعَاس به دو سین و عین مهمله سگ پشت جهه تاریک و تردد او و در شب عسعاس
نامند عَسَاس گرگ عَسَاهیل بسین مهمله و ها و یاء دو نقطه تحتانیه شتر لاغر عَسْلَق
بسین مهمله و لام و قاف هر سباع ستمکار این سینه گفته که روباه است عَسَنْج
بسین مهمله و تشدید نون و جیم ستمکار عَطَاط مرد طاء مهمله شیر عَقَف بقاف
و فاء روباه عَسَل بسکون سین مهمله و لام کنه لاغر عَلْجُوم بجیم و واو بزق نر
و بعضی از دک نر گفته اند عَلْس بسکون لام و سین مهمله کنه درشت عَمَلَس
بتشدید لام و سین مهمله گرگ و سگ خبیث عَنْتَر بسکون نون و تاء
دو نقطه فوقانیه و راء مهمله مگس کبود و بعضی مطلق مگس را گفته اند عَنْبَس بنون
و باء یک نقطه و سین مهمله شیر عناق بنون و قاف بزغالهٔ ماده است عندلیب
بلبل و هزار نیز گویند جمعش عنادل و عندل شتر بزرگ سر را نیز گویند عَنْیَس شتر
سخت عَوْسَا بسین مهمله حمل حامله عَوْسَق بقاف پرستوک کوهی و بعضی
کلاغ سیاه و برخی شتر سیاه بزرگ جثه را گفته اند عَلَاه سنگواره عَیْسُوم بیاء

دو نقطه تحتانیه و سین مهمله مطلق کفتار و بعضی کفتار ماده را گفته اند عَیْر بیاء دو نقطه
تحتانیه خر کوهی عَنْبَا بباء یک نقطه ملخ ماده عَیْلَام و عَیْلَان بیاء دو نقطه
تحتانیه کفتار نر عَیْسَر بیاء دو نقطه تحتانیه خر کوهی عَیْن بیاء دو نقطه تحتانیه از الفاظ
مشترکه است و بعضی گفته اند مرغ که شکم و پشتش زرد باشد در حد قمری عَیْنُ الْقِطْعِ مرغیست
بصورت کبوتر عَوْد شتر پیر عَیْطَل بیاء دو نقطه تحتانیه ناقه تند رفتار عیجلوف
نام نمله که در قرآن مجید است اُمِّ عَزَه آهو عَیْزَار بیاء دو نقطه تحتانیه ناقه تند رفتار
و نام بچه کشندهٔ ناقه صالح علیه السلام است فصل دوم در عین مکسوره عِجْل
بجیم و لام گوساله و بزرگی بُزَو که استعمال بنی اسرائیل در عبادت او را عجل
نامند چه چهل روز عباده کردند و چهل سال در تیه سرگردان ماندند لهذا حق سبحانه و تعالی ایشان را
بذبح بقره امر نمود ماکول اللحم است اگر قضیب او را بعد از طبخ و خشک نمودن تناول نمایند
تهییج باه کند اگر قضیب او را خشک نموده خوب بسایند بقدر درهم از و بر عج بخورد قضیب
انگار رساند اگر سائیده بر بیضه هم بر شته باشند و بخورند بغایت تهییج باه و نعوظ کند
اگر قضیب او را خشک نموده بسایند سنون او درد دندان را سود دهد اگر با سکنجبین یا شاتل
منع سبز زنایده تعبیر دیدن او در خواب دلیل سرور و ایمنی از مخوفات است لقوله تعالی

جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ الی قوله تعالی لَا تَخَفْ ابن عِرْس براء و سین مهمله راسو
حیوانیست که دشمن موش است بسوراخ او رود موش را بیرون آورد و نیز
دشمن نهنگ است چه نهنگ را هیشه دهن گشاده بود بدهن وی رود و بدرون شکم
در آید و احشای وی خورد و بیرون آید و مار را بکشد چون بیمار شود بیضه مرغ خانگی
خورد مرض وی زایل گردد نقلست که راسویی از پی موشی را دید کرده موش بر بالای
درختی بر آمد راسو هم جابجا تعاقب میرفت و از شاخ بشاخ میدوانید تا بر شاخی رسید
چون موش از قرار و فرار عاجز آمد خود را به سر برگی رسانید و گوشه برگ به دندان گرفت
و خود را از زیر او آویخت راسو نیز خود را آواز کرده بپای درخت آمد برگ را
از بیخ قطع کرد موش با برگ بزیر افتاد راسو نیز ماده که در زیر درخت بود موش را
بگرفت عبد اللطیف بغدادی گفته که ظن من آنست که او حیوانیست مستی به لطف
شاید که رنگ و موی او بحسب بلاد و مواضع مختلف باشد از طبع اوست که آنچه از طلا
و نقره یابد مثل موش برده و باشد که موش را بکشد لیکن ترس موش از گربه
بیش از راسو است در مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه راسو را گرفته در قفسی
محبوس ساخت مادرش بدید رفت یکی دانه برنج بیاورد و بیرون سوراخ

گذشت آمد و او را نگرد تا بچه دینار بیاورد را نگرد امر تبه که در وی دینار بود
بیاورد و بنشست رها نکرد پس یک دینار برداشت و بسوراخ خود آمد رسید که همه
بر داو را نکرد و چهار دینار برداشت ارسطاطالیس گفته که ماده او از دهن بار گیرد و از
گوش زاید از جمله خواص او آنکه اکتحال بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک
نموده با سرکه بیاشامند از صرع نجات یابد اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند
نافع آید پیه او را اگر بر دندان گذارند درد را ساکن کند زهره او را اگر با کرم بخورند از بیماری
بکشد خونش را اگر بر خوک طلا کنند تحلیل دهد اگر خون او بخون برش مخلوط ساخته با آب
ممزوج سازند و در خانه بپاشند عداوت در آنخانه پدید آید و اگر را سوراخ خانه دفن کنند
همین خاصیت دهد سرگین او را اگر بر جراحت گذارند قطع خون کند اگر مهره کتف او را
بر زن بندند بار نگیرد مادامی که با او باشد **تعبیر** اگر عقد او را در خواب بیند دختری بعقد
درآورد **عِشنبار** بسین مهمله و باء موحده کفتار کفتار که ماده اش گرگ باشد **عِفریت** بفاء و راء
مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و تاء دو نقطه فوقانیه دیو سرکش قوی و جنی که بسلیمان علیه السلام
گفت من تخت بلقیس را آورم پیش از آنکه از جای خود برخیزی و آنحضرت تا محل طهر
بر دیوان نشستی نام او ذکوان با صخر بود **عِمَیْر** بیاء دو نقطه تحتانیه و شتری که عنقه و طلمام بار دهد

عیس بیاء دو نقطه تحتانیه و سین مهمله شتری سفید که بسرخی زند **ام عجلان** مرغ سیاه است
که دوش سفید است و فتاح نامند و رفابه **عِطریف** بطاء مهمله و راء مهمله و یاء دو نقطه
تحتانیه و فاء افعی بزرگ **عِفر** بفاء و راء مهمله خوک نر **عِقال** بقاف شتر
جوان و زکوة عام از شتر و گاو و گوسفند **عِکرِشَة** براء مهمله و شین معجمه روباه ماده
عِکرِمَة براء مهمله کبوتر ماده **عِلج** خر وحشی فربه قوی **عِلهِز** بزاء معجمه کنه درشت
عِلّوس بتشدید لام و سین مهمله شغال **فصل بیست و یکم در بیان عین مضموم** **عُصفور**
بصاد مهمله و فاء و راء مهمله گنجشک و ترکی سرچه نامند با نواع باشد بعضی خوش نغمه
و نیکو صورت و بیتوک را نوعی از آن شمرند و عصفور الجنة نامند و نوع دیگر را صوار نامند
که چون بطلبی یابد اما آنچه در خانه ها مقام گیرد گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند
سه انگشت پیش گذارد و یکی پس نهد سایر طیور دو انگشت پیش دارند و دو انگشت فراخ
نهند آنچه ریش او سیاه نر باشد ماده هیچ حیوان از طیور و غیره بر بچه خود مهربانتر از وی
نیست لهذا در معموره آشیان بسازد تا از جوارح طیور ایمن باشد و چون شهری از مردم
خالی شود ایشان هم بروند چون معاودت کنند بیایند عصفور براه رفتن نیست بلکه
رفتن او دویدن باشد کثیر الجماع بود که در یک ساعت صد بار تر جماع کند و لهذا کوتاه عمر باشد

چه غالب اوقات زیاده از یکسال زنده نماند بچه او علاوت بر طیران کند تا آنکه اگر کوان
اجابت کند جاحظ گفته که بمن رسیده که از عمر شیخ بیابد زعم ارسطا آنکه مابین او و خفاش عداوت
چه هرگاه خفاش را حاجتی باشد اگر بخاری که عصفور آشیان ساخته که در آید تا عصفور بمیرد و بسا باشد
که خفاش فریاد کند بچها و بیضهای وی از آشیان بریزند و لهذا بر سر و چشم خفاش طیران کند
و او را برنجانند اکلش از همه انواع حلال و گوشتش گرم و خشک است از گوشت مرغ خانگی
صلب تر است بهترش بزمستان فربه باشد زیاد کنند قوت باه است لیکن مضر امزجه رطبه
اصلیه است مصلح وی روغن بادام است موافق مزاج پیران است اگر گنجشک را که در خانها آشیان
سازد بریان کرده با نمک بخورند سنگ مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب سدر
و عسل مخلوط سازند و ناشتا بیاشامند دفع بواسیر کند مهرارش گفته اگر او را ذبح کرده از خون
وی برآرد عدس مخلوط سازند پس بندقها ساخته خشک نمایند هر وقت که بندقی از وی بیت
مخلوط ساخته بر احلیل مالند خیلی اگر خواهد مجامعت کند **فایده** چهار چیز قوت جماع زیاده کند
اکل عصافیر و اطریفل کبیر و فستق و جزر چهار چیز عقل را زیاد کند ترک زیادی کلام
و مسواک کردن و مجالست صلحا و علما چهار چیز قوت بدن دهد خوردن
گوشت و بوییدن بوی خوش و کثرت غسل از غیر جماع و پوشیدن کتان چهار چیز

بدنرا ضعیف کند بسیار غم خوردن و بر جماع بسیار عادت کردن چه جماع
بسیار ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و زهره بر کند و ناشتا آب آشامیدن
و چیز ترش بسیار خوردن و هر که بول و غایط بسیار نگاه دارد مثانه وی ضعیف شود
و پوستش درشت گردد و حرقه بول بهمرساند هر که در بول خود آب دهن اندازد
و بر و عادت نماید از ولادت ایمن گردد **تعبیر** دیدن گنجشک در خواب دلیل
مرد صاحب لهو و حکایات که مردم از و خنده کنند اگر او را ذبح کند هرگاه پسرش
بیمار باشد فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال محیل و راه بر
کامل در ریاست و بسا باشد که دلیل زن جمیله مشفقه بود و استماع اصوات عصافیر را
نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل گفته اند مدا آنکه از رؤیای معبره است که شخصی نزد امام
المتأهلین جعفر الصادق علیه السلام آمد و گفت که در خواب دیدم که عصفوری در دست
دارم آنحضرت فرمود که ده دینار بدست تو خواهد آمد آمد و برفت و بعد از چند روز باز آمد
و گفت یا حضرت ده دینار بدست من آمد آنحضرت فرمود که خواب خود را مرتبه دیگر نقل
کن آن شخص گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و میگردانم دم او را اندیدم آنحضرت
فرمود **هذا من ذاک** راقم حروف گوید که ائمه علیهم السلام که مراد امام علیه السلام ائمه چون

بار اول آنرا مطلق ذکر نمود و اطلاق مطلق منصرف بفرد کامل شود در کلام مجید
عددی که موصوفست بکاملیه ده است لقوله تعالی تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ و چون ثانیاً
گفت دم نداشت چیزی از عدد مذکور کم شد یا آنکه گفت در دست میگردانم و عدد
اصابع مرین ده است و جواول اول ده است و نیز از رؤیا آنکه مردی نزد ابن سیرین آمد
گفت که در کنار جوی عصافیر بسیار دیدم که با اهالی آن نهار ایشان بهم رسید که تو معلم اطفال هستی
گفت آری ابن سیرین گفت بترس از اطفال مسلمانان شخص دیگر گفت دیدم که
عصفوری در دست دارم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لَا اُحِلُّ لَكَ یعنی ترا حلال نیست
گفت تو صدقه میگیری و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و توبه نمودم
گفت اگر خواهم گویم که چند است گفت شش و ما در رسید از کجا گفتی گفت عصفور در جواب
نا ملحق نیست و اول شش عضو است را فهم کردم لا احل لك شش حرف است عُقَاب
بعاف آنکه سیاه ترکان قراقوش عربان کاسر نیز گویند یعنی شکننده طیور در کتاب
کامل آورده که کرکس رئیس طیور و عقاب سید ایشانست حدید البصر باشد در مثل
گویند فُلَانٌ اَبْصَرُ مِنْ عُقَابٍ یعنی فلان کس تیز چشم تر از عقاب است
و عنقاء مغرب نیز نامند جهة آنکه از اماکن بعیده آید اما او عنقا که سابقا مذکور شد

نیست

نیست که نوع از نور از اوج گویند در باب نه اکنون و بعضی از وی سیاه و بعضی
خوخیه یعنی برنگ شفتالو و بعضی سفع یعنی سیاهی که بسرخی زند و بعضی سفید و بعضی
سرخ رنگ و جمعی از وی در کوهها ماوی گیرند و بعضی در صحرا و بیابان و بعضی حوالی
شهرها نر او بسیار لطیف الجرم باشد چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود
غالبا سه بیضه بیش ننهد و سی روز حضانت کند تا بچه بیرون آید یکی را اعقه
بیندازد و جهة پرورش و طعمه دادن سه بچه بر وی گران باشد و بسیار کم صبر بود و آن
بچه که اندازد مرغی که او را کاسر العظام نامند در کاف مذکور گردد او را بپرورد و از
عادت او آنست که هر مرغ بچه عاجز ضایع را او نه دهد و چون عقاب صید میکند
فورا امتحان نه نیارد و ملکه از جائی بجائی نقل کند و شنیده نکر را با کن بر تقعه و چون بالفر
صید خرگوش کند اول صید کوچک او ابتدا کند پس صید بزرگتر حرارت
و یبوست او از همه طیور جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع الطیران است
غذای صبح در عراق و عشا در یمن خورد و پرش در زمستان پوستین وی بود تا تابستان
فراش وی باشد چون پیر و نابینا شود و از طیران عاجز آید بچهایش او را ابطال زیاد را
بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین هند باشد برند و در آنجا چشمه صافی باشد

بشویند و در شعاع آفتاب گذارند تا پر وی بریزد و پر تازه بیرون آید تا ریکی چشمش
برود پس باره دیگر در آن چشمه فرو برند تا قوت و جوانی وی عود کند و هر گاه و آنکه جگر بهر ساند
مار خورد و جگر سر او را و همه اعضای مرغ خورد بجز دل او را همه جنس وی ماده باشد نر او از
از جنس دیگر بود بعضی گویند روباه با او جماع کند در عجائب المخلوقات آورده که حجر العقاب
سنگیست که در آشیانه وی یافت شود شبیه باستخوان خرمای هندی هر گاه حرکت دهی
آواز سنگ دیگر از او آید اگر شکننده چیزی در رو بیابند او را از زمین هند آورند هر گاه کسی
قصد آشیان وی کند آن سنگ جانب وی اندازد چه داند که بقصد آن سنگ آمده جهت
خاصیتش اگر سنگ مذکور را بر زن عسر الولاده ببندند فی الحال بار نهد اگر کسی بر زبان گیرد
در مقابله بر خصم غالب آید و حاجتش روا گردد شبیه این نقل در باب لون در ذکر نسر بیاید انشاء الله
اکل عقاب حرام است چنگال صاحب مخلب است هر که بوی او بشنود بیهوش گردد بر او را اگر در خانه
بخور کنند حیات و عقارب بگریزند الکحال زهره او دفع تیره گی و نزول آب از چشم کند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعدا است اگر در جنگ باشد چه او
دلیل عقاب دشمن بود چنانچه معبر خدای عقاب در خواب دید بر اعدا غالب آید اگر بیند که
مالک عقاب یا کرکس شده و حکم بر و میکند بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید و عزت

دراز

دراز گردد اگر شخص از ارباب اجتهاد و به از خلق عزلت گیرد یا تنها معیشت کند
اگر پادشاه بود با دشمن صلح نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد بعضی گفته اند که
اگر بیند که او را بچنگال زد نقصان در مال و بهم رسد اگر او را بر بام یا جائی
خود بیند ملک الموت است اگر بیند که عقاب را سوار شده اگر فقیر باشد
مال یابد و اگر غنی یا از اشراف ناس باشد بمیرد چه آنکه در زمان سابق صورت
مرده اغنیا را بشکل عقاب میساختند اگر زنی ببیند که عقاب زائید فرزندش
بحد نیست پادشاه رسد عُقْعُق بدو عین و دو قاف بر وزن ثعلب
عکه و قجله و ترکی سقسقان نامند بقدر کبوتر سیاه و سفید و دراز دم است در
جای سایه و زیر سقف آشیان نکند بلکه در مواضع که رو بمشرق باشد خانه
سازد و از طبع او زنا و خیانت است و موصوفست بدزدی چون بیضه
نهد برگ چنار بر وی پوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع اوست
ربودن و گریختن چون بچه های خود را از طعمه مانع آید لهذا او را
عُقعق نامند اکلش بر اصح حرام و او را خوش خبر نامند چون
آواز وی شنوند تفال نیکو گیرند و گویند که از سفر خبر آید اگر مهر او را

برنیه گذارند و بر جایی که پیکان و خار فرو رفته باشد مالند بسهولت بیرون
بیرون آید گوشت وی گرم و خشک است تعبیر دیدن او در
خواب دلیل بر دیانت بوفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب
باشد عُنفُوان بنون و زاء معجمه و فا خروس در و یک گذشت عُشَّه
بتشدید ثاء سه نقطه جانوریست که پوست و پشم خورد و بعضی گویند که موسه است
در سین گذشت اکلش حرام عُثمُن بثاء سه نقطه و ضم میم بچه حبارا عُثمان
بچه مار عُجرُدف بجیم و راء مهمله و فا جانوریست که دست و پای دراز
دارد و بعضی گویند مورچه دراز پاست عُرفوط براء مهمله و فاء و طاء
مهمله شتری که ده ماه از آبستنی او گذشته باشد عُضَل بضاد معجمه ملخ
عُریقطه براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و طاء مهمله جانوریست
عُفر بفاء و راء مهمله بچه بز کوهی است عُقربان بقاف
و راء مهمله و باء یک نقطه جانوریست دراز و زرد و دستهای
بسیار دارد و داخل گوش آدمی شود و او را اهل پا هند
و ترکان اسم او را قرخ اياق گویند بسبب بسیاری دست و پای او

جانوریست سفید شبیه
بانگشت زنان عشر
بثین معجمه و راء مهمله

عکاش

عُکّاش بتشدید کاف و شین معجمه عنکبوت نر عُلّام بتشدید لام باشق عُلعُل
بضم دو عین مهمله چکاوک نر عُمیشل بیاء دو نقطه تحتانیه و ثاء سه نقطه نر عُنظُب
بنون و ظاء معجمه ملخ نر و عُنظُباء نیز آمده عُمروس براو سین مهملتین بره عُوس
بسین مهمله قوچ عُومَه جانوریست که در آب شنا میکند گویا کمین سیاهی است
ام عُریف براء مهمله و فا جانوریست کوچک بزرگ سر سبز رنگ دراز دم که
چهار بال دارد هرگاه آدمی ببیند بر دم خود ایستد و بالها متفرق سازد و بپرد او را نیز
گویند والله اعلم باب نوزدهم در غین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول
در غین مفتوحه غَزال آهو بره که تازه شاخ بر آورده باشد اگر مغز سر او را با روغن
گوشش مخلوط ساخته بجوشانند پس بدارند و آب تازه بر رو ریزند و جرعه از و بیاشامند
سرفه را نافع بود و اگر زهره او را بقطران و نمک مخلوط ساخته صاحب سعالی که از سینه
او خون و چرک آید قدری ازوی با آب گرم بیاشامند بعون الله تعالی شفا یابد و او را
اگر آدمی بر ذکر خود مالد با هر زنی که مجامعت کند غیر وی کسی را دوست ندارد گوشت
او گرم و خشک علاج فالج و قولنج و اصلح لحوم صید است غَنَم چون گوسفند و بز گوشت
اکلش حلال و ذبحش مباح شخصی را چون تعریف کنند گویند گوسفند است و چون

مذمت کنند گویند بز است و خواص او در شاه گذشت تعبیر دیدن او در خواب
دلیل رعیت و غنیمت و زن و فرزند و املاک و زراعت گوسفندان پشم دار زنان
کریمه نجیبه و بی پشم زنان صالحه فقیر صاحب عفت و ایستادن گوسفندان در مکانی
دلیل جمعیت مردم است در آن مکان بجهة مشاوره در امری از امور اگر گوسفندان اقبال
کنند بر دشمن ظفر یابند اگر در عقب ایشان براه رود دلیل تنگی معیشت باشد
دنبه او دلیل مال اگر ببیند که موی او قطع میکنند اجتناب نماید از بیرون آمدن از خانه تا سه
از جهة آنکه تا سه روز موی ظاهر شود چنانچه گفته هر که دنبه گوسفندی در خواب ببیند همیشه
خوشحال باشد اگر یک گوسفند ببیند یک سال خوشحال گردد اگر گوسفندی ذبح کند
دختری را بکارت برد لقوله تعالی وَلِیَ نَعجَةٌ واحِدَةٌ فایده در عجایب المخلوقات
آمده که موسی بن عمران علیه السلام را روزی گذارش بر سر چشمه آبی افتاد که در دامن
کوهی بود از آن چشمه وضو ساخت و بر کوه بر آمد تا نماز کند که سواری از برابر وی آمده بر سر چشمه
نزول کرد و آن جوزه کیسه زری با وی بود در آن موضع فراموش کرد پس شبانی بیامد تا گوسفندان را
آب دهد کیسه زر برداشت و برفت بعد از و مرد پیری فقیری که هیمه در پشت داشت بیامد
و در آنجا هیمه بر زمین گذاشت و بنشست تا خود آساید که سوار به طلب زر برگشت هر چند کیسه را بجست

نیافت

نیافت از آن مرد طلب کرد گفت ندیدم چندانکه از روی مکر در او قسم میخورد که ندیدم
تا عاقبت او را بکشت حضرت موسی گفت خداوندا تو عادلی درین امور چه قسم حکم کنی
حق تعالی وحی فرستاد که یا موسی این پیر مرد سوار را کشته بود و پدر شبان را بقدر آن کیسه
زر کیسه بود از آن سوار طلب بود تقاص و قصاص بر وجه عدل میان هر سه جاری شد غوّاص
بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب بقوت
و شدت معکوس فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی گیرد و بالا آید این نوع مرغ در زمین
بصره بسیار باشد شخصی نقل کرد که دیدم مرغ غواص با آب فرو رفت و ماهی بر آورد
کلاغی آمده ماهی را از وی ربود و ببرد مرتبه دوم و سیم فرو رفت ماهی بر آورد کلاغ
بیامد و ببرد در مرتبه چهارم کلاغ آمد تا رباید دو دید و پای کلاغ بگرفت و در آب کشید
تا غرق شد و بمرد پس ماهی را بخورد و برفت از جمله خواص او آنکه اگر خون یا استخوان
او را خشک کرده با موی آدمی بسایند و بر سر زنا مالند صحت یابد و نیز او را اقرالی گویند
در قاف بیاید غاق و غاقه بقاف نوعی از مرغابی غذّاف بتشدید دال
معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوچک است خاکستری با بوم مقاتله
کنند و بیضه وی رباید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر روغن او را با روغن گل

مخلوط ساخته شخصی بر روی خود مالد ونقد حاکم یا پادشاهی رود حاجتش برآید **غلّمی** بدال
مهمله تره کوسفند **غضب** و **غضوب** بضاد معجمه گاو وشیر **غمّاسه** بسین مهمله مرغیست
که درآب فرو رود واو غواص است که گذشت **غطّاره** بطاء معجمه سنگخواره **غضف**
بضاد معجمه وفا سنگخواره بزرگ شکم **غضیض** بدو ضاد معجمه بینهما یاء دو نقطه تحتانیه بچه گاو
وحشی **غطلّس** بطاء مهمله وتشدید لام وسین مهمله گرگ **غطاط** بدو طاء مهمله نوعی
از مرغ سنگخواره که شکمش خاکستری رنگست بالهایش سیاه ودراز پای وور از
کردن **غنافر** بنون وفاء وراء مهمله کفتار بسیار موی **غوغام** را گویند وقتی
که سرخ شود پرش ظاهر گردد ونیز جانوری که مشابه پشه است که بگزد وآزار رساند
غیدق بیاء دو نقطه تحتانیه ودال مهمله وقاف بچه سوسمار **غیطله** بیاء دو نقطه
تحتانیه وطاء مهمله ماده گاو وحشی **غیهب** بیاء دو نقطه تحتانیه وباء یک نقطه شترمرغ نر
غیلم بیاء دو نقطه تحتانیه سنگ پشت **فصل دوم در غین مکسوره** **غِرغِر**
بدو غین معجمه ودو راء مهمله ماکیان صحرا که گوشش حلال است **غِرناق** براء مهمله ونون
وقاف است نام مرغیست **غِفر** بفاء وراء مهمله بچه گاو وحشی **فصل سیم در غین مضمومه**
غُراب براء مهمله کلاغ وترکان قارغه وقُرقُون نامند غراب اللیل کمنوع غرابیست که

اخلاق او شبیه است باخلاق بوم او را غراب الزرق گویند ارسطاطالیس گوید که
غراب چهار جنس است یکی بسیار سیاه ودیگری ابلق که غراب البین خوانند ودیگر
که بسفیدی زند لطیف الجرم بود ودانه خورد چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود
پاهایش سرخ چون مرجان مشهور بزاغ همه انواع او در وقت جماع خود را مستور گردانند
سازد الا این نوع که مراجعه مدام با ماده جماع کند واز قلت وفا که دارد دیگر نزد وی
نیاید ماده وی چهار یا پنج بیضه نهد بچه اش چون از بیضه برآید قبیح المنظر برآید بدنش
کوچک وسر ومنقار بزرگ متفاوت الاعضاست چون پدر ومادرش او را بدین
هیأت مشاهده کنند از نزد خود برانند حق سبحانه وتعالی روزی او را از مگس
ولپشه کرده که در آشیانه بهم رسند تا آنکه بزرگ شوند وپر برآورند پس نیکو شکل شوند
پدر ومادر نزد وی آیند پدر طعمه آورد ومادر محافظت نماید از طمع کلاغ آنکه صید نکند
بلکه اگر جیفه یابد بخورد والا از جوع بمیرد یا طریق مرغان ضعیف در آب رود وغرق
شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نر وماده بپایهای خود سنگ بیارند ومتعاقب
در هوا اندازند تا دفع او از بچه خود کنند در ترکیب ومزاج بدترین مرغانست وحضرت
نوح غراب ابلق را که غراب البین خوانند بجهة تحقیق آب فرستاد که ببیند که آب

کم شده یا نه جیفه دید باکل او مشغول گشت وخبر نیاورد واز آنحضرت مباینت
اختیار نمود ولهذا او را شوم دانند جاحظ گفته که غراب البین دو نوع است یکی
کوچک مشهور بشوم وضعیف ویکنوع دیگر آنست که در دور رسوم قافله فرود آیند
وچون ایشان کوچ کنند در مقام ایشان نشینند در صفت غراب البین آمده که او غراب
سیاه است که بطریق اهل مصیبت نوحه حزین نماید ومیان دوستان فریاد کند واگر
جمعی را ببیند بترساند وخبر تفرقه ایشان دهد واگر مکان معموری یابد مژده خراب دهد
تجربه رسیده که چون کلاغ دو نوبت فریاد کند دلیل شر باشد واگر سه نوبت فریاد کند
دلیل خیر بود رقم حروف گوید که نکته در این آنکه حروف مکتوبه شر دو وخیر سه بود چنان
صلاح الدین وتیر نظر است اعور باشد بترکی نوهند نام زنگی کافور ونیز ارسطاطالیس
گفته که غراب البین آنست که جثه اش سیاه ومنقار رود وپای او زرد باشد کلش جمیع
انواع نبات ولحوم است بعضی گویند که حکمت در آنکه حق سبحانه وتعالی نزد قابیل در قتل
هابیل غراب فرستاد نه غیر او از حیوانات جهة آنکه قتل اوما بین بنی آدم معهود نبود وستر
میشد وپس از جهة این امر غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات آورده که در جزیره
که از ناحیه اندلس مسجدیست از سنگ مخروش بر کوهیست وبر دو قبه بزرگیست وبر قبه

غرابیست که هیچ وقت از آن مکان بجای نرود ودر مقابل قبه مسجدیست که مردم بزیارت
او آیند وگویند که دعا در او مستجاب است بر قسیسین که علمای نصاری اند که در آن کلیسا باشند
شرط نموده که هر مسلمانی که بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت
آید غراب بر سر قبه آید وسر خود را داخل روزنه کند اگر یک کس آمده یکبار فریاد کند
واگر دو کس باشد دو بار وعلی هذا القیاس بعدد اصوات وی رهبانان طعام بجهة
زایرین آورند واین کلیسا بکنیسة الغراب اشتهار دارد بدانکه جمیع انواع او حرام است
مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال دانند از جمله خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود
ببیند وصبح بسیار رود برخیزد اگر منقار او بر آدمی آویزند از چشم بد محفوظ ماند اکتحال
جگر او بچه چشم برد اگر کسی عادت شرب نبیذ کرده باشد زرکش حمل نمود بنبیذ با خون
کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد اگر بیضه او را در نوره داخل کنند وطلا کنند نفع عظیم بخشد
اگر خون او را خشک نموده بر بواسیر طلا نمایند نافع آید اگر دل وسر او را بر نبیذ اندازند
وبآدمی بنوشانند شارب او محب سازد گردد اگر غراب را بریان کرده گوشت وی خورند
نافع قولنج بود زهره او بر سحور طلا کنند سحر وی زایل شود هرگاه کلاغ سیاه را با پرش
در سرکه فرو برده بر موی مالند سیاه کند سرگین او را اگر بر صاحب سعال آویزند نفع دهد

سرگین کلاغ ابلق که آنرا ابهدی گویند اگر بر خوگک مالند نافع آید اگر در کوئی بندند
و بر گهک نابالغ آویزند او را از سرقه عزمی نکند و اگر سرقه داند قطع سرقه کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل دیدن مرد فریبنده و قیف بر حفظ نفس خود و گاه بود که
دلیل مرد حریص بود بر معاش یا دلیل قبر کن یا دلیل کسی که قسم مردم حلال داند
یا دلیل دفن مرده بود لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف
یواری سوءة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن یا طول سفر
یا خبر بد غراب زرع دلیل ولد از زنا یا مردی که ممزوج باشد بخیر و شر و غراب
ابلق دلیل مرد معجب بنفس خود بسیار خلافست اگر بیند که غراب صید کرد مال
حرامی بدست او آید چه دیدن هر مرغ یا پر و عضو او دلیل مالست اگر غراب را زشت
یا درشت بیند شوم است اگر در خانه بیند مرد فاسقی با زن او خیانت نماید اگر بیند که
غراب با وی حرف زند او را فرزند خبیثی شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی
فاصبح من النادمین اگر بیند که غراب روی او خراش کند در صحرا هلاک شود
یا او را المی در روی رسد اگر در خواب بیند که غراب بکسی بخشید او را مسترقه رسد
دهوار طامیدوس گفته که غراب ابلق دلیل طول حیات و بقا و تمتع است و از رویای

تجربه

معتبر آنست که مردی در خواب دید که غراب بر کنگره نشست ابن سیرین نقل کرد و گفت مرد
فاسقی زن شریفه بخواهد گویند حجاج دختر عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب را بخواست غرنیق
براء مهمله و نون و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف جوهری و زمخشری گفته اند که مرغ سفیدی
دراز گردن است در نهایه آمده که مرغابی است و بعضی گویند کلنگ است و بعضی دیگر
گفته اند که مرغ سیاه است صاحب مدارک و عجایب المخلوقات آمده که از طیور قواطع است
چون دریا بر که زمان متغیر و حوادث و آشوب بهم رسید جلا وطن شده و چون عزم
رفتن کنند از جنس خود قایدی و حارسی فرا گیرد و پس چون پرواز کنند در هوا مرتفع شود از آفات
سباع محفوظ باشد چون اراده خواب کند سر زیر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از
حوادث محفوظ ماند چون اراده خواب کند بر یک پای ایستاده بخوابد تا خواب او سبک شود و
قاید ایشان نخوابد و سر زیر بال نکند بلکه مدام بر اطراف ناظر کند چون کسی بیند فریاد کند
غفر بچه مرغابی باب بیستم در فا مشتمل بر سه فصل فصل اول در فا مفتوحه فاخته
بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر بنا ترک آلا فاخته حیات از صوت او گریزند نقل کنند که در
زمینی ماری بسیار بهم رسید نزد بعضی حکما شکایت کردند امر کرد که فاخته بسیار در آنجا بگذارند
بالکلیه حیات از آن طرف رفتند و بحسن صوت و فصاحت موصوفست و از طبع اوست

که بمردم انس گیرد و در خانه ها معیشت کند عرب گوید که صوت فاخته اینست که هذا اوان
الرطب یعنی این زمان رطب است این را در وقتی میگوید که هنوز درخت خرما شگوفه نکرده
باشد و لهذا او را بکذب نسبت میدهند و در امثال خود گویند فلان اکذب من فاخته یعنی
فلان کس دروغ گوتر است از فاخته غزالی در آخر کتاب صبر و شکر از کتاب احیا آورده
که فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد گفت که چه چیز ترا از مواصلت منع کرد اگر خواهی
ملک سلیمان که به آرزوی تو بهم زنم بالا این سخن بگوش حضرت سلیمان ع رسانیده
آنحضرت او را طلبیده از وی پرسید که چه چیز ترا باعث شد که این سخن گفتی گفت
یا نبی الله من عاشقم عاشق را ملامت نکنند و کلام عشاق پیچیده شود چه من وصال او طلبم و او
ترک من کند پس محتملست که وصف او بکذب که هذا اوان الرطب محمول باشد
بر ترغیب مطلوب اما از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با خون حمار اسود بر برص طلا کنند
تغیر رنگ او کند سرگین او را اگر بر گهک مصروع آویزند شفا دهد اگر قطره از خون او
در چشم چکانند اوجاع مزمنه را و جراحات و غیرها برد التعبیر دیدن او در خواب
دلیل عزت جاه و ظهور نعم است و باشد که دلیل اهل عبادت و قراءت و تسبیح و تهلیل
باشد لقوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص

و عشق

و عشاق بود و بعضی گویند دلیل فرزند کاذب یا دلیل زن کاذبه است و ارطامیدوس
گفته که فاخته در خواب دلیل زوجه با مروت است فار و فاره موش و بزرگ
سیجان با انواع بود زیاد بسیار موش کر خلد موش کور یربوع موش دشتی فاره
موش خانه که آنرا فویسقه نامند جهة آنکه ریسمانهای کشتی نوح نبی علیه السلام پاره کرد
ابن عباس گوید شبی حضرت مقدس نبوی صلعم بر بالای حصیری خوابیده بود موشی فتیله چراغ
بکشید و بر حصیر انداخت و مقدار درهمی بسوخت آنحضرت بیدار شد چون بران مطلع
گشت آن موش را لعنت کرد و قتل موش را حلال کرد بدینجهة او را فویسقه یعنی فاسقک نامند
و فرمود که هرگاه بخوابید چراغ را خاموش کنید که شیطان او را برین عمل باز داشته تا خانه
بسوزانند مرا آنکه او را حاسه سمع و بصر در کمال قوت است و هیچ حیوان مفسدتر و مضرتر از وی
نیست و کثیر الحیل است از جمله حیل وی آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود
در رو فرو برد روغن بیرون آرد و بمکد تا تمام کند مابین او و گربه عداوت فطری است
اکل جمیع انواع او حرام اکل نمخورده او نسیان آرد و همچنین خوردن سیب ترش
و عسل قوت حافظه دهد در کتاب عین الخواص آمده که اگر سر موش در خرقه کتان
پیچیده بر صاحب صداع آویزند ساکن شود اگر چه صداع او بسیار باشد و از صرع نفع بخشد

اگر چشم او در کسی در کلاه بندد و راه رفتن بروی آسان کند هر چند پیاده باشد و مانده نشود اگر خانه را
بسرگین گرگ یا سرگین سوسمار بخور کنند جمیع موشان گریزان شوند اگر خمیر با سرگین کبوتر مخلوط
ساخته موش یا هر جانوری که بخورد بمیرد و اگر پیاز حنظل را کوفته بر در سوراخ موش گذارند هر
موشی که رایحه او بشنود بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ دفلی گذارند همه رانده شوند اگر
موشی را دم ببرند و در میان خانه دفن کنند هیچ موشی مرتکب آنخانه نشود مادام که آن موش
در آنخانه مدفون باشد و اگر نزد سوراخ موشان بادام و زیره و قطران بخور کنند در ساعت
بمیرند اگر ناخن چپ استر سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او را بر صاحب
تب ربع بندند زایل شود اگر دم موش را در پوست حمار کنده شده در خرقه حریری پیچند
و از دست چپ آویزند حامل او را از ملوک و غیره حاجت روا گردد بول او کتابت
از پوست آهو بمداد طرق اخذ او آنکه آهنی در ته موش گذارند و در زیر آن ظرف نهند و گربه
نزد او پنهان کنند چون گربه را ببینند از ترس او مایل شد که رفع موش بر چهار تخته نویسند
یا دمنیق یا دمیکونوا اما سم الفار حکمیست که از خراسان از معادن نقره آرند
دو نوع است سفید و زرد اگر او را در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چون موش از وی
بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آن موش بشنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل

زن

زن فاسقه است یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و دروغ باشد که
دلیل زرق بود هر که در خواب در خانه خود موش بسیار بیند روزی او بسیار گردد
اگر بیند که موش در خانه او بازی میکند آن سال چیزها ارزان گردد اما موش سیاه دلیل
شب و سفید دلیل روز و موش سیاه و سفید دلیل روز و شب هر که بیند عمرش دراز
گردد اگر او را ببیند در جامه که قطع جامه او کند اصلش نیک بود اگر بیند که موش
نقب میکند از دزد نقب زن احتیاط نماید فراشه پروانه و شمع پرواز
خود را بر چراغ زند و بسوزاند چه از جهت ضعف بصری که دارد طلب روشنی کند تا بیرون
رود چون روشنی چراغ بیند گمان برد که در خانه تاریکی واقع شده روشنی چراغ را
گمان روزنه آنخانه کند پس خود را بر شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از آن
روزنه بیرون رود چون نکند گمان برد که مگر بروزنه نرسیده بار دیگر مکرر خود را بر چراغ
زند تا آنکه خود را بسوزاند غزالی آورده که شب پره بجهة ضعف عقل و شدة جهل چنین
کند تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن خار بزرگ سخن اگر اهل فلاحت بیند
دلیل بطالت کار او بود فرس بر او سین مهمله اسب و ترکان آت نامند جوهری
گفته که او را سبب فرس نامند که هر شی که آنچه این مثل است که برغبت حرکت او چنانکه

شتر را زهره نیست یعنی جسارت نیست جاحظ گفته که ما و این کاهی حیض می بینند لکن اینکه
نر او بعد از اتمام چهار سال بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند و مثل بنی آدم
خواب بیند چون آب صاف بیند آب تیره نیاشامد بقیه علف غیر خود نخورد و در
بجده البصر بود اثر قدم گرگ بیند بترسد و پیش بود ابوالفرج جوزی گفته هر که سوره
ممتحنه را نوشته و بشوید و آب او را بخورد صحت یابد و نیز این شکل بر پوستی نوشته که عقعق
بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن گردد و این بغایت مجرب است صورتش این است
اح هم یا بل طا محل الی دار [x] صالح صح و صح له صالح دو ما بع
بن ۱۵ الی مصر و مره و مره و نیز از آنچه که بهر سپرز مجرب است نویسد و بر بازوی
آویزد [illegible] نوع دیگر که بهر سپرز مجرب است
و نیز بهر دفع سپرز روز شنبه قبل از طلوع آفتاب نویسد بر شته ابریشم بر جانب راست
خود آویزد و این است [illegible] ح ح ه م صه ما امر [illegible]
برانکه اکل گوشت اسب مکروه است از جمله خواص او آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک
آویزند بی مشقت دندان بر آید و اگر بر سر کسی که در خواب خرخشه زند گذارند ترک آن
کند خون گوشت او [illegible] از بدن براند اگر عرق او را بر زهار رویانیدن کودک بمالند موی بر نیاید

از سپرز

عرق او

عرق او سم قاتل سباع است اگر با تازیانه که بر عرق اسب رسیده بر مار زنند در حال
بمیرد و اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در خانه کشند آنشب داخل آنخانه نشود مادام که بر آن کشیده
باشند اگر زن خوی اسب نر با خود داشته باشد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر بزیت
مخلوط ساخته بر خوک طلا کنند شفا یابد و اگر زن نداند آبستنه شیر اسب خورد و بعد از آن شوهر با او
مباشرت کند بار گیرد و اگر با عسل خورد از مجامعت لذت عظیم یابد هر گاه بصل الفار
که پیاز حنظل است سائیده بر دندان اسب کاهگیر بمالند نرم و خوش خلق گردد و صعوبت
و کاهگیری وی زایل گردد اگر سرگین او خشک نموده بر جراحات پاشند خون را قطع کند اگر
با او اکتحال کنند بیاض چشم را زایل کند و اگر با دود کنند فرزند از شکم بیندازد فصل
در رنگ نمودن اسب صاحب عین الخواص آورده که هر گاه آب را بسیار گرم نموده چنانکه هر گاه
بر اسب بریزند موی او را ببرد پس موی برنگ دیگر بر آید که مخالف اول باشد و نیز اگر مرداسنگ
و بوره و مازو و زاج استاکه و طرخوری بالسویه اجزا را بکوبند و بآب گرم خمیر نمایند
و بر اسب بمالند و با خرقه بپیچند و بعد از یک شبانه روز بشویند سیاه شود و اگر بر بعضی موضع
بمالند و بعضی نمالند ابلق شود و اگر خواهند اسب سیاه را ابرش کنند اشنان با برگ دفلی
بجوشانند آتش نمه با قلیه و سفید گرده بجوشانند بعد از آنکه اسب را بر بالک

بشویند بروغن ناو یک شبانه روز بگذارند سیاه رش شود اگر خواهند که اسب اشهب را
سیاه کنند پوست گوزن تازه با موز و برادۀ آهن بجوشانند بعد از آنکه اسب را پاک
شسته باشند بمالند و یک شبانه روز بگذارند سیاه شود و سیاهی او تا شش ماه باقی ماند **تعویذ**
اسب از کتاب انیس العابدین که محافظت اسب از شر جمیع هوام و سباع و دفع
نوشته بر گردن اسب آویزند اینست از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علق علیه کتابی هذا من الخیل والدواب
کمیتها وشقرها وابلقها وادهمها واغرها واحوبها وسمیدعها ووردها
واعیانها ومحجلها واصغرها وما اختلف من الوانها اعوذ واستعیذ وازدجر
واعقد واحبس من علق علیه کتابی هذا من جمیع الخیل والبهایم وا
لحیوان من الکلام ومضغ اللجام ومرض الاسنان والارسان والعثر والصدام
والشکرة والحصاة والتعدلیة ووجع الکبد والرئة والطحال والانتشار
والعثار والنظرة والکبوة والقرعة والعذرة والحکة والجرب والخالد والقصر
والحمرة والهدة فی الظهر والزواید والنفاخ والعلاق والذباب والزنابیر
والارتعاش والظلمة والنقل والورم ومن الجمیع والرمح والفالج والقولنج والانتفاش
والحداج

والحداج وقیام العین والدمعة عند الدمعة والحرب ومن التعثر والقمل
ومن معطر شعر الناصیة ومن الناصیة ومن الامتناع ومن العلف ومن
الحوص والریش والذرب ومن قصر الارساع ومن النملة والنملقة ومن
الاضلاع والانیة والعلف والسرج واللجام حصنت جمیع ما علق علیه
کتابی هذا بالله العظیم من کل سبع وضبع واسد واسود ومن السارق
والطارق الا طارقا یطرق بخیر ومن یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن
بل هم عن ذکر ربهم معرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت بذی
العزة والجبروت وتوکلت علی الحی الذی لا یموت نور النور ومقدر
النور نور الانوار ذلک الله الملک القهار وهو السمیع العلیم

تعبیر دیدن اسب در خواب دلیل است بر حامله فرزند نرینه آرد و نیز دلیل شریک
و تجار و زن بود و اگر بیند که اسب در دست او بمرد موت یکی از نجاح بود که با اسب
منسوبست و دیدن اسب ابلق دلیل کار مشهور و اسب سیاه دلیل مال و زر و دلیل مرض کسی
که بر وی سوار شده و اشقر دلیل حزن و اشهب دلیل صاحب و کمیت دلیل قوت اگر
بیند که اسبی سوار شده و ویرا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود اگر بیند

اگر بیند که موی دم اسب بسیار شده مال و فرزندش بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش
بسیار شود اگر بیند که دم اسب ببرید فرزندش نماند اگر پادشاه بمیرد و اگر پادشاه بود لشکرش
پراکنده شود **فرس البحر** حیوانیست که در نیل مصر بود شاید او بطریق شبه اسب
پای او مثل پای گاو و سم شکافته بینیش پهن و دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش شبیه
بصورت اسب الا آنکه رویش پهن تر است پوستش بسیار درشت بود گاه از آب بیرون
آید و چرا کند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد اکلش حرام از جمله خواصش آنکه اگر پوست
او را سوخته با آرد کرسنه مخلوط ساخته بر داء السرطان تا سه روز متوالی بمالند شفا یابد و اگر
تا سه روز زهره او را در آب گذارند پس بیاشامند و با عسل آتش زهره مخلوط سازند و بیامیزند
و چهار روز اکتحال نمایند آب سیاهی که در چشم باشد زایل کند دندان او انفع است
بجهت درد شکم اگر کسی از درد شکم شرف بموت باشد نجات یابد چون برو آویزند اگر از
تخمه بهم رسیده باشد اگر پوست او را در میان دهی دفن کنند هیچ آفتی بدان ده نرسد اگر
سوخته پوست او بر ورم گذارند ورم را بر دارد و پاک کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کذب
و کار ناتمام **فصل** دیدن دریا در خواب که از وی عبور کنند دلیل مجوسی بود در ملکی که دیگر
نشود و نیز دریا را بمرد عالم و کریم تعبیر کنند اگر بیند که از آب دریا بخورد پادشاهی برو مال دهد و اگر

اورا

او را شریک باشد از وی منفعت کند لقوله تعالی **واذ فرقنا بکم البحر** و اگر بیند که در دریا فرو
رفت تا مروارید بیرون آرد در علم غوطه خورد و اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ دخول در نهر
دلیلست بر در آمدن بکار سلطان دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن بآیینست
اگر در آب صاف بیند صحت جسم و اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست اگر از وی بخورد بیمار شود
و مکدر گردد اگر خشک باشد مرد و اگر دلش خشک گردد **فصل** بدانکه یوز و ترکان پارس
گویند زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد شود مزاجش چون مزاج پلنگ بود در طبع شبیه است
و طبع سگ چون حمل وی سنگین باشد هر فهد نر که او را بیند لوی میل کند و برو جهد چون
وقت وضعش نزدیک شود مرد بموضعی که از جهت زادن قبل از این معین کرده او را مثل زنند
بکثرت نوم و ثقل جثه چه هرگاه بر حیوانی سوار شود لیست وی بشکند از صفات اوست
غضب کردن چه هرگاه بر دریدن حیوانی اقدام نماید بر جهد و نفس نکشد تا آنکه برسد بدین جهت
تب کند بر پشت سرش پر شود از هوا که در وی محبوس شده چون خطا کند در رسیدن غضبناک
بر گردد و دیگر از پی او نرود و از طبع اوست که بدی و در نکند کسی را او باد و نیکی نماید بزرگ کرد و
بهتر قبول تادیب کند تا گوشتش اکلش حرام از جمله خواص او آنکه خوردن گوشت او موجب حدت
ذهن و قوت بدن باشد اشامیدن خون او بلاهت آرد اگر سرگین او را در موضعی ریزند موشان

کریزان نشوند صاحب عین الخواص آورده که اگر زن بول او را بخوارد بار نگیرد بلکه عاقر گردد
و کربزا نیز **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن بد مذهب است که اظهار عداوت و خصومت
نکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاه است **فاذن** بذال معجمه و راء مهمله مورچه سیاه که در و
سرخی باشد و بدال مهمله نیز گویند **فاشیه** بشین معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه ماشیه
یعنی هر چه راه رود مثل شتر و گاو و گوسفند **فالج** بجیم شتر دو کوهان که از هند بار بر دارد
فالیة الافاعی نبات الوردان است که در باب واو بیاید بعضی گویند نوعی از جعلان است
که با عقارب و سوسمار الفت گیرد و در خانه سوسمار اگر سوسمار رود و بینند البته یقین باشد که
که در عقب او عقرب و مار است که میش زند **فاعوس** بعین و سین مهملتین مار بزرگ و نوعی
فاطوس بطاء و سین مهملتین ماهی کوچک که کشتی شکند آن را کشتیبانان شناسند و بر
کشتی لته حیض آویزند تا بگریزد و او حوت الحیض است که در باب حا گذشت **فتاح**
بتاء دو نقطه فوقانیه مرغیست که گفته او ام عجلان است در باب عین گذشت
فحل از هر حیوان صاحب سم و ناخن و غیره از ذی روح **فتع** بتاء دو نقطه فوقانیه
و عین مهمله کرم سرخ **فرا** خر وحشی **فرش** براء مهمله و شین معجمه شتران کوچک
و بعضی گویند آنچه از شتر و گاو قابل نیست مگر ذبح را **فرع** براء و عین مهمله نتایج بهیم

فرقد

فرقد براء مهمله و قاف و دال مهمله گوساله ابو فرقد گاو وحشی **فصیل** بصاد مهمله
و یاء دو نقطه تحتانیه شتر بچه که از شیر بریده شده باشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فرزند
شریف و بزرگ اگر حیوان کوچک را کسی در خواب دست بدهد او را اهمی رسد **فلحس**
بحاء و سین مهمله سگ و خرس بر **فتاه** بتاء دو نقطه فوقانیه گاو ماده **فیاد** بیاء شد و
دو نقطه تحتانیه و دال مهمله قلیواج **فلیسنه** بیاء دو نقطه تحتانیه و نون و سین مهمله مرغیست شبیه
بعقاب در زمستان از ترس سرما بمیرد گریزد **فنک** بنون و کاف جانوریست که از
پوست او پوستین سازند در بلاد صقالیه بسیار شود گوشتش مایل بشیرینی از سمور سرد تر از
سنجاب گرم تر است مصح امزجه معتدله است اکلش حرام بعضی از علما او را حلال
شمرده اند **فنیق** بنون و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف شتر نر کریم الاصل که عزیز دارند و از جهة
کرامت سوار نشوند **فرخ** براء مهمله و خاء معجمه بچه هر مرغی و مرغچه بریان که **تعبیر**
دیدن او در خواب دلیل مال و روزی بود که بتعب حاصل شود اگر بیند که گوشت بچه سباع
طیور مثل شاهین و عقاب میخورد غیبت اولاد بزرگ کند و بعضی گویند که از بزرگان ترویج
نماید **فیصور** بیاء دو نقطه تحتانیه و صاد و راء مهملتین غرباشا طابو فراس شیر **فسافس**
بدو فاء و دو سین مهملتین جانوریست شبیه بقراد که گذشت صاحب عجایب المخلوقات آورده

که شبیه بدنی است که در باب کاف گذشت و اوضح است اگر او را بینند بر سوراخ ذکر ریزند عسر
البول را نفع بخشد **فصل دوم در فاء مکسوره فیل** پیل ماده و نر فیل گویند
نزاید و بار نگیرد مگر در ولایت خود چون بشهوت آید و غلبه کند بطریق شتر ترک آب
و علف کند تا آنکه سرش ورم کند مرضی در گردنش حادث گردد و از حدت او بگریزد
و حیاتی آن مت نتواند نمود چون نر او پنج ساله شود مر ماده جهد و زمان جستن او بهار است
مدت حمل او سه سال کشد و چون بار گیرد نزد وی نشود تا وضع حملش نشود و مس وی
نکند عبد اللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او هفت سال است و چون وقت وضع حمل شود
در آب نهری شود ایستاده بار نهد چه فرج او میان قوایم نزدیک و نر در آن وقت محافظت ماده
و بچه او از حیات نماید و شدید الغیرت باشد نر با ماده و بر غیر یک ماده نجهد اهل هند را
زعم آنکه زبان فیل مقلوب است و الا تکلم کند و نزد ایشان او را عزیز دارند چنانکه از بزرگ شود
که قریب انسان من وزن میکند زبان او ترسد خرطومش که بینی اوست کار دستش کند چه با او
طعام خورد و آب نوشد و کارزار کند صوت او بقدر جثه اش نیست چه بآواز کودکان ماند
و قوتش بمرتبه ایست که درخت قوی از بیخ بر کند و دیوار فرو افکند انقدر فهیم است که قول
تعلیم کند و با سر صاحبش کار کند و سجده و تعظیم ملوک نماید با جنس و غیر جنس خود جنگ کند

بجان

چون بغضب شود فرو تنی نماید که بچه بزرگ جثه و بدیع منظر و طول خرطوم و لعته گوش
و کثرت حمل بار و سکر فتاری همو تعظیم وی کنند و عزیز دارند و باشد که از نفر
کس جان کند که محسوس شود و ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوش او بود از تاریخ او
معلوم شد که چهار صد سال از عمر او گذشته بود با بزرگی جثه از گربه گریزد چنانچه سباع از خروس
سفید و عقرب از چلپاسه صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج فیل در زیر بغل اوست
چون نر خواهد که بر ماده جهد ماده دست بالا گیرد تا فرج او ظاهر گردد **فسبحانه من لا**
یعجزه شیء وهو القدیر لما یشاء نقلست از ابی عبد الله قلانسی که در
بعضی از اسفار بکشتی درآمدم باد تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا بتموج آمد اهل
کشتی بتضرع و ابتهال درآمدند و هر یک نذری کردند من نیز نذری کردم که اگر خدا تعالی
مرا نجات دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی بشکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون
بساحل رسیدیم چند روز چیزی نیافتیم که بخوریم عاقبت رفقا با فیل بچه یافتند و ذبح کرده
بخوردند من که نذری کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیل آمد
بچه خود بیابد مردی که در خواب بودند استشمام می نمود از هر که بوی گوشت بچه خود احساس کرد
در زیر دست و پای خود مضمحل و هلاک می ساخت تا همه را هلاک ساخت پس بجانب من آمد و بوئید

بوی وی نیافت لبر خود بجانب من اشارت کرد که بیا و سوار شو پس برخواستم و بر وی سوار
شدم همه شب برفت تا روز همراه زمینی گشت زار مزروعی رسانید اشاره کرد که از پشت
من فرود آی فرود آمدم قومی در آن موضع مرا دیدند و نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زاد
و راحله همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم **فایده** هر که بکسی نزد بزرگی رود که از وی ترسد
باید که **کهیعص** و **حمعسق** که ده حرف است بخواند بهر حرفی انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست
راست و ختم با ابهام دست چپ نماید و سوره فیل بخواند چون بلفظ ترمیهم رسد ده بار مکرر کند و بهر مرتبه
رسد بهر مرتبه انگشتی بگشاید ابتدا از ابهام دست چپ و ختم بانگشت ابهام دست راست نماید
چون مقابل او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم مجرب است و نیز اگر کسی را دشمنی باشد
که از وی ترسد در ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل در محل مخصوص بخواند روز دهم
بعد از فراغت بر کنار آب نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمائر
اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا
ظلمنی واذانی ولا یشهد بذالک غیرک اللهم انک مالکه فملکه
اللهم سربله سربال الهوان وقمصه قمیص الردی اللهم اقصفه
این لفظ را ده بار بگوید پس بگوید فاخذهم الله بذنوبهم وما کان لهم من الله
من

من واق خدا تعالی او را از شر دشمن محفوظ دارد و دشمن وی دفع کند مراکه اکل فیل
حرام است چه از جمله مسوخات است و از جمله خواص او انکه هر که چرک پنج گوش او بخورد
هشت روز بخواب نرود زهره او اگر بر برص مالند و سه روز نگذارند زایل کند استخوان او را اگر
بر کودن کودک بندند از فزع و ترس ایمن گردد اگر در زیر درخت میوه و زراعت بخور
کنند هیچ کرمی نزدیک او نشود اگر در خانه بخور کنند پشه با جمله بمیرند هر که از تراشه
استخوان فیل هر روز وزن درمسنگی با آب و عسل ممزوج ساخته بخورد حافظه اش قوی
گردد و اگر زن عاقره هفت روز متوالی بخورد شوهر با وی مقاربت کند باردار گردد پاره از
پوست او بر محموم آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی
بخوابد صحت یابد اگر سرگین او را سوخته با عسل ممزوج نموده بر پلک کسی که شره او ریخته باشد
بمالند موی بر آید اگر زنی بخیزد از بول او بیاشامد یا سرگین وی با خود دارد هرگز باردار نگردد
او باشد و خاران پوست او دفع بواسیر کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
پادشاه عجمیت که با مهابت و فهم و حامل اثقال و شداید شود اگر پادشاهی در
خواب بیند که بر فیل سوار شده اگر با دشمن خود در جنگ باشد هلاک شود لقوله تعالی
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر بیند که فیل زین کرده

سوار شده دختر مرد عجمی درشتی تزویج کند اگر راه ناجو باشد فایده عظیمی حاصل
کند اگر بیند که فیل او را پاره کرد آفتی بر وی رسد اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بجراند
با ملوک عجم مواخات بهم رساند اگر فیل بر وی شد مرد عجمی بفریبد و از جانب او مال یابد
اگر بیند که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت او میکند بر مرد عجمی غالب گردد اگر مالک
وی شود با تحکم رو کند بسلطنت و حاکمی نزدیک شود دهه گویند که فیل دلیل پادشاه حلیم صبور با مدارا
است هر کرا فیل بخرطوم زند مال یابد و اگر بیند که سوار شده وزارت و ولایت یابد
اگر از سرگین او برداشت غنی گردد نصاری گویند که هر که فیل بیند و سوار شود نقصان در دین
و خسران در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته بیند پادشاه آن نفر بمیرد یا مقهور کشته شود
اگر بیند که فیل او را در زیر دست و پای انداخت دارد جدا از هم آن شخص بمیرد اگر بیند که
فیل از شهر بیرون آمد اگر در آن شهر طاعون باشد وبا دفع شود **قرنب** براء مهمله و نون
موش و بعضی گویند بچه موش و بعضی موش دشتی را گویند **فصل بیست و نهم در فاء مضموم**
فلدس بدال و سین مهمله عنکبوت **فرنصل** براء مهمله و نون و صاد مهمله شیر **فرانق**
براء مهمله و نون و قاف بزرگ که بترکی قراقولاق گویند پیش شیر رود چون مردم او را
ببینند بترسند چه دانند که شیر متعاقب وی باید **فرفر** بدو فاء مهمله و راء مهمله مرغ است
کوچک

کوچک جثه بقدر کبوتر **فرفور** بروزن عصفور مرغیست **فرغل** براء مهمله و غین معجمه
بچه کفتار **فلو** بحرکات فاء و لام و تشدید واو کره اسب **فوالغ** بعین مهمله مرغی
که هر دو پای او سرخ باشد **فوالیقه** بیاء نقطه تحتانیه و سین مهمله و قاف کرکس **فوز**
آهو **باب بیست و یکم در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول**
در قاف مفتوحه **قاوند** بنون و دال مهمله مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد
و در هفت روز هفت بیضه خود کند و جوجه بیرون آید و بعد از هفت روز دیگر مفرق سازد
مسافران بکار این ایام از آن کشتند و غنیمت شمرند چه آنکه درین ایام دریا از تموج ساکن باشد
جوجه و بیضه وی بدریا غرق نشود جوجه های او چون بزرگ شوند با ابوین خود حیوان در زند و تیزه
حیات بجهت ایشان قوت آورند از جمله خواص او آنکه پیه او بجهت باسور مقعده و تحلیل بلغم
بر منسه نفع عظیم بخشد و او مشهور است که از بلاد یمن و حبشه و هند آورند بعضی گویند که روغن
قاوند از ثمره شجره که شبیه درخت کهکان است فراگیرند و عصر نمایند امراض بارده و اوجاع
اعصاب را نافع باشد **قبج** بیاء یک نقطه و جیم کبک باده پانزده بیضه نهد نر او مثل
خروس بر صورت بقوت جماع لهذا قصد کند شکستن بیضه ها را تا ماده بحضانت اشتغال ننماید
و چون وقت بیضه نهادن شود ماده نر بگریزد و گوشه گیرد و اگر نر بر بیضه ها اطلاع یابد بعضی بر بعضی نهند

وماده نکنند آواز غوغای ایشان بلند شود وماده اگر از استشمام رایحه نر حمل کند و بچه بیرون
آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون صیاد قصد وی کند سر خود را در زیر برف
فرو برد و لحمش اگر مرا او را بپزند همه انواع وی نغمه و غنا و اصوات طیبه دوست دارد
و بسا باشد که صیاد آواز او را از آشیانه وی شنود صید کند و با نواع مختلفه صوت خود
تغیر دهد و باشد که تا مدت پانصد سال عمر کند انس طبیب و جلال الکحال زهره نر او
رفتن آب را از چشم باز دارد و اگر با آب رازیانه مخلوط ساخته اکتحال نمایند از شبکوری
نفع دهد اگر پیه او را در بینی چکانند سکته و لقوه را نفع بخشد ارسطو گفته که اگر زهره او را
بزیبق مخلوط ساخته در بینی محموم چکانند در وقتی که تب داشته باشد تب وی زایل شود طریق
صید کردن او آنست که آرد جو با شراب خمیر کنند و بریزند چون بخورد مست شود بسهولت
بگیرند **قَقْنُس** به دو قاف و نون و سین مهمله مرغ مشهور است در زمین هند می باشد منقار
دراز دارد و سوراخهای بسیار در وی است از هر سوراخی نوعی آواز بیرون آید چون در صفیر آید
از خوشی صوت او هیچ جانور از خود نماند او را توالد نیست و ایشان نزد ماده می باشند وقت
رحیل بالهام دیگر بر هم زنند از حرکت پر بال ایشان آتش در آشیانه ایشان پیدا شده
مشتعل شوند هر دو سوخته گردند باران بر آن خاکستر بارد کرمی در وی پیدا شود و از آن خاکستر

بچه

می‌شود تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد **فَسُبْحَانَهُ مَا اَعْظَمَ شَانَهُ** گویند ارغنون را از
آواز او استنباط نموده اند **قَرْقَفِنَّه** براء مهمله و قاف و تشدید نون هرگاه مردی زن
خود را فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طیران کند که او را قرقفنه نامند از طرف شرقی
در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر بعده آمد و انکار زن کند آن مرغ بپرد و اگر انکار
نکند بالهای خود را بچشم او بماله او را بعد ازین دیوث خوانند و دانند چه عمل بد از اهل
خودش دیده و انکار ننموده روز قیامت خدای تعالی او را از نظر رحمت و شفقت
خود دور گردانید **قَطَا** مرغیست که بفارسی اسفره و سنگخواره نامند گوشتش حلال است
و اگر چه از جنس کبوتر است لکن بیضه او را جوجه حمامات نیاید از جمله خواصش آنکه هرگاه استخوان
او را بسوزانند خاکستر او را با زیت بجوشانند بر سر اقرع و بر داء الثعلب طلا کنند موی برآرد
گوشت او دیر هضم و بد غذا است هرگاه سر او را خشک نموده در خرقه کتانی نو بسته بر ران زن حامله
آویزند آن زن هر چه در ضمیر داشته باشد بگوید و بسا باشد که آنچه در آن روز کرده بگوید و اگر در کلام
غلط کند تمام شب در خواب بهم رساند و اگر شکم قطا را یکی از دیگها پاره کنند و شکم هر دو
بپزند روغن هر دو بگیرند در شیشه کنند بر هر کسی که شخصی بیخبر او را از آن روغن بر رو مالد محب وی شود
وی گردد و **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل صدق و فصاحت و الفت و انس است باشد

که دلیل زن معجبه بنفس صاحب جمال لهو و الفت گیرد **قَطَّام** بتشدید طاء مهمله باز
بزرگ چنانچه استخوان بهوی او را پس زند و از و که ریزند پیه او را اگر بر برص طلا
کنند رنگ او زایل کند **قادحه** بدال و حاء مهمله کرم دندان و درخت **قاو** بزاء معجمه خرازه
قاریه براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه مرغ کوتاه پای دراز منقار سبز رنگ که اعراب ابر
او را دوست دارند و دیدن وی مبارک شمرند و بمردم سخی تشبیه کنند و بعضی از ایشان
گوشتش خورند اما حلال نیست بعضی از علما او را حلال دانند **قانِب** بنون و باء
یک نقطه گرگ فریاد کننده و متقانب گرگ ضرر رساننده **قاقُم** به دو قاف شبیه سنجاب
جانوریست الا آنکه مزاجش سرد و تر و رنگش سفیدتر از وست پوستش شبیه پوست
فنک است پوستین کنند **قَثَّع** بثاء سه نقطه و عین مهمله کرمیست که در چوب بهم رسد


و یاء دو نقطه تحتانیه و طاء مهمله جانوریست **قرعبلان** بزاء معجمه و عین مهمله و باء یک نقطه

قبیط بباء یکنقطه و لام و نون جانوریست شکم بر باد **قرمه** بتشدید راء مهمله
و **قرمود** براء و دال مهمله نر کرکی **قَرَنْبَا** و **قَرَنْبَی** براء مهمله و باء یک نقطه
و نون جانوری است دراز پا میت شبیه است بشکل جعل بزرگتر از وی پشت او منقطع مرو نیم **قَرْم**
براء مهمله شتر کریم و نجیب **قَسْوَرَة** بسین و راء مهمله شیر **قَعُود** بعین و دال مهمله شتری
که شبانان زاد و توشه خود بر وی بار کنند **قَعِیدَه** بعین مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و دال

مهمله

مهمله حمی است که با اهالی او برابر نباشد **قَعْنَب** وحشی که از پی آدمی آید **قَعْقَع** به دو
قاف و دو عین مهمله قحبه ترکان سقسقان نامند و نیز مرغ ابلق درشت از جنس
مرغابی طویل المنقار که در او سیاه و سفید باشد ظاهرا مقلوب عقعق است که در باب
عین بهمین معنی گذشت **قَلْعَالی** به دو قاف و دو لام و یاء دو نقطه تحتانیه مرغیست
شبیه بفاخته **قَلُوص** بواو و صاد مهمله شتر جوان **قَشْعَبان** بشین معجمه و عین مهمله و باء
یک نقطه کرکس **قَمَعه** بمیم و عین مهمله مگسی که بر شتر نشیند **قَمْعُوط** بمیم و عین و طاء
مهمله جانوریست **قَمْقَام** به دو قاف و دو میم شپش و میمونهای خورد **قَهَیْبَه** بباء
دو نقطه تحتانیه و باء یکنقطه مرغیست در زمین تهامه که در وی سفیدی و سیاهی است و نوعی
از کبک است **قَمَعْنِی** بباء یکنقطه عنکبوت و پادشاه زنبور **قَنْفَشَه** بنون و فاء
و شین معجمه جانوریست **قُوثَع** بواو و ثاء سه نقطه و عین مهمله شتر مرغ **قَرَاقِر**
به دو قاف و دو راء مهمله نر قرها **اُمّ قَشْعَم** بشین معجمه و عین مهمله کرکس و عنکبوت
و کفتار و ماده شیر **اُمّ قَبَن** بباء یک نقطه و سین مهمله کاوی اسرائیل **فصل دوم**
در قاف مکسوره **قِرْد** براء و دال مهمله بوزینه و ترکان بیچین و میمون نامند
حیوانیست قبیح الوجه نیکو اداز زیرک تند فهم قابل تعلیم صنعتها نقلست که ملک النوبه

بچه متوکل خلیفه بوزینه فرستاد یکی خیاطی میکرد دیگری زرگری اهل یمن او را تعلیم نمایند
چنانچه بحوایج ایشان قیام نماید و به بازار رود تا طعام و میوه بخرد بیاورد و هرچه خواهند
بر دکان بقال آید کاسه بر سر آن چیز که آید و بعضی در دکان قصاب و بقال بازدارند تا گوشت
و میوه فروشد و محافظت دکان کنند تا وقتی که صاحب دکان آید و دزدی نماید زاو اگر زن
تنها یابد با او جماع کند گویند او را از حکمی به اردو ارفه آوردن بخانه مردم می آمد و نقب
میزد و متاع میبرد و باشد که او را یک ماده بیک شکم ده یا دوازده بچه زاید و بسیار با غیرت
باشد بر ماده خود این حیوان در غالب صفات شبیه انسان باشد چه خندد و بازی و طرب
نماید و بدست خود چیزی بخورد و انگشتان صاحب مفصل و ناخن باشد تعلیم قبول کند
و با مردم انس گیرد و بچهار دست و پای راه رود گاه بر زمین نشیند و گاه بر دو پای راه رود
لب زیرین وی اندک کوتاه باشد مانند او لطرفی زنان بچه بر کنار خود نهاد و امثال اعضای او را
ما بین انسان و حیوان برزخ دانند و از سرّ این حیوان است که هرگاه اراده خواب کند
هریک در پهلوی دیگر بطریق یک خط مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند اولین
از جانب چپ برخیزد چون بنشیند فریاد کند آن که در پهلوی او خوابیده بیدار کند و همچنین
بترتیب یکدیگر را بیدار نمایند تا آخر در همه شب بدین طریق که شب در زمین باشند

وج

و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون بدراقبت شد غرق شود چون شهوت بر و غلبه کند
دماغ نیابد بدهان استمنا کند و منی بیرون آید شخصی نقل کند که میمونی دیدم زرگری
چون خواستی که دم بدمد بهی را اشاره کردی تا بدمیدی گوشتش حرام چه از مسوخات
ابن عباس گوید جمعی که بصورت بوزینه و خرس و فیل و غیرهم مسخ شده اند زیاده
بر سه روز زنده نماندند از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را بر کسی آویزند خواب
بر و غلبه نکند و در شب نترسد لحمش نافع جذام باشد اگر پوست او را بر درخت آویزند
از ضرر سرما ایمن ماند اگر غربال سازند و تخم از و بیزند و زراعت نمایند از آفت ملخ
ایمن ماند که از خون گرم او بخود کنند کنگ گردد چون طعام زهرآلود ببیند فریاد کند و بترسد
اگر موی او در سر زیر بالین باشد در خواب بترسد و خوابهای هایل و ترسناک بیند
صاحب عجایب المخلوقات آورده هرکه ده روز هر صبح بر روی میمون برخیزد او را
برکت و میمنت و خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی وی فراخ گردد و زنان
او را بغایت دوست دارند از دیدن او تعجب کنند چه او میمون و مبارک است
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عیبناک و مخالف است هرکه در خواب
بیند که با بوزینه جنگ میکند بر وی غالب شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب

بیمار شود اگر بیمار باشد صحت نیابد نصارا گویند هرکه بوزینه در خواب لباس نو پوشد اگر بیند کلاه او را
بر دشمن خود بخشید بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراش یا مائده خود بیند که با او
چیزی خورد بهیمی با زن او زنا کند اگر بیند که با بوزینه دخول کرد فاحشه نکاح کند
یا با شخصی فاجره نماید اگر او را بگزد با شخصی جنگ کند و خصومت ورزد دارطامیدوس گفته که بوزینه
مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض و آنچه از ماه حادث گردد چه او
بماه منسوب است قِدّان بتشدید دال مهمله کیکها و بعضی گویند جانوریست شبیه کیک
که چیزها ببرد قِرش براء مهمله و شین معجمه جانوریست مدور از جانوران دریا که کشتی را
از زیر باز دارد و بشکند قِرقِس بدو قاف و راء و سین مهمله پشه قِرمِل براء مهمله
اشتربچه قِرزِر بزاء معجمه و راء مهمله نوعی از درندها قِنعاب بنون و عین مهمله
بزکوهی قِشّه بتشدید شین معجمه بوزینه و بعضی بچه بوزینه قِطّ بتشدید طاء مهمله گربه
قِلو خر لاغر قِلّیب بتشدید لام و یاء دو نقطه تحتانیه و باء یکنقطه گرگ قِیق
بیاء دو نقطه تحتانیه میان دو قاف مرغیست که قابل تعلیم است و بمردم الفت گیرد
اهل شام ابو زریق گویند مرغی بغیر گنجشک ابو قیر مرغیست مشهور قِرغوس براء و عین
و سین مهملات بروزن فردوس شتر و کوهان به فتح قاف نیز آمده فصل سیم در قاف مضموم

قبره

قُبّره بتشدید باء یکنقطه و راء مهمله چکاوک ترکان چکچکو نامند خاکستری رنگ
و بزرگ منقار نوعی از گنجشک است ابو الملیح گویند اکلش حلال خطیب بغدادی
باسناد خود از واوابن ابو هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت مرا چه خواهی
که آخر گفت ترا ذبح کنم گفت اولا آنکه فربه نیستم دیگر آنکه حرارت جوع تو
بسبب اکل من منطفی نمیشود اگر مرا رها کنی ترا سه کلمه تعلیم کنم که بهتر از یک لقمه گوشت
من باشد پرسید کدام است گفت کلمه اول وقتی گویم که در دست تو باشم دوم را در
حینی گویم که بر سر درخت نشینم کلمه سیوم را زمانی که بر کوه باشم آن شخص گفت آنچه از تو فوت شده
تاسف مکش پس او را رها کرد چون بر درخت نشست گفت آنچه نباشد دور وجه نیابد قبول
مکن چون بر کوه نشست گفت ای شقی اگر مرا ذبح میکردی در حوصله من دری می یافتی که وزن
بیست مثقال است آن شخص لب به دندان گزیدن گرفت و گفت ای مرغ بیا و با تو عهد نمایم
کنم و شکر بجا آورم گفت ای غلام طمع نصایح من فراموش کردی گفتم در مافات تاسف
مباش من که از دست تو رها یافتم چگونه خود را مقید تو خواهم ساخت گفتم آنچه در وجود نباشد
قبول مکن هرگاه همه اعضا و پر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله من دری
موزون بیست مثقال باشد از جمله خواص او آنکه اکل گوشت و بیضه او شکم ببندد و قوت باه زیاد کند

اگر سرگین او را با آب دهن آدمی مخلوط ساخته بر زگیل بمالند قلع کند اگر زنی از شوهر خود اکراه
کند سر و پای او بر ذکر خود بمالد و مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد **قنبر**
پرنده‌ایست مشهور نیکو آواز بعضی منقش و بعضی تمام سفید طوق سیاهی در گردن
دارد **قمل** بفتح میم شپش و گفته **قمل الزرع** یعنی شپش زراعت جانوریست که
میپوشد ملخ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر رخت متکون گردد یا از چرک
جراحتی که در بدن باشد بهم رسد بعضی مردم شپش دار باشند هر چند که بدن را طاهر و معطر
نگهدارند تفاوت نکند عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چون شپش بود از حضرت مقدس
نبوی صلوات الله علیه و آله اجازت گرفته‌اند که جامه حریر بپوشند علما اختلاف کرده‌اند
در قمله که حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد ابن عباس گفته که شپش گندم بود که سوسه
گویند بعضی گویند ملخ کوچک بی پر بود ابو عبیده گفته که نوعی از قراد بود بعضی گفته
دیگری گفته که کرم سیاهی بود ابن زید گفته که کیک بود والله اعلم جاحظ گفته که شپش
بر رخت مجذوم نمیشد ابن جوزی گفته که حکمت درین باب آنست که چون او را
ضعف بر اطراف و اعضا غالب است خاریدن بدن برو صعب است حق سبحانه و تعالی
لطف برو نموده بدن وی از شپش باز داشته چنانکه گنگ را از شنیدن زیرا که اگر او سخن

بشنود

بشنود و جواب نگوید هر آینه دلتنگ گردد از جمله خواص او آنکه هر که شپش زنده
بخورد از دو فراموشی آید **الفاید** شش چیز فراموشی آرد نیم خورده موش و انداختن
شپش زنده در آب ایستاده بول کردن بریدن ناخن بدندان سقز خاییدن
سیب ترش خوردن بعضی گویند که خواندن الواح قبور و از میان دو زن گذشتن و
نظر کردن بر کسی که از حلق آویخته باشند خوردن کشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آورد
لا خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را قوت دهد اگر خواهی مراد که زن آبستن
پسر زاید یا دختر شپشی در شیر آن زن انداز اگر بیرون آید دختر و اگر نه پسر چه آنکه
شیر دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول بهم رساند از شپش وی یکی در سوراخ ذکر
وی انداز ند در ساعت گشاده شود اگر زیبق بری چرب با آب حل بشوید از شپش منع کند
هر که روغن گل را بر بدن بمالد یا بدن را با سرکه و آب دریا بشوید شپش بمیرد اگر سر
و بدن را بروغن زیبق که بروغن کنجد کشته باشند بمالند از تولد شپش در قبا و بدن
مانع آید **تعبیر** دیدن شپش در خواب در رخت نو دلیل مال است اگر رائی
پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود دلیل زیادتی مال و اگر قاضی بود دلیل
زیادتی متوسلین بوی اگر در رخت کهنه بیند دلیل گناه بود اگر بر روی زمین بیند

دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کنند با ضعفا مخالطت کند و اگر دور
شوند از ایشان زیان‌پذیرد اما ضرر رسانند اگر بدن او بخورند سخن رنجش از قوم ضعفا شنود
مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از آستین خود شپش برداشتم
و بیفکندم ابن سیرین گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر بیند که شپش از
سینه‌اش بپرید غلام یا پسر یا مزدورش بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری
و حبس است چه آنکه اکثر شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد که دیدن او دلیل
عیال بود اگر بیند که شپش میخورد کسی را غیبت کند جاماسب گفته هر که شپش چیند
دروغ گوید **قنفذ** بنون و فا و ذال معجمه خارپشت و ترکی کرپی کیت او ابو الشوک
ماده او را ام دلال نامند این حیوان شب تا صبح تردد نماید در کتب عجایب گویند
دو نوع بود یکی در زمین مصر که بقدر موشی باشد و دیگر در زمین شام و عراق بجهت کلی
این نوع حیوان با قنفذ صحرائی مانند چون گرسنه شود بتاک میوه عقب عقب بالا رود
و خوشه انگور بر دو بر زیر اندازد پس فرود آید و بخورد بقدر آنچه طاقت دارد و آنچه باقی
ماند برو غلطد تا بخار خود آورد محل نه بزد اولاد خود برد عادت که با کل مار اگر مار
او را بگزد و سعتر بری خورد صحت یابد بیخ ذهرال در دهن و نوع خارپشت صحرائی است

با ماده

با ماده خود جمع شود چنانچه پشت از پشت مالیده باشد بیهقی در آخر کتاب
دلایل النبوه گفته از ابی دجانه که نام او سماک بن خرشه است نقل کرده که به پیغمبر صلی الله
شکایت کردم که شب در فراش خود خوابیده بودم صدائی مثل آسیا شنیدم و آواز
او مثل آواز زنبور عسل و روشنی مثل روشنی و درخشنده که برق پس سر برداشتم
سایه سیاهی دیدم که در صحن خانه بلند شده دست بپوست او سائیدم مثل پوست خارپشت
بود شراره آتش از و بر روی من بجوید آنحضرت فرمود که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه
پس دوات و قلم طلبید و فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا
كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعُمَّارِ
وَالزُّوَّارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ لَنَا وَلَكُمْ فِي الْحَقِّ سَعَةً فَإِنْ
يَكُنْ عَاشِقًا مُولَعًا أَوْ فَاجِرًا مُقْتَحِمًا فَهَذَا كِتَابُ اللهِ يَنْطِقُ عَلَيْنَا
وَعَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ
مَا تَمْكُرُونَ اتْرُكُوا صَاحِبَ كِتَابِي هَذَا وَانْطَلِقُوا إِلَى عَبَدَةِ الْأَ
صْنَامِ إِلَى مَنْ يَزْعُمُ أَنَّ مَعَ اللهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ
شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ حم لَا يُنْصَرُونَ

كُلُّ شَيْءٍ

حم عسق تفرق اعداء الله و غلبت حجة الله و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم ابودجانه گوید
که این نوشته برداشتم بخانه بردم شب که خوابیدم در زیر سر خود گذاشتم چون بیدار
شدم فریاد شخصی را شنیدم که میگفت یا ابادجانه بحق صاحب خود که این نوشته
از ما بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و همسایه تو و جایی که این نوشته باشد نیاییم چون
صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال گفتم فرمود که ای ابادجانه بحق آنکسی
که مرا براستی بخلق فرستاد که الم عذاب را تا قیامت بچشند و نیز جهت دفع هم و زوال
غم و کربت و تشنج این دعای فرج گوید یا طابع النعم یا دافع النقم یا فارج
الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم یا حسیب من ظلم یا ولی
من ظلم یا اولا بلا بدایة و یا آخرا بلا نهایة یا حبیب من ظلم اجعل لی
من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت حرام و از جمله خواص آنکه اگر زهره
او را بر موضعی که موی او بیرون آورده باشند بمالند دیگر موی بیرون نیاید اکتحال
با اسفیدی که در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق بمالند زایل
کند و تشامیدن زهره او دافع جذام و سل و زحیر اگر بروغن مخلوط ساخته در گوش

بچکانند کری کهنه را برطرف کند بشرطی که چند روز مداومت نماید خوردن گوشت
او دفع سل و جذام و برص و تشنج و ولقه کند اگر خون او بر گزند سگ [illegible]
ساکن گرداند پیه او را اگر بر مجذوم بمالند نافع آید اگر گوشت و خون او را با زیت مخلوط ساخته
بر مربوط بمالند گوشت [illegible] باذن الله تعالی دل او را اگر بر صاحب تب ربع آویزند
صحت بخشد سپرز او را اگر صاحب طحال با شربت عسل بخورد شفا یابد گرده او را اگر خشک
کرده سائیده کمیز رهم [illegible] از و با آب بخورد صاحب عسر البول بنوشد شفا یابد اگر سر او را
با شمشیری ببرند که آدمی را با او کشته باشند بر دیوانه و مصروع آویزند عاقل گردد اگر طرف
پای چپ زهره او را در خرقه کتانی بر صاحب تب گرم و سرد آویزند چنانچه او نداند شفا
یابد اگر چشم راست او را با شیره در ظرف مسی بجوشانند و از و اکتحال کنند در شب
تاریک روز بینند عیاران چنین کنند و اگر چشم چپ او را با زیت جوشانیده
در شیشه کنند چون اندکی از و در وقت خواب با سر میل [illegible] در [illegible]
[illegible] باطن دست راست او تب زایل کند آویختن دل وی بر صاحب تب ربع
شفاست خوردن بریان سپرز او درد سپرز ساکن کند اگر زهره او را با روغن گاو کهنه
خمیر نموده اگر زن بردارد هرچه در جوف او باشد بیندازد تعبیر دیدن او در خواب

دلیل مکر و فریب و خبث و حمقا و [illegible] و شر و سرعت و غضب و بیرحمی
[illegible] باشد قنفذ البحری یعنی خارپشت دریایی نصف مقدم او شبیه بخارپشت
صحرایی است و نصف مؤخر او شبیه بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل
کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر حیوانی زند چون آن حیوان او را فرو برد
خارهای خود را بر احشای او زند تا او هلاک شود و این نجات یابد و باید که از شکم بیرون
آید و از آن حیوان بخورد و گاه خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق
کند اگر کسی قصد او کند با خاری که دارد بزند او را هلاک کند ملاحان این را که ببینند
و پوستهای پوشند که خارش بر او کارگر نباشد قوقنس مرو قاف و واو
و سین مهمله مرغیست در زمین هند که نه جمع شدن با هم در آشیان هیمه بسیار
جمع کند نر او منقار بهم بخاید تا آتش از منقار بیرون آید و مشتعل شود هر دو بسوزند
و خاکستر شوند چون باران بر آن بارد کرمی از این خاکستر بهم رسد بال برآید و مرغ شود و پر [illegible]
اول دایما چنین باشد ظاهرا این همان ققنس است که سابقا مذکور شد اختلاف
در اسم او بهم رسیده قبعه بباء یک نقطه و عین مفتوحه مرغکی کوچک است مثل
گنجشک که به سوراخ موش نشیند که اگر کسی سنگ زند یا از کسی بترسد خود را از سوراخ

موش اندازد قرقف براء مهمله میان دو قاف و فاء مرغ کوچک است قرهب
براء مهمله و هاء مفتوحه و باء یک نقطه گاو پیر قرتة بتشدید راء مهمله بزغاله
قردوج براء و دال مهملتین میمون درشت قرشوم براء مهمله و شین معجمه و واو
و قرشام کنه درشت قطرب بسکون طاء و راء مهمله و باء یک نقطه مرغیست
که همه شب بگردد و نخوابد و بعضی گفته اند که روباه نر و بعضی بچه جن و نیز موش و نور را
قطرب نامند قصیرا بصاد مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و راء مهمله نوعی از افعی قطامی
بطاء مهمله مرغ قنذر بنون و دال مهمله و زاء معجمه [illegible] در باب جیم گذشت
قندس بنون و دال و سین مهمله سگ آبی قوب بچه مرغ و قابیه پوست بیضه
قواع خوک نر قونبع بباء یک نقطه و عین مهمله مرغ سیاه دم سفید که اکثر
دم خود حرکت دهد قوقی بدو قاف نوعی از ماهی که بر سر خار روی دارد که با او بزنند
قوق مرو قاف مرغ دراز گردن باب بیست و دوم در کاف مشتمل
بر دو فصل چه کاف مکسوره نیامده فصل اول در کاف مفتوحه
کبش بباء یک نقطه و شین معجمه میش نر که قوچ گویند اکلش حلال فایده
بودن در طویله اسب که هر گاه کسی بر خود بترسد از فتق یا غدد از کبش فربه [illegible] عیسی

در روز صنع خلو قه ذبح کنند بر خود روی بقبله کنند در وقت ذبح بگوید اللّهمّ هذا
لکَ ومنکَ اللّهمّ له انّه فدائی فتقبّله منّی و بعد خون او کوی
بکنند و با خاک خون را بپوشانند تا کسی پای بر بالای خون او نگذارد و اجزای او
شصت حصه کنند که از آنجمله یک حصه سر و یک پوست و یک حصه شکم وی باشد
همچنین تا شصت تمام شود خود و عیال او از آن نخورند هر حصه بفقیری دهد تا شصت
فقیر برسد که او فدای او شود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف نرسد و این عمل مجرب
متفق علیه جمیع اعمال محسنین است وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ و اگر امری باشد
کمتر از این هر یک از شصت مسکین را یک صاع از گندم بدهد و اگر میسر نباشد هر مسکین را
یک مد بدهد و بگوید اللّهمّ انّی استکفی هذا الامر الّذی اخافه
بهم هولاء و بانفاسهم و ارواحهم و عزماتهم ان تخلصنی ممّا
اخاف واحذر او را فرجی روی نماید مجرب و متفق علیه است راقم
حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه انفس از اموال خود هر چه دوست تر دارد
در راه خدای بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا
تُحِبُّونَ بدانکه از جمله خواص قوچ آنکه مداومت اکل بریان خصیه او دفع بول

در فراش کنند و اگر پیه او را و پیه گاو را با آب کنند تا مخلوط شود زن در حین زادن
بخورد بسهولت بزاید اگر زهره و کعب او را با کهنه ایش بکنند در آفتاب خشک نموده
با روغن زیبق بکوبند بر هر جای که بمالند موی برآید اگر زهره گاو را بر پستان بنهند
شیر را قطع کند و در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده
که اگر دنبه کبش را بگداخته سه حصه کند هر روز یک حصه از و ناشتا بخورند عرق النسا را
شفا دهد عبداللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعرابیست که این مرض ایشان را
از ضرب عارض شده باشد تعبیر دیدن او در خواب مرد شریف القدر
اگر دنبه او را ببیند مال مرد شریفی بدست او آید ارطامیدوس گفته که دیدن او دلیل
رئیسی قوم است جهت آنکه او رئیس غنم نامند اگر در خواب بیند که در جای بلندی
بر او سوار شده مرد منفعتی رسد قوچ بی شاخ دلیل حاکم معزولست یا مرد ذلیل یا شخص
خصی بود اگر بر پشت بجانب مقصدی کار رود برکه شود اگر ببیند که گوسفند ماده او قوچ شده
زنش بار بگیرد و اگر زن حامله باشد او را قوت و نصرت رسد و بر دشمن غالب شود
کبش انسان سلطان و حاکم و امرا است و گاهی کبش کینه وری باشد هرگاه در کبش
چیزی حادث شود بکبیه نسبت داده مردی نزد ابن سیرین آمد گفت دو قوچ را دیدم که شاخ

بر فرج زن من نهند ابن سیرین گفت زن تو متعرض موی فرج خود را برید جهت
آنکه ستره اش نیست اگر ببیند که کبشی قربان کرد اگر آن شخص غمگین باشد غمش
برطرف شود اگر بیمار باشد شفا یابد اگر در زندان باشد خلاص شود اگر در جنگ باشد
بسلامت ماند و اگر صاحب قرض باشد ادای دین او شود اگر ببیند که دو قوچ شاخ
برهم زنند دو پادشاه با هم جنگ کنند هر کدام بگریزد آن دیگر غالب شود کبش سیاه
بعرب و سفید را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم او بگیرد مالی بدو رسد کرگدن
کرگدن است و جز هندی نیز گویند دشمن فیل است ملوک آنش طلا دهند از عجایب گفته اکثر
بعد از آب و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بالای بینی دارد که از سنگینی او سر بالا نتواند
که این شاخ مجوف نیست بلکه مصمت و محکم است و تیز که با او فیل جنگ کند گویند
که فیل را با شاخ زند و باشد که او را بر شاخ بجا گذارد و ماده او بچه چون هفت ماه در شکم
نگهدارد و بچه را در شکم او ذنب و شاخ بیرون آید چون وقت زادن نزدیک شود
سر خود بیرون آورد و اطراف شاخهای درخت بچرد و پس بر گردد جاحظ گفته گویند شاخ او را
چون بر رازی ببرند یا بشکنند صورتهای مختلفه از و ظاهر گردد سفید و سیاه مثل طاوس
و آهو بره و انواع طیور و صورت اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از درختها که ملوک

سازند و برکمرشند تا کمرانند و با قیمت فروشند جاحظ گفته که در حیوانات غیر او هیچ
حیوانی را که شاخ شگافته نیست مثل گاو و شتر نشخوار کنند و علف خوراند و با آدمی
شدیده عداوت ورزد چه هرگاه بوی او استشمام نماید یا آواز وی بشنود طلب وی
کند و بکشد لکن از و چیزی بخورد گوشتش حرام از جمله خواص او آنکه بر شاخ او تجربه است
که کجی او بخلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او آنکه شکل سواری
در رو دیده شود و نزد ملوک هند بهر رسد و با عزت باشد از خواص عجیبه او آنکه کشاده
کار فرو بسته است اگر صاحب قولنج بدست گیرد در حال شفا یابد و زن عسیر الولاده اگر
بدست گیرد بزودی بار نهد و اگر اندکی از و سایده بر مصروع نوشانند شفا دهد حامل
او از چشم بد محفوظ باشد و از سر نجهد و چون در آب گذارند سر وی شود اگر از وظرفی سازند
صاحب بواسیر از و آب خورد و چندگاه مداومت کند صحت یابد و اگر مربوط خوانند کشاده
گردد چشم راست او بر هر که ببندد از تسبیح دالّه با محفوظ ماند جن و حیات و عقارب
و سایر هوام نزد وی نیایند اگر چشم چپ او را نگهدارند از مرض نافض و تب نافع
آید اگر پوست او بر ساز نهند هیچ شتر مرد و گاو رمند گویند که بهترین رشتهای اهل چین
از شاخ اوست چنانچه مذکور شد که هر چه از و تراشند صورتهای عجیبه و اشکال مختلفه از و ظاهر شود

ولهذا ازو کمر بندها سازند که قیمت او بسیار باشد که چهار هزار مثقال طلا بود و همچنین لجامها
و سلسلها که در جواب و کلاب ترتیب دهند اهل چین سفید رنگ باشند که بزنهای مایل و بچین
مبنی باشند زنان را مباح دانند و هیچ چیز را بد ندانند و زن بیش از مرد میراث دهند
اشیا زاغیه است نحو نزول آفتاب بحمل که هشت روز بخورند و و بیابانند اقلیم دویمی و از
که قریب بسید شهر باشد و در آنها عجایب بسیار بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل حرب و فتنه است و فریب و حقارت باشد
کَرَوان مرغیست شبیه بمرغابی که ترکان اردک نامند که شب نخوابد بالعکس معنی حرو
کرامعنی خواب کوشت بسیار ترسناک و بدل است لهذا عربان در مثل چه گویند
فلانٌ اَجبَنُ مِن کَرَوانٍ یعنی فلانکس ترسناکتر است از کروان اکل او حلال
صاحب عجایب المخلوقات آورده که خوردن گوشت پیه او باه را زیاده کند عربان چون
افسون خوانند باینکه **اَطرِق کَرا اَطرِق کَرا** ❊ **اِنَّ النَّعامَةَ فِی القُری** ❊
بُغاتُکُم بِاَرضِنا ❊ ما استنسری **ما اَستَنسَرى** ❊ **کَلب** سگ و ترکی
ایت نامند حیوانیست شبیه از منه کثیر الوفا نه از سباع محض و از بهایم محض است
بلکه مرکب از هر دو است چه اگر طبیعت سبعیت در و تمام بودی بمردم الفت

نکرفتی

نکرفتی و اگر بهیمیه تمام بودی حیوان نخوردی لیکن در حدیث اطلاق بهیمیه بر و شده
و از طبع اوست که محتلم شود و ماده او حیض بیند و مده حمل او زیاده بر شصت روز چنانکه کمتر از
چهل روز ممکن باشد بچه او کور متولد شود و بعد از چهار روز چشم گشاید و قبل از ماده
خواهش شهوت بهم رسانند چون بکساله شود بر ماده جهد و گاه کمتر از بکساله نیز جهد چون
سگ بیک ماده دخول کند رنگهای بچه‌های او مختلف گردد چه هر یک سگی مشابهت بهم رساند
از خواص او آنکه بوی موم و غیره نیکو داند استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند جیفه را
از گوشت تازه بهتر داند و نجاست خورد و بر که اهم میان او و کفتار عداوت شدید است
چه هرگاه بر دیوار یا جای بلندی راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر
کفتار افتد او را جذب نموده بزیر کشد چنانچه مقناطیس آهن را پس او را بخورد
لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند اگر سگی را روغن کفتار بمالند دیوانه شود
و اگر کسی زبان کفتار با خود دارد سگ بر وی فریاد نکند و از طبع سگ آنست که پاس
صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا غایب و اگر باشد
یا قفل بیدار باشد یا در خواب غالب اوقات روز خوابد و شب بیدار باشد مگر وقت صبح
که اندک خواب کند خواب او سبکتر از خواب اسب است زودتر از و بیدار شود و با خدارتر

از عکه است چون بخوابد ابتر هاش کند و چشم تمام نپوشد چه نظر بر او را سبکتر از مغز
سر آدمی گرفته اند و بر مردم شریف و نیکو روی را اکرام دارد و بر ایشان فریاد نکند و ب باشد
که از سر راه ایشان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال
فریاد کند اگر او را طلبند دم جنبانند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن طلبند دور شود و اگر حیشی با
با او بازی کند چنان دندان گیرد که وانمایند تعلیم و تادیب قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند
که بر سر او چراغی گذارند و خبری ناگوار نرود او انداز چراغ نهد آنرا و التفات نکند الا خبر تمامه
چون چراغ از سر او بردارند بجانب ناکول رود و بخورد او را مرضی عارض شود که آنرا داء الکلب نامند
مرضیست شبیه بمرض مالیخولیا علامتش آنست که چشمهایش سرخ و پیچ بر چشمهایش کشیده شود
گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آید و آب بینی و دهنش بسیار شود و سرش پیش انداخته و پشت
بیکجانب کج و منحدر سازد و همیشه دم خود را در زیر پای خود داده غمگین و ترسناک راه رود کسی
کند که مست است چیزی نخورد و تشنه شود و آب ننوشد و ب باشد که آب بیند و بترسد و باشد
که از خوف بمیرد چون سگهای دیگر بیند بر و حمله کنند اما فریاد نکنند سگان ازو گریزان شوند
اگر سگی نزد او آید دم جنبانند و که او فروتنی نماید چون آدمی را بگیرد او را مرضهای بد عارض
شود علامتش آنکه آن شخص آب نخورد اگر چه از تشنگی بمیرد با آنکه همیشه آب خواهد چون بر هند نخورد چون

این

این مرض در آدمی استحکام پذیرد در حین بول کردن از مخرج بول او شبیه بچه‌های
سگ چیزها بیرون آید این سگ هر حیوانی که بگزد آن حیوان بمیرد مگر آدمی که گاهی
علاج پذیر شود و سلامت ماند این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات
آورده که در دهی از نواحی حلب چشمه ایست مشهور که او را بئر الکلب نامند هر کس را
سگ دیوانه گزیده باشد او را از آن آب دهند شفا یابد و نیز گفته که بعضی اهل آن ده مرا
گفت که مکلوب اگر قبل از چهل روز از آن آب خورد شفا یابد و الا بمیرد و گفته که من بچشم
دیدم که سگ دیوانه گزیده بود هر سه از آن آب خوردند دو نفر از ایشان را که چهل روز تمام نشده
بود صحت یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد و همه رغبت آمده از آن آب خوردند **از فواید**
مجربه آنکه کرده شفای کسی که سگ دیوانه اش گزیده باشد این طلسم را بر ظرف
نو نویسند و بروغن زیت چرب کنند و بنوشند طلسم این است که بتجربه رسیده
اب ح لا د س ه ع الله ی ااا و نیز تریاق اربعه عظیم مجرب است که بخورد
و بر آن موضع بمالند آنکه گزیده از سگ باشد که او را سلوقی نامند که آهو را از دور بشنید مرا
که میرود یا می آید و نر و ماده او تشخیص دهد و زنده را از مرده شناسد اهل روم موتی خود
دفن نکنند تا این نوع کلاب ببینند که از و علامت شدنی ظاهر شود که کدام از زنده ممیز گردد

و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا باشد و در حدیث آمده که حضرت
مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله شخصی را دید که گشته بودند بر سینه که بسبب کشته
شده که عشه بر ربه گوسفندی زهره دریده و گوسفندی را بچه سگ کله او را کشته
آنحضرت فرمود که خود را کشته دین خود را ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نمود
و خیانت برادر مؤمن خود ورزیده سگ بهتر از وی است ابن جوزی در بعضی مؤلفات
خود آورده که جوی را در بعضی سفرها بر قبه گذارش افتاد که در نهایت زیبایی بنا کرده بودند
قریب بر راهی و بر وی نوشته بودند که هر که دوست داند که سبب بنای این قبه برداند
بدین ده رود پس آمد بدان ده در آمد از هر که پرسید هیچکس خبر نداد تا آنکه او را
دلالت بمرد پیری کردند که قریب صد و بیست سال از عمر او گذشته بود از وی احوال
آن قبه پرسید آمد از پدر خود نقل کرد که پادشاهی در این ده بود و سگی داشته
که هیچ وقت از وی مفارقت نمیکرد و در سفر و حضر با وی بود در خواب
و بیداری محافظت مینمود و کنیزی نیز داشت که گنگ و زمین گیر بود روزی آن
پادشاه به نزهتگاه خود بیرون رفته فرمود تا سگ را به بندند تا با او نرود طباخ را
فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام را مهیا نموده بیاورد و نزد کنیز و سگ
گذاشت

[illegible]

گذاشت تا طعام بوده سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و بر زمین میزد
تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه از این تعجب نموده فرمود تا سگ را بگشودند پس سگ
بجانب پادشاه دوید پادشاه لقمه طعام برداشته میخواست که بدهن گذارد که سگ دست
بر دست وی نهاد و لقمه از دست پادشاه بر زمین افتاد پادشاه از این غضبناک شده
در پهلوی خود تیری داشت خواست که سگ را بزند چون سگ دید که پادشاه
ادراک مطلب نمیکند سر خود را در میان طعام فرو برد در میان وی غلطید بر پهلوی که همه
پوست و گوشت او بریخت و بمرد پادشاه را از دیدن این حال عجب آمد بجانب کنیز ملتفت
شده کنیز به اشاره خاطرنشان نمود که ظرف سر گشاده و بچه ماری بیامد و بخورد و برفت
پس پادشاه فرمود تا آن طعام بریختند و طباخ را تادیب نمود که چرا ظرف نپوشیدی
امر نمود تا سگ را دفن نمودند قبه بر سر او ساختند و این کلمات بر او نوشتند تا هر که بر این
قضیه مطلع شود از وفاء سگ آگاه گردد و در عجایب المخلوقات آورده که در اصفهان شخصی را
کشته بچاهی انداخته بودند که کسی را بر او اطلاع نبود الا سگ مقتول را که هر روز بر سر
آن چاه می آمد و خاک از دور میکرد و بخبر او اشاره مینمود و چون قاتل را میدید فریاد
میکرد و چون این معنی از او مکرر بوقوع انجامید آن چاه را حفر نمودند شخص را مقتول یافتند پس

آن مرد را گرفته از او اقرار گرفتند و قصاص نمودند گویند چون حسین بن احمد شاذ او را وفات
نزدیک رسید وصیت نمود که او را در زیر پای امام همام الامام موسی کاظم علیه السلام دفن نمایند
و بر سنگ قبرش نویسند وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و چون
سلطان المحققین خواجه نصیر الملة و الدین الطوسی فوت شد بنا بر وصیت وی در زیر پای
امام علیه السلام قبر حفر نمودند سنگی که این آیه بر او نوشته بود بیرون آمد بر سر قبر خواجه
علیه الرحمه نهادند مشهد الحال است ممکن که این همان سنگ است فایده بدانکه اکثر اهل
تفسیر بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند ابن
عباس گفته که سرخ بود نام وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بسرخی زند بعضی دیگر گفته اند کبود آسمانی
رنگ بود بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته اند در نفع از علی ابن ابی طالب علیه السلام
آمده که نام او ریان بود قول ضعیفی آنکه شیر بود مجاز الکلب در قرآن مجید مسمی شده جمعی دیگر
گفته اند که مرد طباخی بود ضعف این قول آنکه بسط ذراعین که در قرآن در صفت وی واقع است
از صفات کلاب است نه از اوصاف طباخ در حدیث نبوی صلوات الله علیه و آله آمده که اگر اسامی
اصحاف کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و
اسامی اصحاف کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس نیز آورده بدین نسق روایت
ذکر نموده

ذکر نموده اند روایت اول مکسلمینا املیخا مرطوکش بوالس
ساموس بطینوس کشفوطط روایت دوم ملیخا مکسلمینا مرطوس
بوالس ساموس اوبطاس اوبوس کید سلططیوس روایت سیم
مکسلمینا ملیخا مرطونس بوانس سارینوس بطینوس کشفوطط
قطمیر و نیز جهت خواب و آرام و دفع بکاء اطفال بنویسید که اعوذ بکلمات
اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِي نَامَ أَصْحَابُ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ اللَّهُ يَتَوَفَّى
الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ اللَّهُ الَّتِي
قَضَى عَلَيْهِ الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى اللَّهُمَّ أَلْقِ النَّوْمَ
وَالسَّكِينَةَ عَلَى حَامِلِ هَذَا الْكِتَابِ بِأَلْفِ لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و در بعضی تفاسیر آمده که در سوره الرحمن آیتی است
که چون آدمی در آن وقت که سگ بر وی حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند و آن تفسیر وی
رسیده آیت این است يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ و نیز بجهت دفع حمله
سگ بخوانند وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ راقم حروف گوید که در حدیث

آمده که ملایکه داخل نمیشوند در خانه که در وی سگ یا صورتی باشد چه سگ اکثر نجاست
خوارد و نجس العین است ملائکه طیب و طاهر اما ملائکه طیبه نزهت در آیند واز اخباث
والانجاس مجتنب و محترز باشند وچون ارواح مجرده اند بصور مجرده واز ارواح نیز پرهیز
و بمحض اشباح سایه نمیدارند چه ملایکه عقول اند و ایشان را کار با حسی است نه با صورت
بدانکه جمیع اجزاء سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح بدان حلول نکند نجس
و اکلش حرام خلافا للمالکیه که سگ بچه چشم نگشوده را حلال میدانند میه و دسومة
او در زیر گوشتش باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر گوسفندی
شیر سگ خورد گوشت او بر کیفیت گوشت سگ که چربی تحت گوشت بود
از جمله خواص او آنکه اگر آدمی زبان سگ سیاه را ببرد در دست نگاه دارد هیچ
سگ بدو فریاد نکند اگر پاره از گوشتش بریده در دست نگاه دارد سگان نزد او فروتنی کنند
و دندانهای انیاب او را اگر بر کسی که سگ دیوانه گزیده باشد بیاویزند [illegible]
اگر بر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد اگر بر کودک بندند بسهولت دندان برآید
و اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بر و فریاد نکند اگر کسی زهر کشنده داده باشند شیر سگ
خورد نجات یابد و نیز اکل و اخراج جنین و مشیمه [illegible] الکحال و بیداری تمام شب آورد

اگر

اگر سرگین او خشک کرده بعد از جلا یا آب کشنیز خمیر سازند بر اورام حاره نهند نافع
آید اگر صاحب قولنج سگ خوابیده برخیزاند و در جای آن او بول کند فورا قولنج وی زایل
گردد و سگ در حال بمیرد اگر دندان ناب او را کسی که در خواب حرف زند بیاویزند
ساکت شود شیر سگ بر زنار اگر بمالند موی ببرد و کار نوره کند اگر موی سگ سیاه را
بر مصروع آویزند نافع آید اگر کسی را بنده گزیده باشد سرگین سگ بچه با زیت مخلوط
ساخته بر سر وی بمالند دیگر تگریه تعبیر دیدن کلاب در خواب دلیل بندگان یا مردم سفیه
که جرات بر معاصی نمایند اگر فریاد کنند دلیل مردم سفیه و طامع باشد اگر بیند که سگ او را
گزید یا دریده بقدر آن از دشمن المی و غمی رسد و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد جمع
نکنند و دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس فرزندان و کرکشی و پنهان شدن دیدن
او در شهر دلیل تجدید ولایت است و باشد که دیدن سگ دلیل کفر و نومیدی از رحمت
خدا تعالی باشد لقوله تعالی کمثل الکلب یلهث و دیدن سگ شکاری دلیل عزت و
رفعت و روزی سگ گله دلیل مرد صالح که با غیرت باشد بر اهل و همسایه اگر بیند
که سگی قبای وی پاره کرد سفیهی او را عتاب کند اگر فریاد کنند دشمن ترک عداوت کند
سگ ماده دلیل زن سلیطه معانده و بچه سگ فرزند محبوب سفیه او مومن و سیاه او

کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل طفل سفیه یافت شود و دیدن سگ گله رسیدن
فایده از پادشاه و حاکم سگ شکاری ملک و دولت اگر راتبه و در عرصه آن بهار [illegible]
گفته اگر سگان شکاری بیند خارج از شکار دلیل خیر است که طلب روزی و خدمت
اگر داخل شکار بیند دلیل بطالت و دیدن سگ پاسبان دلالت بر صیانت و حفظ
مال کند بعضی گویند دیدن کلاب دلیل قوم ذلیل اگر بیند که سگی را شکار کرد حق تعالی
مر و علمی و هنری فرامش کند لقوله تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل
الکلب الآیه کلب الماء سگ آبی قندز است که در باب قاف گذشت از جمله
خواص او آنکه اگر خون او را با آب برگ ترب [illegible] در حمام بمالند عسر البول را
شفا و هر اکتحال مغز سر او دفع تیرگی و ظلمت چشم کند زهره او بقدر یکعدس نفع دهد از
گزیدن ماران اگر از پوست او جوراب و زند صاحب نقرس بپوشد صحت یابد
کاسر عقاب در عین گذشت کاسر العظام ملقب است در باب میم بیاید کنعه
بتقدیم باء یکنقطه بر عین مهمله جانوریست از جانوران صحرا کرکر بر وزن مهمله مرغیست
در دریای چین که در زیر مرغی که او را خرشنه گویند میپرد برصد افتادن سرگین او است
تا غذای خود کند و صاحب عجایب المخلوقات آورده که خرشنه مرغیست که هر سرگین که از و

جدا شود

جدا شود مرغی باشد کلکسه بسین مهمله راسوست بعضی دیگر گویند شبیه راسوست غیر او
و در تنقیص ارسطو گفته که مرغ سفیدیست از ماهی بچه کند سرگین او اگر با سرکه سائیده بر [illegible]
مالند نفع عظیم بخشد کنداره ماهی صاحب کرمان است کنعبه بتقدیم نون بر عین
مهمله و باء یکنقطه شتر ماده بزرگ کعنند بعین مهمله و نون و دال مهمله نوعی از ماهی است
کهف بعاجاش پر کوذن بذال معجمه و نون اسب زیر کار کهوک عنکبوت است
فصل دوم در کاف مضموم کرکی بسکون را و مهمله کلنگ و ترکان درنا نامند
مثل کنجشک سریع الاجتماع است حیوانیست که باید رئیس مرغان باشد از طبع اوست احتیاط
و خوف نوبه پاسبانی و حراست یکدیگر کنند پس چون بخوابند یکی بیدار باشد بصدای
آهسته آواز کند گویا انذار میکند با آنکه او پاسبان است چون نوبت او تمام شود آنکه در پهلوی
وی در خواب است برخیزد و حراست نماید و چاره س سابق بخواب رود تا آخر بعضی از او
یکجا اقامت ننمایند و بر جای ما فرت اختیار کنند و معاونت یکدیگر کنند بهیات
مجموعی یک صف روند نه متفرق مثل رئیس باشد مانند متعاقب تابع وی باشند
بعد از چندگاه رئیس موخر شود آنکه در عقب مقابله رئیس و مقدم شود و همچنین بترتیب تا آخر
صف هر یک رئیس و مقدم گشته بعد آنکه در عقب رئیس است مقدم و رئیس گردند

ورتس نهد و مخرو مرد و کس نهد چون یکی از پدر و مادر بیر شود او لاد وی او را برداشته و طیران
نمایند و هر جا که روند بخدمت او قوت و دانه آورند صاحب عجایب المخلوقات آورده
که چون کلنگ در روی زمین راه رود بیک پای رود و پای دیگر بالا دارد از ترس آنکه زمین
فرو رود طرفه ازین در ذکر ملک الحزین در باب میم بیاید اکلش با تفاق حلال گوشت
او سرد و خشک و لیکن چرب مینت بهترش آنست که باز شکار کند و اکلش دفع جگر
دفع کند لاکن دیر هضم است بهتر آنکه با ادویه حاره طبخ نمایند تا ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ
موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانان را در زمستان انسب مینماید بعد از خوردن وی
عسل بیاشامند لکن واجبست که او را بر پای او سنگ بندند و دو روز بیاویزند بعد از آن
طبخ نمایند و باستمرار خوردن اکل زهره دفع خوف کند اگر مغز سر او را با زیبق مخلوط ساخته
بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر رسد اگر جزوی از دراریج و مغز سر کلنگ با هم
نرم بکوبند و بر بدن مالند هیچ موی بیرون نیاید اگر دل و زهره او را مخلوط ساخته با زیبق بر
بینی صاحب نسیان ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد اگر زهره او را در چشمی کشند که
آب سیاه آمده باشد دفع کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد غریب است اگر
بیند که بکلنگ سوار شده محتاج شکار بیند که بسیاری از و ما لک شده یا بدو بخشیده

بایلک

بریاست و مال رسد گوشت او و در خواب بکسی که از آنها شرکت با کرده از دو ابد
نیکوست چه او در طیران نهد متفق است با شرکا و بجنس خود اگر یکی از آنها بمیرد با قومی
پیوندد و درویشی نماید انصاری و اهل روم گویند که اگر کلنگ بیند سفر دوری نماید و اگر بیند
که کلنگ بشهر خود سفر کرده بشهر خود بر گردد ارطامیدورس گفته که دیدن او در زمستان دلیل دزد
و قطاع الطریق و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او اعانت ابوین کند **کُتُفان** بتا و نقطه
فوقانیه و فا ملخ است که نو پر بر آمده باشد **کُتُغ** بتا و نقطه فوقانیه و غین معجمه بجرپها **کُدُرّه**
بدال و راء مهمله مرغ تیره رنگ **کُسْعُوم** بسین و عین مهمله در لغت حمیر حمار را گویند
کُعَیت بعین مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و تاء دو نقطه فوقانیه بلبل **کُلَسْمُر** مرغیست
در زمین طبرستان بغوچیشم بحسب تکلم با صوات حسنه تکلم نماید صید گنجشک بالمرّه از وی کنند
در زمستان و آنها باشند چون گوانند عصافیر بسیار را جمع کنند تا آخر روز یکی از آنها بمیرد
و بخورد همه ایام بدین طریق باشند تا فصل بهار شود عصافیر جمیع شوند ایشان را بزنند و از دور
در کنند و از ایشان گریزان باشند هیچکس آواز وی نشنوده و کس ندیده که او هرگز پای خود
بر زمین نهد همچنین بر سبیل راه رود چه برسد که بر زمین فرو رود **کُلْثُوم** بثاء سه نقطه
فیل **کُمَیت** بیاء دو نقطه تحتانیه و تاء دو نقطه فوقانیه اسب بسیار سرخ رنگ **کُنْدُس**

بنون و دال مهمله و سین بجلبه **باب بیست و ششم مشتمل بر سه فصل فصل
اول در لام مفتوحه** **لَجَا** بجیم نوعی از سنگ پشت که در دریا تعیش کند بحری
او را در زبان درسیه به هر جوا که رسته شد در صید طیور و غیره او را حیله عجیبی است چه
در آب فرو رود پس در خاک غلطد و بشرب طیور آید بسبب تغیر رنگ از نظر ایشان
مختفی باشد پس هر طیری که بیند در میان آب کشیده تا در آب بمیرد پس بکنار دور بر بیضه
نهد دور بکنار نشیند و بنظر حضانت بیضه کند تا بچه بیرون آید ارسطاطالیس گفته که هر جوجه که از بیضه
بر آید آنکه مستقبل بحر بود بدریا رود و آنکه مستقبل بر بود به بر رود و همه آنها والد آب شوند از
حیوانات آبی است بسیار نیا بند و مار خورند و از جمله خواص او آنکه ارسطو گفته هر که بحری او را
تازه خون از دو جگر ایمن گردد اگر گوشت او را با سرکه طبخ نمایند و شوربای او مستسقی دهند نافع
آید و دل او سخت کند و باد بهار برد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن مستوره نیکو
روی صاحب مال بود باشد که دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمن گشتن از شر ایشان
لَقْلَق و لَغْلَغ لک لک مرغ دراز گردنیست که مار خورد از ذکاوت زیرکی او
آنکه در آشیان یافته هر چند وقت در یکی اقامت کند چون حواس تغیر هوا و حدوث و باشد
برود یا رد بگر رود و بسا باشد که ترک بیضه خود کند و چون خواهند که جا فوران از جای بجای برند

لکلک

لک لک در آن مکان نگاه دارند چندان فرع کنند که همه جانوران و هوام گریزان
شوند گوشتش حرام از جمله خواص او آنکه هر گاه بچه او را فرخ مغمه بر بدن مجذوم مالند
شفا یابد هر که بگیرد یک از مغز سر او بایکدیگر اسب بیر مایه حر گوش که خود بنام شخص گیسی
دهد تا تناول کند بغایت محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر کس
استخوان لک لک با خود دارد عشق را زایل کند اگر عاشق باشد قسمی باید هر که حدقه
چشم راست او را با خود دارد خوابش نبرد و اگر چشم چپش را با خود دارد و بخوابد هیچ
بیدار نشود مگر آنکه بکشایند اگر هر دو چشم او را با خود دارد بمیان آب در آید غرق نشود
اگر چه شناوری نداند **تعبیر** دیدن او در خواب دلالت کند بر قومی که با هم دوست
باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود هر گاه متفرق بیند اگر جمعی از و در
مکانی مجتمع بیند ایشان دزدان و راهزنان باشند و اگر رای مسافر بود یا از راه سفر
وا آید دلیل خیر و برکت او باشد که دیدن او دلیل آمدن غایب باشد بمکان
لَاتِی کاو کوهی **لَبُوَه** بفتح و ضم باء موحده شیر ماده **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل دختر پادشاه بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد
و شانش بزرگ گردد و بر اعدا غالب آید اگر زاده پادشاه بود در جنگ بر دشمن

طلفر یابد و مملکت تصرف وی آید لَعُوس بضم عین و سین مهمله کرگ که
بدین سرعت اکل لعوس گویند لَعْوَة بسکون عین مهمله سگ ماده لَقّاط بتشدید
قاف و طاء مهمله مرغی که دانه چیند اکلش حلال لَقْلَق و لَقْلاق بقاف
گاو سفید لَهْم گاو پیر لَوْشَب بشین معجمه گرگ لَیَّا بتشدید یاء دو نقطه تحتانی
ماهی است که از پوست او سپر سازند لَیْث بیاء دو نقطه تحتانیه و ثاء سه نقطه شیر
لَیْل بیاء دو نقطه تحتانیه بچه کروان است فصل دوم در لام مکسوره
لِقْحَة بقاف و حاء مهمله بچه شتر ماده شیردار فصل سیم در لام مضموم
لُبادی بباء یک نقطه و دال مهمله مرغیست که بر زمین چسبد و نپرد و بخواهد
تا بر زمند نپرد لُحَکا بفتح حاء مهمله و مدّ الف جانوریست شبیه بماهی در ریگ
که چون احساس آدمی کند در ریگ فرو رود و بعضی گویند جانوریست مثل
انگشت در ریگ راه برد و فرو برود اکلش حرام لُوب بواو و لُنُوب
بنون و واو زنبورهای عسل باب بیست و چهارم در میم مشتمل بر
سه فصل فصل اوّل در میم مفتوحه مالک الحزین بحاء مهمله و زاء معجمه و یاء
دو نقطه تحتانیه و نون بوتیمار و بترکی اوخار گویند جوهری گفته که از جمله مرغابیست

بلغون است که در باکذشت مرغ دراز گردن دراز پاییست جاحظ گفته که از عجایب
دنیا آنکه همیشه نزد آب باشد که آب جوشد نشیند چون آب خشک شود غمگین
شود هرچند آب کم شود غم او زیاده شود و آب نیاشامد اگر از تشنگی بمیرد از ترس
کمی آب خوف بر و غلبه کند و غمگین نشیند لهذا او را مالک الحزین نامند ترمذی
گوید که مالک الحزین ماهیها را از دریا بیرون آورده و بخورد لطعامش ابن فهد و شناوری
نداند چون ماهی مردهست وی نباید خود را در کنار رودها اندازد ماهیان نزد او جمع شوند
زده‌ی آنها را برباید بقدری که احتیاج او باشد احتیاج بمباشرت ندارد اکلش
حرام جاحظ گفته که شبیه باو کرمیست که مثل شمع در شب روشن شود و مردم طیران
کند و این کرم نر و نرم بیاشد غذاء او خاکست که هیچ از وی سیر نشود از خوف آنکه خاک تمام
میشود گرسنه ماند تا بمیرد مَهَا گاو کوهی اگر مغز سر او صاحب قولنج تناول کند
صحت یابد هرکه شعبه از شاخ او با خود دارد همه درندگان و سباع از وی گریزان شوند اگر
شاخ او باسم با پوست او در خانه بخور کنند ماران گریزان شوند اگر خاکستر شاخ او را
بر دندان کم خوانند باشند دندان ساکن شود اگر موی او را بخور کنند موش و خنافس
گریزان شوند باقی خواص در بقره وحشیه گذشت قنبیر و دیدن او در خواب دلیل

بر رئیس کثیر الحیا و گوشه گیر بود اگر چشم او را بیابد بریاست یابد یا زن جمیله کوتاه عمر
تزویج کند اگر بیند سر او سر گاو کوهی گردیده بریاست ولایت رسد و غنیمت یابد اگر بیند
که گاو کوهی گردیده از مردم گوشه گیرد و عزلت جوید و در رد عبث و شغل شود مَعْز بعین مهمله
و زاء معجمه بز و بترکی کچی اکلش باتفاق حلال لکن بمصدف حماقت است تعفینیگی
او را بز گویند است زیاده‌ی شیر و ضخامت پوست آنچه از دنبه کمی داده در جبه او ریاهم
شده و لهذا اعراب گویند تَبَّةُ المُعَرِج بَطْنُهُ یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون حق سبحانه
و تعالی پوست گوسفند نازک آفریده پشم او را بسیار کرده است و پوست بز درشت
و غلیظ لکن مویش کم کرده است از جمله خواص او آنکه اکل لحم او مورث غم و نسیان و مولد
بلغم و محرک سودا است لکن نافع است کسی را که دق داشته ابن سینا گفته که سرگین او
محلل خوانیک است بسبب قوتی که در وست اگر زن او را با پشم بعد از حیض بدارد بخون باز
باز دارد دیگری گفته که اگر شاخ بز سفید سائیده در رکوی محکم بسته در زیر سر نایم گذارند
بیدار نشود تا برندارند زهره نهاز که پیشرو و رئیس بزهاست اگر با زهره گاو و بلوط
فتیله سازند در گوش کنند گری را زایل کند و منع نزول آب کند اگر زهره نهاز
اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم برآورده باشند دیگر موی بر نیاید و نیز پرده چشم

زایل کند و مانع از حدوث او گردد و گوشت زاید در چشم قطع کند و طلاء او در اوّل الفیل
را بر طرف کند خوردن مغز ساق او نسیان آورد و محرک سودا باشد مَادِیَه بدال
مهمله و تشدید یاء دو نقطه تحتانیه سنگ پاره و تخفیف یاء که ماده مَاعُور و مَاذُور
بزاء معجمه و آخرش راء مهمله مرغیست در دریای هند که چون اهل کشتی او را بینند مبارک
شمرند و بفال نیک دانند و در ساحل بحر بیضه کنند چون بیضه او ببینند دانند که دریا
ساکن است چون کشتی بمکان مخوف یا حیوان مضر نزدیک باشد این مرغ بیاید
در پیش کشتی بنشیند و برخیزد گویا که خبر دار میکند تا اهل کشتی تدبیر کار خود کنند
ملاح آنرا اشناسد مَاشِیَة بشین معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه حیوانات انسی از شتر و گاو
و گوسفند مَرْأَة زن مَثْنَا بثاء سه نقطه پروانه مَطِیَّة بطاء مهمله و تشدید یاء
دو نقطه تحتانیه ناقه که بر پشت او سوار شوند مَوْقُوذَة بقاف و ذال معجمه حیوانی
که او را بسبب زدن کشته باشند اکلش حرام کذا مَوْل عنکبوت اَبُو المَلِیح چکاوک
اِبْنَةُ المَطَر در مرصع گفته جانوریست که در عقب باران ظاهر شود چون نم برطرف
شود بمیرد و اِبْنُ المَاء نوعی از مرغابی جمعش بنات الماء و در مرقت بر انواع
مرغابی اطلاق آید فصل دوم در میم مکسوره مِرْزَم براء مهمله و زاء معجمه

مرغیست دراز پا و دراز گردن کج منقار در کنار آبها میباشد سیاه و سپید است ماهی خورد
گوشتش حلال مِعزاج بعین و راء مهملتین و جیم جانوریست عجیب است مثل خرگوش
زرد رنگ یک شاخ سیاه بر سر دارد هر حیوانی که او را ببیند بگریزد در جزایر بحار میباشد
مِنشار بنون و شین معجمه و راء مهمله ماهیست در بحر زنج مثل کوه بزرگ نزد
سر او و استخوان بزرگست مقدار ده گز که باین استخوان آب دریا بر زند
و چپ زند و دریا بتموج آید و آواز مهیبی از او آید ابر از بینی و دهن خود بیرون
آید بجانب آسمان بلند شود پس میکند بجانب کشتی مثل باران میباشد و چون
در زیر کشتی آید کشتی را بشکند چون اهل کشتی این ببینند بدرگاه خدا تعالی بنالند
و تضرع و زاری در آیند تا آنکه حق تعالی او را از ایشان دفع کند فصل سیم در میم مضموم
مُرَعَّد براء و عین مهمله مرغیست خوش رنگ خوش طعم است بقدر سنبوی که بلبلة حجاز
گویند جمع او مُرَعَّات شبیه بدراج است گوشتش حلال است از جمله خواص او آنکه اگر
شکم او پاره کنند بر خارها یا بجائی که خوره باشد که از بدن بیرون آید مُتَرَدِّیَه
بتاء دو نقطه فوقانیه و راء و دال مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه هر حیوانی که از جای بلندی
یا در چاه افتد بمیرد گوشتش حلال است مُجَثَّمَه بجیم و تشدید ثاء سه نقطه هر حیوانی را

گویند که دست و پای او را ببندند و بر زمین اندازند تا بمیرد مُدَنَّج بدال مهمله
و نون و جیم نوعی از مرغابیست حیات مُسْهِر بسین مهمله و ها و راء مهمله مرغیست
گفته که او مرغیست که شب بخواند و روز طلب معیشت نماید و از خوشی دارد
مکرر بخواند و ترجیع صوت نماید هر که بشنود چنان لذت یابد که آرزوی خواب
نکند اگر مغز سر او را در سایه خشک نموده بوزن یک درهم با روغن بادام در بینی هر که
سعوط نمایند خوابش نبرد هر که وی را ببیند گمان برد که شراب خورده و مست است
هر که سر او را در دست گیرد و یا در بغل نهد و او را مترتب بسیار او را روی دهد و حشت و
وسواس از و زایل شود مُقَوْقِس بدو قاف و سین مهمله مرغ معروفیست سفید که طوق
سیاه در گردن دارد بچه کبوتر است مُکَّاء بتشدید کاف مرغیست که در
باغها خوانند که بسیار کند بعضی گویند مرغ سفیدیست که در زمین حجاز باشد
او را صفیر و آوازی باشد مُکَلَّفَه بتشدید لام و فاء مرغیست که چون عقاب بخلوت
سر بیضه نهد و بچه بیرون آید هوای از آن بپرورد و بزرگ کند و بیابان بیند که مکلفه
بیاید او را پرورده و بزرگ کند چه پرورش بچه او را از شکار رسته گوید مکلفه
ماریست که طول وی یک وجب است یا اند که بیشتر بر سرش مثل تاج خطهای

سفید است چون بر روی زمین رود بر هر چه بگذرد بسوزاند اگر مرغی بر بالای او
بپرد بیفتد چون بمیرد جمیع جانوران از پیش او بگریزند هر حیوانی که او را بگزد
در حال بمیرد ولیکن این مار بمردم کمتر ظاهر شود هر که او را بکشد زهر او در قاتل
نفوذ کند علاج نپذیرد مُنْدَه بنون و راء مهمله ماهیست که از دریا بشکل
منار بیرون آید خود را بر کشتی زند و بشکند و اهل کشتی را غرق کند و چون
مردم خبردار شوند طشتها و بوقها زنند و آوازها بلند کنند تا از ایشان دور شود
و او محنت بزرگیست در دریا که اهل کشتی مُنْخَنِقَه بخاء معجمه میان دو نون
و قاف حیوانیست که ریسمان که در گلوی او اندازند خفه شده باشند که عربان چون
نمی‌خواستند که خون ریخته شود بدین نهج میکشتند و میخوردند چه ایشان گویند گوشت خون
بسته شده است حق تعالی بر ایشان حرام کرده چه آنکه خون او را نجس کند مُهْر براء
مهمله کره اسب مُلاعِب ظِلِّه مرغیست که با سایه خود بازی کند قردیست که در
گوشت مُوق بقاف مورچه پردار ابن مُقْرِض بقاف و راء مهمله و ضاد معجمه مشهور
بسنبوره است جانور سیاه رنگ پشت دراز و چهار دست و پا دارد از گربه کوچکتر چون
جمیع کبوتران در آید همه آنها را بکشد و یکی زنده نگذارد لیکن گوشت آنها نخورد اکلش

حرام ابو مزینه بزاء معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه و نون ماهیست در دریا بصورت
مردی در اسکندریه ظاهر شود چون بدست صیاد افتد گریه کند صیاد بر او رحم آورد
رها کند باب بیست و نهم در نون مشتمل بر سه فصل فصل اول در
نون مفتوحه ناب شتر ماده ناس آدمیان ناضح بضاد معجمه و حاء مهمله
شتر آب کش ناقه شتر ماده خواص او در ابل گذشت تعبیر دیدن او در
خواب دلیل زنست اگر بختی باشد عجمیه است اگر غیر بختی باشد عربیست اگر ببیند
که ناقه را امید وشد زن صالحه تزویج نماید روزی و فرزند نصیب وی شود اگر ناقه با
بچه اش ببیند دلیل ظهور آیه و فتنه عام است ابن سیرین گفته که اگر ناقه با خطب ببیند
دلیل سفر تر است اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد والی ولایتی گردد
که در روز زکوة مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از ناقه بختی
شیر دوشیدم پس خون دوشیدم ابن سیرین گفت این مرد از عجمان حاکم گردد و از ایشان
زکوة گیرد و آن شیر است بالآخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و آن خون است
گوشت او دلیل منافع بزرگست لقوله تعالی كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ پیه کوهان او دلیل مصیبت و پشیمانی است لقوله تعالی

فعقروها فاصبحوا نادمين ناقه دليل نكاح زن است اگر كسي سوار شود يا بدو
دخول نمايد اگر بيند كه ناقه ادو ستر يا جمل كه هر كز نشين بار نگيرد اگر بيند كه ناقه
او فرو نشست بميرد و سفرش باطل شود اگر بيند كه ناقه داخل شهري شد اهل آن شهر را
فتنه رسد لقوله تعالى انا مرسلوا الناقة فتنة لهم ناموس يعني دهنه بيشه
ناهض بچه عقاب نجيب بجيم و باء يك نقطه تحتانيه و باء يك نقطه شتر كريم نعام بجاي جمعه
شترمرغ معروف است كه لفظ چون از لغه خواهند گفتن پر كنده خواهند زايد خواهند و ماده ها بيدار
مانند هر كدام را كه باشد علامت باشد از جنين و او آن نر ماده را با ده بيضه نهند از غير جماع و چون
بيضه نهند از روي مرغ شود نر بر بيضه ها نشيند سر كين بر بيضه اندازد تا ان قايم مقام حضانت باشد
چون مدت تمام شود جوجه بيرون آيد حركت نتوانند كرد تا آنكه آفتاب بر آيد و بر منقار ايشان
دهند تا روح در ايشان جاري شود پس نر و ماده هر دو بر تربيت اولاد خود معاونت نمايند
نر او ورشت طمع ديو فايت جز آنكه بچه خود را بيند كه قوت طعمه خوردن بهم رسانيد نزديك برانند
مادر با او بره و نزديك وي نشود تا وقت جماع آتش حلال است صحبت رسيده
نعام بچه براي حضرت مقدس نبوي صلوات الله عليه و آله هديه آورده انحضرت دست
مبارك بر عالم و گفت اللهم ادخل الي احب خلقك اليك ليأكل معي

من هذا الطير يعني بار خدايا دوست ترين خلق خود را نزد تو بسوي من بفرست
تا با من ازين مرغ بريان بخورد پس حضرت امير المؤمنين و امام المتقين علي ابن ابي طالب
عليه السلام آمد انس باز گردانيد و گفت كه پيغمبر بحاجتي مشغول است پس آنحضرت
دست بر سينه انس زده او را باز گردانيد و داخل شد و سلام كرد گفت يا حضرت
نزديك بود انس ميان من و تو حايل شود انحضرت گفت كه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله در بعضي از روايات
آمده كه انحضرت سه مرتبه آمده در هر نوبه اول انس او را باز گردانيده در مرتبه
سيم در را قوي تر كوبيد تا حضرت مقدس نبوي شنيد و فرمود تا بگشودند امير المؤمنين
عليه السلام در آمد انحضرت فرمود كه ما ابطأك عني يعني چه چيز باز داشت ترا از ما
كه دير آمدي گفت آمدم انس مرا باز گردانيد انحضرت فرمود كه ما حملك على
هذا يعني يا انس چه چيز ترا برين داشت گفت خواستم كه اين دعا براي يكي
از انصار باشد انحضرت فرمود هل في الانصار خير من علي هل في الانصار
افضل من علي يعني آيا در انصار كيست كه بهتر از علي عليه السلام و فاضل تر از وي
باشد نحل بجاي مهمله انگبين و زنبور كه بال آرد مي گويند چون جمع نخله و تعالي

از و مردم عطاي عسل بهره ولهذا او را نحل گويند چه نحل بمعني عطاست در عجايب المخلوقات
آورده كه روز عيد فطر را روز رحمت گويند چه آنكه درين روز حق سبحانه و تعالى وحي كرد بزنبور
عسل كه اوحى ربك الى النحل واو حيوانيست صاحب فهم و كياست و شجاعت
در عواقب امور نظر كند و فصول سال شناسد و اوقات باران و تدابير چراگاه و
مطاعم داند و بچه پادشاه خود اطاعت و استحسان كند ارسطو گفته كه نحل نه قسم است
شش قسم از آنها بعضي با بعضي الفت گيرند غذاي آنها از فضول حلوايات و رطوبات كه
كه از شكوفه و اوراق اشجار ترشح كند كه همه آنها را جمع كند و ذخيره نمايد و او عسل است
و ظرفهاي او يعني خانهاي مسدس پس آنچه از گياهان بهر اله بخرطوم خود چيند و بر رانهاي
خود بار كنند و از رانها به پشت خود نقل نمايد از كلام ملك علام چنان مستفاد ميشود كه شكوفه
در جوف وي بعسل مستحيل شود و از درون وي بيرون آيد اما دانسته نميشود كه از دهن او
بيرون آيد يا از غير او و هو قوله تعالى كلي من كل الثمرات فاسلكي سبل ربك
ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس
ان في ذلك لآية لقوم يتفكرون مراد بعضي ثمرات است نظيرش و اوتيت
من كل شيء اي بعضه الوانه عسل مختلف ميشود بسبب اختلاف زنبور و او و گاه

باعتبار چراگاه و مطعمش اختلاف يابد بعضي اوقات اشياء بد بو خورد بد بوي
و بد مزه شود و از طبع اوست كه تدبير معاش خود كند چون بموضع پاكيزه رسد خانه از
موم بنا كند و جايي كه پادشاه ايشان نشيند جدا گانه سازند و ديگر خانها براي آنها كه كار
نكنند و آنها ازها و نحوه اصغر جسم است بنا ردارند و ماده كبير الجثه درون وي حايل بود چون
بپرند همه جماعات مجموعي بكمرتبه بيرون آيند در هوا منبسط شوند پس جمع كنند و بمكان
خود آيند نحل عسل اولا موم سازد پس تخم ريزد چه موم او بمنزله آشيان مرغيست
بعده نشيند و حضانت نمايد از تخم وي كرمي بهم رسد كه بچه او بود پس كرمها متحرك
شوند غذا از نفس خود خورند پس بپرند بر شكوفه هاي مختلف نشينند مگر نوعي
از شكوفه نشينند بعضي از خانه ها را از بچه و بعضي را از عسل پر كنند و از عادت ايشانست
كه چون از پادشاه خود فسادي بينند عزل كنند يا بكشند و بيرون خانه اندازند
تا همه ايشان بيرون نيايند پادشاه آنها بيرون نيايد چون از طيران عاجز شود لشكر
وي را بر پشت گيرند و پادشاه را يعسوب نامند در باب پاينده يا پايندشانه او آنست
كه نيش ندارد لعنه الله و بهترين او آنست كه سرخ رنگ باشد و بدتر آنكه سياه
بود كه در وي نقطه هاي سفيد بود لشكر وي كارها با بين خود قسمت نمايند بعضي موم سازند

وبعضی عسل برزند وبعضی آب آورند وبعضی خانه سازند بر شکل مسدّسی که هیچ استادی در رو
الخرافی بهندسهٔ آلتی و پرگاری قیاس هندسی در دایرهٔ مسدّسی که خللی در رو
بهم نمیرسد وآنها جمله بهم متصل واقع شده گویا جمله یک شکل مسدّس است
که انفصال و فرجه در رو نباشد جهت آنکه از اشکال مثلث و مربع تا معشر هر یک از آنها
که باشکال خود در دایره جمع شود البته در مابین آنها فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر
متصل نشود الا مسدّس که هر چند اشکال مسدّس را بر پهلوی هم در دایره گذاری
بمسدّس دایره پر شود و فرجه و فاصله نماند چه او اوسع اشکال است غزالی در کتاب
احیا آورده که بزنبور عسل بنگر که بطریقی که حق سبحانه وتعالی بوی وحی نمود اولا در
کوهها خانه ساخت واز لعاب خود موم پخت واستخراج عسل نمود از یکی ضیا
آمد واز دیگر شفا اگر تامل کنی در عجایب کار او که چگونه خود را باز بار و انهار رساند
و اشیاء طیبه فرا گیرد و از انجاس و اقذار اجتناب و احتراز نماید و اطاعت
و اطاعت پادشاه خود کند و اگر یکی از ایشان فرمان نبرد یا بار نیاورد یا از غیر ایشان
زنبوری بمکان ایشان از خارج در آید بفرمان پادشاه او را کشته بیرون اندازد
بچه و همزاد او بهتر از مادر و اگر کار کند سیما در فصل ربیع و خریف در بهار بیشتر

و از طبع او الطاف و پاکیست چه نحل مرده در خانه نگذارند بلکه آنچه هم بیرون ریزند و آنچه
آب شیرین و صافی باشد بیاشامند طلب کنند تا هر جا که یابند و از عسل نخورند مگر بقدر
کفاف به آنکه چون عسل در خانه کم شود در آب اندازند تا خوف آنها بسیار شود از نفوذ
آب چه هرگاه آب نفوذ کند خانه‌های پادشاه و خانه‌های ذکور خود خراب کنند و باشد که
پادشاه را بکشند و نحل‌ها را بیرون اندازند اگر سوسه و مضرت رساند نکمیت تک
در خانه ریزند و هر ماه یکبار بگشایند و بسرکه کهن کار کنند سوسه بر طرف شود و دیگر آنکه ایشان
چون بیرون آیند با زنبکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر که نحل در کشتی جابهای خالی
سازند چون عبور کشتی بمواضع رسد که در و درخت و شکوفه بسیار باشد درهای آنها
بگشایند پس روزها زنبور عسل بیرون آید در آن موضع از ازهار و انوار بار گرفته بشب
بکشتی آیند و هر یک بمحل خود روند که خطا نکنند و این حیوان همیشه در ایام کار کند و جهد
تام کار کنند نه کاهل و نکاسل نورزند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد باشد یا آب باران
باشد که او را از عمل باز دارد مرتکب جمهور انام و اکثر علما بر آنند که عسل از دهن نحل بیرون آید
و از امام همام علی ابن ابی طالب علیه السلام در باب مذمت دنیا منقول است که
آنحضرت فرموده که بهترین ملبوسات فرزند آدم لعاب کرمیست که ابریشم شود اشرف

مشروبات وی رجیع نحل یعنی برگشته او و این محتمل است که قی او بود که از دهن
وی بیرون آید یا رجیع او از طرف دیگر آید بهر طریق مضمون این کلام بغایت بنظام مطابق
کلام ملک علام است که یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا حاصل که عسل از درون وی بیرون
آید اما دانسته نشده که از دهن یا غیر او چنانچه سابقا مذکور شد گویند ارسطاطالیس خواست
تا تحقیق این معنی نماید که نحل خانه از شیشه ساخت تا نظر کند که چه قسم شهد از و بیرون
می آید نحل اولا روی شیشه بموم و گل اندود که تا عمل وی مرئی نشود و بعد شروع در کار
نمود تا کسی مطلع بر احوال وی نشود مستور او را نگه دید که نکته در این که عسل مقلوب لسع است
این است که نحل از طرفی لسع کند و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانبی دیگر نیش
رساند و از جانب دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بی نیش محنت حاصل نگردد و در بعضی
تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزمین فرود می آید و در اماکن آن میرود نحل او را میخورد و بخلیه
آمده در خانه‌هایی که از موم بسته میریزد و بعضی گمان برند که مگر عسل در درون وی از فضلات
غذا بهم رسیده و در معدهٔ او مستحیل بعسل شده چون حق سبحانه وتعالی باکل حلال امر نمود تا
لعابش شیرین و شفا گردید آری هر ای الهی شیرین و هر امی اطاعت بهر آنکه اگر چه ظاهر
آیه واقعه هرایه وَفِيهِ شِفَاءٌ دلالت بر عموم داده اما لازم نیست که عام باشد

مموم که نحل از درطه شیشه در گرفت

چه تعذر بر وفیه نَوْعُ شِفَاءٍ او لِبَعْضٍ او بعض شفاء او انه شفاء لکل علة
بارِدَةٍ رَطْبَةٍ علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از نحل شهد محبت
امیر نحل است که علی ابن ابی طالب علیه السلام باشد اعنی آنحضرت را یعسوب الدین نامند
یعنی پادشاه نحل که شهد محبت او شفای همه علل و ذنوب شیعیان است چه مراد از
ناس معرف بالف و لام بتعریف شیعیان و ... اما سایر مردم بصورت ناس‌اند
و بمعنی نسناس و این تاویل محمول بر تفسیر باطن است چه قرآن را هفت بطن است پس باید
آیه واقع هر آیه مقتضی عموم باشد و ابن مسعود گفته و از حضرت مقدس نبوی نقل کرده که دلالت
بر عموم کند که آنحضرت فرموده که الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَالْقُرْآنُ شِفَاءٌ لِمَا فِي
الصُّدُورِ وفرمود عَلَيْكُمْ بِالشِّفَاءَيْنِ الْقُرْآنِ وَالْعَسَلِ یعنی عسل شفاء هر علتی است
و قرآن شفای هر چیزیست که در سینه‌هاست پس بر شما باد باین دو شفا که عسل و قرآن است
نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت که من آب باران که حق تعالی فرموده است
وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا پس گفت عسل بیارید که فرموده وَفِيهِ شِفَاءٌ
پس زیت طلبید که از شجره مبارکه طیبه است هر سه مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت و
ابو سعید خدری آورده که مردی بخدمت حضرت مقدس نبوی آمده گفت برادرم

اسهال است آنحضرت فرمود که عسل بنوشان آن شخص برفت و برادر خود را عسل بنوشانید
اسهال وی زیاده گشت بخدمت آنحضرت عرض کرد پیغمبر علیه الصلوات الله علیه و آله
فرمود که عسل بنوشان پس باید و عسل نوشانید بار بحضرت عرض کرد که عسل نوشانیدم
اسهال وی بیشتر از پیشتر است آنحضرت فرمود که عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت
چهارم آمد گفت یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در مرتبه
آنحضرت فرمود که صَدَقَ اللّٰهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ اِسْقِهِ عَسَلًا یعنی خدای تعالی
راست گفت که وفیه شفاء و دروغ گوی شکم برادرت که کلام الهی را قبول نمیکند
برو عسل بنوشان پس آن مرد این نوبت که عسل نوشانید بامر الله تعالی اشتفا یافت حمیرا
که مرض الحاد و در دل ایشان راسخ گشته مرین حدیث اعتراض نموده و گفته اند که موافق عقل نیست
زیرا که اطباء اتفاق نموده بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب آنکه
اسهال که از هیضه و تخمه حادث شود نیز اطباء اجماع کرده اند که در مثل این اسهال طبیعت را
بحال خود گذارند اگر محتاج بمعین بر اسهال باشد مادام که قوت باقیست اعانت کنند
در آن وقت لکن وی ضرر و اعیاء پس محتمل است که اسهال آن شخص مذکور مثل این اسهال
از امتلاء و هیضه باشد که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی فرود داشته آنحضرت مکرر

باستقاء عسل امر فرمود تا آنکه ماده بالکلیه دفع شده اسهال باز ایستاده باشد
عسل همان مسهل بود که دفع اسهال بمسهل شده و هیچ اعتراضی وارد نباید بدانکه
عسل گرم و خشک است که ادرار بول کند و اسهال نماید و تهییج قی نماید و تشنگی
آرد و بصفرا مستحیل شود مولد خون با جوده کرده و اما اگر آب بجوشانند و کف وی گیرند
حده آتش برطرف گردد و نفعش کم شود و غذا بسیار و هر خریفی وی انفع از ربیعی
بود سبب تریش و دفع مضرت وی کنند اگر بر عسل خام که آب و آتش بر وی نرسیده
باشد مشک و خل بهم اکتحال نمایند و دفع نزول آب کند مالیدن او بر بن دفع
شپش و رشک کند لیسیدن او با انگشت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل او بطریق
او دفع زهرها کند خاصیت سوم او آنست که اگر کسی با خود داد محتلم نشود لیکن غم آورده شنیده
شاد و بماند او درشته اما نحل را قتلش مکروه و اکلش حرام بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل ازرا و رنج است برای کسی که او رفت کهر باشد و اگر نحاله او را بسته
عسل درآورد بمال حلال رسد اگر همه عسل برآورد و بجهه نحلها چیزی نکذارد بر قومی ستم کند
اگر چیزی کند او عدالت کند اگر والی یا طالب حق باشد اگر بیند که نحلها بر سر او نشسته
والی و رئیس قومی شود اگر پادشاه بود ملکه و ولایتی متصرف وی آید اگر رانده از اهل

فلاحت و زراعت بود دلیل خیر باشد و که شکر و غیر اهل فلاحت را دلیل مخاصمه و غداوة
جهة صوت و گزیدن او و نیز دیدن نحل دلیل لشکر است جهة آنکه متابعت امیر خود کنند
اگر در خواب نحلها بکشد بر دشمن خود غالب آید و اگر اهل فلاحت بود کهر او بد باشد و نیز دیدن
او دلیل علما و صاحب تصنیف است چه بر وحی نازل شده و باشد که دیدن او دلیل بر
کد و جهد در کسب باشد اما دیدن عسل در خواب مال حلال است بلا تعب و که برین
شفاعت اگر بیند که بر دم عسل نوشاند ایشان سخن شیرین با قرآن با آواز خوش شنوانند
و اگر با انگشت عسل لیسد تزویج نماید و اکل او معانقه و تقبیل است اما شهد او میراث
حلال و مال شرکت است ابن سیرین گفته که شهد روزی حلال بود جهة آنکه آتش
بدو نرسیده اگر بیند که نزد او شهد گذاشته اند با او علم غریز باشد که مردم از که شنیدن
آن علم از وی دارند شهد تنها علم و ظرف صاحب وی مال حلال و گفته از اهل غنی و حسن
اعتقاد و نیکو دین اگر بیند که شهد میخورد و فوق او عسل است کنیزی نکاح کند
نسر کرکس ترکان قاجر خوانند از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است
که آنحضرت فرمود که او در صورت خود میگوید عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيكَ
یعنی هر قدری که خواهی زندگی کن که مرگ بتو خواهد رسید گویند که تواند که این

قول بسبب طول عمر خود گوید چه او هزار سال عمر کند او را منقار باشد نه چنگ لیکن
ناخنهای دراز مثل چنگ دارد باز با وی جمع شود چنانکه خروس با ماکیان
جمعی گمان برده اند که ماده او بسبب نظر کردن بر نر خود بیضه نهند و حضانت باید این گمان
باطل است آنچه بصحت رسیده آنکه او دو ماکیان بحاله که آفتاب رو باشد بیضه نهند
حرارت آفتاب بجای حضانت او باشد حده نظر و قوه بصر او بمرتبه ایست که از چهارصد
فرسخ جیفه را بیند بعضی گویند که نبیند لیکن بقوة شامه دریابد لهذا چون بوی
خوش شنود اشتمام نماید در ساعت بمیرد و قوة طیران بال وی بمرتبه ایست که در یکروز از
مشرق بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب بر جیفه باشد پس نشیند
تا او بخورد همه طیور جوارح از و ترسند چه از حرص کم داده هرگاه بر او نشیند چندان شکم
پر کند که از طیران باز ماند پس چند مرتبه بر دو خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند تا آنکه باد
در زیر پر او در آید و سبب باشد که در نخالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او
از خوف خفاش بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد تا خفاش بگریزد و بمفارقت الف
و زوج خود بیشتر از سایر طیور غمگین گردد چه هرگاه یکی از آن دیگر جدا شود آن دیگر از غم
بمیرد و مثل سگ که در آشیانه عقاب بافت شود در آشیانه او نیز یافت شود که بچه عقاب او را

نیکوست گویند در طیور سباع بزرگ جثه‌تر از وی نباشد بعربیه او را عریف الطیور یعنی
سید مرغان نامند نقل است از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت
فرمود که چون نمرود جبار خلیل الرحمن ابراهیم علی نبینا و علیه السلام حجت کرد
و توحید باری تعالی خواند نمرود مردود از حماقتی که داشت گفت اگر آنچه میگوئی حق است میروم
تا اگر با آسمان روم و بدانم آنچه در آسمان است پس چهار بچه کرکس پرورد تا بزرگ شدند
و تابوتی ساخت او را و در گذاشت یک طرف بالا و دیگر بجانب زیر و چوبها بر اطراف
تابوت نصب نمود بر سر آنها گوشتها گذاشت تابوت را با پایهای کرکسها بست
و جوانی را رفیق خود کرده در میان آن نشسته کرکسها بطمع گوشت پرواز در آمدند
در هوا بلند گشتند تا یک شبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت در بالا نگاه کن و بجانب
آسمان نظر کن و ببین که با آسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالا نگاه کرد و نظر کرد و گفت
آسمان همان طریق می نماید که از زمین می نمود گفت در زیر نگاه کن و بر زمین نگاه
کن که چون می بینی جوان در زیر نگاه کرد و گفت زمین را مثل ابر و کوهها مثل دود می بینم
پس کرکسها یک شبانه روز دیگر پرواز نموده بلند شدند تا آنکه بال آنها از پرواز مانده است
نمرود برفیق خود گفت در بالا نگاه کن و بجانب آسمان و زمین نظر کن تا چه می بینی گفت جوان

در بالا نگاه کرده گفت آسمان بحال خود است بطریقی که در زمین می نمود می نماید و چون در
زیر نگاه کرد گفت زمین سیاه و تاریک می نماید ندائی رسید که ایها الطاغیه
عکرمه گوید که جوانی که با نمرود در تابوت بود تیری و کمانی داشت بوی پس نمرود
تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلود برگشته پیش نمرود
بر زمین افتاد گفت از شغل آله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت تا چوبها
تخت که نهند تا گوشتها سرازیر شدند تا کرکسها بجانب گوشت میل نموده بطرف
زمین پرواز نمود آواز پرهای آنها مرتبه بلند گشت که صدا در کوهها پیچیده نزدیک بود که جبال
شامخه از اماکن خود زایل شوند چنانچه قال الله تعالی وَاِنْ کَانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُوْلَ مِنْهُ الْجِبَالُ
بدانکه چون او آکل جیفه است اندام اکلش حرام است اگر دل او را در پوست گرگ
و بر آدمی آویزند محبوب القلوب انام گردد و در نظر مردم با هیبت نماید و نزد سلاطین و غیره
حاجتش روا گردد و در زنده او را در پوشانند اگر استخوان بزرگ از استخوان های
او بر کسی آویزند که بعد مدت سلامت کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک معزز و مکرم
گردد اگر استخوان ران چپ او را بر کسی آویزند که پیچ و پیچش رفع گردد ...
نفع بخشد اگر پاشنه راست او را بر پای راست و پاشنه چپ او را بر پای چپ صاحب

نقرس بندند شفا یابد اگر پر او را در میان زراعت گذارند همه هوام بگریزند اگر جگر او را
بسوزانند و بیاشامند قوت باه را زیاده کند اگر بیضه از بیضه های وی فرا گیرند و بعضی بعضی
مخلوط ساخته سه روز بر احلیل مالند قوت عجیبی ببینند اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند و بر چشم مالند از نزول آب مانع آید اگر کف او را اگر کودک آدمی
آویزند هیچ جز از هوام نزد او نیاید اگر پری از پرهای او در زیر زن عسر الولاده دود کنند
بزودی بار نهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه
بر او غضب کند و ظالمی را بر او موکل گرداند که از او برسد اگر مالک کرکسی شود ملک بزرگی
بدست وی در آید اگر مالک او شود و بپرد و در رسد کارش بلند شود و جبار صاحب عناد
گردد و چون نمرد اگر بچه اش بدست وی آید او را فرزند عظیم الشأن بهم رسد اگر روز
این خواب دیده بیمار شود و اگر بچه کرکس روی یا عضو او را خراشد بیماری او دراز کشد
و دیدن مذبوح او دلیل موت پادشاهست اگر زن حامله کرکس بیند فرزندش با دولت آید
باشد دیدن کرکس را با انبیا و اولیا و صلحا تعبیر کنند چه در تورات انبیا را با او تشبیه نموده
اند ابراهیم کرمانی گفته که او را با اکثر ملوک تعبیر نموده چون حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت او خلق
نموده که موکل ارزاق طیور است جابر گفته کسی که او را ببیند یا آواز وی شنود محنت

کند ابن المقری گفته کسی که مالک او شود با حکم برود کند بعزت و سلطنت رسد و بر اعدا
غالب شود و عمر دراز کند و دیدن ماده او دلیل زنان کنه کار و صغار او دلیل اولاد زنا است
و باشد که دیدن او دلیل بد باطنی بود نعامه یعنی شتر مرغ و ترکی دوه قوشی
نامند حیوانیست که پر دارد و نپرد و جوجه کند بعضی گمان برند که مرکب از شتر و مرغ بهم رسیده
این گمان باطلست بلکه او نیز نوعی از حیوانست گویا که برزخ است ما بین طیور و بهایم
اعراب را زعم آنکه او رفته که طلب شاخ کند شاخ نداده اند گوشهای وی بریده اند
و لهذا او را ظلیم گویند یعنی ستم رسیده این زعم فاسد است و او را صم الصمام و صمعاء نیز
خوانند یعنی کوچک گوش از اعاجیب امر او آنکه بیضه های خود را بطول بخط مستقیم
گذارند چنانچه اگر رشته بر سر آنها بطول بکشند هیچ یک از هیچ منحرف نشود هر بیضه را قدر
آنچه باید حضانت کند پس بطلب طعمه بیرون رود چون بیضه های شتر مرغ دیگر بیابد بحضانت
آنها اشتغال نماید و بیضه های خود فراموش کند و بسوی مسند بر نگردد و لهذا او بعرب
موصوف بحماقت باشد و بیضه های خود را بسه قسم منقسم سازد قسمی را حضانت نماید
و بچه بیرون آمده اوسط را غذای خود کند اوفر را بیرون گذارد تا متعفن گشته کرم شود غذای
بچه های خود کند نر او در حضانت معاونت ماده نکند بخلاف باقی طیور که اگر یکی منکر گفته اند آن

در هوش و حرکت اعانت الف خود نماید اما جنس نعامه اگر یکی را انگشتری روی
دیده در جای خود چندان گرسنه ماند تا هلاک شود او را قوه سامعه نبود اما شامه وی بمرتبه قوی
بود که از قوه سمع مستغنی گردد و بسا باشد که بقوت شامه از اماکن بعیده آنچه استشمام نماید لهذا
عرب در مثال خود گویند که **فلان اشم من النعامة** ابن خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا
حیوانیست که نه آشامد و آب نیاشامد مگر شترمرغ و سوسمار که قوه شامه دارند شترمرغ هرگز آب
نیاشامند شترمرغ را ساق پای بجهت حماقت وی اگر چون صیاد بوی رسد سر خود در ریگ
فرو برد اگر دو بیند وی مقابل و زمین باشد هر چند با اشتداد [illegible] ترد استخوان
صلب و آهن و سنگ و کلوخ فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفل مروارید یا حلقه ببیند رباید و
آتش فرو برد در درون او بگدازد پس تغذی بنار و اطفاء و هضم او عجیب است و غریب
چه بهمند ز [illegible] آتش بیضه و جوجه کند اکل شترمرغ حلال است چه از جمله طیبات است از جمله
خواص او آنکه زهره او سم قاتل است فورا مغز استخوان او مورث [illegible] کلف [illegible] اگر
سرگین او را [illegible] و [illegible] کهنه [illegible] مانند [illegible] زایل کند [illegible] سیاهی را گویند
که در روی [illegible] هر که بیضه او را [illegible] در سرکه انداخته در میان او [illegible] اگر آهنی را که
او فرو برده شکم وی پاره کنند و برون آرند هر شمشیر و کارد که از وی سازند [illegible] کند نگردد

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدویه است و بعضی نعامه را بغنیمت تعبیر نمایند اگر سوار شده
را اسب برید شود و بعضی گویند اگر او را سوار شده با خواره سرا دخول کند و نیز دیدن او دلیل کنیزکی است
و باشد که دیدن هر یک از وی بر غنیمتی دلالت کند مثلا اگر یک نعامه ببیند به یک نعمت
و اگر دو ببیند به دو نعمت و سه به سه نعمت دلیل است **نعجه** گوسفند ماده در مثل گویند که فلان
اعجل من نعجة على الحوض زیرا که چون آب را ببیند از شتاب بر وی جهد از جمله خواص او آنکه
چون بر شاخ او آیه **يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء**
تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا سه مرتبه خوانده در زیر سر زن که در خواب باشد
گذارند [illegible] مطلع شود هر چه پرسی جواب گوید از آنچه دانسته چیزی پنهان نکند زهره او را اگر با روغن
زیت مخلوط ساخته برابرو طلا نمایند موی بسیار آید چون با شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون
بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر گردد اگر پشم او را از زن برابر دیگر بار گیرد **تعبیر** دیدن
او در خواب دلیل زن شریفه مبارک مالدار اگر فربه باشد و بدحال اگر لاغر و شیر و گوشت او
میراث و پشم و پیرش مال اگر ببیند که نعجه او فروج گردد زن وی هرگز بار نگیرد و نعاج
بسیار دلیل زنان صالحه باشند و بسا باشد که دیدن ایشان دلیل غم و اندوه
بود لقوله تعالى **إن هذا أخي له تسع وتسعون نعجة ولي نعجة واحدة**

نمر پلنگ ترکان قپلان نامند شبیه بشیر بود لیکن بجثه از او کوچکتر باشد و دو صنف است
یکی بزرگ جثه کوتاه دم دیگر کوتاه جثه بزرگ دم هر دو صاحب قوت و سطوت بر همه حیوانات
درنده از هیچ یک نترسد و بخود معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد و رایحه آتش منکر است
بخلاف سایر سباع چون بیمار شود موش خورد و مرضش زایل گردد جاحظ گفته که او آیینه
شراب دوست دارد چون در مکانی بیابد چندان از وی آشامد که مست شود در موقع شکار
کند جمعی را از غنم آنکه نمره را وضع حمل نشود الا وقتی که ماری بر روی طوق زده باشد که بغرش کشد
و نیش نزد و نکشد و از طبع اوست شدت حرص و بیصبری و عداوت با شیر جهنده و رباینده
از اماکن بعیده باشد و چون گرسنه و تشنه شود چون صید نیابد چیزی نخورد تا صیدی نماید [illegible] است
آنکه جیفه و مردار نخورد در اخبار رسیده اطهار احمد مختار صلوات الله و سلامه علیه و آله آمده که روزی
موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات گفت ای پروردگار من
خبر ده مرا بگرامی ترین خلق خود بحضرت تو خطاب مستطاب رب الارباب رسید که ای
کلیم گرامی ترین خلق نزد من کسی است که بهوای من مسارعت کند مثل هوای کرکس بهوای
خود و الفت گیرد با بندگان صالح من مثل الفت مردم بکودکان و غضب کند بر کسی
که هتک کند پرده خود را و حلال کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک با کس [illegible]

کم مردم

که مردم کم باشند یا بسیار و این شدت تمثیل هست بدانکه اکل پلنگ حرام است
چه از جمله سباع ضاره است از جمله خواص او آنکه چون سر او را در موضعی دفن کنند
موش بسیار در وی جمع شود اکتحال زهره او روشنی چشم دهد و منع نزول آب
نماید اما سم قاتل است اگر کسی بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدای تعالی خواهد مغز سر او چون
متعفن شود هر آدمی که بشنود در حال بمیرد لیکن بوی او از کله انسان ترسد و گریزد چون
چون موی وی در خانه بخور کنند عقارب گریزان شوند اگر پیه او را که خود بر جراحات عفنه
گذارند صحت بخشد هر که پنج درهم از پیه او خورد زهر هیچ افعی بدو ضرر نرساند لکن صاحب
عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزاء او سم قاتل است بتخصیص زهره او این قول
اصوب و احوط است اکل طبیخ قضیب او دفع تقطیر بول و اوجاع مثانه کند مداومت
جلوس بر پوست وی دفع بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم
باهیبت نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند هیچ موشی در و زنده نماند
چون پلنگ بر شخصی زخم زند موش طلب نشخص کند که بر وی بول کند بمیرد و پس هر کرا
پلنگ زخمی زند البته احتیاط کند از موش بعضی گویند اگر کسی پیه او را بر بدن خود ماله
اگر بر پلنگ در آید از وی بگریزد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن

ظاهر شده باشد که اگر پلنگ را بکشد دشمن بدین صفت را بکشد اگر گوشت
او را بخورد بمال و شرف رسد اگر پوست او را بگیرد بسلطنت و بزرگی رسد اگر پلنگ او را بکوا
شد او را از سلطان یا دشمن ضرر رسد اگر بر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط
شود اگر ببیند که در خانه چند پلنگ بر خانه او هجوم کنند اگر صید او منفعتی رسد از
گفته که پلنگ بسبب تغیر لون او دلالت کند بر مرد و زن صاحب مکر و فریب باشد
بر عیاری و دانه چشم کنند آشامیدن شیر او دلیل عداوت شامده اوست نملة بترجمه
ترکان قارنجه نامند که بجهت کثرت حرکت مسمی بنمله شده او را از ازدواج و مباشرت نیست بلکه نطفه
او چیزی حقیری شبیهی باشد که بر زمین ریزد از و بیضه متکون گردد بدانکه بیضه همه حیوانات بضاد
بغیر نطفه النمل که بظاء است عظیم الحیله بود در طلب روزی چه هرگاه چیزی یابد بسایر مورچگان خبر
تا پیش وی آیند گویند این اختصاص بجنس ایشان داده در تابستان روزی که در زمستان جمع کنند
و نگهدارند چون بترسد که دانه جمع آمده او سبز شود و بروید دو نیم کند تا نروید سوای کشنیز که چهار
حصه کند چه آنکه ملهم شده باشد که هر نیمه از و سبز شود و بروید چون بترسد که متعفن گردد بیرون
آرد و متفرق سازد بیشتر در شب ماهتاب چنین کند حیوة و تعیش او از قبیل اکل نیست
و قوام اش بنباتیل بهمه چه او را جوف نیست که طعم در وی نفوذ کند چه آنکه بدن وی از میان مقطوع است

قوت او آنکه چون دانه بدو نیمه کند با تنسش ق و بوی تعیش کند را یحه اش وی را کفایت
کند چه او را قوت شم قوی باشد در ابواب سابقه مذکور شده که هیچ حیوانی قوت جمع
که نداده مگر آدمی و عکه و موش و مور و بعضی گویند بلبل نیز که و داده عکه اگر چه نگهداده اما
فراموش کند و سبب هلاک مورچه آنست که بر برآید در وقت طیران عصافیر بسیار شوند
ایشان را صید کنند اتش دست و با که دهد خانه که چه حفر نماید و کجها در خانه خود سازد
تا آب باران بدو نرسد و بسا باشد که دو خانه سازد یکی فوق دیگری تحت چه بر نخیزد
جهة ترسد نقلست که عدی بن حاتم طائی که به مورچگان نان را می شکست و ریزه میساخت و میگفت
که ایشان همسایگان ما اند چه هیچ حیوانی سوای او و نملی بضعف بدن خود نیست چه او
با اضعاف مضاعف راضی نیست تا آنکه با بن جثه استخوان خرما ببرداشته و حال آنکه
از و انتفاع نیابد بلکه که بجهة حرصی که بر جمع روزی دارد چنین کند روزی که بساله نگهداره
و حال آنکه زیاده بر یکسال عمر ندارد از عجایب کار او آنکه خانه ها که بجهة جمع ذخایر سازد
در و غرفه ها و دهلیز ها و طبقات بنا کند همه را از دهانه خلو سازد و بعضی از و باشد که مثل
زنبور بپرد و کم نوع از و را نمل الاسد نامند چه تقدیم او باشد و مؤخر بنمل مشابهت دارد
نقلست که موسی بن عمران گفت خداوندا قومی را عذاب کنی و حال آنکه میان ایشان

طالح و صالح اند چون حدیث این خوب است که نمطی از حکمت بچه بوی نماید حرارت آفتاب بر وی مسلط
کرد بنشیند تا آنکه کلیم پناه بسایه درختی آمد تا راحت یابد خواب بر وی غلبه کرد بخواب رسید چون
لذت خواب دریافت مورچه او را بگزید موسی علیه السلام بر خواست و همه را بسوخت وحی
الهی رسید که یا موسی یک مورچه آزار بتو رسانید گناه دیگران چه بود که همه را بسوختی موسی
علیه السلام را جواب سؤال ما بی محقق شد و متنبه گشت بر آنکه عقوبت الهی شامل
مطیع و عاصی گشته مطیع را از نفع در صدور رحمت عاصی را عذاب و نقمه تا آنکه در احادیث
هیچ اشعاری نیست بر آنکه کشتن مورچه که در رسانیدن آزار کراهتی دارد چه دفع ضرر
از نفس واجب است و حرمت هیچ احدی از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال
آنکه ترا مباح کرده شده از ضرب و قتل و دفع مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرری که بر تو رسانیده
و عتاب با موسی علیه السلام که بمقام کردن نفس خود قتل همه مورچگان نمود و حال آنکه مورچه اذیت
بموسی نماید صحیح است برآنکه دفع موذی از نفس واجب است اما آنکه قصه نمل با سلیمان علیه السلام
در تفاسیر و غیره اشتهار داده گویند که او بقدر گرگ بود بعضی بقدر شتری گفته نام او طاغیه
و بعضی جرمی گفته اند فایده که چه دفع مورچه بر در سوراخ او دایره کشیده این آیه بخوانند که
یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون

دیگر که جهة محافظت مذکور است العروس تحتفل و تکتحل و تختضب و کل شیئ
تفتعل غیر ان لا تعصی الرجل حضرت مقدس نبوی این قصور را تجویز نموده اند مؤلف
حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علما دیدم که بجهة دفع مورچه سه روز متوالی روزه بگیرد
و هر روز وقت صبح از ایام مذکوره نزد طلوع آفتاب بگوید اقشطری و اندحی فقد نوه
بنوه بر یطیش دبیقت آشف ایتها الجرب بالف لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم و بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید که زیت پاکیزه
بانگشت بمالد در مورچه مسح کند و نیز گفته که بخط بعضی مشایخ دیدم که بجهة دفع مورچه
این اسمارا نوشته اند که در ظرف پاکیزه نوشته بشویند در خانه مورچگان بریزند و اسما اینست
الحمد لله یا هیا شراهیا سیا دیکم یا هیا شراهیا و نیز گفته در بعضی مصنفات
که بجهة فسون مورچه بر چهار سفال آب ندیده بنویسند در چهار طرف آن موضع دفن کنند
که مورچه در آن موضع دیده شود و زمین و در دهان ایشان که و اذ قالت طایفة منهم یا اهل یثرب
لا مقام لکم فارجعوا فارجعوا لا تسکنوا فی منزلنا فیفسدوا و الله لا یصلح عمل
المفسدین الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال
لهم الله موتوا فماتوا کذالک یموت النمل من هذا المکان و یذهب و نیز جهة

آنچه مجرب است جهة دفع موران که بر لوحی نوشته بر در خانهٔ موران نهند این است
ول ه اح م د و ل ه ال م ل ک الله الله الله وما لنا ان لا نتوکل علی
الله وقد هدینا سبلنا ولنصبرن علی ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل
المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان
وجنوده وهم لا یشعرون اهیا شراهیا ازونای آل شدای ارحل
ایها النمل من هذا المکان بحق هذه الاسماء وبالف لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم در اخبار از سید الطاهر آمده که حضرت مقدس نبوی صلوات الله
علیه وآله از کشتن مورچه نهی فرموده گفت نکشید مورچه را که روزی حضرت سلیمان علیه السلام
با قوم خود طلب باران بیرون رفت مورچه دید که بر پشت افتاده دستهای خود
به آسمان برداشته میگفت بار خدایا ما مخلوقیم از مخلوقات تو محتاجیم بفضل تو ما را مگذار آدم
کبت ما باران بفرست که اشجار سبز شوند و میوه آورد طعام ما کن پس سلیمان علیه السلام
قوم خود را گفت برگردید که بتحقیق بسبب غیر خود آب داده شدید وکفایت احوال شما شد
بدانکه مکروه است اکل آنچه مورچه بهمن دست و پای خود برداشته باشد و اکل مورچه حرام است
جهة آنکه پیغمبر صلوات الله علیه وآله نهی کرده کشتن او را هر گاه بیضة النمل که تخم سفید است

از مورچه

از مورچه گرفته ساییده از زمین می‌کنند یا تراشیده بموضع وی می‌مالند دیگر موی بر
نیارد و اگر تخم او را در میان قومی پاشند آن قوم متفرق شوند اگر فرزان بگیرد سه درهم از وی
بکسی دهند آنقدر خود نکند و آن دراز باد بسیار را زود جدا شود اگر خانه موران سرگین گاو
یا سرگین گربه بگیرند دیگر ننشینند بلکه از آن موضع بگریزند چون سنگ مقناطیس در سوراخ
ایشان بگذارند جمله بگریزند اگر قطره از قطران در خانهٔ مورچه ریزند بزمین فرو روند اگر
کبریت را کوفته در خانهٔ ایشان ریزند هلاک کنند اگر رگوی حیض برده بر چیزی گذارند
مورچه نزدیک وی نیاید چون بیضهٔ مورچه ورا در شیشه اندازند که مملو از روغن
زنبق باشد و سر وی را محکم به بندند و یکشبانه روز در سرگین دفن کنند بعد از آن بیرون
آورده صاف کنند و بر احلیل مالند و بر سر وی نیز بمالند تهییج باه کند و عمل بزرگ
کرده و انجا ما قوی کند مجرب است تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر مردم ضعیف
و اصحاب حرص و گاه به لشکر تعبیر کنند و گاه بجیوه و اگر بیند که مورچه داخل خانه
او شد فراخ روزی گردد اگر بر فراش خود بیند اولاد او بسیار شوند اگر
بیند که مورچه از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال او کم شوند اگر بیند که از
ملک نمکجای پرید اگر در آنجا بیماری باشد بمیرد و صاحب گفته که اگر بیند که مورچه از مکان

او بیرون برفت او را غمی رسد نَتّاف بسین مهمله و فا نوعیست از بزرگ صعوه
نَعّاب بعین مهمله غراب یعنی زاغ نَغتَل بعین مهمله کفتار نَغَم بعین
مهمله چهارپای از شتر و گاو و گوسفند نَغَف بغین معجمه کرمیست که در بینی شتر
و گوسفند بهم رسد بعضی گویند کرم درازیست سیاه و سبز و خاکستر رنگ در
زیر زمین که قطع کشت و زراعت کند نَقّاد بقاف و الف و دال مهمله گنجشک نَقّاقه
بقاف و فاء برق نَقَد بقاف و دال مهمله گوسفندان ریزه نَکَل اسب قوی
تجربه شده در حدیث آمده که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ النَّکَلَ عَلَی النَّکَلِ یعنی مرد رسته که جدا
دولت مید او مرد با قوت صاحب تجربه را بر اسب قوی تجربه شده نَهار بری
و مهمله بچه حباری بعضی بچه قطا را گفته اند و بعضی بوم نر نَهسَر بسین مهمله و تشدید
نون آخر نوعیست شبیه وار گرگ بچه موش دو حرکت است اکلش حرام است نَهسَر
بسین و راء مهمله بچه گرگ و بعضی بچه کفتار را گفته اند نَهشَل بشین معجمه گرگ و چرغ
نُوّاح بتشدید واو و حاء مهمله نوعیست شبیه قمری الا آنکه مزاجش گرمتر از مزاج
قمری است نَوص خرگوش فصل دوم در نون مکسور نِسناس بعضی
بفتح نون خوانده اما اصح بکسر است بدو نون و دو سین مهمله خلقتیست در صورت

ناس

ناس شق از وی از جهة ضعف خلقت او مسعودی در مروج الذهب آورده که او
حیوانیست مثل انسان و یک چشم باشد از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب
المخلوقات آورده که ایشان گروهی باشند هر یک را نصف بدن و نصف سر
و یکدست و یکپای گویا نصف انسان است بطول بریک پای جهند و تند روند و در دویدن
بسیار سریع باشند ابن اسحق گفته که نسناس خلقی باشند بصفت مذکوره و در یمن
که اهل آنجا صید ایشان کنند و بکشند و بخورند جمعی از مردم یمن وقتی بقصد صید نسناس
بیرون رفتند نفر از ایشان را یافتند و نفر از ایشان پنهان شدند و یکی را گرفته
ذبح نمودند یکی از صیادان گفت چه خوب فربه است آن دو نسناس شنیدند یکی گفت
چرا او به بیشه که صمغ خورده است و صمغ حبة الخضراست پس او را نیز گرفتند و کشتند دیگری
وی گفت چه اهلق است خموش آن دیگر گفت که پنهان شده بود من هیچ نمیگویم چون آواز
او را شنیدند او را نیز گرفته ذبح نمودند ابو القدس گفته که نسناس از نسل ارم بن سام بن نوح
برادر عاد و ثمود و ایشان را عقلیت که در بستانها و مراحل تعیش کنند عربان صید
ایشان نمایند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب متکلم شوند و بر خود نامهای عربان گذارند
در کتاب صغاند کورست که مردی ببلاد ایشان رفته بود گفت که ایشان بیکپای راه روند و بر درخت

سود و یا شد از کلاب گزیده چه ترسند که اثر آن اکبر دارد ابن عباس منقولست که گفت ناس
بر فتند و نسناس باندند پرسیدند که نسناس کیستند گفت آنها که مشابهت بناس
دارند اما ناس نیستند بدانکه اکل نسناس حرام است چه هر چه در خلقت نیز آدمند اما حیوانی
که مردم او را نسناس گویند نوعی از بوزینه است که در بر تعیش کند و در بر زیدگاه تواند نمود
تعبیر دیدن این در خواب دلیل بر قلیل العقل که خود را هلاک کنند و کارها
کنند که از نظر مردم نهفته کنند **نمس** جانوریست گویا پارچه گوشت قدرت
در زمین مصر بسیار شد که مار و اژدها باشد و بخورد و مفضل بن سلمه گفته که او ظربان است که
در باب ظا گذشت جاحظ گفته که جمعی را زعم اینکه در مصر جانوریست که او را نمس گویند
که منقبض و پیچیده می‌شود تا آنکه مثل موش می‌گردد و چون اژدها بیند بر وظهر باید اژدها
بیاید پس او را پاره کند و بخورد و اکل او به خباثتش حرام بود از جمله خواص او آنچه اگر
از خون او بوزن قیراطی در بینی دیوانه سعوط نمایند و نیز بقدر وی بخور کنند عاقل گردد
اگر قضیب او را طبخ نموده بشوربایش باشامند تقطیر بول او وجع مثانه را نافع آید و چشم
راست او را اگر در رگوی کتان پیچیده بر صاحب تب ربع آویزند شفا دهد و اگر چشم
چپ او را بر وی آویزند از تب عود کند مغز سر او را اگر با آب ترب و روغن گل برسه

نموده

نموده هر آدمی که او را بر بدن خود مالد در حال جرب شود علاجش آنست که سرگین او بمازروغن
زنبق طلا کنند گشاده شود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل ناست چراکه با کیسان بد زدد.
و هرکه با او نزاع کند با زنان نزاع کند **نضو** بضاد معجمه شتر لاغر **نیق** بیاء تحتانیه
و راء مهمله جانوریست شبیه بقراد که ترکان کنه نامند اما کوچکتر ازوست چون بر شتر بچسبد شتر
ورم کند **نغض** بغین و ضاد معجمتین شترمرغ را گویند **فصل سیم در نون مضمومه**
نشنوش بدو نون و دو سین مرغ بزرگ بر و بزرگ جثه است که در کوههای شامخ
ماوی گیرد **نغبور** بغین مهمله و باء یک نقطه مرغیست **نغره** براء مهمله مرغ کبیس
درشت کبود **نغر** بغین معجمه و راء مهمله مرغیست مثل گنجشک اما سرخ منقار است
نهام مرغیست **نورس** براء و سین مهمله مرغ سفید زمج الماء گویند در باب
زاء گذشت **نون** ماهی است وصف او در باب باء و در باب لام که گذشت
باب بیست و ششم در هاء مشتمل بر دو فصل فصل اول در هاء مفتوحه هامه
بتخفیف میم مرغ شب است و او صدی است که در باب صاد گذشت عرب او را
شوم دانند و بعضی گویند که بوم است **هامه** بتشدید میم مار و مور و سایر جانوران
در کتاب فردوس آمده که هر آیه **إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ**

فِي الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ را بخواند از شر هوام ایمن گردد و قرائت
وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ نیز همین خاصیت دارد و در کتاب نصایح آمده که شیخی از
سادات اقدام بر هر امر مخوف می‌نمود و خود را از هوام و سباع و دزدان محافظت
نمی‌نمود جمعی از حال او تعجب نمودند و او را تخویف کردند که مغرور بنفس خود مباش او گفت
که من بر احوال خود بصیرتم اما با تاجری سفر کردم با رفقای چند و دزدان بادیه هر شب
بر سر راه ما می‌آمدند و من پیش از همه محافظت می‌نمودم و بسیار بیدار و اکثر اوقات خبردار
بودم از یکی از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیه او هویدا بود حیله گرفتم گفت
صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بفراغت بخواب پس من صد مرتبه
صلوات فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد و ترسیدم و گفتم تو کیستی گفت نیکو فکر
کن و سرانجامت ده گفتم ترا چه شده گفت دست مرا بمتاع تو نگه داشته چه او باری که بر او
خوابیده بود نگه داشته دست خود در و بعد نا متاع بیرون آرد پس نتوانست که دست خود
بیرون آرد پس مکار بیدار ساختم و التماس نمودم که او را دعا کنند تا نجات یابد
گفت تو بدعا کردن اولویت داری که از برای تو باین بلا گرفتار شده پس دعا کردم و دست
او خلاص شد هیچ وقت فراموش نکنم سیاهی دست او را از احتقان خون در وی پس

برکت

برکت صلوات باز دست او را نگهداشتم تا بدین مرتبه عاجز گشت کعب الاحبار
گوید که در کتب بعضی انبیا دیدم که هامه نزد سلیمان علیه السلام آمد و سلام کرد
آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید که یا هامه چون است که زراعت نخوری
گفت جهه آنکه آدم بسبب آن را که گندم از بهشت بیرون کرده پرسید که چرا آب
نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح در آب غرق شدند پرسید که چرا از معموره
نباشی گفت در خرابه باشم که او میراث خداست و من در میراث خدا باشم پرسید
چه میگوئی در وقتیکه در خرابه می‌نشینی گفت میگویم کجایند آن کسانی که در دنیا
تنعم میکردند پرسید که چون بر خانه‌ها گذر کنی چه گوئی گفت میگویم کجایند آنکسانی که
بر جهت میخوابیدند و از شدائد عقبا غافلند پرسید که چرا روز بیرون نیائی گفت
از ستم بنی آدم پرسید که در آواز خود چه گوئی گفت میگویم توشه آخرت بردارید
ای غافلان و مهیای سفر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام
فرمود که در میان مرغان نصیحت کننده‌تر از بوم نیست بدانکه اکل هوام و سباع آنها حرام
باشد **تعبیر** دیدن هامه در خواب دلیل زن قواده است که زنان کنیه
جوان قیادت کنند یا دلیل زن زانیه بود **هجا** بجیم برق **هزار** بزاء معجمه

و الف و راء مهمله سنبل هَبَنّ بباء یکنقطه و نون عنکبوت هَدَی بدال مهمله
الحجه از گاو و گوسفند که در منا قربان کنند هَجِیْن اسپی که مادرش عربی باشد
هُدَیْ بدال مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه کبوتر نر و آواز کبوتر هَزْغَد بزاء معجمه و غین
مهمله پشش هَفّ بتشدید فاء جنسی از ماهیان کوچک و او حساس است
که در باب حا گذشت هَقَلّس بقاف و تشدید لام و سین مهمله بر وزن عملّس
گرگ هَمْهَم شیر هَمَل شتری که راعی ندارد و لیس خود چرا کند هَمَج بتشدید
جیم مگس کوچک مثل پشه بر چشم و روی گوسفند و حماران شیند هَمَع بتشدید
عین مهمله آهوی کوچک هَمَلَّع بتشدید لام و عین مهمله گرگ هَوْدَع
بدال و عین مهملتان شترمرغ هَوْزَن بزاء معجمه مرغیست هَیْثَم بچه چاری
شیر هَیْجُمانَه بیاء دو نقطه تحتانیه و جیم و آخرش نون و هاء مرحبه
بیاء دو نقطه تحتانیه و طاء مهمله روباه هَیْعَر بیاء دو نقطه تحتانیه و عین و راء
مهمله غول هَیْکَل بیاء دو نقطه تحتانیه اسپ دراز و ضخیم ابوهرون براء مهمله
مرغیست که اصوات حسنه و نغمات طیبه در حنجره او باشد و از اول شب تا صبح
بخواند و بخواند طیور که بدان التذاذ از صوت او جمع شوند و باشد که عاشقی بر آواز رسد

مواند گذشت ملکه شنید و بر آواز دلربای او گریه کند فصل دوم در هاء مکسوره
تشدید راء مهمله گربه و بزرگی مشک بهند در باب الف در اسد گذشت که گربه از
عطسه شیر مخلوق گشته از بینی وی بیرون آمد ابو هریره نقل کند که پیغمبر خدای برو بر او
که ایستاده آب میخورد فرمود که ممکن است که گربه بلا بیاشامد سلمان فارسی از
آنحضرت نقل کرده که فرمود که از طیبات است گوشتش حرام تعبیر دیدن او در خواب
دلیل خادم و حافظ اگر بیند که گربه چیزی دزدید دلیل دزد خانه بود و گربه که قصد کند
و انسی باشد دلیل سال اختست که به راه و گربه وحشی دلیل سال تعب و رنج اگر بیند
که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بعد گربه را انعاز و دفع بعبیر کنند و کاه نعمت چه دزد
منفعت و مضرتست ار طاوس گفته که گربه دلیل زن فریبنده و گزیدن او دلیل نمایت
زنا زد ابن سیرین آمده گفت با معتمد در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم
شوهر من فرو برده پارچه گوشتی از وی برداشت ابن سیرین گفت ابن سیرین گفت که
شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار دزدید گفت راست گفتی از کجا گفتی گفت از
عدد سنور پس غلامی را که در جوار ایشان بود متهم ساخته زدند او اقرار بمال نموده گرفتند
اگر بیند که گوشت گربه میخورد سحر تعلیم گیرد هِبْلَع بباء یکنقطه و عین مهمله هِجْرَع بجیم و راء

و عین مهمله هر دو لغت سگ سلوقی را گویند در باب کاف در کلب گذشت
هِجْرِس بجیم و راء و سین مهمله روباه و بعضی بچه روباه و بچه خرس را گویند هِرْمِیْس
نوعی از کرگدن که از فیل بزرگتر باشد هِزَبْر بزاء معجمه و باء یکنقطه و راء مهمله شیر و بعضی
گویند که او هلال است دُم او چون کاسه بود بزیر خود گیرد و بول کند پس باشد بر
هر که بر خود بکشد چه دم او سم قاتل است هِقْل بقاف شترمرغ جوان
هِیْق و هِیْقَم بیاء دو نقطه تحتانیه شترمرغ نر هِزْنَوْن و هِزْمان شترمرغ و هر
بتقدیم راء مهمله بر زاء معجمه هِنَب بنون و باء یکنقطه بچه کفتار هِلْدَل مار نر
و بعضی مطلق مار را گویند و نیز شتر لاغر و نام ماه فصل سیم در هاء مضمومه هُدْهُد
معروف است و خبرش شنیده سرور مرغ سلیمان بوده و بزرگی بوده صاحب خطها و رنگهای بسیار
بالطبع بد بو و گریه الا اینکه بچه خانه خود در زبل بنا کند گویند که از خاصیت اوست که آب را
در زیر زمین ببیند بطریقی که آدمی در شیشه و لیل حضرت سلیمان علیه السلام بوده
بر آب دیدن بسبب تفقد وی نمود در اخبار آمده که روزی سلیمان بنی بجانب صنعاء
یمن در موضعی نزول نموده که آب نبود چون وقت نماز نزدیک شد تفقد هدهد نمود
نیافت عقاب را طلبید فرمود که زود در پی طلب او را حاضر کن البته او را ذبح نمایم یا عذاب

دردناک کنم بکندن پر او یا تشویه او در آفتاب یا بمفارقت از الف و زوجه وی
یا اینکه دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند شد همه روی زمین
در نظر وی مثل کاسه در دست شخص نمود بیمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب
یمن می آید پس بقوت تمام فرود آمده هدهد او را قسم داد و گفت بدان خدای که
ترا این قوت داده که بر من رحم کنی و متعرض من نشوی عقاب گفت ویلک
پیغمبر خدا قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا هیچ استثنا کرده گفت
گفت آری مگر اینکه حجت روشن بیارید هدهد گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که نجات یافتم
پس هر دو پرواز نموده نزد آنحضرت آمدند چون هدهد نزد سلیمان رسید دم خود
شکست نموده و بال خود را از زمین بکشید که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس سلیمان
علیه السلام سر او را جانب خود کشید هدهد گفت یا نبی الله اُذْکُرْ وُقُوفَکَ بَیْنَ
یَدَیِ اللّٰهِ یعنی بیاد آر ایستادن خود را نزد خدای از استماع این کلام آنحضرت را
لرزه بر اعضا نشست از وی عفو کرد سبب غیبت وی پرسید هدهد احوال شهر سبا
و کیفیت امر بلقیس چنانکه مشهور است بیان نمود پس هدهد سلیمان را گفت که یا نبی الله
خواهم که تو و لشکر ترا در فلان جزیره ضیافت کنم پس آنحضرت قبول نمود و در روز

موعود با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شد هدهد طیران نموده طی کرده نکبت و دور دریا انداخت
و گفت همه شما بخورید از این شوربای ملخ پس آنحضرت و لشکر وی از این اد خشنود گشتند
گفته اند که سبب عفو آنحضرت از ذبح وی آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کند چه در
وقت پیری که هر دو آشیان طعمه آورد و چون هدهد وی غایب شود نخورد و نیاشامد و فریاد
قطع نکند تا آنکه لبوی وی معاودت کند آتش حرارت جهت نکهه نهی العقل و مختل آن از حب
از جمله خواص او آنکه هر که پری از پرهای او بخور کند هوام از آن خانه گریزان شوند چشم او را
اگر بر صاحب نسیان آویزند آنچه فراموش کرده بیاد و بخاطرش آید اگر دل او را بریان کرده با سداب
تناول کند قوت حافظه زیاد کند و هر چیزی فراموش نکند و اگر دو هدهد را بکشند در خانه یا دکانی
اندازند آن محل ویران شود و هرگز آبادان نگردد اگر رگهای او بر کسی آویزند که از منبع جراحت
وی همچون روان باشد خون را باز دارد هر که منقار او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر
وی مرو نهد و با خود دارد هیچ چیز او را ضرر نرساند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاه یا
بزرگی رود او را اکرام دارد و حاجتش روا کند اگر خاک آشیانه او در زندان ریزند باشند
همه محبوسان وی بیرون آیند و نجات یابند اگر یکچنگ از پای او بر کودکی یا غیر او
آویزند از چشم بد محفوظ ماند و همیشه در امنیت باشد مادام که با وی بود اگر دم وی

باخوش

با خوش منزوطا ساخته بر درختی آویزند هیچ بار ندهد اگر بر ماکیان بسفیدی آویزند
بیضه نکند اگر بر کسی که خون از جراحت یا بینی او روان باشد آویزند ساکن
شود اگر زبان او را در روغن کنجد اندازند هر که او را در زیر زبان نهد اورا هر که حاجتی
خواهد روا گردد دل او را اگر با خود دارد بر خصم غالب شود و حاجات وی روا گردد و بمقصود خود
ظفر یابد اکل مطبوخ گوشت او نافع قولنج بود اگر مغز سر او را با آرد منخول ساخته خمیر نموده قرصها
سازند در سایه خشک نموده هر کسی که بخورانند در نفس خود بگوید اَطْعَمْتُكَ يا فلان
ابْنَ فُلانٍ هٰذَا هٰذَا وَجَعَلْتُكَ تَسْمَعُ لِقَوْلِي وَتُطِيعُ وَتَشْهَدُ لِي
كَمَا شَهِدَ الْهُدْهُدُ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مطعوم
آنکس را بسیار دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اگر پوست او بر بازوی
چپ محکم ببندد زن و زنان محبوب القلوب گردد اگر منقار و زبان وی بگیرد و
اسماء آتیه را بر ورق آهو نوشته بر رشته ابریشمی یا سرخ بافته جمع را محکم ببندد در زیر خانه
کسی که خروج و دخول بر وی بود دفن کند آن شخص و یا اعظم دوست دارد و از سخن وی
بیرون نرود اسماء اینست طمتك خطيطو يا ومور يامل وصفاسل اگر
خون وی بر چشمی که موی زاید واله نقطیر نمایند موی را زایل کند اگر هدهد مرده

یا مر بوج را درست در خانه آویزند هر که در آن خانه رود از سحر و چشم بد محفوظ ماند اگر
او را ذبح نموده مغز سر وی خشک نمایند و با مصطکی صلایه نموده و بیست و یک برگ سوداد
کوفته هر که بوم محبت بوبانند گرد چشم راست او را هر که در کوی تاره بچسباند زنی
راست محکم ببندد و نزد هر کس که رود آنشخص دوستدار وی گردد هر که لخته اسفل او را با خود
داشته هم او را دوست دارند اگر بال او را نزد دیوانه بخور کنند صحت یابد گوشت
او را اگر کهنه معقود یا مسحور بخورانند گشاده شود و اگر دو پر از بال راست او را در
پوستی بر زند و با خود دارند بنام هر که خواهند دوستدار او گردد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد عالم غنی است که بروید گویند که متن او هر که او را در اثواب خود بیند
دلیل عزت و مال است الحکم با وی خبر است از نزد سلطان از امور حادثه لقوله تعالی
وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ باور امساری آید و نیز دیدن او امان است
که خایف و هارب ابن مقری گفته که دیدن او در خواب رسول صادق و مقرب
ملوک یا مرد عالم کثیر الجدال باشد هُبَعْ بباء یک نقطه و عین مهمله شتر بچه که در آخر نتاج
بهم رسد هُبُوذَه بذال معجمه نوعی از طیر قطرب گفته که قطات که در قاف گذشت
باب بیست و هفتم در واو که یکفصل مفتوحست چه مکسور و مضموم

نیامده

نیامده وحش بحاء مهمله و شین معجمه آنچه از دواب بر با آدمی انس نگیرد
نموده دفع آنها و اعادی و رفع مخوفان انس و جن امید عا بخوانند اللّٰهُمَّ تَلَأْلَأَ
نُورُ بَهَاءِ عَرْشِكَ مِنْ أَعْدَائِي احْتَجَبْتُ وَبِسَطْوَةِ الْجَبَرُوتِ مِمَّنْ
يَكِيدُنِي اسْتَتَرْتُ وَبِطَوْلِ شَدِيدِ حَوْلِ قُوَّتِكَ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ
اسْتَعَذْتُ وَبِمَكْنُونِ سِرِّ سِرِّكَ مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ تَخَلَّصْتُ يَا
حَامِلَ الْعَرْشِ عَنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ يَا شَدِيدَ الْبَطْشِ يَا حَابِسَ الْوَحْشِ
احْبِسْ عَنِّي مَنْ ظَلَمَنِي وَاغْلِبْ عَلَى مَنْ غَلَبَنِي كَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ
رُسُلِي إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حجاب دیگر اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسِرِّ
الذَّاتِ وَبِذَاتِ السِّرِّ هُوَ أَنْتَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ احْتَجَبْتُ بِنُورِ اللّٰهِ وَبِنُورِ
عَرْشِ اللّٰهِ وَبِكُلِّ اسْمِ اللّٰهِ مِنْ عَدُوِّي وَعَدُوِّ اللّٰهِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ خَلْقِ اللّٰهِ بِمِائَةِ
أَلْفِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ خَتَمْتُ عَلَى نَفْسِي وَدِينِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَجَمِيعِ
أَحْوَالِي بِمَا أَعْطَانِي رَبِّي بِخَاتَمِ اللّٰهِ الْقُدُّوسِ الْمَنِيعِ الَّذِي خَتَمَ بِهِ أَقْطَارَ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ و از مجربات نافعه که دفع شر شیطان و سلطان و سباع و وحش

وظهور و هوام بر روی طلوع آفتاب همه مرتبه بخوانند أَشْرَقَ نُورُ اللهِ وَظَهَرَ كَلَامُ اللهِ وَثَبَتَ
أَمْرُ اللهِ وَأَنْفَذَ حُكْمُ اللهِ اِسْتَعَنْتُ بِاللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ مَا شَاءَ اللهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللهِ تَحَصَّنْتُ بِخَفِيِّ لُطْفِ اللهِ وَبِلَطِيفِ صُنْعِ اللهِ وَبِجَمِيلِ سِتْرِ اللهِ وَبِعَظِيمِ ذِكْرِ اللهِ
وَبِقُوَّةِ سُلْطَانِ اللهِ دَخَلْتُ فِي كَنَفِ اللهِ وَاسْتَجَرْتُ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِي وَقُوَّتِي وَاسْتَعَنْتُ بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اللَّهُمَّ اسْتُرْ
فِي نَفْسِي وَأَهْلِي وَدِينِي وَمَالِي وَوَلَدِي بِسِتْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَ بِهِ ذَاتَكَ
فَلَا عَيْنٌ تَرَاكَ وَلَا يَدٌ تَصِلُ إِلَيْكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ احْجُبْنِي عَنِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
بِقُدْرَتِكَ يَا قَوِيُّ يَا مَتِينُ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ
أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا ورشان براء مهمله و شین معجمه کبوتر صحرائی است
الحرمانند در باب سین گذشت و بعضی گویند که نرینه‌ایست که از فاخته و کبوتر متولد شود و نوع
از و بود و او سیاه رنگ حجازیست الا آنکه آواز او حزین‌تر از ورشان است مزاج
کبوتر صحرائی نسبت بحجازی سردتر است صوت او مابین اصوات مثل آواز عود است و ورشان
موصوف بتعطف و مهربانیست بر اولاد خود اگر بچه خود در دست صیاد بیند با باشد
که خود را بکشد گوشتش حلال و از جمله طیبات است اگر قطره از خون او بر چشم چکانند

که جراحت

که جراحت یا نقطه خون باشد ببرد و خون منجمد متفرق سازد و خون کبوتر اینجا نیز همین
خاصیت دارد هرمس حکیم گفته که هرکه مداومت بر اکل بیضه او نماید قوت باه وی بسیار شود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد غریب بزرگیست و دلالت بر خبر و رسول کند
چه خبر گم شدن آب زمین در کشتی نوح علیه السلام داد و او بعضی گویند که دلیل زن صالحه و قرات
ورل براء مهمله جانوریست مانند سوسمار لیکن از او بزرگتر است بعضی گویند چلپاسه بزرگ
و دراز دم سریع السیر خفیف الحرکت است عبد اللطیف بغدادی گفته ورل و سوسمار و شحمة
الارض و حربا و چلپاسه همه اینها در خلقت شبیه یکدیگرند اما ورل حرزون است که در حا
گذشت از حیوانات کثیر الجماع است میانه او و سوسمار عداوت است لیکن چون
بر سوسمار غالب آید بکشد و نخورد گویند که سوسمار را از سوراخش بخواری در آورد و بردی
متولی گردد جنگ و ناخن وی از سوسمار بزرگتر است از ستمی که دارد بجهة خود
خانه نسازد و در مثل گویند فلان از ورل ستمکارتر است از ستم او آنکه مار را غصب کند
و باشد که سر او را بکشد و فرو برد چون او را بکشند اگر مار بزرگ در شکم او یابند جاحظ
گفته حرزون غیر ورل است و حرزون جانوریست در نواحی مصر باشد ملیح و منقش الوان
کثیره او را اکف دست آدمی بکشتن او مقسوم با نامل بر حیات و عقارب غالب آید و در جحر

نخواهد از سوراخش بیرون آید هرچندش ساکن گرداند گوشتش حرام موی او را اگر بر زنی
آویزند بار نگیرد ما دام که با او باشد اکل گوشت او زنان را فربه کند و طلاء سرگین او نافع
کلف و نمش است تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر دشمن خسیس الهمت
وزغه بزاء و غین معجمه چلپاسه و بزرگ باشد باغلو نامند در جیم گفته شد تعبیر دیدن
او در خواب دلیل مردیست که امر بمعروف و نهی از منکر کند وازغ بزاء و غین معجمه
سگ را گویند واق واق بدو واو و قاف در سین گذشت واقی بقاف و ارکوب
وبر بسکون باجانوریست کوچکتر از گربه وج بتشدید جیم سنگواره و شتر مرغ
ودعه بدال و عین مهمله حیوانیست در جوف دریا چون بجانب ساحل برآرند بمیرد او را
براقی و سختی باشد مثل سختی سنگ سوراخ کنند و گردن بندها و زیورها بجهة
زنان و کودکان سازند براء مهمله گوساله ورد براء و دال مهمله شیر او را شبیه
برنگ گل کنند وردانی نرینه‌ایست که میانه ورشان و کبوتر متولد شود ورقا براء مهمله
کبوتریست که رنگش بسبزی زند وغ و وغوغ بعین مهمله شغال در آخر باب
همزه در ابن آوی گذشت وضع بضاد معجمه و عین مهمله گنجشکهای کوچک وطواط بدو
طاء مهمله شپره در باب خاء در خفاش گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلالت

بر غم

بر غم و ضلالت کند و باشد که ولد الزنا باشد یا زوال نعمت و افتراء جهت باشد لقوله تعالی
وَإِذْ تَخْلُقُ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَتَنْفُخُ فِيهِ الآیه وعل بعین مهمله بز کوهی در ایل گذشت
وقواق نرینه‌ایست در قاف گذشت بنات الوردان جانوریست که در اماکن
نم بهم رسد اکثر در حمامات و برکه‌ها باشد اگر او را زیت بجوشانند و در گوش چکانند
درد گوش را ساکن کند باب بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل در یاء ملحقی
نیامد فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج حکیم مقاتل گفته که ایشان از
فرزندان یافث ابن نوح علیه السلام اند حذیفه یمانی از حضرت مقدس نبوی صلوات
الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که یاجوج چهار صد امیر و ماجوج هم چهار صد امیر
باشند هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار سواره از فرزندان خود ببینند و صنفی از ایشان
باشند که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و نوع دیگر باشد که یک گوش خود
فراش و دیگری لحاف نمایند بهیچ فیل و خوک نگذرند الا که بخورند کثرت ایشان
بمرتبه‌ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد هرکه
از ایشان بمیرد بخورند انهار مشرق و بحر طبریه را بنوشند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه
بر ایشان حرام نمود وهب بن منبه گوید که ایشان درخت و چوب خورند از غایت

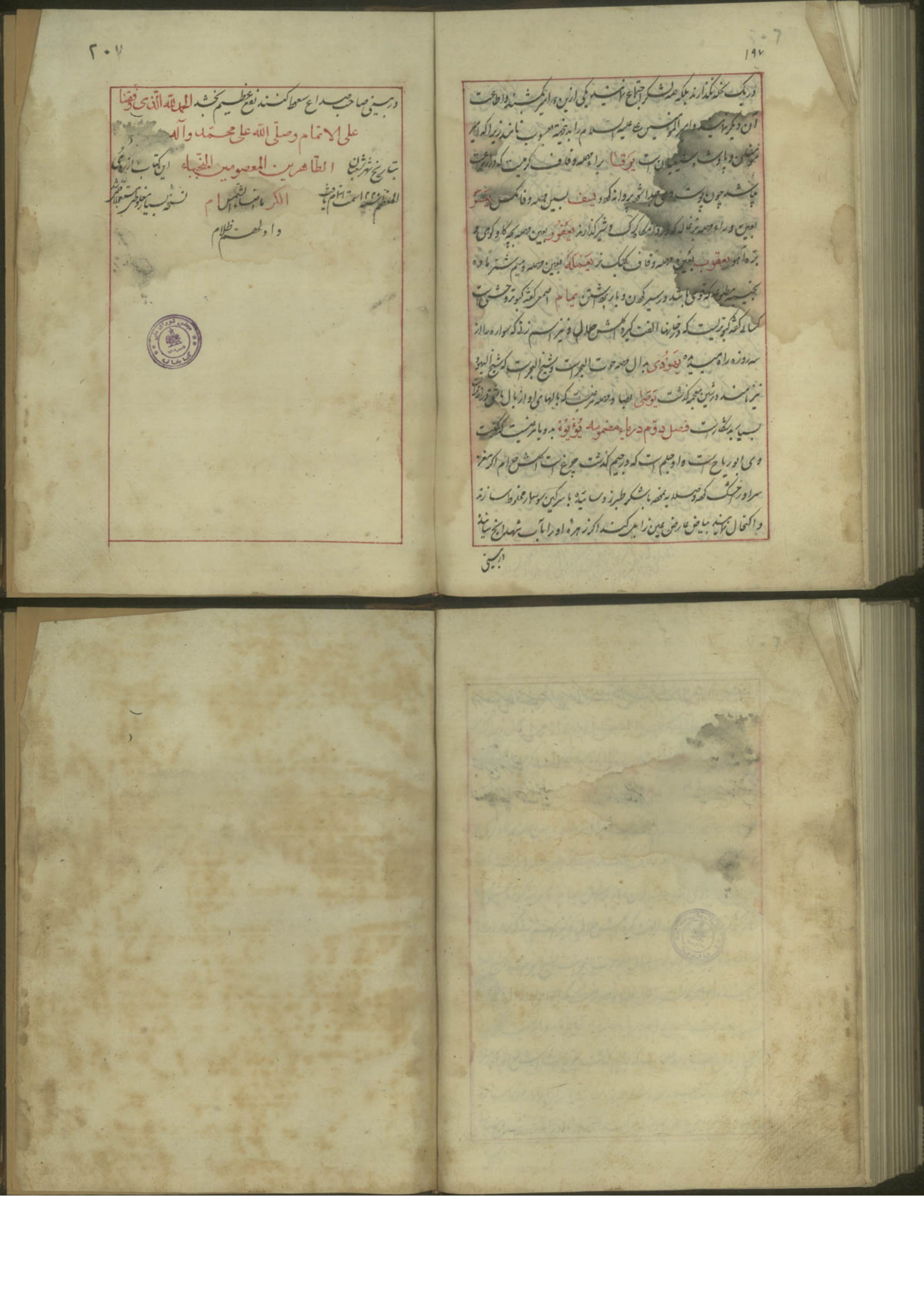
ابی طالب علیه السلام منقولست که صنفی از ایشان باشند که در طول شبری باشند
و صنف دیگر را طول بافراط باشد بطریق طیور مخالب و مثل سباع انیاب دارند بطریق
بهایم جماع کنند و مثل کرگ فریاد کنند موهای ایشان درشت و طویل باشد که ایشان را
از سرما نگاه دارد هر روز نزد سد سکندر آیند و حفر نمایند تا آنکه نزدیک باشد
که سوراخ کنند چون فردا شود حق سبحانه و تعالی او را بحالت اول بهم آورده باشد تا در
آخر زمان بگویند ان شاء الله فردا بیاییم و سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت خود یابند
سوراخ کنند و بیرون آیند مردم بحصارها متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ
بخون برگردد پس حق سبحانه و تعالی بسبب نغف ایشان را هلاک کند و او کرمیست که
در گردن ایشان بهم رسد و پدید آید **یَامُور** براء مهمله نوعی از بز کوهی باشد یک شاخ
در میان سر دارد که متشعب بشعبه ها باشد بعضی گویند که یامور گوزن بزرگ است که شاخ مثل شاخها
دارد اکثر صفات وی شبیه بگاو کوهی است در موضعی که ملتفة الاغصان بسیار
باشد ماوی گیرد و چون آب خوردن خواهد در آید و میان درختان بازی کند و بسا باشد که
شاخ او بشاخهای درختان پیچیده شود قدرت استخلاص نیابد فریاد کند چون
مردم فریاد وی شنوند بیایند و او را صید کنند گوشتش حلال جهت ... است

نشستن

نشستن بر پوست او دفع بواسیر کند **یَحْمُور** حماری بر **یَحْمُور** خرگور بزرگ که
جوانب ایشکی مانند دو شاخ مثل منشار دارد که درختان را بآنها قطع کند چون
تشنه شود بکنار آب آید اگر درختی مانع آید با شاخ خود ببرد بعضی گویند که یحمور همان
یامور است که گذشت شاخهای او مجوف است گوشتش ... گوشتش حلال
آشامیدن روغن او در دردی که در پهلوی آدمی بهم رسد نافع است اگر بروغن
... مخلوط ساخته تناول کنند انفع باشد   ابن جوزی در کتاب عرایس
آورده که از بعضی طلبه علم شنیدم که گفت وقتی از شهر خود بیرون رفته در راه بجنی
رسیدم با وی مرافقت اختیار نمودم چون بشهری که مقصد او بود نزدیک شدیم
گفت مرا بر تو حق رفاقت است و من مردی ام از جن حاجتی بتو دارم پرسیدم
که آن کدام است گفت چون بدین شهر فلان بمکان رسی مرغان ماکیان بینی در میان
ایشان خروسی است از صاحبش بخر و ذبح کن گفتم مرا نیز بتو حاجتی است گفت آن
گفتم هرگاه شیطان و جنی مارد و سرکش که عزیمت برو کارگر نشود علاج وی چه باشد
گفت دوای او آنکه بقدری از پوست خرگور جدا کرده در انگشت ابهام مجنون محکم
با وی ببندند پس از او روغن سداب بری در سوراخ بینی راست وی چهار

قطره و در سوراخ بینی چپ وی سه قطره بچکان که جن مارد بمیرد و آن شخص نجات
یابد گفت عالم گوید که چون بشهر در آمدم بدان مکان رفتم خروس پیری در میان مرغان
ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش نفروخت بوی قیمت بسیار دادم و بخریدم
چون مالک شدم جنی که همراه رفیق من بود متمثل شده اشاره کرد که بکشش کشتم
بعد از آن جمعی از جوانان در بام دیدم که بغوغای تمام آمده و مرا گرفته میبردند که تو ساحری
چه اند وقتی که این خروس ذبح نمودی زن جوانی را از ما جن گرفته هیچ از دست نمی آید
پس از ایشان زرهی بقدر ... از پوست یحمور با قدری از روغن سداب
بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن محکم بستم جنی فریاد میکرد که من
ترا تعلیم کردم که با من چنین کنی گوش بسخن وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن
در بینی راست و سه قطره در بینی چپ وی چکانیدم آن زن در حال صحت یافت و
جنی فریاد میکرد تا بفغان و بمرد پس از این دانسته شد که نگه داشتن خروس
بتخصیص سفید و تاج خانگی در باب دفع اجنه و ... گذشت دفع جن کند **یَحْمُوم**
مرغ ... سیاه رنگ ... که ... زرد و منقش باشد در نخلستان
حجاز بسیار باشد و در ... اکثر ... گوشتش حلال **یَرَاعَه** براء و عین

مهمله مرغ کوچکیست در شب طیران نماید مثل آتش سوزان و برق درخشان یا چراغ
افروخته **یَرْبُوع** براء مهمله و باء منقوطه و عین مهمله موش دشتی در صورت که در باب دال
گذشت و او را بعضی صاحب نیزه گویند در باب الف ... گذشت حیوانیست که پاهای
دراز و دستهای کوتاه دارد دم او مثل ... بلند کند شبیه برنگ ...
ساکن باشد رطوبت زمین که او مثل آشامیدن آب ... باشد و از ...
... از زمین ... در محل ...
... ظاهر کند ... اگر ... از در دیگر بیرون رود ...
نرم راه رود تا کسی اثر قدم وی نشناسد و چون از چیزی ترسد بر بلندی بر... تمام بالا رود
نشخوار کند و سرگین اندازد و چون در راه چیزی بینند ... بر دندان زند و صید ...
... او در لغت ... رباید ... مناسب آنجا که در باب راء مهمله مرقوم کرد و لیکن چون ...
... است لهذا در باب ... نوشته شد گوشتش حرام ... اگر بر موضعی که موی نروید ...
در آمده باشد طلا نمایند ... بیرون نیاید **تعبیر** دیدن او در
خواب دلیل مردیست که بدروغ قسم بسیار خورد با او نزاع نماید با جنس ... جنگ
کند **یَعْسُوب** بعین و سین مهمله پادشاه زنبور عسل که همه نحلها مطیع وی باشند که او امیر



در یک تخته نگذارند بلکه همه لشکر اجتماع نمایند یکی از ین دو امیر شوند و اطاعت
آن دیگر نمایند و امیر المومنین علیه السلام را بدین جهة یعسوب نامند زیرا که امیر
مومنان و پادشاه شیعیان است یرقا را مهمله و قاف کرمیست که در زراعت
پیدا شده چون پوست وی جدا شود پروانه گردد یسف بسین مهمله و فا مگس یعسر
بعین و را مهمله بزغاله که در دامگاه گرگ و شیر گذارند یعفور بعین مهمله بچه گاو کوهی و
بره آهو یعقوب بعین مهمله و قاف کبک نر یعملة بعین مهمله و میم شتر ماده
نجیبه مطبوعه که قوی باشد در سیر کردن و بار برداشتن یمام اصمعی گفته کبوتر وحشی است
کسائی گفته کبوتریست که در خانها الفت گیرد گوشتش حلال و نیز اسم زنی که سواره را از
سه روزه راه میدیده یهودی بدال مهمله حوت البحرات و شیخ البحرات که شیخ الیهود
نیز نامند در شین معجمه گذشت یوصی الصبا و صهمله مرغیست که بالهای او از بال [illegible]
بسیار بد نگار است فصل دوم در یاء مضمومه یؤیؤ بدو یا مرغیست گفت
وی ابو ریاح است و او جلم است که در جیم گذشت چرغ است گوشتش حرام اگر مغز
سر او را خشک کرده و ملایم مخمر بشکر طبرزد سائیده با سرگین سوسمار مخلوط ساخته
و اکتحال نمایند بیاض عارض چشم را زایل کند اگر زهره او را با آب شهد اندک بیامیزند

در بینی

در بینی صاحب صداع سعوط کنند نفع عظیم بخشد الحمد لله الذی وفقنا
علی الاتمام وصلی الله علی محمد و آله
الطاهرین المعصومین النجباء
این کتاب [illegible] بتاریخ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۲۲ اتمام یافت
نسخه [illegible] الکرمانشاهی [illegible]
[illegible]

